

لَكُمْ فِي أَسْوَةٍ

عمل من در این قیام سرمشق شماست.
امام حسین (ع)

شهید جاوید

به ضمیمه اسناد ساواک و ...

صالحی نجف آبادی

چاپ دوازدهم

منتشر شد:

۱- روش و سیر مطالعه

۲- روش تحلیل سیاسی

۳- قیام رنگین (به رهبری علی بن محمد)



پنججاه تومان

باضافات و مزایای بیشتر

شمیله کاوید

علی
حسین بن ا
علیه السلام

اثر : صالحی نجف آبادی

همه حقوق برای مؤلف محفوظ است

✽ شهيد جاويد
✽ صالحى نجفآبادى

✽ چاپ دواږدم

✽ چاپ پرچم

✽ شهريور ۶۱

✽ ۶۰۰۰ جلد

مؤسسہ خدمات فرهنگى رسا - تلفن ۸۳۹۹۵۰ -
فروشگاه: ناصر خسرو، كوچه، حاج نايب، پاساژ مجيدى

چند نمونه از نامه‌های
تقدیری که از طرف آیات عظام
وحجج اسلام و دانشمندان برای
مؤلف کتاب (شهید جاوید)
رسیده است :

نامه محققانه‌ای است که حضرت آیه‌الله آقای حاج سید ابوالفضل مجتهد زنجانی مدظله از طهران ارسال فرموده اند که خود مستقلاً کتاب پرمغز و گرانبهای محسوب میشود :

بسم الله الرحمن الرحيم

دانشمند معظم مؤلف محترم کتاب «شهد جاوید» دامت معالیه . پس از سلام و تحیات فائمه ، نسخه‌ای از کتاب را ارسال فرموده بودید مطالعه کردم و آنرا بمنظور وهدف ازتألیف (ردشبهات نابجای بعضی از مستشرقین و نویسندگان اهل سنت درحادثه قیام مقدس حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه یگانه جهادشاهکار در راه حق و عدالت) وافی و کافی دیدم انصافاً در ادای مقصود بهدایت دلیل و برهان راه میانرا طی نموده‌اید فشرک الله سعیکم . مخصوصاً خاطر شریف را بیک نکته اساسی که جزء برنامه پیامبران و جانشینان آنهاست معطوف میدارم : اقامه حجة از طرف باری تعالی بر بندگان خود یکی از سنن الهیه است که در طول تاریخ انسانیت بوسیله انبیاء عظام و اولیای کرام صلوات الله علیهم اجمعین جاری بوده و هست و آیاتی از قرآن مجید آنرا تأکید نموده است : **رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَتْلُوا لِكُلِّ نَفْسٍ عَلَيَّ حُجَّةً بِعَدَّتِ الرُّسُلُ** (سوره نساء آیه ۱۶۵) بنا براین یکی از علل قیام آنحضرت همانا انعام حجة بود که دیگر جای عندر تراشی برای مخالفان و گمراهان نمانده و در بدبختی‌ها که بسوء اختیار و پس از اقامه حجة برای خود و دیگران در هر دو جهان فراهم ساختند زبان بشکایت نکشایند

و بگویند: قَوْلَا أَرْسَلْنَا إِلَيْنَا رَسُولًا ؟ .

در تاریخ اسلام در فاصله قریب پنجاه سال در سه نوبت زمینه تشکیل حکومت صدر صد عادل که سعادت دنیا و آخرت جوامع بشری در سایه آن فراهم میشد گسترده شد و متأسفانه مردم استعداد و لیاقت استفاده و تنعم از آن نعمت عظمی از خود نشان نداده و در هر سه نوبت بادت جنایتکار خود آنرا برچیدند . اولی در بحرانی ترین ادوار تاریخ که جهل و ضلالت و بیدادگری جهانرا تیره و نار ساخته و انسایت بحال احتضار افتاده و در انتظار و آرزوی قیام مصلح و رهبر الهی دست نیاز و استغاثه بلند کرده بود . با بعثت حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله روح حیات در آن دمیده شد و میرفت که در سایه حریت و عدالت بکمال مادی و معنوی رسیده و بر آستی رستگار گردد متأسفانه با رحلت آن بزرگوار قوای رجعیت بکار افتاده و مردم بتدریج بعادات و سنن جاهلیت گرایش نمودند و آیه کریمه **أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ** مصداق پیدا کرد و از این پس قوانین شریعت در معرض تحریف و سوء تفسیر و در مرحله اجراء دچار تبعیض شده و دائره عدل رفته رفته تنگتر گردید تا در اواخر عهد عثمان چهره تابناک عدالت در محاق جور و استبداد و استعمار ناپدید شد در این مرحله با قیام حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با مر خلافت رحمت الهی شامل جهانیان گردیده و عدالت اجتماعی بار دیگر رخساره بنمود و هزاران افسوس که دولت مستعجل شد و با همه مجاهدت بی گبر و خستگی ناپذیر آنحضرت در اثر عدم رشد اجتماعی و بی لیاقتی مردم امر اصلاح متوقف ماند، و با شهادت آن بزرگوار و روی کار آمدن معاویه علیه اللعنه دوره بیست ساله اختناق فرا رسید و عوامل جور و استبداد آنچنان بکار افتاد که **إِنَّ بَنِي أُمَيَّةٍ اتَّخَذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَعِبَادَهُ خَوَلًا** . و شد آنچه که میدانیم . شدت خفقان بیست ساله تحرکی در مردم و مخصوصاً در عراقیها که هنوز عدل و رحمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را بخاطر داشتند بوجود آورد و باز مینه ظاهرأ مساعدی که مردم عراق از خود نشان دادند نهضت حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بوقوع پیوست و پرچم عدالت و حریت بار سوم به اهتزاز آمد و میرفت که جامعه را از یوغ

جوز واستعباد رها نماید و قوانین آسمانی را در روی زمین مستقر سازد درینا که قیام
 مصلحانه و نجات بخش آن بزرگوار هم با حق شناسی و کفران نعمت و ناسپاسی مواجه
 گردید و جامعه نالایق به بخت و اقبال خود پشت پا زد *يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا* .
 حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با فراهم آمدن یاوران حُجَّة را بر خود تمام دید
 و به زمامداری و اصلاح امر امت قیام نمود و در خطبه شمشقیه بدین معنی تصریح
 میفرماید: *لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحَاجَةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ
 لَا يُقَاتِرُوا عَلَى مِثْلَةِ ظَالِمٍ وَلَا سَقَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا* . حضرت سیدالشهداء
 صلوات الله علیه نیز بموجب حدیث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که خود
 یکی از راویان آنست: *وَمَنْ رَأَى... مُسْتَعِلاً يُحْرِمُ اللَّهُ نَائِمًا يَعْبُدُ اللَّهَ مُخَالِفًا لِنَهْيِ رَسُولِ اللَّهِ
 يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ يَفْعَلْ وَلَا قَوْلٌ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْحَلُهُ*
 در زمینه تحریک مردم عراق خود را موظف بقیام علیه حکومت جائره دیده و در خطابه
 های خود صریحاً میفرمود: *وَأَنَا أَحَقُّ مَنْ غَيَّرَ. وَفَحْنُ أَهْلِ الْبَيْتِ أَوْلَى بِوِلَايَةِ هَذَا
 الْأَمْرِ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَالسَّائِرِينَ فِيكُمْ بِالْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ* . بدین سبب بار
 سفر عراق را بست تا بکمک آنها قدرت بدست آورده و انقلاب را بشمر رساند چه مواعظ
 تنها و بدون ضمانت اجراء پذیرد انقلاب نمیخورد و مفسدان و سرکشان را سر جای خود
 نمی نشانند و طالب اصلاح در هر عصر بناچار میباید در پی کسب قدرت باشد
لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوَى إِلَيَّ رُحْنٌ لَشَدِيدٌ (سوره هود ۸۰) بدیبهی است اتکاء حضرت
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه در موقع عزیمت بعراق جهت مبارزه با اصحاب جمل و
 صفین بعدد قلیل (هفتصد نفر) نبود که از مدینه همراهش بودند بلکه به پشتیبانی
 مردم ولایات و مخصوصاً بکمک عراقیها اعتماد نمود و همچنین حضرت سیدالشهداء
 صلوات الله علیه نیز به همین امید و اطمینان بصدانامه مردم عراق و گزارش سفیر مخصوص
 و مورد وثوق خود مبنی بر آمادگی آنها بیازی و نصرت آن سرور رهسپار عراق شد و
 هردو بزرگوار مطابق سنن عقلانی و بمقتضای ظواهر امر رفتار کرده و بوظیفه خود
 قیام نمودند اینک بعدا هردو باست عهدهی و پیمان شکنی مردم مواجه گردیدند

حساب دیگری است و اختصاص به ایشان ندارد و تشخیص مؤمن و منافق و مختاص و ریاکار مادام که در معرض امتحان در نیامده اند کار آسانی نیست و شخص حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله نیز بارها با سست پیمانی و عهد شکنی منافقان مواجه شدند و پیش از آنکه وحی آسمانی از خبث طینت و فریبکاری آنان برده بردارد ایشان به مقتضای ظاهر حال و از دیدگاه حسن ظن با آنها مینگریستند و همراهی بار و اور خود مینداشتند عَفَى اللهُ عَنْكَ إِمَّ أذْنَتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الْإِذْيَنَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ - (سوره توبه آیه ۴۳) . وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى الْإِثْقَابِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ (سوره توبه ۱۰۱)

و اما اخبار رسول اکرم صلوات الله عیبه و آله از شهادت این دو بزرگوار که از طرق فریقین وارد شده و از مسلمات است و خود آن دو وجود مقدس پیش از اصحاب بزرگوار و این حدیث از آن آگاه بودند، وقت در الفاظ حدیث میرساند که همه اعلام بوقوع چنین حادثه است نه دستور ایقاع و بوجود آوردن موجبات آن و زمان وقوع حادثه در این روایات ذکر نشده و در ابهام خود باقی است و محتمل بود در جای دیگر و در زمان دیگر بوقوع پیوندد و بدین معنی نیست که از رویه عقلانی و توسل و بکار بستن سنن طبیعی پیروی نشود ، چنانکه عبارت خطابه حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه فَإِنَّ نَزْلَ الْقَضَاءِ بِمَا نُحِبُّ فَتَحَمَّدَ اللهُ عَلَى تَعْمَالِهِ نِيز حَاكِي از ابهام قضیه نسبت بزمان وقوع آنست . خلاصه آنکه برگزیدگان حق تعالی که رسالت ارشاد و اصلاح را عهده دار میشوند دو نوع مأموریت دارند یکی هدایت مردم براه حق پرستی و بهبود وضع مادی و روحی آنها در حدود امکانات و شرائط مساعد و دیگری اتمام حجت و چنانچه در ضمن این مأموریت بشهادت هم برسند سعادت است که نباید از آن روگردان بشوند مطابق نصوص قرآن مجید عندهای از پیغمبران خدا در راه دعوت و رسالت خود بدرجه شهادت نائل شده اند ولی حجت را بر مردم عصر خود تمام کرده اند. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ (سوره بقره ۶۱) . اولیاء عظام و اوصیاء کرام پیامبران نیز که در شرائط مساعد قیام به امر دعوت و اصلاح وضع جامعه نمودند

از این سنت (فداکاری در راه حق) مستثنی نبوده و بچنین سرنوشتی دچار گشته‌اند و در هر صورت وظیفه و رسالت خود را به انجام رسانده‌اند یا به‌دایت سواد اعظم مردم توفیق یافته و در مبارزه با فساد پیروز شده‌اند و یا با اتمام حجت بشهادت رسیده‌اند .
قُلْ هَلْ تَرَبَّوْنَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحَتَّيْنِ (سوره توبه ۵۲) . والسلام علیکم ۲۵ صفر ۹۱
 سید ابوالفضل موسوی

۲

نامهٔ عالمانه‌ای است که دانشمند بزرگ آیه‌الله آقای حاج شیخ محمد شریعت اصفهانی مدظله از کراچی پاکستان ارسال فرموده‌اند که قسمت مهمی از آن ذیلا درج میگردد :

بسمه تعالی

هیئت علماء امامیه
 محمد شیخ الشریعہ
 ۱۱۶ پارسی کالونی کراچی - ۳
 خدمت حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای شیخ نعمت‌الله صالحی دامت برکاته .
 معروض میدارد : سلامتی آن وجود را از درگاه احدیت خواستارم و امیدوارم نیش قلمتان برای حق بنیانگذار بوده و برای ظلم ریشه‌کن باشد . اصولاً کتاب ، خواننده و نویسنده را بهم نزدیک میکند یا از یکدیگر جدا میسازد و اتفاقاً کتاب «شہید جاوید» که هدیهٔ گرانبهای برادر گرامی بود رشتهٔ الفتی بین مخلص و حضرت تعالی ایجاد کرده که بی‌اختیار در مقام تصدیق برآمده چونکه در وقت مطالعه احساس مینمودم بایک موجود زنده مؤمن شجاعی طرف مکالمه میباشم و حالات و جاذبیت بیان او اجازه نمیدهد صحبت او را نیمه رها کرده تا آنکه چشم به این جمله خورد : **وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَوْمَ**

وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِينٍ ثُمَّ نَسَفَ خُورْدَمَ كِه وَحَى مَلَكُوتَى قَطْعَ شُد .
 همان قسم که پارلمان جهت وکلاء مصونیت ایجاد میکند چوبه منبر هم برای
 آقایان منبری مصونیت ایجاد کرده و هر چه بفرمایند صحیح است و عوامی که ما بهتاج
 علماء میباشند تصدیق میکنند و اگر احیاناً از علماء بپرسند که فلان مطلب صحیح
 است یا نه و آن آقا هم اتفاقاً فاضل و با احتیاط باشد جواب میدهد : انشاء الله صحیح
 است و حضرتعالی این مصونیت را ازین برده و بدون کلمه انشاء الله جواب داده اید
 اگر چه در آخر کتاب نصیحت فرموده اید که با مطالب کتاب بجنگ صریح منبر نروید .
 این يك شجاعت شما .

هر جامعه‌ای دارای چهار عنصر اساسی است : علم . مال قدرت . توده . اگر
 علم بر سه عنصر دیگر حکومت داشت علم میتواند وظیفه ملکوتی خود را انجام دهد
 و آن جامعه را بسعادت خود برساند ، و اگر هر يك از آن سه عنصر دیگر ، علم را
 استخدام نمود علم ، آزادی خود را از دست میدهد و نمیتواند در طریق تکامل خود
 سیر نماید و وظیفه مقدس خود را انجام دهد و در نتیجه آن جامعه روی به انحطاط
 گذاشته و علم که بایستی قلاده طلائی باشد قید خاردار میشود و امروزه روحانیت ما
 تحت تأثیر دو عامل متضاد واقع شده و هیچیک واقع و حقیقت را نمیخواهد یکی قدرت
 است و دیگری توده لذا بایستی اسلام را یا به لهجه چاله میدانی شنید یا با نفعه لاله
 زاری و شما توانستید با هر دو مخالفت کنید . این هم يك شجاعت شما .

نقاش نمونه‌ای در مقابل خود نگه میدارد و شاعر بمنظره‌ای چشم میاندازد تا
 از آن وحی گیرد و نقشی ترسیم گردد یا شعری گفته شود و حضرتعالی اجتماعی را که
 در آن زندگی میکنید مبده وحی خود قرار داده و آنرا با تغییر اسماء و اماکن شرح
 داده اید و جملات کتاب که از یک روح متأثر و پرهیجانی تراوش کرده این احتمال را
 میپروراند . این هم از شجاعت است ...

حقیقتاً توضیحات حضرتعالی فوق‌العاده قابل تقدیر است و کاملاً جمیع راههای
 انتقاد فقهی و سیاسی را از آن وجود مقدس برای ظاهر بینان دور کرده اید و ثابت نموده اید

که حسین علیه السلام در تمام مراحل زندگانی خود از احکام فردی و اجتماعی که دین مقدس اسلام تشریح فرموده باندازه عاقلترین و فقیه ترین فرد مسلمان پیروی فرموده و موبمو تطبیق نموده است .

غرّه ربیع الاول ۱۳۹۱ . الاحقر محمد شریعت اصفهانی

۳

نامه‌ای است از دانشمند گرامیایه فیلسوف بزرگوار جناب استاد محمد تقی جعفری دامت برکاته :

بسمه تعالی

حادثه‌ای مانند حاربه خونین نینوا که رهبر قهرمانش حسین بن علی علیهما السلام است از بزرگترین ذخائر انسانیت در گذرگاه قرون و اعصار است. این واقعه عظیم انسانی و الهی اگر قدرت ادامه عظمت و نیروی تحریک انسانها بسوی مقاصد عالی انسانی نداشت از مرز دشت نینوا سال ۶۱ هجری تجاوز نمی‌کرد و نام حسین و حرکت او در میان سالهای ۶۱ هجری و سالی که گاندی با تمام صراحت اظهار کرد که ما راه حسین را پیش گرفته‌ایم تکیه‌گاه فداکاران جوامع انسانی نمی‌گشت.

این سخن امام حسین علیه السلام که می‌فرماید: **دَلَّكُمْ فِي أُسْوَةٍ عَمَلٍ مِنْ دَرِيبِنِ قِيَامِ** سر مشق شماست، این حقیقت را می‌فهماند که جنبش آنحضرت برای همیشه چون چراغی فروزان در راه انسانها می‌درخشد و جوامع انسانی باید از این قیام پیروی کنند. مسلم است که در چنین حادثه بزرگی مخصوصاً با فاصله گرفتن صاحب نظران از جنبه عینی قضیه ، اختلاف نظر در تفسیر و بهره برداری از آن يك مسئله طبیعی می‌باشد. بدیهی است از نظر منطق واقع بینی، هیچ متفکری نمیتواند چنان واقعه‌ای را

مانند حادثه‌ای که در خانه‌اش و در مقابل چشماتش اتفاق افتاده است تلقی نموده و همه خصوصیات قضیه را قاطعانه در معرض افکار بگذارد.

کتاب «شهید جاوید» که بقلم متین و واقع جوی دانشمند ارجمند آقای صالحی نجف آبادی نوشته شده آثار تتبع لازم و دقت نظر در آن کاملاً روشن است. آنچه که اینجانب از مطالعه کتاب احساس کردم اینست که ایشان کوشش و فعالیت شایسته‌ای در تحقیق حادثه خوین کر بلا صورت داده و ریشه‌های آنرا که در هر دور و جامعه‌ای میتواند آموزنده باشد نشان داده‌اند.

البته مسلم است که نویسنده ارجمند آگاه‌تر از آنند که تحقیقات مفیدشان را در این کتاب بعنوان واقعیات بسته و غیر قابل نظر تلقی نمایند بلکه ایشان با این گام شایسته راهی پیش پای کاروانیان تحقیق باز کرده‌اند که با گامهای مخلصانه و عالمانه در آن راه پیش بروند و بتدریج حقیقت قیام حسینی را هر چه واقع بینانه‌تر و روشن‌تر منعکس سازند انشاءالله ۱۳۵۱/۳/۲۱ محمدتقی جعفری

۴

عالم بزرگوار حضرت حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای علامه دامت برکاته از یم کرمان دو نامه برای مؤلف «شهید جاوید» ارسال فرموده و در نامه دوم که بمنظور اجازه نشر نامه اول ارسال شده مرقوم داشته‌اند: «بنظر قاصر حقیر کتاب «شهید جاوید» با عقیده‌ام موافق و شبهات و اشکالات ناظرین به فاجعه کربلا را مرتفع مینماید... و اشکال بعضی بر کتاب «شهید جاوید» از عدم تدبیر است و در این عصر و زمان شایسته‌است مانند آن منتشر گردد و اشخاص روشنفکر استفاده نمایند، اینک اولین نامه معظم له با عنوان پشت پاکت:

بسمه تعالی
سلام علیکم

۱۲ محرم ۱۳۹۱ - بم علامه

حضور محترم حضرت مستطاب قدوة الانام عمدة الاعلام حجة الاسلام آقای حاج شیخ نعمت الله صالحی دامت برکاته. بعرض مقدس عالی میرساند: لایزال صحت و سلامت و عزت و عظمت و سطوت و موفقیت و تأیید و سعادت و جلال و جمال و مصونیت و محفوظیت و وجود مسعود را خواستارم و امید آنکه بین سعادت و توجیحات حضرت ولی عصر ارواحنا فداه از جمیع مکروهات مصون و برکنار باشید. در اول سال ۱۳۹۱ هجری توفیق رفیق گردید بمطالعه کتاب «شهید جاوید» نائل شدم.

و! چه گوهر گرانبها و تحقیق عمیق و تدقیق دقیق آنرا یافته و مقاصد و اعتقاد خودم را به احسن وجه برشته تحریر و بعنوان کتاب دیدم هر ورقی مطالعه نمودم اشتیاق بیشتر پیدا شده تا پایان آن عین واقع و حقیقت دانستم لهذا عزم بر آن دارم مقداری از آن به دوستان ارمغان دهم فعلا ۱۲ جلد از آن ارسال میفرمائید برای حقیر که موجب امتنان خواهد بود و والسلام. علامه

۵

نامه تقدیری است که دانشمند گرانمایه و نویسنده شهیر جناب آقای احمد آرام در مورد کتاب «شهید جاوید» مرقوم فرموده اند:

بسم الله الرحمن الرحيم

ایام جوانی من مصادف بود با زمانی که اقامه مجالس سوگواری حضرت سید الشهداء علیه السلام در ایام محرم و صفر به اوج خود رسیده بود، پدر من که مرد متعبدی بود مرا از کوچکی با خود به مجالس موعظه میبرد، خدایش بیامرزد که تمسک من به

دین و اخلاق دینی نتیجه همان دین دینداری او پرورش دینی است که از این راه برایم فراهم آورده بود.

کم کم که به عقل رسیدم و کتابخوان شدم و باقرآن و روح آن انس بیشتری پیدا کردم دریافتم که هر دستار بندی نباید این حق را داشته باشد که بر منبر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم برود و هر چه دلش خواست بگوید. به اندازه خودم هر جا مقتضی میشد نهی از منکری میکردم ولی چون کاری از پیش نمی رفت سلامت را در آن دیدم که از مجالس روزه دوری کنم. اینک در این زمان چون مردم کتابخوان شده اند بسیاری از روزه خوانان قدیمی روزه نویس شده اند و در این سالهای اخیر از این کتابها بسیار منتشر شده که اکثر آنها به مفت نمی ارزد. و من کمتر به خواندن چنین کتابهایی هوس میکنم و کتاب مستطاب شهید جاوید، را که مدتها است منتشر شده به همین جهت اصلاً ورق نزده بودم ولی به دلیلی ضرورت پیدا کرد که آن کتاب را بخوانم و چون آنرا بدست گرفتم تا تمام نکردم بر زمین نگذاشتم. دریافت و احساس من از کتاب نامبرده این بود که سبک نویسنده کی آن متین و جالب و مطالبش بلند و عقل پسند و استدلالهایش قوی و محکم و منطقی رسا و روشن و تحقیقاتش روشنگر چهره واقعی قیام آسمانی سرور مجاهدان و جوابگوی بسیاری از اشکالاتی است که در اطراف نهضت مقدس امام حسین علیه السلام در دل روشنفکران بود.

این احساس خودم را به دوستی گفتم، او گفت: در اطراف این کتاب زمره هائی وجود دارد، ولی برای من مثل روز روشن است که اکثر این آقایان این دستور قرآن کریم را که باید بسختی گوش داد و بسکوی آنرا پذیرفت و از آن پیروی کرد از یاد برده اند و باز به گفته قرآن از آن کسانی که میگویند: ما در راهی میرویم که پدرانمان رفته اند.

اگر دین اسلام راه راست است که باید راه جهانی شود و نشده است ناگزیر از جایی به بیراهه افتاده است و بازگشتن بعراق صحیح آن از نخستین واجبات مسلمانان است. از خدای بزرگه مسئلت دارم به آقای صالحی نجف آبادی فرصت و قدرت و شکیبائی

عنایت فرماید تا با قلم معجزشیم خود کتابی تألیف کند و در آن با همان روش اسلامی و عقلانی معلوم کند چه چیزهایی از مسلمانی نیست که بیش از آن چیزها که از مسلمانی است رنگ دین بر آن زده شده است تا شاید وسیله‌ای شود که آنانکه فوج فوج از دین پوشیده مانده خدا بیرون می‌روند روشنائی خیره‌کننده مسلمانی واقعی را بینند و فوج فوج به راه مسلمانی بازگردند. این کار از عهده این مرد عالم عاقل مخلص دلسوز ساخته است انشاءالله.

۱۰ فروردین ماه ۱۳۵۱ احمد آرام

۶

یکی از وعظ دانشمند رشت دو نامه تقدیر در مورد کتاب «شهید جاوید» نوشته و ضمن یکی از آن دو مرقوم داشته‌اند:

«حضرت آیه الله ضیاءری مدظله العالی فرمودند، کتاب «شهید جاوید» را از اول تا آخر خواندم مؤلف بسیار زحمت کشیده و خوب نوشته است» اینک متن یکی از دو نامه معظم له :

بسمه تعالی

دانشمند گرانمایه حضرت حجة الاسلام جناب آقای حاج شیخ نعمت الله صالحی نجف آبادی زیدعزمه العالی. کتاب مستطاب «شهید جاوید» که از رشحات قلم محققان آن مؤرخ عالیقدر بود بدقت مطالعه شد. حقا کسیکه کمترین اطلاع تاریخی داشته باشد میداند که چه حق بزرگی بسلسله جلیله اهل منبر پیدا نموده‌اید و حقیقت قیام حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام را با قلمی شیوا و مستدل اثبات فرموده‌اید و این اثر خداپسندانه شما بعدها ثمرات پر فائده‌ای خواهد داشت و مورد توجه ارباب دانش بالاخص نسل جوان

واقع خواهد شد.

توفیقات بیش از پیش شما را از خداوند متعال آرزو دارم ۲۰ شعبان المعظم ۱۳۹۱.

۷

نامه تقدیری است که از طرف انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر تهران ارسال شده است :-

بسمه تعالی

دانشمند محترم جناب آقای صالحی نجف آبادی . موفقیت شما را در تألیف کتاب «شهید جاوید» که روشنگر چهره واقعی قیام خونین کربلاست صمیمانه تبریک میگوئیم. لبه تیز انتقادات غیر منطقی همیشه متوجه اصولی ترین اندیشه‌های اجتماعی و اصلاحی بوده است. بدینجهت ما معتقدیم که انتقادات غیر اصولی و تعصب آمیزی که بر اثر ارزنده شما نگاشته یا بصورت بیانیه ایراد شده بهیچوجه از ارزندگی اثر متین و منطقی شما نخواهد کاست و در هر صورت آنهایی که با اندیشه‌های نو و سازنده مبارزه میکنند برای همیشه در اجتماع برتری نخواهند داشت و گذشت زمان نام آنها را زیر پای خواهد نهاد. انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر امیدوار است که در تألیف آثار مشابهی که نمایشکر چهره واقعی فریاد مبارزات عادلانه اسلامی میباشد توفیقات الهی نصیبتان گردد.

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی آریامهر تهران ۱۳۵۰/۸/۱



۱۳۷۴ء بمؤلف محترم کتاب «شهید جاوید» دانشمند معظم حجة الاسلام آقای صالحی نجف آبادی که با تتبع وسیع و تجزیه و تحلیل تاریخی خود پیرامون قیام مقدس سالار شهیدان حضرت حسین علیه السلام، عقده‌های گره خورده در گلوی نسل جوان را گشودند بخاطر تحمل آنهمه رنج . محسن خیاطان (خانم) طهران

در عمر خویش خواندم صد نکته از معانی	هر يك چو آب کوثر در پاکی و روانی
تحقیق را بتحقیق هر سوکه ره سپردم	روشن شد از حقایق رازی مرا نهانی
تا با «شهید جاوید» پیوست جان مشتاق	دل یافت با حقیقت پیوند جاودانی
ای کلک حق نگارت از لطف حق مؤید	اندیشه تو باشد الهام آسمانی
ارزانی تو آمد از فیض پاک جانان	این مایه نکته سنجی وین پایه نکته دانی
کلک تو خوش برافکند پرده ز چهره حق	بی آنکه باکند سست در راه سرفشانی
در کوی نامجوئی فرسود پای (خانم)	تا یافت ره چو عنقا در قاف بی نشانی

تشکر و معذرت :

بدینوسیله از آیات عظام و حجج اسلام و وعاظ بزرگوار و دانشمندان محترم و دانشجویان عزیز و سایر طبقات و افرادی که نامه‌های تقدیر در مورد کتاب «شهید جاوید» ارسال فرموده‌اند صمیمانه تشکر میشود و از اینکه بسیاری از نامه‌های پر ارزش آن نوات محترمی که اجازه نشر آنها را داده‌اند چاپ نشد معذرت خواهی میگردد .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَبِالتَّوْقِیْنِ

کتابا که در موضوع قیام بعد از حضرت سید المرگه او سلام الله علیه تعلیم جناب
مستطاب حرم العالی ۱۲۱۱ آنرا آید بیخ فقهت الصالحی نجف آبادی و اوست افاضه کاشانه
کیمی از باور من ترن تا لغت عصر حاضر است . عزیز آن را با دقت خواندم و
چنین یافتیم که علاوه بر اطلاعات عمیق تاریخی فوائد مهمه زبر را در بر دارد :

- ۱ - اعتراضات که بر قیام امام علیه السلام منکر به تهریز وجه تاریخ داده اند
- ۲ - استنباطات بعضی از مستشرقین که در افکار غریب زردگان ارگند

روشن و مبین گشته است .

- ۳ - قیام آن حضرت بطرز با سابقه ای با مواردی عقلی و اجتماعی
تطبیق نموده بطوری که بسیاری از اشکالات که در ذهن مردم هست
خود بخود حل می شود .

- ۴ - مؤلف در این بررسی دقیق تاریخی ، روشی کاملاً جدیدی را
انتخاب کرده و با استفاده از اسلوب علمی عالیه و تتبع وسیع
راه تجزیه و تحلیل صحیح را در این گونه مسائل نشان داده است .

موقفیت مؤلف محترم را در راه خدمت با اسلام و مسلمین از خداوند
معال خواستارم . والسلام علی جمیع اخواننا المسلمین ورحمة الله و بركاته

۱۵ صفر ۱۳۹۰ - حسینعلی منتظری نجف آبادی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب حضرت که در باره قیام مقدس حسین بن علی صلوات الله علیه
میدانم و بنام مستم حجت الاسلام آقای حاج شیخ نعمت الله صاحب
کتاب آباء نوشته شده بدون اینکه در نوع خود به نظر
آید ، اینجانب از آنجا که با دقت خواندم و لذت بردم
و منتفاده کردم ، لذا امتیازات این کتاب : تفتیح وسیع
و تحقیق و استکبار و بررسی مسائل تاریخی برپای
تجزیه و تکمیل دقیق علمی با اسلوبی کاملاً تازه و به سبب
دعوت پسندیده شد ، دلین اثر لذت مند میگذرد
مکمل صلاحی ترخیصی در مسائل مربوط به انصاف
بزرگ حضرت سیدالشهدا و روحی فدا خواهد بود ،
در نکالات و عقده های را که مخصوصاً طبقه روشنفکر
دخیل کرده در طرف قیام امام علیه السلام در دل
دارند و گاهی بزبان می آورند حل خواهد کرد ،
مرفعت پیش از پیش مؤلف محترم را در راه خدمت
سما زمان نبوت ، خوبترم ۴ بهیچ نماند ۱۳۹۰
عیشی بیام

باضافات و مزایای بیشتر

شهمیه جابوید

علی
حسین ابن ا
علیه السلام

اثر : صالحی نجفآبادی

همه حقوق برای مؤلف محفوظ است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ

وَ أَنفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ

(سورة توبة آية ۲۰)

آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند و با نیروهای مالی و انسانی خود در راه خدا پیکار نمودند نزد خدا درجه بزرگتری دارند و هم آنان کامیاب هستند.

اهداء کتاب:

چون این کتاب پرنوی از تجلیات روح بزرگ و آزاده حسین بن علی علیه السلام است هیچکس را سزاوارتر از خود آنحضرت ندیدم که این اثر ناچیز را بوی تقدیم نمایم.

تقدیم- بتوای سرور مجاهدان! که برای مقاومت در برابر دیکتاتوری و استبداد سیاه تا سرحد جانبازی، عاشقانه پیش رفتی.

تقدیم- بتوای سالار شهیدان! که بجرم طرفداری از اسلام و حمایت از انسانیت باشمشیر حکومت جنگ طلب و ضد اسلام یزید بن معاویه بخون خود غلطیدی.

تقدیم- بتوای فرشته آزادی و عدالت! که در برابر تجاوز نیروهای مسلح ابلیسی و قانون شکن تسلیم نگشتی و بخاطر امضاء نکردن حکومت ضد قرآن جباران، در پیش چشم خانوادهات بخاک و خون آغشته گشتی.

پیشنهاد لازم الاجراء :

مسئله قیام امام حسین علیه السلام یکی از پیچیده ترین مسائل تاریخی اسلامی است . و علت این پیچیدگی، اختلافات و تعارضاتی است که در مدارك مربوط به این مسئله وجود دارد و به همین جهت در تشخیص حقیقت این قیام نظرهای متضادی اظهار شده. و از طرفی چون عمل امام حجت است باید واقعیت نهضت آن حضرت شناخته شود تا مردم بتوانند از آن پیروی کنند. بنابر این حرکت امام موضوع يك مسئله مهم فقهی و عملی است . و تا موضوع حکمی مشخص نشود عمل به آن حکم غیر ممکن است . از این رو پیشنهاد می شود مسئله قیام سبط پیغمبر (ص) در حوزه های علمیه بهمان سبک در سهای عالی اجتهادی (خارج) از طرف علمای طراز اول مورد تحقیق قرار گیرد و محصول اجتهاد آنان منتشر شود تا بدینوسیله هم به این آشفتگی که در نوشته های نویسندگان و گفته های گویندگان وجود دارد خاتمه داده شود و هم مردم از سرگردانی نجات یابند و هم پیروی و بهره برداری از قیام عظیم امام میسر گردد .

آنچه شاگردان امام صادق علیه السلام نوشته‌اند:

بین کتابهایی که علمای شیعه درباره قیام امام حسین (ع) نوشته‌اند دو کتاب بنام «مقتل الحسین» وجود دارد که دو نفر از شاگردان برجسته امام جعفر صادق علیه السلام تألیف کرده‌اند و از پرمایه‌ترین کتابهای شیعه بشمار می‌رود. نویسنده این دو کتاب، یکی «لوط بن یحیی» معروف به «ابی مخنف» و دیگری «هشام بن محمد» معروف به «کلبی» است که هر دو از علمای قرن ۲ هجری بوده‌اند و نجاشی در رجال خود ص ۲۴۵ و ص ۳۳۹ شرح حال این دو عالم بزرگوار را با اسامی تألیفاتشان آورده است.

تاریخ طبری:

مطالبی را که تاریخ طبری در موضوع قیام امام حسین علیه السلام نوشته از دو کتاب نامبرده نقل کرده و طبری آنجا که مطالب تاریخی را از کتابهای دیگر نقل میکند مورد اعتماد علمای شیعه بوده و از این رو مرحوم سید رضی قدس سره بعضی از مطالب نهج البلاغه را مانند کلمه ۳۷۳ از کلمات قصار از تاریخ طبری نقل کرده و مرحوم شیخ طوسی قدس سره در تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۴۰ و ۴۱ و ۴۳ و ۴۴ به نقل طبری استناد کرده است. کتاب «شهادت جاوید» هم از آن جهت به طبری اعتماد کرده که او مطالب مربوط بقیام سید الشهداء (ع) را از دو کتاب پرارزش شیعه یعنی «مقتل لوط بن یحیی» و «مقتل هشام بن محمد» نقل کرده. پس آنچه در کتاب حاضر از تاریخ طبری نقل شده مطالبی است که دو نفر از شاگردان ممتاز حضرت صادق علیه السلام در موضوع قیام امام حسین علیه السلام نوشته‌اند.

جنبه ملکوتی امام :

پیغمبر و امام دارای دو جنبه هستند: ۱- جنبه ملکوتی ۲- جنبه بشری. از نظر جنبه ملکوتی دارای مقاماتی هستند که درک آن برای مردم عادی غیر ممکن است «وَصِحْبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانِ أَرْوَاحِهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى» آنان در دنیا با بدنهایی زیستند که جانهای آنها به جایگاه بلندی تعلق دارد. ولی از نظر جنبه بشری هم سطح مردم دیگر میخورند و مینوشند و مریض میشوند و میمیرند. و در این سطح است که بهره‌بری مردم میپردازند. در این کتاب قیام امام حسین علیه السلام بر اساس جنبه بشری و در سطح زندگی اجتماعی مورد بحث واقع شده تا حرکت آنحضرت بتواند سر مشق مردم دیگر باشد. بدیهی است وقتی که قیام امام از نظر جنبه بشری بررسی میشود نباید تصور شود که از جنبه ملکوتی حضرتش چیزی کم شده زیرا این نکته بر همه کس روشن است که بیت رسالت بوسیله جنبه الهی از خداوند کسب فیض میکنند و بوسیله جنبه بشری با مردم انس میگیرد و فیض میبخشد چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید: «إِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا»^۲. خداوند نعمت و وحی و دین را در درجه اول بما خاندان رسالت

۱- نهج البلاغه کلمه ۱۴۷ از کلمات قصار و ارشاد مفید ص ۱۰۸

۲- نهج البلاغه نامه ۲۸

ارزانی داشت و مردم بعداً آنرا از ما آموختند و از فیض ما بهره‌مند شدند. و در پرتو همین جنبه الهی است که پیغمبر و امام دارای مقام عصمت و شفاعت هستند و با اذن خدا در کائنات تصرف میکنند چنانکه رسول اکرم (ص) به اذن خدا ماه را دو نیم کرد و این مقام بنام ولایت تکوینی خوانده میشود.

علم غیب امام :

باید دانست که خداوند عالم رشته‌های زیادی از علم غیب را به رسول اکرم (ص) تعلیم کرده و آنحضرت آن علوم را در اختیار ائمه معصومین علیهم السلام گذاشته و علم غیب پیغمبر و امام بقدری دامن‌دار است که احصای آن برای مردم عادی غیر ممکن است.

در روایات ما وارد شده که امام عالم بماکان و مایکون و ماه و کائنات است^۱ و وارد شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله يك ميليون باب علم به علی علیه السلام آموخت (خصال صدوق ص ۶۴۲ تا ۶۵۲) و وارد شده که همه علوم پیغمبران و ملائکه نزد ائمه علیهم السلام است.^۲

بنابر این ائمه اهل بیت (ع) علاوه بر علوم الهامی که دارند وارث علوم انبیاء و ملائکه و علوم خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله و سلم میباشند. امیر المؤمنین علیه السلام در همان زمان کودکی و آغاز رسالت پیغمبر

۱- کافی ج ۱ ص ۲۶۱ البته علوم اختصاصی خداوند از این کلی خارج است.

۲- کافی ج ۱ ص ۲۵۵

اکرم(ص) نوروحی ورسالت را میدید و بوی نبوت را استشمام میکرد و آهنگ و نواژی از عالم ماوراء طبیعت میشنید و رسول خدا (ص) بوی میفرمود: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَىٰ مَا أَرَىٰ إِلَّا أَنْتَ لَنْتَ بِنَبِيٍّ^۱ . تو میشنوی آنچه من میشنوم و می بینی آنچه من می بینم فقط فرقی که بین من و تو هست اینست که تو پیغمبر نیستی» .

و نیز آنحضرت بیش از ششصد سال قبل از زمان مفعولیهها از خونریزیها و کشتارهای آنان و از وضع قیافهها و لباسها و اسبهای این گروه آدمکش خبر میدهد^۲ .

امام حسین و سایر ائمه معصومین علیهم السلام نیز دارای همان قوه قدسیه و همان احاطه علمی هستند که عالی علیه السلام دارا بود. اساساً فکر و عقل ما آن توانائی را ندارد که به وسعت علم غیب امام پی برد. اگر خس میتواند به قعر دریا برسد فکر ناچیز و عقل محدود ما هم میتواند به اندازه علم معصوم احاطه پیدا کند .

علم امام حسین (ع) بشهادت خود :

طبق روایات قطعی، رسول خدا(ص) قبلاً شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام را پیشگوئی فرموده بود و خود امام حسین (ع) از همان زمان کودکی میدانست که سرانجام شهید خواهد شد.

این مطلب از مسلمات است . ولی آیا زمان شهادت آنحضرت هم بطور دقیق معلوم بود یا نه؟ در این مسئله بین علمای شیعه دو نظر وجود دارد:

۱- نهج البلاغه او اخر خطبة ۱۹۰

۲- نهج البلاغه خطبة ۱۲۶

۱- يك نظر اینست که آنحضرت بطور سر بسته و اجمال میدانست سرانجام شهید خواهد شد ولی آیا این شهادت در همین سفر خواهد بود یا نه این مطلب روشن نبود^۱.

۲- نظر دیگر اینست که امام از همه جزئیات حوادث آینده و از اینکه در چه زمانی و در چه نقطه‌ای از زمین شهید خواهد شد آگاه بود و کوچکترین حادثه از حوادث مربوط به شهادت آنحضرت از نظرش مخفی نبود. نهایت اینکه این علم غیب امام برای وی ایجاد وظیفه نمیکرد بلکه وظیفه داشت طبق مجاری طبیعی و عادی عمل کند و مثلاً مسلم بن عقیل را برای گرفتن بیعت و تهیه نیرو به کوفه بفرستد و به استناد نامه اطمینان- بخش وی بسوی کوفه حرکت کند و از بین راه برای مردم کوفه نامه بنویسد که من همین روزها وارد کوفه خواهم شد. همه اینها از نظر وظیفه ظاهری بود که آنحضرت مکلف بود انجام دهد با اینکه میدانست به کوفه نمیرسد و در کربلا پید میشود. یکی از علمای بزرگ معاصر در این باره فرموده‌اند :

« امام علیه السلام بموجب اخبار کثیره مقامی از قرب دارد که هر چه بخواهد به آن خدا میتواند بداند و از آن جمله است علم به تفصیل مرگ و شهادت خود با جمیع جزئیات آن ، و این مسئله هیچگونه محذوری از راه عقل ندارد و از راه شرع نیز روایاتی هست که هر يك از ائمه اوحی از جانب خدا دارد که وظائف خاصه وی در آن ثبت است ، و در عین حال

۱- این نظر از شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی رضوان الله علیهم است که متن سخنان آنان در آخر همین کتاب از ص ۴۳۹ تا ۴۵۵ درج شده و گروهی از علمای معاصر نیز همین نظر را پذیرفته‌اند .

به حفظ ظواهر حال و راه و رسم متعارف زندگی مأموریت دارند^۱.
و در جای دیگر فرموده‌اند: «این علم موهبتی امام (ع) اثری در
اعمال او و ارتباطی با تکالیف خاصه او ندارد» (رسالهٔ بحثی کوتاه در بارهٔ
علم امام ص ۹). و باز در بارهٔ اینکه امام (ع) با تغییر شرائط، روش خود
را تغییر میداده و در هر مرحله‌ای تصمیم جدیدی میگرفته فرموده‌اند:
«روش امام در خلال مدت قیام بحسب اختلاف اوضاع و احوال مختلف بوده»
(رسالهٔ نامبرده ص ۲۹) و در ص ۳۰ سخنی بدین مضمون فرموده‌اند که:
گزارش مسلم بن عقیل اثبات میکرد اوضاع سیاسی مساعد و کوفه برای
پذیرفتن امام آماده است و هنگامیکه سیدالشهداء علیه السلام بسوی کوفه
رهسپار شد شرائط نهضت فراهم و عراق برای قیام آنحضرت مهیا بود^۲. و نیز
در بارهٔ اینکه سیدالشهداء سلام الله علیه پس از دگرگون شدن اوضاع کوفه
از فکر تسخیر عراق منصرف شده و حالت دفاعی بخود گرفته فرموده‌اند:
«روش قیام و جنگ تهاجمی را بقیام دفاعی تبدیل فرمود»^۳ (رسالهٔ نامبرده،
ص ۳۱). بدیهی است اینکه امام (ع) با تغییر اوضاع و احوال برنامه
خود را تغییر میداده برای اینست که طبق مجاری طبیعی و علم عادی عمل
میکرده زیرا اگر طبق علم غیب عمل میکرد تغییر برنامه معنی نداشت.

۱- این نظر از اسناد علامه طباطبائی مدظله است که از روی خط معظم له
رونویس شد.

۲- این مطلب در همین کتاب از ص ۲۹ بی‌حد بطور کامل تشریح شده است.

۳- این مطلب در همین کتاب از ص ۲۲۵ بی‌حد تشریح شده است.

توجه :

معلوم شد که طرفداران نظر ۱- و ۲- هر دو گروه اتفاق دارند که امام حسین (ع) وظیفه داشته است طبق موازین عادی عمل کند . بنابراین قیام آنحضرت نیز باید بر اساس موازین عادی بررسی شود ، از اینرو کتاب حاضر نهضت عظیم حسین بن علی علیه السلام را از نظر مجاری عادی و با صرف نظر از علم غیب امام بررسی کرده تا هم طبق اتفاق هر دو گروه از علماء رفتار کرده باشد و هم عمل سبط پیغمبر (ص) بتواند سر مشق مردم دیگر واقع گردد .

مقدمه :

بین کسانی که درباره قیام مقدس امام حسین علیه السلام و برنامه آنحضرت نظر داده‌اند گروه‌های گوناگونی وجود دارند که نظرهای گوناگونی داده‌اند :

۱- گروهی گفته‌اند : برنامه امام این بود که خود و خانواده و کمی از یاران برگزیده‌اش را به کربلا ببرد که خود و یارانش کشته شوند و خانواده‌اش به اسیری بروند تا از این راه حکومت بنی‌امیه رسوا شود و بدینوسیله اسلام زنده گردد^۱ .

بعضی دیگر می‌گویند امام میخواست خود را به کشتن بدهد تا بزرگترین پاداش را از خداوند دریافت کند و به بالاترین درجات سعادت برسد^۲ .

۳- برخی هم می‌گویند: قیام امام دو وجهه داشته وجهه ظاهر و وجهه باطن. از نظر وجهه ظاهر چنین مینمود که میخواهد در کوفه تشکیل

۱- مقدمه بررسی تاریخ عاشورا ص ۳۳ و گفتار عاشوراء ص ۲۹ و ۱۵۴

چاپ ۱۳۴۶

۲- لهوف ص ۲۳. صاحب لهوف آیه «واقتلوا انفسکم» را برای تأیید

ادعای خود آورده است .

حکومت بدهد و با قدرت حکومت، اسلام را زنده کند ولی از نظر وجهه باطن میدانست به کوفه نمیرسد و در کربلا شهید میشود.

۴- يك گروه با انصاف از اهل سنت قیام آنحضرت را يك قیام اصلاحی غیر قابل اجتناب در مورد حکومت اسلامی دانسته و حرکت فرزند پیغمبر را تا سرحد اعجاب تقدیس کرده اند.^۱

۵- گروه دیگری از اهل سنت به حرکت امام باچشم انتقاد نگریسته و گفته اند: جنبش حسین بن علی (ع) يك شورش ابتدائی حساب نشده بود که لازم بود حکومت وقت برای حفظ نظم و آرامش آنرا سرکوب کند. این گروه در این باره حدیثی از رسول خدا (ص) بدین صورت نقل میکنند که: «وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُفَرِّقَ أُمَّرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَهُوَ جَمِيعٌ فَأَضْرِبُوهُ بِالسَّيْفِ كَأَنَّا مَن كَانَتْ كَسِيٌّ كَمَا بَخَّوَاهِدِ مِيَانِ أُمَّةِ إِسْلَامِي تَفْرَقُهُ بَيْنِدَاذِدْ بِأَشْمِيرِ سِرْكَوْبِشْ كَتِيدِ هِرْ كَسِ مِيْخَوَاهِدِ بَاشِدْ». اینان حدیث مزبور را باقیام امام حسین علیه السلام تطبیق میکنند.^۲

نظر فراموش شده:

۶- نظر دیگری در حدود ده قرن پیش از طرف بزرگان علمای شیعه درباره قیام امام (ع) اظهار شده که در این اواخر تقریباً فراموش گشته و کمتر به آن توجه میشود. این نظر از سخنان علمای بزرگی چون شیخ

۱- عباس محمود عقاد و عبدالله علائلی مصری از این گروهند.

۲- العواصم من القواصم ص ۲۳۲

۳- این حدیث اگر معمول نباشد با طغیان یاغیان سرکشی چون معاویه و یزید قابل انطباق است نه باقیام حسین بن علی علیه السلام.

مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی رضوان الله علیهم استفاده میشود.
این علمای بزرگ شیعه که از پایه گذاران اسلوب علمی و اجتهادی
در فقه و اصول و تفسیر و کلام بشمار میروند چون به زمان ائمه معصومین
سلام الله علیهم نزدیک تر بوده و دارای روش تحقیقی و اجتهادی در علوم اسلامی
میباشند بیشتر و بهتر میتوانند در باره قیام مقدس حضرت سیدالشهداء
صلوات الله علیه به بررسی پردازند و برنامه آنحضرت را بصورتی بی پیرایه تر
و خالص تر درک و تشریح نمایند.

از این جهت در این کتاب نظر این دانشمندان بزرگ بیشتر مورد
توجه واقع شده بلکه میتوان گفت: قسمت اعظم کتاب همین نظر را تشریح
کرده و توضیح داده است (متن نظر این علمای بزرگ در همین کتاب از
ص ۴۳۹ ببعد درج شده است).

نتیجه بررسیها :

از مجموع بررسیهایی که در این کتاب شده این نتیجه بدست میآید
که حرکت سیدالشهداء سلام الله علیه علاوه بر جنبه الهی و آسمانی که دارد از
نظر سنتهای عقل و قوانین اجتماعی نیز حرکتی عاقلانه و ضروری و غیر قابل
اجتناب بوده و اگر از جنبه امامت آنحضرت هم صرف نظر شود نهضت وی
از دیدگاه يك سیاستمدار ورزیده و با فراست نیز خردمندانه ترین و واقع
بینانه ترین نهضت بشمار میرود .

و نیز اصول کلی این جنبش مثل قواعد ریاضی برای همیشه تازه
و زنده و قابل پیروی است و از این جهت تاریخ قیام حسین بن علی علیه السلام
از بارزترین مباحثی است که سزاوار است برای درس گرفتن از آن، مورد

بررسی و تحقیق قرار گیرد. از اینرو در این کتاب قیام امام از مجرای کارهای عقلانی و مجاری طبیعی بررسی شده تا مکتب زنده و ارزنده آنحضرت دیگران را نیز رهبری نماید و جوانمردان آزاده بتوانند از جنبش آموزنده پیشوای مجاهدان درس بگیرند و طبق آن عمل نمایند زیرا همانطور که بحکم آیه **وَلَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ** عمل رسول خدا صلی-الله علیه و آله سرمشق مردم است عمل امام نیز سرمشق و راهنمای مردم است چنانکه خود امام حسین فرمود: **وَلَكُمْ فِي أُسْوَةٍ** در این مبارزه عمل من سرمشق شماست. بنابراین مسلمانان باید بر نامه عملی آنحضرت را بطور صحیح درک کنند و از آن پیروی نمایند.

ضمناً تذکر این نکته لازم است که چون یکی از اهداف این کتاب جوابگویی به گفته‌های بعضی از اهل سنت و خاورشناسان بوده مطالب آن طوری بیان شده که بتواند جوابگوی آنان باشد.

ناگفته نماند که در این کتاب گاهی دلیلهای روشن تاریخی نگارنده را به راهی برده که به پیروی از شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی رضوان الله علیهم برخلاف بعضی از مطالبی که از قرن ۷ هجری بعد بین مردم مشهور شده نظر داده است.

از صاحب نظرانی که مطالبی را برخلاف آنچه تا حال فکر میکرده اند در این کتاب میخوانند انتظار میرود آن مطالب را با دقت بیشتری بخوانند آنگاه اگر نقاط ضعفی در آن یافتند نگارنده را آگاه سازند تا از نظر صاحب آنان برای رفع نواقص کتاب استفاده شود.

ضمناً یادآوری این نکته مناسب است که مطالب این کتاب در طول

۱- تاریخ طبری جلد ۴ ص ۳۰۴ و مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۳۵

قریب هفت سال در هر فرصت مناسبی یادداشت و جمع آوری شده و بتدریج تنظیم گشته است. و بعضی از مطالب حساس آن با افراد صاحب نظر مورد بحث واقع شده و بعداً کتاب در معرض مطالعه چند نفر از علمای قم و طهران و تبریز درآمده و هر يك نظر خود را در موضوعات مختلف آن اظهار داشته اند و همین برخورد انظار و افکار مختلف به روشن شدن مطالب کتاب کمک کرده است.

از اینرو، تشکرات صمیمانه خود را به دانشمندی که از بذل وقت و فکر خود در این راه دریغ نکرده اند تقدیم می‌داریم.

و چون شخصیت عظیم و عالمگیر حسین بن علی علیه السلام و چراغ پر فروغی که در راه انسانیت روشن ساخته، ابدی و جاویدان است مناسب دیدم نام این کتاب را «شهید جاوید» بگذارم. درود جاویدان ما بر روح پر شکوه تو، ای «شهید جاوید»!

ایران - قم $\frac{۵ شهریور ۱۳۵۰}{۵ رجب ۱۳۹۱}$ نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی

بسم الله الرحمن الرحيم

سرآغاز :

نام حسین بن علی علیه السلام همراه بایک فاجعه خونین و یک سلسله حوادث دلخراش است که دورنمای وحشتناک آن، قلب را میلرزاند و وجدان را ناراحت میکند و حس کنجکاوی انسان را برمیانگیزد که در باره این حادثه غم انگیز به بررسی و تحقیق پردازد و از علل و عوامل و سایر جهات مربوط بآن جستجو نماید .

اگر از دریچه چشم یک فرد شیعه ساده باین حادثه نگاه کنیم ممکن

است بایک جمله کوتاه به بحث و گفتگو خاتمه دهیم و مثلاً بگوئیم :

حسین بن علی (ع) امام بود و وظیفه مخصوصی داشت که بآن عمل کرد و جای هیچگونه بحث و گفتگو و چون و چرا نیست .

ولی اگر بخواهیم بحث و تحقیق تاریخی بکنیم و این حادثه را نیز مثل سایر حوادث تاریخی تجزیه و تحلیل نمائیم باید با توجه به متون اصلی تاریخ و به کمک عقل و منطق به کنجکاو و بررسی پردازیم .

در این کتاب بطریق دوم بحث شده و بررسی و تحقیق - بر اساس منطق و استدلال - درباره نهضت تاریخی امام حسین (ع) دنبال گشته ، زیرا اگر بحث ، جنبه تحقیق تاریخی داشته باشد و این جنبش عظیم از نظر تاریخ ، تجزیه و تحلیل شود فائده آن عمومی تر خواهد بود و مردم غیر شیعه نیز بمطالعه آن ، رغبت خواهند کرد .

و برای تحقیق کامل در این موضوع لازم است در چند بخش گفتگو

شود :

- ۱- درباره علل و عوامل قیام امام حسین (ع).
- ۲- ماهیت قیام .
- ۳- مراحل قیام .
- ۴- هدف قیام .
- ۵- نتایج و آثار .

بخش اول

علل قیام:

امام حسین (ع) و محیط سیاسی اسلام :

حکومت عدالت‌کش معاویه بن ابی سفیان بامر گوی پیاپیان رسیده و یزید بن معاویه هنوز جای پای خود را محکم نکرده و بهترین فرصت پیش آمده است که مردم آزادیخواه، نیروهای خود را متشکل کنند و خلافت اسلامی را بمرکز اصلی خود برگردانند و در پرتو قدرت خلافت، اجتماع ناسالم و رنجوری را که زیر ضربات شلاق حکومت ضد اسلام معاویه چون بیمار محتضری شده است از چنگال اهریمن ظلم برهانند.

بدیهی است برای برگرداندن خلافت بمرکز اصلی خود، قبل از هر چیز وجود رهبر لایقی لازم است که در پرتو لیاقت و محبوبیت خویش برای این کار اقدام کند، و لایق‌ترین شخصیتی که مورد احترام دوست و دشمن است و حقاً او باید در این موقع حساس با در دست گرفتن قدرت خلافت، جهان اسلام را از این وضع پریشان نجات دهد، حسین بن علی (ع) است. محیط سیاسی اسلام تشنه قیام و اقدام او است، و روح بزرگ و اصلاح طلب امام هم پیش از وقت، منتظر فرصت بود^۱ که پس از مرگ معاویه اگر شرائط، مساعد باشد اصلاحات وسیعی را در زمینه تشکیل حکومت و سایر شئون حیاتی مسلمانان شروع کند و از کشور اسیر و ضربت خورده اسلام، کشوری آزاد و آباد بسازد و چنانکه آرزوی مردم عدالتخواه است جهان اسلام را بسوی تکامل مادی و معنوی رهبری نماید. این بود محیط سیاست اسلام، و این بود موقع امام حسین (ع)، و این بود آرزوی مردم.

ولی پیش از آنکه از طرف امام حسین (ع) و سایر مردم برای برگرداندن خلافت بمرکز اصلی خود، قیام و اقدامی بشود حکومت یزید پیشدستی کرد و برای جلوگیری از هرگونه جنبش اصلاحی، حسین بن علی و چند نفر از شخصیت‌های دیگر را تحت فشار قرارداد که بایزید بیعت کنند و حکومت او را برسمیت بشناسند^۲.

۱- پس از وفات حضرت مجتبی (ع) شیعیان عراق از امام حسین (ع) دعوت کردند که بر ضد معاویه قیام کند. امام جواب داد: بین ما و معاویه پیمان صلحی استوار است و من آنرا نمی‌شکنم، پس آنگاه که معاویه بمیرد درباره قیام فکری خواهم کرد. (ارشاد مفید، ص ۱۷۹)

۲- ارشاد، ص ۱۷۹ و ۱۸۰

حکومت یزید باتکای قدرت سر نیزه خود از امام خواسته است که قبل از هر چیز، خلافت فرزند معاویه را برسمیت بشناسد و تسلیم بی قید و شرط وی گردد و درباره این مطلب بقدری پافشاری و سختگیری کرد که حسین بن علی (ع) در معرض خطر بازداشت و شاید هم کشته شدن قرار گرفت و قیام خود را از همینجا شروع کرد .

پس قیام امام با تهاجم حکومت یزید شروع شده است .

ما در بخش اول باید علل و عوامل قیام امام را بطور کامل توضیح دهیم و چون قیام آنحضرت ، با تهاجم حکومت شروع شد و امام برای نپذیرفتن خلافت یزید بسختی مقاومت کرد و بعد از آن حضرتش برای تشکیل حکومت اقدام کرد باید در این بخش درباره سه موضوع گفتگو کنیم:

۱- چرا حکومت یزید تا این حد فشار آورد که از امام حسین (ع)

برای یزید بیعت بگیرد ؟

۲- چرا امام برای نپذیرفتن خلافت یزید تا این حد مقاومت کرد ؟

۳- چرا برای تشکیل حکومت اقدام نمود ؟

پس عوامل قیام امام را باید از دو ناحیه بررسی نمائیم:

یکی از ناحیه دستگاہ حکومت .

و دیگری از ناحیه حسین بن علی (ع) .

از ناحیه حکومت :

بدیهی است که چون حکومت یزید بر اساس سلطنت فردی و استبدادی استوار بود و فقط اراده یزید بود که چرخ حکومت را به گردش درمیآورد و سایر ارکان حکومت، غلامان جان نثار بودند و بغیر اراده یزید، اراده ای

نداشتند از اینرو آن قسمت از علل قیام امام را که از ناحیه حکومت است باید در شخص یزید جستجو کرد .

پس از دقت کامل بنظر میرسد تنها جم و فشاری که از طرف یزید بن معاویه متوجه امام حسین (ع) شد معلول سه علت بوده است :

۱- تثبیت حکومت .

۲- عقدهٔ حقارت .

۳- حس انتقامجویی .

۱- تثبیت حکومت

در بارهٔ علت اول ممکن است کسی بپرسد : یزید برای تثبیت سلطنت خود چه احتیاجی به بیعت امام حسین (ع) داشت ؟ ولیعهدی یزید که با قدرت سر نیزه و نیروی بیت المال بی حساب کشور برقرار و استوار شده بود^۱ و پس از مرگ معاویه ، بدون شك فرزند وی بر مسند خلافت اسلامی تکیه میزد و زمام حکومت را بدست میگرفت .

دیگر چه ضرورتی داشت که برای جلب موافقت حسین بن علی (ع) به نیروی سر نیزه متوسل شود و این همه رسوائی و بدنامی بیار آورد ؟
برای جوابگوئی و توضیح مطلب باید بگوئیم :

چون ولیعهدی یزید زیر برق سر نیزه و درخشش درهم و دینار به ملت مسلمان تحمیل شده بود و مردم از آن ناراضی بودند ، پس از مرگ معاویه بدون تردید افکار عمومی متوجه شخصیت های بزرگی میشد که لیاقت خلافت را داشتند و همهٔ مردم آرزو میکردند شخص لایق و

۱- کامل ابن اثیر، جلد ۳ ص ۵۰۳ تا ۵۱۱

شایسته‌ای که دلخواه مردم است به‌زامداری برسد و قیافه حکومت را تغییر دهد و سلطنت استبدادی را به حکومت عادلانه اسلامی برگرداند.

و معلوم بود در میان شخصیت‌هایی که بعد از مرگ معاویه نامشان بر سر زبانها میافتاد در درجه اول، حسین بن علی (ع) بود.

امام حسین (ع) در نظر ملت مسلمان بقدری بزرگ بود که اگر مردم آزاد بودند بدون تردید او را برای خلافت برمیگزیدند و اگر خود آن حضرت، خلافت را قبول نمی‌کرد هر کس را که او برای زمامداری تعیین می‌کرد اکثریت عظیم ملت می‌پذیرفتند، زیرا حسین بن علی (ع) علاوه بر اینکه بزرگترین شخصیت از خاندان پیغمبر (ص) بود، از نظر کفایت و درایت و بزرگواری و وسعت نظر و بلندی همت و سایر صفاتی که برای یک زمامدار لایق لازم است، در درجه اول قرار داشت و دوست و دشمن به عظمت و شخصیت بی نظیر او اعتراف داشتند.

در این صورت پیدا است که اگر چنین شخصیتی خلافت یزید را می‌پذیرفت اکثریت مردم به پیروی او تسلیم یزید میشدند و راه حکومت برای وی هموار میشد.

بنابراین، بیعت کردن حسین بن علی (ع) یعنی: بیعت کردن اکثریت مردم مسلمان.

روی همین حساب بود که یزید میخواست برای تثبیت سلطنت خود موافقت اجباری آنحضرت را جلب کند تا دیگران هم از او پیروی نمایند. اکنون برای اینکه عظمت مقام امام حسین (ع) حتی در نزد دشمنانش و در نزد عمال حکومت و طرفداران بنی امیه معلوم گردد بچند دلیل تاریخی اشاره میکنیم:

امام حسین (ع) در نظر معاویه :

به معاویه گزارش داده بودند که ممکن است حسین بن علی (ع) در آینده انقلاب کند، از اینرو نامه‌ای به آنحضرت نوشت و در آن نامه امام را از قصد انقلاب بر حذر داشت .

امام در جواب معاویه نامه‌ای تند و تکان دهنده و در عین حال نصیحت آمیز نوشت و در آن برخی از جنایات معاویه را بر شمرد و از تحمیل ولیعهدی یزید و سنگ بازی و شرابخواری اوذکری بمیان آورد . یزید که دید حسین بن علی (ع) از شرابخواری و سنگ بازی او یاد کرده است به پدرش گفت: نامه‌ای برای آنحضرت بنویسد و او را تحقیر کند و علی بن ابیطالب را به زشتی یاد نماید. معاویه به یزید گفت: من چگونه از حسین بن علی عیبجوئی و بدگوئی کنم؟! بخدا قسم من هیچگونه عیبی در وی نمی بینم. « قَوْلَ اللَّهِ مَا أَرَى فِيهِ مَوْضِعًا لِلْعَيْبِ » ۱۰ . بدینگونه معاویه در خاوتگاه کاخ و جلسه محرمانه در حضور یزید از حسین بن علی (ع) بعظمت یاد میکند .

در نظر فرماندار مدینه :

هنگامیکه فرماندار مدینه، ولید بن عتبّه بن ابی سفیان دستور یزید را در باره بیعت گرفتن از امام حسین (ع) دریافت کرد و امام را شبانه دعوت نمود که بیعت کند و آنحضرت تا فردا صبح مهلت خواست، مروان حکم گفت: همین جا از حسین بن علی بیعت بگیر و اگر نپذیرفت سرش را بگیر ولی پیشنهاد مروان پذیرفته نشد و امام بیرون رفت .

۱- رجال کشی، طبع نجف، ص ۲۹

در اینجا فرماندار مدینه بمروان گفت : تو پیشنهادی بمن کردی
 که اگر بدان عمل می‌کردم دین من از بین میرفت ، بخدا قسم اگر سلطنت
 و ثروت همه دنیا را بمن بدهند راضی نمی‌شوم حسین بن علی را بکشم .
 « وَاللّٰهُ مَا أَحْبَبْتُ أَنْ لِي مَاطَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَغَرَبَتْ عَنْهُ مِنْ مَالِ الدُّنْيَا
 وَمُلْكَيْهَا وَإِنِّي قَتَلْتُ حُسَيْنًا ، ۱ .

در نظر شَبَثِ بْنِ رَبِيعِي :

شَبَثِ بْنِ رَبِيعِي که اول از امام حسین (ع) دعوت کرد و بعداً ابن زیاد
 او را بجنک امام فرستاد و از فرماندهان قشون ابن زیاد بود چند سال بعد
 از حادثه کربلا در زمان حکومت مُضْعَبِ بْنِ زُبَيْرِ از فاجعه عاشوراء یاد
 میکرد و بانگرانی و پشیمانی میگفت : آيا شما تعجب نمیکنید که ما پنج
 سال در رکاب علی و حسن بن علی با خاندان ابی سفیان جنگیدیم . آنکاه
 بفرمان پسر معاویه و ابن زیاد پسر آن زن زنا کار (سُمَيَّة) با حسین بن علی (ع)
 که بهترین مردم روی زمین بود، جنگیدیم و او را کشتیم . و ه ۱ که این
 چه گمراهی بزرگی است . « ثُمَّ عَدَدْنَا عَلِيَّ ابْنَهُ وَهُوَ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ نُقَاتِلُهُ
 مَعَ آلِ مُعَاوِيَةَ وَابْنِ سُمَيَّةِ الزَّانِيَةِ . ضَالٌّ يَا لَكَ مِنْ ضَلَالٍ » . ۲

در نظر عمر بن سعد :

عمر بن سعد ، پس از واقعه کربلا از روی کمال ناراحتی و تأسف
 میگفت : وای بر من که از ابن زیاد، ظالم بن فاجر، اطاعت کردم و از دستور

۱- ارشاد مفید، ص ۱۸۰

۲- طبری، ج ۴، ص ۳۳۲

حاکم عادل، حسین بن علی (ع) سرپیچی نمودم^۱

دقت :

در جائیکه در کاخ اختصاصی معاویه سخن از شخصیت حسین بن علی (ع) در میان است و امام حسین (ع) در نظر معاویه هیچ نقطه ضعفی ندارد .
و در نظر فرماندار مدینه همه ثروت و سلطنت دنیا بقدر شخصیت حسین بن علی (ع) ارزش ندارد .
و در نظر شیبث بن ربیع (افسر عالی رتبه قشون عمر بن سعد) حسین بن علی (ع) از همه مردم روی زمین بهتر است .
و در نظر عمر بن سعد، آنحضرت حاکم عادل است که اطاعتش واجب و مایه سعادت است .

در اینصورت مسلم است که در نظر مسلمانان آزادیخواه و عاشقان حق و عدالت ، حسین بن علی (ع) تنها مردی است که اگر شرایط مساعد باشد میتواند بانکای قرابت با رسول خدا (ص) و لیاقت شخصی و محبوبیت عمیقی که در افکار عمومی دارد زمام حکومت را بدست بگیرد و بر اساس عدالت اسلامی تمام طبقات مردم را از حقوق خود برخوردار سازد .
با این مقدمات معلوم است که نام حسین بن علی (ع) در سراسر کشور پهنای اسلامی در بین دوست و دشمن بعنوان بزرگترین شخصیت جهان اسلام و لایقترین پیشوا و رهبر از خاندان پیغمبر (ص) بر سر زبانهاست و همه جا از بزرگی و لیاقت و محبوبیت وی گفتگو میشود و هر کس به اسلام و پیغمبر اسلام ایمان دارد به حسین عزیز، عشق میورزد .

۱- تذکره سبط، ص ۲۵۹

و نردیدی نیست که پس از مرگ معاویه نام امام حسین (ع) بیشتر بر سر زبانها میافتد و مردم عدالتخواه، آنحضرت را بعنوان کاندیدای خلافت تعیین میکنند و اکثریت عظیم ملت اگر آزاد باشند او را بیدرنک بخلافت بر میگزینند.

با اینوضع معلوم است که یزید بن معاویه پس از مرگ پدرش نمیتواند وجود چنین شخصیت بزرگ و نیرومندی را تحمل کند و از اینرو باشتابزدگی، پیش از آنکه خبر مرگ معاویه در همه جا منتشر شود برای حاکم مدینه مینویسد که از حسین بن علی بیعت بگیر^۱.

فرزندگستاخ معاویه میخواهد با تحمیل کردن خلافت خود بر امام حسین (ع) بایک تیر دو نشان بزند یعنی: هم رقیب بسیار نیرومندی را از میدان بیرون کند و هم از طغیان افکار عمومی و احساسات ملی بنفع حسین بن علی (ع) جلوگیری نماید. و بدینگونه در طلیعه زمامداری، زیربنای حکومت ضد اسلام خود را محکم سازد و سلطنت خویش را تثبیت کند.

پس معلوم شد یکی از علل فشار و تهاجمی که از طرف یزید بن معاویه بر امام حسین (ع) وارد شد انگیزه تثبیت سلطنت بود.

۲- عقده حقارت :

این نکته را همه میدانند که بدست آوردن مقامات سیاسی همیشه بر اساس لیاقت و کفایت نیست بلکه گاهی افراد نالایق با بندوبست و توطئه و حق کشی ورشوه و گاهی باریختن خون بی گناهان، مقامی را احراز میکنند

۱- طبری، ج ۴ ص ۲۵۰ و ارشاد مفید، ص ۱۷۹

وقدرتی را بدست میآورند و دارای شخصیتی میشوند .

این قدرت و شخصیت، يك قدرت و شخصیت کانب و بی پایه است که با برطرف شدن عوامل فشار و اجبار درهم فرو میریزد و نقش بر آب میگردد. و صاحب این قدرت و شخصیت خودش بهتر میداند که در دل مردم جاندارد و نمیتواند با فشار و اجبار ، علاقه و محبت مردم را جلب کند . و این بکرنج روحی و عذاب درونی است که گرفتار آنست .

حالا اگر این شخص صاحب مقام، در مقابل خود يك شخصیت بزرگ علمی و سیاسی مثل حسین بن علی را ببیند که در اعماق دل مردم جا گرفته و قلبها را تصرف کرده است تا چه اندازه در خود احساس حقارت میکند و تا چه اندازه از این عقده روحی رنج میبرد ؟ خود او بهتر میتواند اندازه این عذاب روحی را شرح دهد .

منصور دوانیقی، خلیفه خونخوار عباسی درباره امام جعفر صادق (ع) میگفت : این جعفر بن محمد مثل استخوانی در گلوی من گیر کرده است.
«هَذَا الشَّجَى الْمُغْتَرِضُ فِي الْحَلْقِ»^۱

یزید بن معاویه از روزی که چشم باز کرده و دست چپ و راست خود را شناخته است بانام امام حسین (ع) آشنا شده و همیشه اسم امام را همراه با يك سلسله فضائل و مناقب شنیده است .

آنروز که نطفه یزید هنوز منعقد نشده بود، حسین بن علی (ع) دارای شخصیت ممتاز و برجسته ای بود و در نزد همه مسلمانان مقام شامخی داشت و مردم آنحضرت را با برادرش امام حسن مجتبی (ع) از زبان پیغمبر خدا بعنوان دوسرور و سالار جوانان اهل بهشت میشناختند.^۲

۱- بحار، جلد ۱۱ ص ۱۵۴، طبع قدیم

۲- مقتل خوارزمی، ج ۱ ص ۹۲

یزید بن معاویه در طول چندین سال بخوبی فهمیده بود که امام حسین (ع) نزد طبقات مختلف مردم چه محبوبیت عمیق و ریشه‌داری دارد. و نیز از عظمت مقام پدر امام حسین (ع) بخوبی آگاه بود. و به مقام ارجمند مادرش نیز پی برده بود.

واژه‌ها بالاتر بخوبی میدانست نهضت بزرگ و جهانگیر اسلام که این همه مواهب را نصیب مسلمانان کرده است، بدست جد حسین بن علی (ع) پایه‌گذاری شده و با فداکاریهای پدر او بشمر رسیده است.

و بخوبی میدانست که خاندان بنی‌امیه بیشتر از بیست سال با اسلام مبارزه کردند و سرانجام در فتح مکه در برابر نیروی ارتش اسلام تسلیم شدند و پیشوای پرگذشت و دلسوز اسلام آنانرا که اسیر قدرت اسلام بودند آزاد کرد و خاندان ابی‌سفیان از آنروز در ردیف آزادشدگان اسلام بشمار آمدند.

و بخوبی میدانست که این قدرت و شخصیت کاذبی که پدر او و بعداً خود او بدست آورده‌اند در زیر لوای اسلام و بنام اسلام بوده و هست. یزید جوان که تازه بر مسند حکومت تکیه زده است، این مطلب را در طول چند سال که از عمرش گذشته بخوبی فهمیده است که محبوبیت و عزت حسین بن علی (ع) چون بر اساس فضائل واقعی و جلال و عظمت حقیقی است در اعماق دل و جان مردم نفوذ کرده، و چون با پول و تبلیغات بوجود نیامده است نمیتوان آنرا از دل مردم بیرون کرد.

پسر معاویه بخوبی میدانست که در دل مردم جا ندارد و بهیچ وسیله‌ای نمیتواند دل‌های مسلمانان را بخود متوجه گرداند.

و بخوبی میدانست این چاکران جان‌نثار که در اطرافش جمع شده‌اند

بنده پول و مقام هستند و او حتی در نوزدهمین جیره خواران بی شخصیت هم محبوبیت ندارد.

وہ ! کہ این چه عذاب بزرگ و غصه کشنده ای است کہ یزید سی و دوسه ساله ، خود را در مقابل حسین بن علی (ع) بزرگترین شخصیت علمی و روحانی و سیاسی از خاندان رسالت می بیند و نمیتواند محبوبیت آنحضرت را تحمل کند .

اوه ! کہ این چہ رنج روحی عظیم و چہ غم و اندوه دردناکی است کہ یزید مغرور و بی شخصیت، محبوبترین پیشوای دینی و سیاسی اسلام را در مقابل خود می بیند کہ بدون پول و تبلیغات دلہای مردم را تسخیر کرده و بجهان اسلام نور می بخشد و چشم خفاشان را ناراحت میکند . شب پرہ گروصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نگاهد این همان عقدہ حقارتی است کہ دل فرزند معاویہ را خون کرده و همچون غدہ سرطانی فکر او را ناراحت نموده و روحش را عذاب میدہد. و چنانکہ منصور منفور گفت، همچون استخوانی در گلویش گیر کرده است. افرادی کہ دارای عقدہ حقارت هستند بعضی باگریہ کردن ، رنج روحی خود را تسکین میدہند و برخی دست بخودکشی میزنند. و کسانی ہم کہ قدرت دارند با نیروی سر نیزہ میخوانند این عقدہ جانکاه را بکشایند. یزید بن معاویہ راہ سوم را کہ از دوراہ دیگر سفیہانہ تراست، انتخاب کرد .

دلیل گفتار :

از سخنانی کہ خود یزید پس از شہادت امام حسین (ع) گفته است میتوان بہ عقدہ حقارت وی پی برد . آنگاہ کہ سرہ قدس امام را پیش روی

او گذاشته بودند نگاهی بسر آنحضرت کرد و بحضار مجلس گفت :

« أَتَدْرُونَ مِنْ أَيْنَ أَتَى هَذَا؟ قَالَ : أَبِي عَلِيٌّ خَيْرٌ مِنْ أَبِيهِ وَأُمِّي فَاطِمَةُ خَيْرٌ مِنْ أُمِّي وَجَدِّي رَسُولُ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ جَدِّهِ وَأَنَا خَيْرٌ مِنْهُ وَأَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ .
فَأَمَّا قَوْلُهُ : أَبُوهُ خَيْرٌ مِنْ أَبِي فَقَدْ حَاجَّ أَبِي أَبَاهُ وَعَلِمَ النَّاسُ أَيُّهُمَا حَكِيمٌ لَهُ
وَأَمَّا قَوْلُهُ : أُمِّي خَيْرٌ مِنْ أُمِّي فَلَعَمْرِي فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ أُمِّي ، وَأَمَّا
قَوْلُهُ : جَدِّي خَيْرٌ مِنْ جَدِّهِ فَلَعَمْرِي مَا مِنْ أَحَدٍ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يَرَى
رَسُولَ اللَّهِ فَبِنَا عِدْلًا وَلَا نِدَاءً ، وَلَكِنَّهُ إِنَّمَا أَتَى مِنْ قَبْلِ فَقِهِهِ وَتَمَّ يَقْرَأُ : قُلِ
اللَّهُمَّ مَا لِكَ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ .^۱ »

آیا میدانید حسین بن علی چرا به این روز افتاد؟!

او میگفت : پدر من علی ، بهتر از پدر یزید و مادرم بهتر از مادر او
و جدم بهتر از جد او و خود من بهتر از او و برای خلافت لایق تر هستم .
اینکه او میگفت : پدر من از پدر یزید بهتر است ، پدر من با پدر او
محاكمه کرد و مردم دانستند که بنفع کدامیک حکم داده شد (مقصود
یزید ، قضیه تحکیم است)^۲ .

و اینکه میگفت : مادرم بهتر از مادر یزید است ، بجان خودم
قسم ، فاطمه دختر پیغمبر خدا بهتر از مادر من است .

۱- تاریخ طبری، جلد ۴ ص ۳۵۵ و مقتل خوارزمی ، ج ۲ ص ۵۷

۲- چون در قضیه تحکیم ، ابو موسی بضرر امیرالمؤمنین علیه السلام و
عمرو بن عاص بنفع معاویه رأی دادند این مطلب را یزید دلیل برتری معاویه بر
علی (ع) قرارداد ، و چون در منطقه شام در حدود بیست سال تبلیغات ضد علی (ع)
گوش مردم را پر کرده بود برای راه گم کردن کافی بود که یزید بن معاویه قصه
تحکیم را به رخ مردم بکشد و آنرا دلیل برتری معاویه بر حضرت امیرالمؤمنین (ع)
قراردهد!

واینکه میگفت : جدم بهتر از جدیزیداست، بجان خودم سوگند ، هر کس بخدا و روز جزا ایمان دارد هیچکس را همسنگ رسول خدا نمیداند. اینها همه درست است ولی فهم و تشخیص حسین بن علی درست نبود (!) که به این روز افتاد ، او این آیه قرآن را نخوانده بود که میگوید :

بگو : «خدا یا تو مالک حکومت هستی و آنرا به هر کس بخواهی میدهی و از هر کس بخواهی میگیری .»

یزید بن معاویه در برابر شخصیت با عظمت جد حسین (ع) و در برابر بزرگی و محبوبیت مادر وی چاره‌ای بغیر از تسلیم و اعتراف ندارد ، زیرا او با مسلمانان سخن میگوید و هر مسلمانی به رسول خدا ایمان دارد و بدخترش فاطمه سلام الله علیها محبت میورزد.

و این همان عقدهٔ حقارتی است که پسر معاویه در برابر پیشوای بزرگ اسلام و بیت با عظمت نبوت و در برابر شخص حسین بن علی (ع) در خود احساس میکند.

پسر معاویه میداند که امام حسین (ع) علاوه بر فضائل نفسانی که دارد، شاخه‌ای از درخت برومند رسالت است، از اینرو در برابر مسلمانان چاره‌ای ندارد بجز اینکه جد و مادر حسین را بعظمت یاد کند و این اعتراف تلخ را که برای او از هر زهری تلخ تر است، بزبان بیاورد.

بدینگونه عقدهٔ حقارت جا نگاهی که در کانون سینهٔ فرزند معاویه است بصورت يك اقرار و اعتراف ذلیلانه ظهور مینماید.

ولی برای اینکه هم تا حدودی رنج روحی خود را آرام کند و هم افکار مردم را دربارهٔ شخص امام حسین (ع) منحرف نماید دست و پائی میکند و به آیهٔ قرآن تشبث میجوید و میگوید: خدا حکومت را به هر کس بخواهد

میدهد و از هر کس بخواهد بگیرد.

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ .

مرحبا! که پسر معاویه مفسر قرآن هم شده و از معانی کتاب خدا بخوبی آگاه است! ولی فرزند پیغمبر (ص) که پرورده بیت وحی و قرآن است از معنای قرآن خبر ندارد !!! .

منطق یزید بن معاویه اینست که هر کس سر نیزه دارد و میتواند با سلب آزادی مردم و ریختن خون بی گناهان بر مردم حکومت کند خدا یار و مددکار او است و اساساً خدا این حکومت را بوی داده است و قرآن هم این مطلب را تأیید میکند .

درست دقت کنید ، یزید بن معاویه پس از اقرار بعظمت پیغمبر خدا و فاطمه زهرا (ع) درباره شخص حسین بن علی (ع) نمیتواند بگوید: او شخصیت و محبوبیت ندارد، و نمیتواند بگوید: او فرزند پیغمبر و فاطمه نیست، و نمیتواند سوابق درخشان و فضائل معنوی و اخلاقی او را انکار کند و همین مطلب عقده حقارت او را بوجود آورده است، از این جهت برای راه گم کردن، مطلبی را میگوید که تفسیرش اینست:

چون من میتوانم بودجه مملکت و نیروهای ارتش و انتظامی کشور را که نیروهای فشرده مردم است برای کشتن پسر پیغمبر و اهل بیت و یاران او بکار برم به این دلیل خدا خواسته است حکومت را بمن بدهد ولی حسین بن علی نتوانست این مطلب را تشخیص بدهد . و چون او میگفت : من از یزید بهترم و نفهمیدم که خدا حکومت را به هر کس بخواهد میدهد از این جهت کشته شد و سرش را با خانواده اسیرش بحضور من آوردند

«فَهَذَا هُوَ الَّذِي قَتَلَهُ» .

نتیجه سخنان یزید بن معاویه اینست که : باید همه شخصیت‌های برجسته ولایق و همه رجال علم و فضیلت و همه فضائل معنوی و اخلاقی و همه آزادی‌های فردی و اجتماعی و همه افکار زنده و ارزنده در آستانه شهوات نواده هند جگر خوار، قربانی شود. چون خدا خواسته است حکومت را بوی بدهد !!!^۲

با این منطق سخیف و مبتذل می‌خواهد بر عقده حقارت خود سرپوش بگذارد و ضمناً افکار مردم را درباره حسین بن علی (ع) منحرف کند .
پسر معاویه می‌گوید : من قرآن را می‌فهمم و حسین بن علی (ع) نمی‌فهمد، و پشتوانه این منطق بسیار صحیح! قدرت سر نیزه اوست.

۳- حس انتقام‌جویی :

تاریخ نشان می‌دهد که میان دو طائفه بنی هاشم و بنی امیه که هر دو از بنی عبدمناف بودند قبل از اسلام یک نوع رقابتی برقرار بوده است، این رقابت با طلوع اسلام شدیدتر شد و چون پیغمبر اسلام از بنی هاشم بود، بنی امیه تا آنجا که می‌توانستند برای خاموش کردن دعوت اسلام، که طبعاً باعث برتری بنی هاشم میشد، میکوشیدند .

پس از پیدایش اسلام مبارزات ضد بنی هاشم را ابوسفیان بن حرب

۱- مقتل خوارزمی جلد ۲-ص ۵۷

۲- همه سلسله‌های علل، بخداوند منتهی میشود و با اذن او اثر میکند ولی این منافات ندارد با اینکه یزید و پلداو بسوء اختیار خود با خون‌دیزیها و حق‌کشیها حکومت را قبضه کنند و براریکه قدرت تکیه زنند .

رهبری میکرد و مبارزه ضد بنی هاشم کم کم بصورت مبارزه ضد اسلام درآمد و بدینگونه ابوسفیان برای کوبیدن اسلام با بت پرستان دیگر همدست شد، با این تفاوت که ابوسفیان و سایر بنی امیه برای مبارزه با اسلام دو انگیزه داشتند :

۱- حمایت از بت پرستی.

۲- رقابت سیاسی با بنی هاشم که پیشوای اسلام از میان آنان برخاسته بود.

بدین سبب دشمنی ابوسفیان و طائفه او با پیغمبر اسلام شدیدتر از بت پرستان دیگر بود .

طائفه بنی امیه برای خاموش کردن اسلام خیلی زحمت کشیدند و در این راه متحمل خسارتهای مالی و جانی شدند تا آنجا که در جنگ بدر پسر ابوسفیان و پدرزن و برادرزن و عموی زن وی کشته شدند و بدینگونه ابوسفیان و زن او هند جگر خوار از اسلام ضربت سختی خوردند و این داغهایی که دیدند آنرا در دشمنی با پیغمبر اسلام بیشتر برانگیخت زیرا علاوه بر رقابت سیاسی، حس انتقامجویی شدیدی نیز در خاندان ابی سفیان بوجود آمد .

رفتار وحشیانه زن ابی سفیان در جنگ اُحُد که شکم حمزه عموی پیغمبر را درید و جگر او را بیرون آورد و زیر دندان گذاشت، نشان میدهد که حس انتقامجویی از پیشوای اسلام در این خاندان تا چه اندازه شدید بوده است.

ولی پیشرویهای چشم گیر اسلام به خاندان ابی سفیان چندان مجال نداد که طبق دلخواه خود از پیغمبر اسلام انتقام بگیرند و سرانجام در فتح

مکه، خاندان ابی سفیان نیز مثل بت پرستان دیگر در برابر نیروهای مسلح اسلام تسلیم شدند.

از این تاریخ، حس انتقامجویی در این خاندان، مثل آتش زیر خاکستر برای مدتی در سینه آنان مخفی شد و دیگر جرأت نداشتند بطور آشکار با اسلام دشمنی کنند و ناچار بودند تظاهر به اسلام نمایند.

این بود تا اینکه پس از قریب سیزده سال بعد از وفات رسول خدا (ص) عثمان که از قبیله ابی سفیان بود بخلافت رسید و آرزوی این دودمان جامعه عمل پوشید.

از این زمان معاویه بن ابی سفیان که در خلافت عمر به استانداری شام منصوب شده بود تا آنجا که توانست در کسب قدرت کوشید و طرح حکومت آینده خویش را ریخت.

و در زمان حکومت امیر المؤمنین (ع) بعد از جنگ جمل بنام خونخواهی عثمان جنگ صفین را بوجود آورد و بقیمت ریختن خوندهها هزار مسلمان، پس از قضیه تحکیم بعنوان خلیفه انتخابی عمرو بن عاص شناخته شد. و پس از شهادت حضرت امیر (ع) و صلح با امام حسن مجتبی (ع) قدرت بدون معارض حکومت اسلامی را در دست گرفت.

بدیهی است در داخل کاخ معاویه از همه جریانهای تاریخی و ضربتهائی که بنی امیه از اسلام خورده بودند گفتگو میشد. و یزید بن معاویه نیز از زبان پدرش همه حوادث گذشته را میشنید و کینه اسلام را بدل میگرفت.

تلخترین حادثه‌ای که پس از پیدایش اسلام بر دودمان بنی امیه گذشته، جنگ بدر است که در آن برادر معاویه و دایی و جد مادری وی

کشته شدند و امیر المؤمنین (ع) در کشتن آنان سهم بیشتری داشت.

جنگ بدر در حدود بیست و سه سال پیش از تولد یزید بن معاویه واقع شده و یزید از روزی که خود را شناخته تا این زمان که بحکومت رسیده جریان جنگ بدر را مکرر شنیده و هر چه بیشتر میشنیده کینه‌اش نسبت به پیشوای اسلام و خاندان او فزون‌تر میگشته است.

بدیهی است اکنون که بقدرت رسیده و زمام حکومت را بدست گرفته، بهترین فرصت برای او پیش آمده است که از خاندان پیغمبر (ص) انتقام بگیرد و کینه برافروخته‌ای که از پیشوای اسلام در دل دارد او را بیش از پیش برای انتقام گرفتن بر میانگیزد.

این کینه شدید و حس انتقام‌جوئی از اشعاری که یزید بن معاویه پس از شهادت امام حسین (ع) خواند بخوبی نمایان است.

هنگامیکه سر مقدس حسین بن علی (ع) را نزد یزید گذاشته بودند او چند شعر از قصیده عبدالله بن الزبیر می‌خواند که در آن از کشته شدن مسلمانان در جنگ احد شادی کرده است خواند:

كَيْتَ أَشْيَاحِي يَبْدِرُ شَهْدُوا جَزَعُ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسَلِ
قَدْ قَتَلْنَا الْقِرْنَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَعَدَلْنَاهُ يَبْدِرُ فَأَعْتَدَلْ

یعنی ای کاش بزرگان ما که در جنگ بدر کشته شدند میدیدند که در جنگ احد چگونه طائفه خزرج از ضربت اسلحه ما بی‌صبری می‌کردند بزرگان آنان را که همسنگ ما بودند کشتیم و کشتگان جنگ احد را در مقابل کشتگان جنگ بدر قرار دادیم و تعادل حاصل شد.

آنگاه یزید سه شعر دیگر از خود افزود:

لَسْتُ مِنْ خَنْدِيقٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمِ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَّ

لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلَا خَيْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ
 قَدْ أَخَذْنَا مِنْ عَلِيِّ ثَارَنَا وَقَتَلْنَا الْفَارِسَ اللَّيْثَ الْبَطْلَ ۱

من اگر در مقابل کارهای احمد (پیشوای اسلام) از فرزندانش انتقام نگیرم از نسل خندف نخواهم بود. بنی هاشم بنام دین باسلطنت بازی کردند و الا نه خبری از غیب آمده و نه وحیی نازل شده است. ما از علی انتقام خود را گرفتیم و آن سوار شجاع شیردل (حسین بن علی) را کشتیم. پسر معاویه بدینگونه از حس انتقامجوئی و کینه شدیدی که از پیغمبر اسلام در دل دارد پرده بر میدارد.

از آنچه از آغاز بخش اول تا اینجا گفتیم معلوم شد: علل و عواملی که از ناحیه یزید باعث تجاوز بحسین بن علی (ع) شد سه چیز بود:

- ۱- تثبیت حکومت.
- ۲- عقدهٔ حقارت.
- ۳- حس انتقامجوئی.

از ناحیهٔ امام:

اکنون باید عوامل نهضت را از ناحیهٔ حسین بن علی (ع) بررسی کنیم:

بدیهی است که چون امام حسین (ع) خلافت یزید را برسمیت نشناخت مورد تجاوز دستگاہ حکومت واقع شد و بدنبال آن برای تشکیل حکومت و برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود اقدام کرد. بنا براین

۱- مقتل خوارزمی جلد ۲ ص ۵۹. بعضی از بزرگان فرموده‌اند: شعر اول و سوم از یزید نیست بلکه بعنوان زبان حال بوی نسبت داده‌اند.

در اینجا باید بدانیم که چرا امام بائزید بیعت نکرد؟ و چرا برای تشکیل حکومت اقدام کرد؟

چرا امام بیعت نکرد؟ :

قبل از هر چیز باید دانست که ایمان حسین بن علی (ع) به اسلام يك ایمان ریشه‌داری بود که تا اعماق قلب و روح آنحضرت نفوذ کرده و سررشته آن به ریشه جانش بسته شده بود و عشق و علاقه امام به اسلام با شیر اندرون شده بود و باجان هم ممکن نبود بدر رود .

زیرا او در دامن اسلام زاده و در مهد اسلام پرورش یافته و در بیت نبوت از چشمه حقایق اسلام سیر آب گشته و قوانین دین باجان وی بهم درآمیخته بود .

بعقیده حسین بن علی (ع) جهان انسانیت از مواهب اسلام بی نیاز نیست و باید مکتب اسلام جهانگیر شود و بشریت را بسوی يك زندگی کامل و انسانی رهبری نماید . بنابراین هر کاری که بطور مستقیم یا غیر مستقیم به اسلام ضربه بزند و از پیشروی آن جلوگیری نماید يك گناه بزرگ و نابخشودنی محسوب میشود .

حکومت وقت زیر فشار سر نیزه از امام میخواست که بائزید بیعت کند و خلافت تحمیلی ویرا قانونی و اسلامی اعلام نماید تا مردم دیگر، از او پیروی کنند .

امام حسین (ع) بچند علت نمیتوانست خلافت یزید را قانونی و اسلامی اعلام نماید :

۱- این يك دروغ صریح بود و امام دروغ نمیگوید.

۲- این کار برخلاف وجدان امام بود و امام کاری برخلاف وجدان خود نمیکنند .

۳- این کار کمک بگناه و تجاوز بود، زیرا تحمیل خلافت یزید تجاوزی بود که بحقوق مردم شده بود و قرآن کریم صریحا از کمک بگناه و تجاوز نهی کرده است^۱ .

۴- تصویب خلافت یزید از طرف امام درحالیکه قدرت بر امتناع داشت مردم را گمراه میکرد زیرا در این صورت مردم میگفتند : امام حسین (ع) که میتواند خلافت یزید را تصویب نکند و تصویب کرد پس این دلیل است که خلافت وی قانونی و اسلامی است .

۵- تصویب خلافت یزید ضربه‌ای بود که بطور غیر مستقیم با اسلام میخورد، زیرا حکومت یزید چنانکه عملا نشان داد اسلام را فدای شهوات خود میکرد و امام نمیتوانست با پذیرفتن خلافت تحمیلی یزید بطور غیر مستقیم به اسلام ضربه بزند .

۶- با پذیرفتن خلافت یزید ، امکان هرگونه جنبش اصلاحی از آنحضرت سلب میشد زیرا امام ناچار باید بعهده بیعت و فادار باشد و در این صورت باید بنشینند و ناظر پایمال شدن اسلام باشد آنها در زمانی که برای وی امکان انقلاب اصلاحی وجود داشت .

بعملی که ذکر شد امام حسین (ع) نمیتوانست خلافت ضد اسلام یزید را بپذیرد و آنرا قانونی اعلام کند .

۱- «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانَ سُورَةُ مَائِدَةَ آیه ۲- به گناه و تجاوز کمک نکنید» .

چرا برای تشکیل حکومت اقدام کرد؟

فساد همه جانبه حکومت بنی‌امیه مثل بیماری مزمن و مهلکی کشور عظیم اسلامی را تهدید بسقوط مادی و معنوی میکرد و حکومت تحمیلی معاویه مقررات اسلام را یکی پس از دیگری پایمال مینمود و با سلب آزادیهای فردی، اختناق شدید و غیر قابل تحملی را بوجود آورده و نیروهای انسانی و مالی مردم را استثمار کرده بود.

نه از عدالت خبری بود و نه از آزادی و نه از برنامه‌های اصلاحی اسلام. و از طرفی قدرت حکومت معاویه بقدری بود که قیام برضد آن غیر ممکن بود.

چنین وضع تأسف‌آوری که آینده تاریک‌تری را بدنبال داشت ایجاب میکرد که پس از مرگ معاویه جنبش آزادیبخشی بوجود آید و حکومت نیرومندی تشکیل شود و خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود برگردد و تحول عمیق و همه جانبه‌ای در کشور اسلامی که تشنه اصلاحات فوری بود بوجود بیاید تا مقررات قرآن کریم زنده شود و آرزوی پیغمبر اسلام که همان عملی شدن احکام اسلام بود جامه عمل بپوشد.

بدیهی است چنین جنبش آزادیبخشی در درجه اول باید بدست رئیس خاندان رسالت، حسین بن علی (ع) که دوست و دشمن به لیاقت و محبوبیتش اعتراف داشتند بوجود بیاید.

ولی امام، منتظر مرگ معاویه بود^۱ تا با مرگ وی فرصت هرگونه انقلاب اصلاحی بدست بیاید آنگاه شروع به قیام و اقدام کند. این انتظار پایان رسید و معاویه بن ابی سفیان چشم از جهان فرو بست.

۱ - ارشاد مفید ص ۱۷۹

معاویه مرد، ولی پیش از آنکه از طرف حسین بن علی (ع) قیام و اقدامی بشود حکومت جدید برای جلوگیری از هرگونه جنبش اصلاحی، امام را تحت فشار قرار داد که بایزید بیعت کند، و در این راه بقدری سختگیری کرد که از آنحضرت سلب امنیت و مصونیت شد .

امام حسین (ع) پیش از آنکه گرفتار شود و امکان هرگونه انقلاب اصلاحی از حضرتش سلب گردد، شبانه به مرکز جهانی اسلام ، مکه معظمه هجرت فرمود .

همین سختگیری حکومت یزید و حرکت امام ، افکار عمومی را بیشتر تحریک کرد و زمینه قیام را مساعدتر نمود .

استغاثه مردم:

همانطور که بعد از قتل عثمان مردم عدالتخواه با درخواستهای شدید و مکرر خود امیر المؤمنین علیه السلام را وارد صحنه سیاست کردند و از او خواستند که زمامداری کشور اسلامی را بپذیرد ، پس از مرگ معاویه و حرکت امام حسین (ع) بمکه نیز مسلمانان عدالتخواهی که بیست سال زیر چکمه استبداد معاویه جانشان به لب رسیده بود جنبش کردند و با درخواستهای پی گیر خود از حسین بن علی (ع) خواستند که زمامداری آنان را بپذیرد و مسلمانان را از چنگال ظلم و استبداد برهانند. صدای استغاثه عدالتخواهان کوفه که از اعماق روح ستم دیدۀ آنان برمیخاست موجی از هیجان آمیخته با امیدواری در عراق ایجاد کرد که دنباله آن تا حجاز کشیده شد.

مردم کوفه بوسیله نامه ها و نمایندگان خود صدای استغاثه و تقاضای

خویش را بگوش امام حسین (ع) رساندند و شدیداً از آنحضرت خواستند که زمامداری را قبول کند .

امام برای اینکه کار خود را بر اساسی محکم استوار کند، مسلم بن عقیل را به نمایندگی خویش به کوفه فرستاد تا اوضاع سیاسی را بطور دقیق بررسی کند و معلوم سازد که آیا برای تشکیل حکومت و برگرداندن خلافت، نیروی کافی موجود است یا نه؟ و اگر شرائط، مساعد است از مردم برای جهاد بیعت بگیرد .

مسلم بن عقیل پس از قریب چهل روز مطالعه و بررسی دقیق گزارش داد که: برای تشکیل حکومت، نیروی انسانی، بحد کافی وجود دارد و اکثریت قریب باتفاق مردم کوفه داوطلب پشتیبانی امام هستند، و حتی در نامه خود تأکید کرده بود که امام حسین (ع) هر چه زودتر بسوی کوفه حرکت کند.^۱

در این هنگام بود که امام احساس مسئولیت بیشتری کرد و برخود لازم دانست که برای زنده کردن اسلام اقدام کند و با تشکیل حکومت نیرومندی وضع موجود را تغییر دهد و اسلام و مسلمانان را از چنگال استبداد سیاه برهاند.

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۷ و ارشاد ص ۱۸۴ . مسلم بن عقیل دستور داشت نظر عموم خردمندان کوفه را بررسی کند و اگر آنان با حرکت امام موافق هستند گزارش بدهد (ارشاد ص ۱۸۳) پس آنچه او در نامه نوشته و تأکیدی که درباره حرکت آنحضرت کرده نظر عموم بزرگان و خردمندان دوران پیش کوفه بوده. و مسلم هرگز نخواست است احساسات تو خالی مردم کوفه را به اطلاع امام برساند.

عوامل پیروزی فراهم بود :

پس از گزارش اطمینان بخشی که مسلم بن عقیل درباره آمادگی کوفه داد عوامل پیروزی نظامی برای امام حسین (ع) فراهم بود و در آن شرایط میتوانست در پناه قدرت ارتش خویش اسلام و مسلمانان ضربه خورده و اسیر شده را نجات دهد. و اینک عوامل پیروزی امام :

۱- ضعف حکومت :

اولین عامل پیروزی امام حسین (ع) ضعف حکومت بود، زیرا حکومت یزید به چند دلیل از حکومت معاویه ضعیف تر بود :

۱- هر حکومتی که میخواهد جانشین حکومت ساقط شده سابق گردد در آغاز کار، نوسان و تزلزلی دارد ، و مردم بادیته تردید بآن مینگردند و منتظرند ببینند زمامدار جدید میتواند بر اوضاع مسلط گردد یا نه ؟ .

۲- سوء سابقه یزید و خامی و بی لیاقتی وی نیز علت دیگری برای ضعف حکومت بود. و همین سابقه ننگین و بی لیاقتی خلیفه جدید، تزلزل حکومت را بیشتر میکرد و بسیاری از سیاستمداران ورزیده اطمینان نداشتند که یزید بتواند بر اوضاع، مسلط گردد ، و حق با آنان بود زیرا در همان آغاز حکومت یزید در ایامی که امام حسین (ع) در مکه توقف داشت «عبدالله زبیر» در مکه شورش کرد و با تجهیز نیروی نظامی آماده مقابله با قدرت حکومت شد . و آنگاه که از طرف یزید برای سرکوب کردن او سرباز فرستاده شد در یک برخورد نظامی عبدالله زبیر نیروی دوهزار نفری یزید را شکست داد و فرمانده نیروها را دستگیر کرد و بنا بر یک نقل

زیر ضربات شلاق کشت^۱.

وطولی نکشید که نفوذ «عبدالله زبیر» در سراسر حجاز گسترش پیدا کرد. و بعداً شورش دیگری نیز به رهبری «نجدة بن عامر حنفی» در یمامه بوجود آمد^۲.

و یزید بن معاویه تا زنده بود نتوانست شورش عبدالله زبیر را در حجاز و شورش نجدة بن عامر را در یمامه سرکوب کند.

۳- هنگامیکه امام حسین علیه السلام از مکه حرکت کرد مأموران مسلح حاکم آنحضرت را تعقیب کردند و خواستند بمکه برگردانند ولی در مقابل مقاومت شدید امام از برگرداندن وی عاجز شدند و برگشتند^۳. میدانیم که حاکم مکه بشدت در تعقیب امام بود و دستور داشت آنحضرت را بازداشت کند و نزد یزید بفرستد^۴ و شاید هم مأمور کشتن او بود، و در اینصورت طبعاً باید همه نیروی خود را برای برگرداندن کاروان فرزند پیغمبر (ص) و بازداشت وی بکار برد با اینوصف می بینیم از برگرداندن و بازداشت حضرتش عاجز بود، و این دلیل بر ضعف حکومت امت .

۴- دلیل دیگر بر ضعف حکومت یزید اینست که «نعمان بن بشیر» حاکم کوفه نتوانست از جنبش مردم کوفه و فعالیتهای سیاسی مسلم بن عقیل جلوگیری کند و حتی نتوانست از مخفیگاه مسلم مطلع گردد. و بعداً عبیدالله زیاد برای اینکه بتواند بر اوضاع مسلط گردد دست بکشتن و زندان کردن

۱- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۱۹

۲- کامل ج ۴ ص ۱۰۲

۳ و ۴- ارشاد مفید ص ۱۹۹

و به‌دارکشیدن مردم زد. و همین دلیل برضعف داخلی حکومت است که از ترس سقوط ناچار است تا این حد به اعمال قساوت آمیز دست بزند. پس معلوم شد که ناتوانی «نعمان بن بشیر» از جلوگیری مسلم و خشونت و سختگیری بی‌اندازه عبیدالله زیاد هر دو دلیل برضعف حکومت است.

۲- رنجش مردم :

دوم از عوامل پیروزی حسین بن علی علیه السلام رنجش مردم از حکومت وقت بود، زیرا ستمگریهای بی‌حد و حصر معاویه در دوران بیست ساله حکومتش جان مردم را به لب آورده بود و از این حکومت عدالت‌کش و قانون‌شکن بشدت متنفر بودند. و این جنبه منفی احساسات مردم بود.

«معاویة بن یزید» ضمن سخنانش از این رنجش مردم پرده برداشت و گفت : *«فَمَا نَجْهَلُكُمْ لَنَا وَطَعْنَكُمْ عَلَيْنَا»* . ما میدانیم که شما از ما رنجیده‌اید و بر ما اعتراض میکنید.

در این صورت روی جریان طبیعی ظن قوی میرفت که اگر امام حسین علیه السلام در مرکز عراق مستقر شود علاوه بر نیروهای داوطلب کوفه، مردم عدالت‌خواه حجاز و یمن و خراسان و آذربایجان و سایر استانهای که از حکومت بنی‌امیه رنجیده و طعم حکومت امیر المؤمنین (ع) را چشیده بودند بی‌درنگ به طرفداری امام برخیزند و برای تقویت حکومت حسینی از هیچ‌گونه کمکی دریغ ننمایند.

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۴۰

۳- افکار عمومی :

سوم از عوامل پیروزی امام، موافقت افکار عمومی بود. زیرا شکی نیست که بغیر از شام در سراسر کشور وسیع اسلامی افکار عمومی باز مامداری حسین بن علی (ع) موافق بود. و این جنبه مثبت احساسات مردم بود، و اگر امام در آن شرائط مساعد وارد کوفه میشد سراسر کشور اسلامی بجز شام به حمایت آنحضرت برمیخواست، و در این صورت حکومت نیرومندی در مقابل حکومت یزید تشکیل میشد مانند حکومت علی (ع) در مقابل معاویه، با این تفاوت که در مقابل امیر المؤمنین (ع) معاویه بود با آنهمه شیطنت و حيله گری، ولی در مقابل امام حسین (ع) یزید بود با آنهمه خامی و نادانی و ضعف و ناتوانی.

يك دليل روشن :

«شريك بن اعور» پسر حارث همدانی که یکی از سیاستمداران معروف و از شیعیان مخلص امام حسین (ع) بود همراه عبیدالله بن زیاد از بصره به کوفه آمد و در کوفه مریض شد و در منزلی که مسلم بن عقیل مخفی بود بستری گشت. خبر بیماری وی به عبیدالله زیاد رسید و تصمیم گرفت به عیادتش برود.

شريك بن اعور به مسلم گفت: ابن زیاد به دیدن من میآید، تو برای کشتن او آماده باش آنگاه بطور غافلگیر بوی حمله کن و او را از میان بگیر، اگر او را کشتی حکومت کوفه را قبضه میکنی و در قصر حاکم نشسته بفرمانروائی میپردازی و هیچکس بانو مخالفت نخواهد کرد، و اگر من سلامت خود را باز یافتم به بصره برمیگردم و آن شهر را زیر فرمان تو

میآورم^۱.

«شريك بن اعور» که سیاستمداری ورزیده و راستگو است و از افکار عمومی مردم عراق بخوبی آگاهی دارد میگوید: اگر ابن زیاد کشته شود همه مردم کوفه مسخر فرمان مسلم خواهند شد و هیچکس باوی مخالفت نخواهد کرد. و میگوید: بصره برای پذیرفتن حکومت حسینی آنقدر آمادگی دارد که کافی است خود او به بصره برگردد و مردم را به پذیرفتن فرمان مسلم بن عقیل دعوت کند.

چنین نیست که شريك بن اعور برای خوش آمد مسلم چند جمله مبالغه آمیز گفته باشد بلکه خواسته است يك واقعیت محسوس و حقیقت ملموسی را بیان کند و آن واقعیت اینست که افکار عمومی مردم کوفه و بصره پشتیبان امام حسین (ع) و خواهان حکومت آنحضرت است و با کشته شدن ابن زیاد کوفه و بصره و سپس همه عراق بی درنگ در تصرف مسلم در خواهد آمد و حسین بن علی (ع) پیروزمندانه وارد کوفه خواهد شد.

۴- لیاقت رهبر :

چهارم از عوامل پیروزی امام حسین (ع) لیاقت آنحضرت بود زیرا بتصدیق دوست و دشمن، حسین بن علی (ع) که رئیس خاندان پیغمبر بود لایق ترین فردی بود که در سراسر کشور عظیم اسلامی وجود داشت و از شرق تا غرب جهان اسلام شخصیتی بعظمت و لیاقت فرزند پیغمبر (ص) وجود نداشت.

معاویه بن ابی سفیان به پسرش یزید میگفت: «حُسَيْنٌ أَحَبُّ النَّاسِ

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۷۱

إِلَى النَّاسِ^۱. حسین بن علی در نظر مردم از همه مردم محبوب تر است.
این واقعیتی است که از زبان بزرگترین دشمن امام حسین (ع)
معاویه بن ابی سفیان صادر شده است.

۵- نیروهای داوطلب :

پنجم از عوامل پیروزی نظامی امام حسین (ع) نیروهای داوطلب امام
بود^۲. خیلی فرق است بین نیروهای داوطلب و نیروهای تسخیری. نیروهای
داوطلب با نیروهای تسخیری همان فرقی را دارد که ارتش اسلام با ارتش
یزدگرد ساسانی داشت.

ارتش داوطلب تا سرحد جانبازی پیکار میکند و ارتش تسخیری
هنگام سختی تسلیم دشمن میشود.

نیروئی که هسته مرکزی آن زیر نظر نماینده امام، مسلم بن عقیل
تشکیل شده بود بطور داوطلب تشکیل یافته و این جمعیت فشرده و مشتاق
که از هیجده هزار^۳ تا چهل هزار^۴ گفته شده با گریه شوق، دست مسلم را
فشرده بودند. نمونه‌هایی از این نیروهای فداکار از قبیل مسلم بن عوسجه و

۱- تهذیب ابن عساکر ج ۴ ص ۳۲۷

۲- مقصود از نیروهای داوطلب در اینجا همان نیروهای ملی است که دارای
تعلیمات جنگی و نظامی بودند و با ورود امام حسین علیه السلام به کوفه و تعیین
فرماندهان آنان بصورت سپاه منظمی در می‌آمدند، و همین نیروهای ملی در نامه‌ای
که بعضی از سران کوفه به امام نوشتند به نام «جُند» یعنی ارتش خوانده شده‌اند،
آنان به آنحضرت نوشتند: «فَأَقْدَمَ عَلَيَّ جُنْدًا لَكَ مُجْتَدِدًا» (تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۲)

۳- ارشاد ص ۱۸۴

۴- تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۶۱

حبیب بن مظاهر و عابس بن ابی شیبب شاکری رضوان الله علیهم در صحنه کربلا ظاهر شدند که نام پرافتخارشان تا ابد بر جبهه تاریخ انسانیت میدرخشد .

بدیهی است نیروهای امام منحصر به آن جمعیتی نبود که با مسلم بیعت کرده بودند بلکه این جمعیت پیشقدم ، محور اصلی و هسته مرکزی نیروهای حسین بن علی (ع) محسوب میشدند و گرنه نیروهای داوطلبی که آماده پشٹیانی امام بودند فقط در کوفه (صرف نظر از بصره و سایر شهرستانها) در حدود صد هزار نفر بودند .

مؤرخان بزرگ شیعه و سنی مینویسند : اهل کوفه به امام حسین (ع) اطلاع دادند که صد هزار نفر از مردم کوفه آماده پشٹیانی شما هستند^۱ .

این نقل، کاملاً صحیح و طبیعی بنظر میرسد زیرا با اینکه مردم کوفه بانرس و وحشت بطور مخفیانه با مسلم بیعت میکردند از هجده هزار تا چهل هزار بیعت کردند ، در اینصورت اگر مردم آزاد بودند تا صد هزار نفر بیعت میکردند .

مرحوم شیخ طوسی قدس سره میفرماید : مسلم بن عقیل از بیشتر اهل کوفه برای امام بیعت گرفت^۲ .

دانشمند رجالی معروف «شمس الدین ذهبی» مینویسد: نمایندگان مردم کوفه دفتر و دیوانی بحضور امام آوردند که نام صد هزار نفر از طرفداران آنحضرت در آن ثبت شده بود^۳ .

۱- ارشاد ص ۲۰۱ و شیرالاحزان ص ۱۱ و طبری ج ۴ ص ۲۹۴ و ابن کثیر

ج ۸ ص ۱۷۰

۲- تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۱۸۳

۳- سیر النبلاء جلد ۳ ص ۲۰۱

يك دليل زنده :

يكي از دليلهائي كه امكان پيروزي نظامي امام را روشن مي سازد اينست كه : پس از جنبش كوفه چند نفر از سياستمداران ورزيده از قبيل «شَبَّثُ بنِ رَبِيعِي» و «عمرو بن حجاج» از آنحضرت دعوت كردند كه بگوفه برود و تشكيل حكومت بدهد، چون آنان كه از نزديك به اوضاع كوفه وارد بودند چنين تشخيص مي دادند كه اگر حسين بن علي (ع) آزادانه وارد كوفه شود با پشتيباني اين نيروهاي داوطلب وفورده، پيروز ميشود، بدین جهت ميخواستند با نوشتن نامه دعوت در دستگام امام براي خود جائي بازکنند. واگر زمينه پيروزي نظامي حسين بن علي (ع) فراهم نبود معنی نداشت اين سياستمداران دنياپرست كه هميشه نان را به نرخ روز مي خوردند براي امام نامه دعوت بنويسند .

پس روشن شد كه اين سياستمداران موقع شناس پس از آنكه مطمئن شدند امام حسين (ع) پيروز ميشود نامه دعوت براي آنحضرت نوشتند. بنا بر اين آنچه اين سياستمداران ورزيده يعني : «شَبَّثُ بنِ رَبِيعِي» و «عمرو بن حجاج» و همفكران آن دو به حسين بن علي (ع) نوشتند كه : «فَاقْدُمْ عَلَي جُنْدِكَ مُجْتَدِرًا^۱ به كوفه بيايد كه ارتشي گوش بفرمان ، آماده پشتيباني شماست». واقعيت و حقيقتي بود كه با امام نوشته بودند.

وازا بنرو مسلم بن عقيل پس از قريب چهل روز بررسي دقيق آنچه را كه آنان نوشته بودند تأييد كرد و به امام نوشت: اكثريت قريب باتفاق مردم ، داوطلب پشتيباني شما هستند بنا بر اين زودتر بسوي كوفه حركت

۱- تاريخ طبري ج ۴ ص ۲۶۲ و ارشاد مفيد ص ۱۸۳

فرمائید^۱.

آیا ممکن است مسلم با امام خیانت کند و مطالبی برخلاف حقیقت بنویسد، یا بدون مطالعه و بررسی دقیق گزارشی بدهد؟! البته نه. و نیز علاوه بر نیروهای کوفه که گزارش آنرا مسلم بن عقیل داده بود چون امام از مردم بصره نیز دعوت کرده و از آنان کمک نظامی خواسته بود، اردوئی هم از بصره آماده شده بود تا بکمک آنحضرت بشتابد^۲.

نیروهای امام بحد کافی بود :

از آنچه گفتیم روشن شد که نیروهای مسلح امام حسین (ع) تنها در کوفه در حدود صد هزار نفر بود که نیروهای بصره نیز پشتیبان آنان بودند. بنابراین هنگامیکه امام تصمیم گرفت بکوفه برود بیشتر از صد هزار مرد شمشیرزن در کوفه و بصره در اختیار داشت که بفرزند پیغمبر (ص) عشق میورزیدند .

از اینرو آنحضرت ضمن نامه‌ای بانشاط و خرسندی، نیروهای کوفه را مورد تشویق و تقدیر خویش قرار داد و در حق آنان بدینگونه دعای خیر کرد که : «خداوند بزرگترین پاداش را بشما عطا فرماید که متفق گشته‌اید تا خلافت اسلامی را بمرکز اصلی آن برگردانید^۳».

علاوه بر این اگر امام حسین (ع) در آن شرائط مساعد وارد کوفه میشد مردم یمن و حجاز و خراسان و آذربایجان و سایر استانهایی که عدالت

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۷

۲- لهوف ص ۳۴ تا ۳۷

۳- ارشاد ص ۲۰۰

امیر المؤمنین (ع) را دیده بودند بی درنگ بکمک فرزندی پیغمبر میشتافتند
آنکاه هیچ قدرتی در مقابل قدرت امام ناب مقاومت نداشت.

يك نکته :

ضمناً توجه باین نکته در اینجا لازم است که در آن زمان ، خرید
اسلحه برای همه کس آزاد بود و طرفداران حسین بن علی (ع) میتوانند
اسلحه جنگی فراوانی مشابه اسلحه‌ای که حکومت یزید در اختیار داشت
تهیه کنند چنانکه در کوفه زیر نظر مسلم تهیه کردند^۱.

و نیز بیشتر مسلمانان بعثت تشویق‌هایی که اسلام در باره تعلیمات
نظامی کرده است بفتون جنگی ساده آروز آشنا بودند. بنابراین نیروهای
طرفدار امام از نظر تعلیمات نظامی و اسلحه جنگی، قدرت هر گونه مقابله
با نیروهای حکومت را داشتند.

از آنچه گذشت معلوم شد آنوقت که حسین بن علی (ع) تصمیم گرفت
بکوفه برود و تشکیل حکومت بدهد قدرت آنحضرت از نظر نیروهای
موجود و آماده‌ای که در کوفه و بصره در اختیار داشت (که بیش از صد هزار
بود) قدرتی چشمگیر بود و از نظر لیاقت شخصی و محبوبیت ملی هم که با
پسر معاویه قابل مقایسه نبود.

توجه :

امام علیه السلام مردم کوفه را توبیخ میکند که : **و... سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا**

۱- ارشاد مفید ص ۱۸۷

سَيِّفًا لَنَا فِي آيْمَانِكُمْ وَ حَقَّشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا إِقْتَدَخْنَاهَا عَلَى عَدُوِّنَا وَ عَدُوِّكُمْ؟^۱
 چرا با نیروی خود ما بجنگ ما آمده‌اید و چرا آتشی را که ما برافروختیم
 تا دشمن ما و شما را بسوزاند برای سوزاندن خود ما بکار میبرید؟!
 آیا آن نیروئی که امام از آن نام میبرد و آن آتشی که آنحضرت
 آماده کرده بود تا دشمن مشترك را با آن بسوزاند جز نیروهای مسلح چریک
 که مسلم گزارش آنرا داده بود چیز دیگری بود؟
 آیا آن قدرتی که فرزند پیغمبر به پشتیبانی آن بسوی کوفه حرکت
 کرد و فرمود: «فَأَصْرَخْنَاكُمْ مُؤَجِّفِينَ»^۲ ما بفریادرسی شما شتافتیم، جز همین
 نیروهای داوطلب کوفه بود؟

امام چگونه بفریادرسی مردم شتافت؟

آیا معنای فریادرسی آنحضرت جز این بود که میخواست با کمک
 قدرتی که فراهم شده بود خلافت را بمرکز اصلی خود برگرداند و بفریاد
 عدالتخواهان ستمکشیده برسد؟

آیا این سخن امام دلیل این نیست که نیروهای آنحضرت بحد کافی
 بوده و بیش از پنجاه درصد امید این معنی بوده است که از آن نیروها آتشی
 برافروزد و دشمن خود و مردم را با آن بسوزاند و ریشه حکومت ظلم را
 بخشکاند؟

سخن طوسی :

رئیس علمای شیعه مرحوم شیخ طوسی قُدِّسَ سِرُّهُ در جواب کسانی که
 میگویند: «نیروی امام حسن علیه السلام بیش از امام حسین (ع) بود با

اینوصف صلح کرده میفرماید : از کجا میگویند : نیروی امام حسن (ع) بیش از نیروی امام حسین (ع) بود؟ بلکه حقیقت برخلاف گفته آنان است و هر کس تواریخ را بخواند میفهمد^۱.

احساس مسئولیت :

آیا در چنین زمان و چنین شرائطی که :

۱- از يك طرف حکومت تحمیلی یزید مقررات اسلام را یکی پس از دیگری پایمال میکرد.

۲- و از يك طرف صدای استغاثه عدالتخواهان ستمدیده و ندای تَظَلُّم مسلمانان رنجدیده عراق به گوش امام حسین علیه السلام رسیده و از وی خواسته اند که اسلام و مسلمانان را از ظلم و فساد نجات بخشد.

۳- و از سوی دیگر نیروهای داوطلب بحد کافی موجود است و عوامل پیروزی امام فراهم شده یعنی :

۱- ضعف حکومت. ۲- رنجش مردم. ۳- افکار عمومی. ۴- لیاقت رهبر. ۵- نیروهای داوطلب. پیروزی امام را بیش از پنجاه درصد تضمین میکند .

آیا در چنین موقع حساسی سزاوار بود که فرزند پیغمبر (ص) کشور عظیم اسلامی را با این حالت آشفتگی و هیجان عمومی سرگردان و بلا تکلیف

۱- تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۲۸. محصول مطالعات شیخ طوسی رضوان الله علیه اینست که نیروهای امام حسین علیه السلام از نیروهای امام حسن مجتبی علیه السلام کمتر نبوده ، و این مطلب برای کسانی که میگویند : عوامل پیروزی برای امام حسین (ع) فراهم نبوده شایان کمال توجه است.

بگذارد ؟ .

آیا شایسته بود در این هنگام که اوضاع مملکت ، غیر عادی شده و عدالتخواهان ستم کشیده فقط زمامداری حسین بن علی (ع) را می پذیرفتند از قبول مسئولیت خودداری کند ؟ .

آیا صحیح بود در زمانی که ندای آزادیخواهی مردم اسیر ، بلند شده و کشور آشفته اسلامی بیش از هر چیز بعقل و درایت و فداکاری شخصیتی مثل حسین بن علی (ع) احتیاج داشت چنین کشوری و چنین مردمی را از رهبری سیاسی خود محروم گرداند؟

آیا موافق عقل و منطق بود مملکتی که پس از بیست سال حکومت سیاه معاویه بن ابی سفیان تشنه عدالت اسلامی بود و تازه میخواست از چنگال ظلم و فساد خلاص شود از حکومت عدالت گستر حسینی محروم بماند؟

اینجاست که امام در برابر افکار عمومی و وجود نیروی کافی و در برابر قرآن کریم و اسلام عزیز احساس مسئولیت بیشتری میکند و تصمیم میگیرد به تقاضای مردم جواب مثبت بدهد و با تشکیل حکومت نیرومندی اسلام و مسلمانان را از آن وضع پریشان نجات بخشد.

تاریخ مکرر میشود:

همانطور که امیر المؤمنین (ع) فرمود: «لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كَيْفَةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَقَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا ۱ . اگر وجود نیروی کافی :

۱ - نهج البلاغه خطبه ۳ (شقشقیه)

مسئولیت الهی این وظیفه حتمی را برای من بوجود نیاورده بود که واجب بود در پناه قدرت ارتش بفریاد مظلومان برسم و ستمکاران را سرکوب نمایم هرگز برای تشکیل حکومت اقدام نمی‌کردم.»

فرزندش حسین (ع) هم وقتی می‌بیند نیروهای موجود که در کوفه و بصره آماده پشتیبانی آن حضرت هستند بیش از صد هزار است، و نیروهای دیگری نیز در سایر اقطار اسلامی در شرف تکوین است مثل پدرش امیر المؤمنین (ع) بحکم مسئولیت الهی اراده می‌کند که بوسیله قدرت نیروهای ملی ریشه ظلم را بسوزاند و بفریاد مظلومان برسد. زیرا برای ریشه کن کردن حکومت فاسد بنی امیه راهی جز این نبود که قدرت را با قدرت جواب بگوید و کلوخ انداز را با سنگ پاداش بدهد.

امام حسین (ع) در چنین شرایط مساعدی می‌خواهد با نیروهای خود، کوفه را و سپس عراق را تسخیر کند چنانکه جدش رسول خدا (ص) بوسیله نیروی ارتش اسلام، مکه را تسخیر کرد.

آری فقط از دو جهت تفاوت در بین بود:

۱- در فتح مکه ارتش پیغمبر خدا (ص) بیش از ده هزار نبود ولی نیروهای فرزندش حسین (ع) بیش از صد هزار نفر بود.

۲- رسول خدا (ص) برای تسخیر مکه از خارج نیرو وارد کرد، ولی نیروی عظیم امام حسین (ع) از خود مردم کوفه تشکیل یافته بود، و بی شک تسخیر شهری که نیروهای متشکل در داخل آن گوش فرمان باشند آسان تر است از شهری که خود آمادگی نداشته باشد و نیروهای خارج بخواهند آنرا تسخیر کنند و اگر حکومت حسینی در این شرایط مساعد

۱- طبقات محمد بن سعد جلد ۲ ص ۱۳۵ طبع بیروت.

تشکیل میشد بدون مبالغه حکومت ضعیفو لرزان یزید را که باشورش عبدالله زبیر^۱ لرزان تر شده بود در کام خود فرو میبرد و هضم میکرد، یا لاقل با کمال قدرت در برابر آن می ایستاد.

از آنچه گفتیم روشن شد که اقدام حسین بن علی (ع) در مورد تسخیر عراق و تشکیل حکومت شبیه است به اقدام پدرش امیرالمؤمنین (ع) در مورد قبول خلافت و تشکیل حکومت، و اقدام جدش رسول خدا (ص) در فتح مکه و تسخیر جزیره العرب، و اقدام امام حسین (ع) را نباید از اقدام جدش پیغمبر (ص) و پدرش علی (ع) جدا کرد و یک عمل استثنائی بحساب آورد.

امکان پیروزی :

طبق نظر علمای بزرگ شیعه، از وقتیکه امام حسین (ع) تصمیم گرفت بکوفه برود تا وقتیکه با حر بن یزید برخورد کرد از نظر مجاری طبیعی امکان داشت که در این مبارزه پیروز گردد و ریشه حکومت ظلم را بسوزاند.

این نظر را نابغه کم نظیر و مغز متفکر شیعه مرحوم سید مرتضی علم الهدی رضوان الله علیه در تنزیه الانبیاء (ص ۱۷۹ تا ص ۱۸۲) و همچنین رئیس فقهای شیعه، دانشمند بزرگ مرحوم شیخ طوسی قدس سره در تلخیص الشافی (جزء ۴ - ص ۱۸۲ تا ص ۱۸۸) اظهار فرموده اند.

و چون این دو دانشمند بزرگ در مقام خلاصه نویسی بوده اند به همه شواهد تاریخی این مطلب اشاره فرموده اند، و ما در اینجا بچند دلیل

۱- کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۱۹

تاریخی دیگر که این نظر را تأیید میکند اشاره میکنیم:

دلیل اول:

امام حسین (ع) در ایامی که در مکه توقف داشت و با عراق‌روا بطی برقرار کرده بود برای رؤسای بصره نامه‌ای نوشت و در آن ، مطالبی را درباره‌اینکه بعد از وفات رسول خدا (ص) خلافت از اهل بیت آنحضرت بیرون رفت بیان فرمود و آنان را دعوت کرد که در برگرداندن خلافت اسلامی به خاندان پیغمبر کمک کنند تا بدینوسیله سنت پیغمبر (ص) که پایمال هوسهای بنی‌امیه شده بود زنده گردد .

قسمتی از متن نامه امام (ع) اینست :

وَأَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ مُحَمَّدًا (ص) عَلَىٰ خَلْقِهِ وَاخْتَارَهُ لِرِسَالَتِهِ ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ ... وَكُنَّا أَهْلَهُ وَأَوْصِيَاءَهُ وَآحِقَّ النَّاسِ بِمَقَامِهِ فِي النَّاسِ فَاسْتَأْثَرَ عَلَيْنَا قَوْمُنَا بِذَلِكَ فَرَضِينَا وَكِرْهِنَا الْفُرْقَةَ وَأَخْبَيْنَا الْعَافِيَةَ وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّا أَحَقُّ بِذَلِكَ الْحَقِّ مِمَّنْ تَوَلَّاهُ وَقَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ (ص) فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِّمَتْ وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُخْبِيتْ وَإِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَتَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ خُداوند ، محمد (ص) را به رسالت خود برگزید ، سپس او را بجهان دیگر برد و ما اهل بیت برای خلافت رسول خدا (ص) از مردم دیگر شایسته‌تر بودیم ولی قوم ما خلافت را از ما گرفته بخود اختصاص دادند و ما برای حفظ وحدت اسلامی این ظلم را تحمل کردیم درحالیکه یقین داشتیم ما برای خلافت اسلامی

شایسته‌ترین از کسانی که بر این مقام تکیه زدند و اینک فرستاده خود را با این نامه فرستادم و شمارا دعوت میکنم که بمنظور زنده کردن کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) (در تشکیل حکومت) کمک کنید چون سنت اسلام مرده و بدعت جای آنرا گرفته است و اگر سخن مرا بشنوید و به دستور من عمل کنید شما را به راه سعادت رهبری خواهم کرد .

از این دعوت صریحی که امام از مردم بصره میکند تا برای برگرداندن خلافت اسلامی به اهل بیت پیغمبر با آنحضرت همکاری کنند و سنت رسول خدا را زنده گردانند بخوبی روشن میشود؛ امکان این معنی بوده است که امام در این مبارزه پیروز گردد و با تشکیل حکومت نیرومندی اسلام پایمال شده را نجات دهد و سنت فراموش شده پیغمبر را زنده گرداند.

يك شاهد :

و شاهد مطلب اینست که رؤسای بصره نیز از نامه آنحضرت فهمیدند که منظور وی اینست از بصره هم نیروئی تهیه شود و بكمك ارتش امام در کوفه بشتابد و او را در تشکیل حکومت یاری نماید و از اینرو «یزید بن مسعود نیشلی» در بصره نیروئی تشکیل داد و آمادگی خود و نیروهای خود را برای تقویت ارتش ملی کوفه بوسیله نامه‌ای بعرض رسانید و امام خرسند شد و در باره وی دعای خیر فرمود^۱.

آیا ممکن است کسی تصور کند که امام بدون اینکه امکان پیروزی بر دشمن وجود داشته باشد، از مردم بصره دعوت کند که بوی کمک نظامی کنند و خلافت را به اهل بیت پیغمبر (ص) برگردانند؟

۱- لهوف ص ۳۲ تا ۳۷

و آیا ممکن است رؤسای بصره بدون اینکه از نامه امام امکان
پیروزی بفهمند نیروی نظامی برای کمک آنحضرت آماده کنند؟

دلیل دوم :

هنگامیکه امام حسین (ع) بسوی عراق میرفت در حرم مکه قرزذق
شاعر را دید که از عراق به حجاز میآید از وی اوضاع کوفه را پرسید.
قرزذق گفت: دلهای مردم متوجه شما و شمشیرهای آنها بر ضد شما است،
وقضای امور از جانب خداست و هر چه او بخواهد میکند .

امام در جواب قرزذق فرمود: راست گفתי، کار بدست خداست و هر
چه بخواهد میکند و خداوند هر زمانی در شانی است. آنگاه فرمود:

«إِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نَحِبُّ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى آدَاءِ
الشُّكْرِ وَإِنْ حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ فَلَمْ يَتَّعَدْ مَنْ كَانَ الْحَقُّ نَيْبَهُ وَالتَّقْوَى سَرِيرَتَهُ»^۱.

اگر قضای خداوند بدلتخواه ما جاری شد و کارها بروفق مراد ما پیش آمد
(و حکومت اسلامی را تشکیل دادیم) خدا را بر نعمتش ستایش میکنیم و
از او برای ادای شکرش کمک میخواهیم، و اگر قضای خدا برخلاف امید
ما جاری شد باز هم چون مقصود ما پیروی از حق بوده و بر اساس تقوی
عمل کرده ایم از مرز حقیقت منحرف نشده و تجاوزکار نخواهیم بود».

از این سخن امام که میفرماید: «فَإِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نَحِبُّ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى
نِعْمَائِهِ» . اگر قضای خدا بدلتخواه ما نازل شد خدا را بر این نعمت شکر
میکنیم، بخوبی روشن میشود که آنچه در درجه اول مطلوب آنحضرت

۱- ارشاد ص ۱۹۹ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۹۰

بوده تشکیل حکومت و نجات دادن اسلام بوده و این امکان وجود داشته است که امام با پشتیبانی نیروهای کوفه در آن شهر مستقر شود و خلافت اسلامی را بمرکز اصلی خود برگرداند. و سنت پیغمبر را زنده کند.

و این تشکیل حکومت و نجات دادن اسلام از نظر حسین بن علی (ع) نعمت پر ارزش الهی است که لازم است خدا را بر این نعمت شکر نماید.

آیا ممکن است امام حسین (ع) بدون امکان پیروزی چنین سخنی

بفرزادق بفرماید؟!

دلیل سوم :

امام حسین (ع) از منزل «حاجر» نامه‌ای بمردم کوفه مینویسد و در آن نامه از اینکه رؤساء و بزرگان کوفه زیر نظر مسلم بن عقیل متفق و یکدل شده‌اند که حکومت دلخواه آنحضرت را تشکیل بدهند ابراز خرسندی مینماید و برای اینکه بزرگان کوفه تصمیم گرفته بودند خلافت اسلامی را به اهل بیت پیغمبر (ص) برگردانند در حق آنان دعای خیر میفرماید .

قسمتی از متن نامه امام اینست :

وَأَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ كِتَابَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلِ جَائِئِي يُخْبِرُ فِيهِ بِحُسْنِ رَأْيِكُمْ وَاجْتِمَاعِ
مَلِكِكُمْ عَلَيَّ نَصْرِنَا وَالطَّلَبِ بِحَقِّنَا فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُحْسِنَ لَنَا الصَّنِيعَ وَأَنْ يُثَبِّتَكُمْ

عَلَيَّ ذَلِكَ أَعْظَمَ الْأَجْرِ ۱ . نامه مسلم بن عقیل از رأی پسندیده شما حکایت میکند و خبر میدهد که بزرگان شما متفق گشته‌اند تا (در باره تشکیل حکومت) بما کمک کنند و خلافت اسلامی را که حق ماست بما برگردانند پس از خدا خواستم که برای ما خیر و موفقیت بیش آورد و بزرگترین پاداش

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۷ و ارشاد ص ۲۰۰

را در مقابل این زحمتی که کشیده‌اید بشما بدهد .

سراسر این نامه امام، نشاط و خرسندی است، خرسندی از اینکه رؤسای کوفه اتفاق کرده‌اند حکومت مستقلی به‌زعامت آنحضرت تشکیل بدهند و خلافت اسلامی را به اهل بیت پیغمبر(ص) برگردانند .

آنگاه در دنباله همین نامه میفرماید :

« وَقَدْ شَخَّصْتُ إِلَيْكُمْ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثِ لِثَمَانٍ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْكُمْ رَسُولِي فَأَنْكَمُوا فِي أَمْرِكُمْ وَجِدُوا فَإِنِّي قَادِمٌ عَلَيْكُمْ فِي أَيَّامِي هَذِهِ ۲ من سه‌شنبه هشتم ذی‌الحجه روز تروییه از مکه بسوی کوفه رهسپار شدم فرستاده من که بر شما وارد شد با جدیت و استقامت بیشتری آماده باشید که من همین روزها بر شما وارد خواهم شد .

از این نامه امام بخوبی روشن میشود که آنحضرت پیش از پیش ، مردم کوفه را آماده میکند و منظورش اینست که نیروهای ملی با جدیت بیشتری مهیا و گوش فرمان باشند تا بمحض اینکه حسین بن علی(ع) به کوفه وارد شد با اتحاد و یکپارچگی کامل بیاری وی بشتابند و برای تشکیل حکومت بمبارزه و پیکار برخیزند .

بدیهی است نوشتن اینطور نامه وقتی عاقلانه‌است که امکان پیروزی در بین باشد .

آیا کسی احتمال میدهد امام حسین (ع) که عقلاش چکیده عقل پیغمبر(ص) است بدون امکان پیروزی برای مردم کوفه بنویسد که: با جدیت بیشتری آماده باشید که من همین روزها وارد کوفه میشوم !؟

آیا چنین مطلبی را میتوان به امام که بزرگترین و عاقل‌ترین شخصیت

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۷ و ارشاد ص ۲۰۱

دلیل چهارم :

امام حسین (ع) در روز عاشورا ضمن خطبه‌ای، مردم کوفه را بدین علت مورد توبیخ شدید قرار می‌دهد که اول امام را بفریادرسی خود خواندند و برای تشکیل حکومت حسینی متفق گشتند و آنحضرت برای نجات مردم بسوی کوفه شتافت ولی آن مردم به پیمان خود وفادار نماندند.

قسمتی از خطبه امام اینست :

«تَبَا لَكُمْ آيَتَهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحَّا أَحِبِّنَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَإِلَيْهِنَّ فَأَصْرَخْنَاكُمْ مُوجِبِينَ سَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا لَنَا فِي أَيْمَانِكُمْ وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا إِقْتَدَخْنَاهَا عَلَى عَدُونَا وَعَدْوِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ إِبْنَا لِأَعْدَائِكُمْ عَلَى أَوْلِيَانِكُمْ بِغَيْرِ عَدْلِ أَفْشَوْهُ فِيكُمْ وَلَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ ۱؟». مرگ بر شما جمعیت آیا آنگاه که ما را بفریاد- رسی خود خواندید و ما برای نجات شما شتافتیم با نیروئی که از ما در دست شماست بجنک ما آمدید و آتشی را که ما میخواستیم با آن خانمان دشمن مشترك را بسوزانیم برای نابود کردن ما برافروختید پس بنفع عمال حکومت که دشمنان شما هستند و برضد ما که دوستان شما هستیم اجتماع کردید در حالیکه نه از کارگذاران حکومت عدالتی دیده و نه بخیر آنان امیدوار هستید ۱؟» .

از این سخنان امام معلوم میشود آنحضرت بدین منظور بسوی کوفه حرکت کرده است که با پشتیبانی نیروهائی که نماینده وی مسلم بن عقیل

۱- لهوف ص ۸۵ و مقتل خوارزمی ۲ ص ۶ و تهذیب ابن عساکر ج ۲ ص ۳۲۳

واحتجاج ۲ ص ۲۴

آماده کرده بود بفریاد مردم ستم‌دیده برسد و از آن نیروها آتشی برافروزد و ریشه استبداد سیاه را بسوزاند و کاخ ظلم و ستم را ویران سازد و بر ویرانه‌های حکومت عدالت‌کش بنی‌امیه حکومتی صد درصد اسلامی و عدالت‌گستر تأسیس نماید.

از این سخنان آتشین حسین بن علی (ع) روشن میشود که شرائط پیروزی آنحضرت بر دشمن موجود بوده و به این منظور حرکت کرده است که حکومت ظلم را سرنگون کند و برنامه‌های وسیع اصلاحی خود را پیاده نماید.

يك مقایسه :

این مطلب توجه هر مؤرخ را جلب میکند که چرا نظر امام حسین (ع) درباره مسافرت به کوفه با نظر سیاستمداران ورزیده و خیرخواهی مانند ابن عباس مخالف بود؟ راه حل این مشکل چیست؟

قبلا باید دانست که در مقابل کسانی که با سفر امام به کوفه مخالف بودند عده زیادی تری از خردمندان جهان دیده از قبیل حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و سلیمان بن صُرد و مسلم بن عقیل و صد هانفر از متفکران دوراندیش که از نزدیک از اوضاع کوفه آگاه بودند با سفر آنحضرت به کوفه موافق بودند، بلکه در این باره بی اندازه جدیت و کوشش میکردند.

برای تشخیص اینکه نظر کدامیک از دو گروه مخالف و موافق صحیح‌تر بود لازم نیست ما روحیه دسته مخالف و موافق و طرز تفکر آنان را يك يك بررسی کنیم و با هم مقایسه نمائیم. بلکه کافی است نظر ابن عباس را که در میان گروه مخالف از دیگران ورزیده‌تر بود با نظر مسلم بن عقیل

مقایسه کنیم و ببینیم نظر کدامیک از این دو دقیق تر و به صلاح نزدیک تر بوده است.

در اینجا توجه به این نکته لازم است که ابن عباس پس از صلح حضرت مجتبی (ع) به حجاز رفت و دیگر بعراق برنگشت و از آن زمان تا سال ۶۰ هجری که سال قیام امام حسین (ع) است نتوانست از اوضاع عراق عموماً و کوفه خصوصاً از نزدیک آگاه گردد. و از زمانی که ابن عباس از عراق به حجاز رفت تا سال ۶۰ هجری بیست سال گذشته بود و در این مدت طولانی اوضاع اجتماعی عراق کاملاً دگرگون شده و نسل جدیدی روی کار آمده بود و این نسل جدید اکثریت مردم را تشکیل میدادند.

بدیهی است ابن عباس که بیست سال از عراق دور شده بود نمیتوانست از تحولاتی که در مدت بیست سال در اوضاع اجتماعی و سیاسی عراق بوجود آمده بود و از طرز تفکر نسل جدید بطور دقیق آگاه شود و آنچه او از اوضاع عراق میدانست پیش از دورنمای ناقص و شبیح تاریکی نبود.

ولی مسلم بن عقیل که مردی با بصیرت و مورد اعتماد امام حسین (ع) بود در حدود چهار روز اوضاع کوفه را از نزدیک بررسی کرد، و چهار روز مطالعه کافی است که یک فرد روشن بین را از اوضاع اجتماعی و سیاسی شهری مثل کوفه آگاه سازد.

مسلم مأموریت داشت تحقیق کند که آیا عموم بزرگان و خردمندان دوران پیش کوفه خواهان تغییر حکومت و آماده پشتیبانی امام حسین (ع) هستند یا نه^۱. و پس از قریب چهار روز کنجکاو و بررسی دانست که عموم بزرگان و عقلای دوران پیش کوفه آماده تغییر حکومت و پشتیبانی

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۲ و ارشاد مفید ص ۱۸۳

امام هستند، از اینرو به امام نوشت:

« إِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ إِنَّ جَمْعَ أَهْلِ الْكُوفَةِ مَعَكَ فَأَقْبِلْ حِينَ تَقْرَأُ

کتابی و السلام^۲. آنچه میگویم حقیقت است: اکثریت قریب بانفاق مردم کوفه آماده پشتیبانی شما هستند پس نامه مرا که خواندید فوراً به کوفه حرکت کنید ».

آیا میتوان گفت: این گزارش و اظهار نظر مسلم از روی طغیان احساسات بوده است؟

آیا میتوان گفت: مسلم بن عقیل پس از قریب چهل روز بررسی و تحقیق نتوانسته است از اوضاع سیاسی و اجتماعی کوفه آگاه گردد و آنچه نوشته سطحی و بی ارزش بوده است؟

آیا مسلم بن عقیل که در مدتی طولانی با طبقات مختلف مردم کوفه معاشرت و مذاکره و مشورت کرده و با خردمندان باریک بین کوفه از نزدیک در تماس بوده است بهتر از اوضاع کوفه آگاه بود یا ابن عباس که صدها کیلومتر با کوفه فاصله داشت و بیست سال بود کوفه را از نزدیک ندیده بود و از اوضاع نسل جدید اطلاع دقیقی نداشت؟

بدون هیچگونه تعصبی باید گفت: چون اطلاعات مسلم دقیق تر و واقع بینانه تر بوده است طبعاً نظر مسلم بن عقیل با ارزش تر و بصلاح نزدیک تر بوده است.

و این تنها نظر مسلم بن عقیل نبود بلکه گروه بسیار زیادی از خردمندان دوران پیش کوفه همین نظر را داشتند. و شماره این گروه خیلی بیشتر از گروهی است که با سفر امام به کوفه مخالف بودند.

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۷

از اینرو امام حسین (ع) نظر مسلم را که همان نظر حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و دهقانان از بزرگان و خردمندان کوفه بود بر نظر ابن عباس و دیگران ترجیح داد و تصمیم گرفت بکوفه برود.

يك نکته :

چنین بنظر میرسد که ابن عباس از تماسهای نمایندگان مردم کوفه با امام و از نامه‌های آنان بطور دقیق آگاه نبوده و نیز از بررسیهای دقیق مسلم بن عقیل در باره اوضاع سیاسی کوفه و گزارش اطمینان بخش وی اطلاع صحیحی نداشته است زیرا اینگونه مطالب از اسرار نظامی محسوب میشود و اسرار نظامی همیشه و در همه دنیا مخفی بوده و رهبران انقلاب اینگونه اسرار را حتی به نزدیکترین افراد نمیگویند.

و ابن عباس اگر چه تا حدودی با امام حسین (ع) نزدیک بوده ولی چون نه در نهضت شرکت داشته و نه محرم اسرار بوده است طبعاً آنحضرت او را از جزئیات کار و بررسیهای دقیق مسلم و گزارش وی آگاه نفرموده است. و در صورتی که ابن عباس از اسرار نظامی امام آگاه نباشد، حال افراد دیگر ناگفته معلوم است.

روی این حساب باید گفت: همه کسانی که از روی دلسوزی، حسین بن علی (ع) را از سفر کوفه بر حذر میداشتند بعلمت بی اطلاعی از اسرار نظامی امام و وجود نیروهای داوطلب آنحضرت بوده است که چنین اظهار نظری میکردند.

بنابراین چنین گمان میرود که اگر ابن عباس یا دیگران از همه جزئیات کار و زمینه مساعدی که برای تشکیل حکومت فراهم بود آگاه

میشدند آنها هم مثل مسلم بن عقیل و سایر بزرگان کوفه تأکید میکردند که امام زودتر بسوی کوفه حرکت فرماید .

خیال باطل :

ممکنست کسی خیال کند که ارزیابی امام حسین (ع) دربارهٔ اوضاع سیاسی عراق دقیق نبوده و ارزیابی ابن عباس دقیق تر بوده است زیرا ابن عباس به آنحضرت میگفت : من میترسم شما در این سفر مغلوب شوید^۱ و عاقبت همانطور شد که ابن عباس گفت .

ولی باید دانست که پیش بینی و ارزیابی اوضاع سیاسی يك مطلب است، و پیش آمدن حوادث پشت پرده مطلبی دیگر .

در جنگ احد «عبدالله بن ابی» رئیس منافقان با جنگ در خارج مدینه مخالف بود و پیش بینی شکست مسلمانان را میکرد و میگفت : «عَلَيْكُمْ تَقْتُلُ أَنْفُسَكُمْ؟ چرا ما خود را به کشتن بدهیم ؟ » و از اینرو در جنگ شرکت نکرد.^۲ ولی رسول خدا (ص) پیش بینی پیروزی مسلمانان را کرد و فرمود: «لَكُمْ النَّصْرُ مَا صَبَرْتُمْ^۳ اگر شکیبا باشید پیروز میشوید . » و در آغاز کار هم مسلمانان بردشمنان پیروز شدند تا آنجاکه اردوی سه هزار نفری مشرکان بیش از بیست نفر کشته دادند و فرار کردند و زنانشان فریاد: واویلا، بلند نمودند .

اما آنگاه که اکثریت تیراندازان تپه «عینین» بطمع غنیمت، موضع

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۸۸

۲- سیره ابن هشام ج ۲ ص ۶۴

۳- طبقات ج ۲ ص ۳۸

خود را خالی کردند و سواره نظام دشمن از پشت بمسلمانان حمله بردند
نیروهای اسلام شکست خوردند و بیش از هفتاد کشته دادند و پیشانی رسول
خدا(ص) و گونه صورت و لب پائین و دندان آنحضرت ضربت خورد و با
صورت غرق خون بپهلوی زمین افتاد و چیزی نمانده بود که پیغمبر خدا(ص)
کشته شود .

آیا در اینجا میتوان گفت : پیش بینی رسول خدا (ص) درباره غلبه
بر دشمن دقیق نبوده و پیش بینی «عبدالله بن ابی» رئیس منافقان دقیقتر بوده
است؟! البته نه . بلکه پیش بینی و ارزیابی پیغمبر خدا(ص) کاملاً دقیق و
صحیح بوده و دلیلش همان موفقیتی است که در آغاز کار نصیب مسلمانان
شد، ولی حادثه پشت پرده یعنی مخالفت تیراندازان با دستور آنحضرت و
خالی کردن موضع خود سبب شکست مسلمانان و ضربت خوردن رسول
خدا(ص) شد و این حادثه پشت پرده چیزی بود که از نظر مجاری عادی
و طبیعی پیش بینی نمیشد و رسول اکرم (ص) راهی برای جلوگیری از
آن نداشت .

امام حسین (ع) نیز اوضاع عراق بلکه حجاز و سایر اقطار اسلامی
را بطور دقیق بررسی و ارزیابی فرمود و بیش از چهار ماه (از سوم شعبان
تا هشتم ذی الحجه) مشغول مطالعه اوضاع سیاسی بود و با کمال احتیاط همه
جوانب کارها را ملاحظه نمود ، و پس از بررسی دقیق معلوم شد از نظر
جریانات عادی و طبیعی امکان پیروزی نظامی هست اما ابن عباس چون در
عمق جریانهای سیاسی که بر امام میگذاشت وارد نبود با سفر آنحضرت
بکوفه مخالف بود ولی برخلاف نظر ابن عباس ارزیابی حسین بن علی(ع)

کاملاً دقیق و صحیح بود و چنانکه سابقاً گذشت این پنج چیز :

۱- ضعف حکومت .

۲- رنجش مردم .

۳- افکار عمومی .

۴- لیاقت رهبر .

۵- نیروهای داوطلب ، پیروزی امام را تضمین میکرد .

آری حوادث پشت پرده که از مجرای طبیعی قابل پیش بینی نبود
اوضاع عراق را تغییر داد و عبیدالله زیاد که در آغاز کار از ترس ارتش
داوطلب امام بقصر حکومتی فرار کرد و محاصره شد^۱ سرانجام بر نیروهای
ملی مسلط گشت .

پس چنانکه در جنگ احد مخالفت تیراندازان را با دستور پیغمبر
خدا(ص) که از حوادث پشت پرده بود نباید در حریم ارزیابی رسول خدا(ص)
و پیش بینی پیروزی اردوی اسلام داخل کرد. همینطور حوادث پشت پرده
کوفه را که باعث تسلط عبیدالله زیاد شد نباید در حریم ارزیابی امام
حسین(ع) از اوضاع سیاسی عراق داخل کرد زیرا اینگونه حوادث پشت
پرده از نظر جریانهای عادی قابل پیش بینی نیست.

چه امتیازی داشت ؟

ممکنست کسی بپرسد : اگر امام حسین(ع) قصد تشکیل حکومت
داشت پس چه امتیازی بر عبدالله زبیر داشت که او هم برای تشکیل حکومت
مبارزه میکرد ؟

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۷۶ و ارشاد مفید ص ۱۹۰

نظیر این، باز هم میتوان سؤال کرد: رسول خدا (ص) که در جنگ احد برای غلبه بر نیروهای مشرکان میجنگید چه امتیازی بر ابوسفیان داشت که او هم برای پیروزی بر رقیب میجنگید؟
جواب: مردان خدا در مبارزاتی که میکنند سه امتیاز بر مردان هوی و دنیا دارند:

۱- امتیاز در هدف:

مردان دنیا هدفشان از مبارزه فقط اینست که از لذات دنیا بهره‌مند گردند. ولی مردان خدا هدفشان اینست که حق پیروز شود و از تشکیل حکومت منظوری جز زنده کردن حق و عدالت ندارند.

۲- امتیاز در وسیله:

مردان دنیا برای رسیدن بمقصد خود از هیچگونه اعمال ضد اخلاق و غیر انسانی باکی ندارند. ولی مردان خدا برای رسیدن به هدف هیچگاه به کارهای ضد ایمان و ضد اخلاق دست نمی‌زنند.

۳- امتیاز در نتیجه:

مردان دنیا اگر در مبارزه پیروز شوند بغیر از لذتهای بی‌ارزش این جهان بهره‌ای نخواهند داشت و اگر شکست بخورند همه چیز خود را از دست داده‌اند. ولی مردان خدا اگر پیروز شوند چه بهتر از اینکه حق و عدالت را زنده کرده‌اند و اگر شکست هم بخورند چون هدفشان زنده کردن حق بوده است باز مغبون نشده‌اند و پاداش نیکو خواهند داشت.
قرآن کریم درباره فرق بین آسب دیدن و رنج بردن اهل حق و باطل میفرماید:

دَان تَكُونُوا تَالْمُؤْنِ فَإِنَّهُمْ يَأْتُمُونَ كَمَا تَأْتُمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ^۱.

اگر شما مسلمانان در مبارزه رنج میبرید بت پرستان نیز رنج میبرند ولی فرقی که هست اینست که شما از خداوند امید پاداش نیکو دارید و آنان چنین امیدی ندارند^۲.

امام حسین (ع) هنگامیکه برای مقاومت و تشکیل حکومت بسوی کوفه میرفت بفرزادق فرمود: اگر قضای خداوند بدلخواه ما جاری شود در این مبارزه پیروز شدیم خدا را بر این نعمت شکر میکنیم. و اگر در این پیکار پیروز نشویم باز هم چون منظور ما طرفداری از حق بوده است از مرز حقیقت منحرف نشده و تجاوز نکرده ایم^۳. از آنچه گفتیم روشن شد که امام حسین (ع) و همه مردان خدا در مبارزات خود برای تشکیل حکومت سه امتیاز بر اهل باطل دارند:

۱- امتیاز در هدف.

۲- امتیاز در وسیله.

۳- امتیاز در نتیجه.

حکومت در خدمت دین:

ممکن است کسانی پیش خود فکر کنند امام که مردی آسمانی و ملکوتی است و رهبری عالی روحانی مردم را بعهده دارد با حکومت چکار دارد؟

طلب منصب فانی نکند صاحب عقل عاقل آنست که اندیشه کند پایان را

۱- سوره نساء آیه ۱۰۴

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۰ و ارشاد مفید ص ۱۹۹

ولی باید دانست امام علاوه بر اینکه دارای رهبری عالی روحانی است رهبری عالی سیاسی را هم بعهدہ دارد چنانکه در زیارت جامعہ در باره ائمه اهل بیت علیہم السلام وارد شدہ: «وَسَائِرَ الْعِبَادِ» یعنی شما زمامداران و سرپرستان بندگان هستید.

علمای کلام میگویند: «الْإِمَامَةُ رِثَاةٌ غَامَّةٌ فِي أُمُورِ الدِّينِ وَاللَّذُنْيَا نِيَابَةٌ عَنِ النَّبِيِّ (ص)» امامت بمعنای ریاست عمومی در امور دین و دنیای مردم است بعنوان جانشینی پیغمبر (ص).

بنابراین امام که جانشین پیغمبر است در آنجا که شرائط مساعد باشد باید زمامداری مردم را بپذیرد و در سایه قدرت حکومت قوانین دین را اجراء کند.

اسلام در مورد فرهنگ و اقتصاد و نظامات اجتماعی و سیاست داخلی و خارجی و جنگ و صلح و سایر شئون حیاتی اجتماع دارای قوانین مخصوصی است و اساساً مکتب مستقلی در برابر مکتب‌های دیگر دارد. و تردیدی نیست که امام در صورتی میتواند قوانین حیات بخش اسلام را موبو اجرا نماید که قدرت حکومت را در دست داشته باشد زیرا آنها در سایه قدرت حکومت امام است که خدمتگذاران پاداش می‌یابند و مجرمان به کیفر میرسند و مالیات اسلامی (زکوة و خمس) بطور صحیح وصول و مصرف میشود و علم و فرهنگ توسعه می‌یابد و تبلیغات دینی با اسلوبی منظم و مؤثر انجام میشود و قرارداد های فرهنگی و اقتصادی و غیره با کشورهای دیگر بسود اسلام بسته میشود و خلاصه با قدرت حکومت است که جهان اسلام میتواند در راه ترقی و تکامل مادی و معنوی بسرعت پیش برود.

رسول خدا (ص) سیزده سال در مکه مردم را دعوت به اسلام فرمود ولی چون هنوز حکومت آنحضرت تشکیل نشده بود پیشرفت چشمگیری نصیب اسلام نشد. اما پس از آنکه بمدینه هجرت فرمود و حکومت اسلامی تشکیل یافت در فاصله‌ای کمتر از ده سال تقریباً سراسر جزیره العرب را زیر نفوذ خود درآورد و در برابر حکومت‌های بزرگ آنروز ایستاد و به پیشرفت خود ادامه داد. این موفقیت بزرگ در سایه قدرت حکومت بود.

پس امام نیز مثل رسول خدا (ص) تنها با قدرت حکومت خویش میتواند قوانین سعادت بخش اسلام را در متن اجتماع پیاده کند و در آنجا که شرائط تشکیل حکومت یا زمینه فراهم کردن شرائط موجود باشد بر امام لازم است برای فراهم کردن شرائط و تشکیل حکومت اقدام نماید زیرا اجرای قوانین اسلام واجب است و تشکیل حکومت مقدمه آنست و مقدمه واجب واجب است.

آری حکومت از این نظر که يك منصب دنیائی است در نظر امام هیچ ارزشی ندارد چنانکه امیر المؤمنین (ع) فرمود این حکومت بقدر کفش کهنه‌ای نمی‌ارزد و فقط برای تثبیت حق و کوبیدن باطل است که زمامداری را قبول کرده‌ام.

امام حسین (ع) فرزند همین علی است و حکومت از نظر اینکه يك منصب دنیائی است در نظر آنحضرت ارزشی ندارد ولی آنگاه که اسلام را در خطر می‌بیند و تشخیص میدهد که زنده کردن اسلام و پیاده کردن قوانین سعادت بخش آن بطور کامل فقط در پناه قدرت حکومت میسر است بمنظور تشکیل حکومت بسوی کوفه حرکت میکند و میفرماید: «نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ

أُولَىٰ بِوَلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ^۱ . ماخاندان پیغمبر برای زمامداری اسلام
شایسته‌تریم» .

بنابراین حکومت در نظر امام فقط وسیله‌ای است برای اجرای
قوانین اسلام که لازم است در شرائط مساعد، این وسیله را فراهم کند، و این
حقی است که واجب است آنرا بگیرد یعنی حق اسلام است ، حق پیغمبر
اسلام است ، حق اجتماع اسلامی است و امام نمیتواند از آن صرف نظر
کند زیرا حق شخصی او نیست که از آن بگذرد .

مطالبه حق:

کسی که به روح فقه اسلامی آشنا باشد میداند که گرفتن حق (مگر
در موارد خاصی) واجب است خصوصاً حقی که جنبه اجتماعی و عمومی
داشته باشد و به سعادت و شقاوت امت مربوط باشد . خلافت اسلامی که
حق امام معصوم است پیش از آنکه حق شخصی باشد جنبه عمومی و اجتماعی
دارد زیرا اگر خلافت در دست امام معصوم باشد جهان اسلام و امت اسلامی
میتواند تحت رهبری وی گامهای بلندی در راه تکامل و ترقی بردارد .

این که امیرالمؤمنین علیه السلام پس از داستان سقیفه و در جریان
شوری میکوشید حق خلافت را برای خود ثابت کند از آن جهت بود که
میدانست اگر خلافت در دست افراد نالایق باشد جهان اسلام بسوی سقوط
کشانده میشود و اگر در دست آنحضرت باشد امت اسلامی بسوی تکامل
پیش میرود و اسلام عزیز هر چه بیشتر گسترش می یابد . علی علیه السلام برای
گرفتن حق خود (خلافت) نا آنجا صراحت و قاطعیت داشت که بوی گفتند:

تو برای گرفتن خلافت حریص هستی امام در جواب آنان فرمود: «إِنَّمَا طَلَبْتُ حَقَّاهُوبِي وَأَنْتُمْ تَحْوُلُونَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ»^۱. من حق خود را مطالبه میکنم^۲ و شما نمیگذارید این حق (خلافت) بمن برسد.

بدون شك اگر علی(ع) مطالبه خلافت را نمیکرد مشغول بود و نمیتوانست جواب خدا را بدهد، اگرچه در مطالبه حق بمقصودش نرسید. امام حسین(ع) نیز هنگامیکه شرایط را مساعد می بیند بر خود واجب میدانند برای برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود اقدام کند و از این راه اسلام پایمال شده و امت ضربت خورده را از چنگال حکومت ضد اسلام یزید نجات دهد.

پس روشن شد که گرفتن حق یعنی قبضه کردن خلافت اسلامی در چنین شرایطی بر آنحضرت واجب بود زیرا با بودن نیرو، حجت خدا بروی تمام شده بود و اگر برای تشکیل حکومت اسلامی وزنده کردن اسلام تلاش نمیکرد نمیتوانست جواب خدا را بدهد.

تصرف کاروان :

امام حسین علیه السلام در راه خود به کوفه هنگامیکه به «تنعیم»

۱- نهج البلاغه خطبة ۱۷۰

۲- این همان حق حاکمیت و امامت است که طبق حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» به امیر المؤمنین علیه السلام واگذار شده و بنام ولایت تشریحی خوانده میشود در مقابل ولایت تکوینی. و معنای ولایت تکوینی اینست که پیغمبر و امام با اذن خداوند در کائنات تصرف میکنند. چنانکه رسول خدا (ص) به درخت دستور داد از جای خود کنده شود و بیاید در حضور آنحضرت توقف کند (نهج- البلاغه او آخر خطبة ۱۹۰)

رسید کاروانی را دید که از یمن بشام میرفت، بار این کاروان حله‌های یمنی و ورس بود که حاکم یمن «بُحَیْرُ بْنُ رِبْعَانَ حَمِیرِی» برای یزید بن معاویه فرستاده بود. امام دستور داد کاروان را بگیرند و اموال آنرا بتصرف در آورند. آنگاه به شتردارانی که شترهای خود را کرایه داده بودند تا این اموال را برای یزید بشام ببرند فرمود: ما شما را آزاد می‌گذاریم هر کدام مایل هستند با ما بعراق بیایند با آنان خوش رفتاری می‌کنیم و کرایه شترانشان را می‌پردازیم و هر کدام مایل نیستند همراه ما بیایند باندازه راهی که از یمن تا اینجا طی کرده‌اند کرایه آنان را می‌دهیم. يك عده از آنان کرایه خود را گرفتند و برگشتند و يك عده همراه آنحضرت بعراق رفتند و آنگاه که بارها را بمنزل رساندند امام کرایه شترانشان را باضافه پوششی به آنان تسلیم فرمود^۱.

ممکن است کسانی بپرسند: آیا مصادره اموال کاروان آن هم باقوه قهریه مناسب‌شان امام است؟

ولی باید دانست در آن شرائط بر امام واجب بود اموال کاروان را تصرف کند به دو دلیل:

۱- چون این ثروت هنگفت از بیت‌المال مسلمانان بود و برای یزید میرفت تا مثل باقی اموال خزانه مملکت در راه هوسهای وی مصرف شود بر امام که ولی‌خدا و سرپرست مسلمانان است واجب بود این اموال

۱- تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۸۹ و ۲۹۰ و لهوف ص ۶۰ و الاخبار الطوال

غصب شده را از غاصب بگیرد و بمصرف مصالح مسلمانان برساند^۱ و سابقاً اشاره شد که گرفتن حق بر امام واجب است خصوصاً حقی که مربوط به امت اسلامی باشد.

۲- چون امام در مقابل حکومت ضد اسلام یزید قیام کرده و تصمیم داشت خلافت اسلامی را بمرکز اصلی خود برگرداند و این کار علاوه بر قدرت نظامی احتیاج به قدرت اقتصادی داشت از اینرو بر آنحضرت واجب بود در تهیه قدرت اقتصادی نیز بکوشد، بنابراین لازم بود اموال کاروان را که مقدار قابل توجهی بود بتصرف درآورد و از این راه نیروی مالی خویش را تقویت کند تا بتواند مبارزه با حکومت یزید را بطور اطمینان بخش تری دنبال نماید.

پس معلوم شد که تصرف اموال کاروان نه تنها بامقام امام ناسازگار نیست بلکه اگر این اموال را تصرف نمیکرد در برابر خدا و اسلام مسئول بود که چرا با اینکه قدرت داشت اموال غصب شده مسلمانان را از غاصب نگرفت و برای مبارزه با حکومت یزید در تقویت نیروی مالی خویش نکوشید ؟

بهترین دلیل اینکه تصرف کاروان از طرف امام لازم بود عمل خود آنحضرت است زیرا امام برخلاف وظیفه کاری نمیکند و بهمین علت عمل وی برای دیگران حجت است .

مسئله بیعت :

میدانیم که امام حسین (ع) مسلم را به کوفه فرستاد تا اگر شرائط

۱- تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۱۷۹

مساعداً باشد از مردم بیعت بگیرد. اینک برای اینک ماهیت بیعتی که مسلم بن عقیل از مردم کوفه گرفت روشن شود لازم است بحث کوتاهی درباره معنای بیعت و اقسام آن بشود .

حقیقت بیعت اینست که کسی دست بدست دیگری بدهد و عهد و قراردادی با وی استوار کند و ملتزم شود بدان عمل نماید و بیعت اقسامی دارد که در اینجا بچند قسم از آن اشاره میشود :

۱- بیعت متابعت :

و آن آنست که بیعت کننده ملتزم شود چیزهایی را که در ضمن بیعت بوی پیشنهاد میشود بپذیرد و بدان عمل کند مثل بیعت زنائی که مسلمان میشدند و بیعت میکردند که از بت پرستی و دزدی و زنا و... پرهیز کنند^۱ و این در حقیقت بیعت پیروی از اسلام است .

۲- بیعت بخلاف :

و آن آنست که بیعت کننده پشتیبانی خود را از خلیفه جدید اظهار کند چنانکه انبوه مردم بعد از قتل عثمان با علی علیه السلام بیعت نمودند و بدینوسیله پشتیبانی خود را از آنحضرت اعلام داشتند و بدینوسیله به امام رأی اعتماد دادند .

۳- بیعت برای جهاد :

و آن آنست که بیعت کننده آمادگی خود را برای پیکار با دشمن تحت فرمان کسی که با وی بیعت میکند اعلام دارد ، چنانکه مسلمانان در «حُدَیْبِیَّة» با رسول خدا (ص) بیعت کردند که تا سرحد مرگ با دشمن پیکار نمایند^۲ .

۱- سوره ممتحنه آیه ۱۲ ۲- مجمع البیان ج ۹ ص ۱۱۳

وچنانکه امیرالمؤمنین (ع) قبل از جنگ جمل در «ذی قاره» از مردمی که حاضر بودند برای جهاد بیعت گرفت^۱.

بیعتی هم که مسلم بن عقیل از مردم کوفه گرفت برای جهاد با دشمن بود و مردم در این بیعت ملتزم شدند تحت فرمان امام حسین علیه السلام با حکومت یزید پیکار نمایند.

مرحوم شیخ مفید قدس سره در این باره چنین میفرماید: «فَدَعَى إِلَى

الْجِهَادِ وَشَمَّرَ لِلْقِتَالِ وَتَوَجَّهَ بِوُلْدِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ وَحَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ نَحْوًا لِعِرَاقٍ لِإِسْتِنصَارِ بَنِي دَعَاةٍ مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الْأَعْدَاءِ وَقَدَّمَ أَمَامَهُ ابْنَ عَمِّهِ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لِلدَّعْوَةِ إِلَى اللَّهِ وَالْبَيْعَةِ لَهُ عَلَى الْجِهَادِ قَبَائِمَهُ أَهْلُ الْكُوفَةِ عَلَى ذَلِكَ.^۲

امام حسین علیه السلام مردم را بجهاد دعوت فرمود و آماده پیکار شد و با فرزندان و خاندانش از حرم خدا و حرم رسول خدا (ص) بسوی عراق حرکت کرد تا بکمک شیعیان خود با دشمنان مبارزه نماید و قبلاً مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد تا مردم را بسوی خدا دعوت کند و برای آنحضرت بمنظور جهاد بیعت بگیرد پس اهل کوفه با وی برای جهاد بیعت کردند». آیا بیعت برای جهاد میتواند هدفی بجز برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود داشته باشد؟

حکم بعدالت :

آنگاه که مسلم بن عقیل دستگیر و بحضور ابن زیاد برده شد بوی

۱- ارشاد ص ۱۱۷ ۲- ارشاد مفید ص ۱۷۹

گفت: تو آمده‌ای که بین مردم تفرقه بیندازی؟ مسلم ضمن جوابی که به ابن‌زیاد داد فرمود: «آتَيْنَاهُمْ لِنَأْمُرَ بِالْعَدْلِ وَنَنْهَوُا إِلَى الْحُكْمِ أَلَيْسَ مَا آمَدَاهُمْ تَأْمُرُ بِمَا آمَدَاهُمْ وَنَنْهَوُا عَنْ مَا نَهَوَاهُمْ؟»^۱

آیا بجهت وسیله‌ای میتوان امر به عدالت کرد و احکام قرآن را در بین مردم زنده ساخت؟

بدین وسیله میتوان امر به عدالت کرد که به سازمان دادگستری اسلامی دستور داده شود براساس حکم قرآن و قانون عدالت به پرونده‌ها رسیدگی کند و حکم صادر نماید. بدیهی است در آن زمان در صورتی ممکن بود براساس حکم قرآن به پرونده‌ها رسیدگی شود که خلافت بمرکز اصلی خود برگردد و زمام امور بدست امام حسین (ع) سپرده شود و سازمان دادگستری زیر نظر مستقیم آنحضرت کار کند و حکم صادر نماید. بنابراین از سخن مسلم بن عقیل که میگوید: آمده‌ایم تا امر به عدالت کنیم و مردم را بحکم قرآن دعوت نمائیم معلوم میشود مسلم مأموریت داشته است تا در صورت امکان نیروئی آماده کند که در پرتو آن قدرت خلافت اسلامی به امام حسین (ع) برگردد تا براساس عدالت در بین مردم حکم شود و احکام قرآن کریم زنده گردد.

و این همان مطلبی است که ابن‌زیاد ضمن سخنانش با مسلم بن عقیل بدان اشاره میکند و میگوید: تو آرزوی چیزی را داشتی (یعنی حکومت) که خدا از آن جلوگیری کرد چون لایق آن نبودی، مسلم فرمود: اگر ما لایق آن نیستیم پس چه کسی لایق آنست؟ ابن‌زیاد گفت: امیر المؤمنین یزید لایق آنست^۲.

۱ و ۲- ارشاد مفید ص ۱۹۶

معلوم میشود مسئله خلافت و حکومت مطرح بوده است نه چیز دیگر.^۱
(به پاورقی دقیقاً توجه شود)

يك تذکر:

کسانی که میگویند: امام حسین (ع) هنگامیکه تصمیم گرفت به کوفه برود نیروی کافی نداشته و امکان پیروزی برای آنحضرت نبوده لازمۀ سخن آنان اینست که نسبت خطاء و اشتباه به مسلم بن عقیل بدهند زیرا مسلم برای امام نوشت: **وَإِنْ جَمَعَ أَهْلُ الْكُوفَةِ مَعَكَ**^۲ اکثریت قریب بانفاق مردم کوفه پشتیبان شما هستند.

بدیهی است وقتی که مسلم تشخیص میدهد اکثریت مردم کوفه پشتیبان فرزند پیغمبر (ص) هستند بدون تردید نظر وی امکان پیروزی آنحضرت بوده و گرنه به امام نمینوشت که بسوی کوفه حرکت کند. حالا کسی که نظرش مخالف نظر مسلم بن عقیل است و میگوید: امکان پیروزی برای امام نبوده آیا میتواند نسبت خطای در تشخیص به مسلم بدهد؟!

از طرف دیگر چون مسلم بن عقیل مورد اعتماد امام حسین (ع) بوده و بهمین جهت وی را برای این کار بزرگ انتخاب کرد. در اینصورت اگر کسی نسبت خطای در تشخیص به مسلم بدهد باید در حسن انتخاب امام

۱- کسانی که میگویند: امام حسین (ع) برای کشته شدن حرکت فرمود گفتگوی مسلم را با ابن زیاد چگونه معنی میکنند؟ آیا میگویند: مسلم گفته است: ما آمده ایم تا با کشته شدن خود مردم را امر بعدالت کنیم و ابن زیاد بمسلم گفته است: تو آرزوی کشته شدن داشتی ولی خدا از آن جلوگیری کرد چون لایق آن نیستی بلکه یزید بن معاویه لایق کشته شدنست؟!

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۷

تردید کند و این معنی با عصمت آنحضرت سازگار نیست.
بنابراین کسانی که میگویند: هنگامی که امام حسین (ع) تصمیم
گرفت به کوفه برود امکان پیروزی و غلبه بر دشمن برای حضرتش نبوده
نسبت خطای در تشخیص به مسلم میدهند و بطور غیر مستقیم به عصمت امام
لطمه وارد میکنند و توجه ندارند.

انمام حجت دوجانبه:

آنگاه که گروههایی از مردم آمادگی خود را برای برگرداندن
خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود اعلام کردند و بطور اطمینان بخشی اظهار
وفاداری نمودند حجت بر امام تمام میگردد و بر او واجب میشود که قدرت
موجود را برای برگرداندن خلافت بکار بندد و زمام امور را بدست بگیرد
و از این راه دین پایمال شده را زنده نماید.

ولی نکته قابل ملاحظه اینست که اقدام امام برای تشکیل حکومت
اسلامی و برچیدن حکومت ظلم دارای جنبه انمام حجت نیز هست. و
بتعبیر دیگر هم انجام مسئولیت است و هم انمام حجت.
انجام مسئولیت است برای اینکه وظیفه آنحضرت زنده کردن دین
است.

و انمام حجت است برای اینکه اگر امام در شرائط مساعد وارد
میدان شد و برای برگرداندن خلافت بمسیر اصلی خود اقدام کرد ولی
حوادثی رخ داد که قیام شکست خورد در اینصورت امام حجت را بر مردم
تمام کرده و جای هیچگونه اعتراضی را باقی نگذاشته است.
بنابراین در مورد قیام امام حسین (ع) انمام حجت بطور دوجانبه

وجود داشت یعنی هنگامیکه شرائط برای برگرداندن خلافت اسلامی مساعد گشت هم حجت خدا بر امام تمام شد، و هم آنحضرت باقیام و اقدام مردانه خود حجت را بر مردم تمام کرد .

ولی باید توجه داشت که اقدام سیدالشهداء سلام الله علیه برای تسخیر عراق تنها بمنظور اتمام حجت نبود بلکه دارای دوجنبه بود یعنی هم فکر احیای اسلام از راه برگرداندن خلافت بود و هم اتمام حجت .

نیروهای داوطلب چه شد ؟

این سؤال بذهن هر صاحب نظری میآید که : پس این نیروی داوطلب امام حسین(ع) که در صفحه ۳۴ بعد شرحش گذشت چه شد که بکمک آنحضرت نیامد و حکومت یزید را درهم نکوبید ؟

نظیر این سؤال درباره امیر المؤمنین علیه السلام هم پیش میآید که : ارتش نیرومند آنحضرت در جنگ صفین چه شد که بدامام کمک نکرد و معاویه را درهم نکوبید ؟

جواب :

همه میدانند که در جنگ صفین امیر المؤمنین (ع) تا آستانه پیروزی قطعی پیش رفت ولی نفاق و اختلافی که پس از نیرنگ عمرو بن العاص و بلند کردن قرآن آنها بر سر نیزه ها در قشون آنحضرت پدید آمد از پیروزی نظامی امام جلوگیری کرد و با اینکه ارتش نیرومند علی علیه السلام در حضور وی و زیر نظر مستقیم او بود اختلاف داخلی همچون دیوار فولادی بین امام و ارتش وی حائل گشت بطوری که دیگر قشون آنحضرت بطور کامل مطیع او نبود، و فرماندهی سپاه عملاً از امیر المؤمنین سلب شد،

چنانکه خودش فرمود: « لَأَرَأَىٰ يَمَنَ لَأِيْطَاعُ »^۱: کسی که اطاعتش نکنند رأی و دستور او ارزشی ندارد. و در چنین شرائطی پیروزی نظامی برای امام ممکن نبود.

نیروهای داوطلب امام حسین (ع) هم پس از دگرگون شدن اوضاع عراق و بسته شدن راهها دیگر نتوانست با آنحضرت رابطه برقرار کند و پس از آنکه نظامیان مسلح عبیدالله زیاد به ریاست «حُرَیْبِ بْنِ یَزَیْدٍ» برای جلب امام آمدند و او را زیر نظر گرفتند فرماندهی نیروهای مثنی کوفه از آنحضرت سلب شد و در چنین شرائطی پیروزی نظامی برای امام ممکن نبود.

بنابراین علت اصلی اینکه پیروزی نظامی برای امیرالمؤمنین (ع) در صفین و برای امام حسین (ع) در قیام خود میسر نشد این بود که رابطه مقام فرماندهی با ارتش قطع شد با این تفاوت که در جنگ صفین پرده آهنین نفاق و اختلاف رابطه مقام فرماندهی را با ارتش قطع کرد. و در حادثه قیام امام حسین (ع) دگرگونی اوضاع کوفه و مسلط شدن عبیدالله زیاد و بسته شدن راهها، رابطه امام را با نیروهای آنحضرت قطع نمود.

آیا مسلم مسئول بود؟!

هر کسی از خود میپرسد که: مسئول این قطع رابطه بین امام و نیروهای وی کیست؟ آیا میتوان گفت: مسلم بن عقیل مسئول است، زیرا او بود که نتوانست نیروهای داوطلب حسین بن علی (ع) را بطور صحیح رهبری کند و با قدرت آن نیروها، عبیدالله زیاد را بکوبد؟!

۱- نهج البلاغه خطبه ۲۷

در اینجا باید گفت: آنچه مسلم است «مسلم بن عقیل» که مردی مجاهد و با اخلاص بود مأموریت پرخطر خود را بخوبی انجام داد و اوضاع سیاسی کوفه را بطور دقیق بررسی کرد و ضمن بررسی اوضاع سیاسی کوفه نیروی نظامی مجهزی فراهم آورد و زمینه را برای وارد شدن امام حسین (ع) به کوفه از هر جهت مساعد کرد و به امام نوشت که زودتر به کوفه حرکت کند و بانتظار مقدم آنحضرت نشست.

ولی حوادث ، چنین پیش آمد که عبیدالله زیاد حاکم جدید کوفه بوسیله جاسوس مخصوص خود از جایگاه مسلم آگاه شد، و میزبان مسلم بن عقیل، هانی بن عروه را احضار کرد و از او خواست که مسلم را تسلیم ابن زیاد کند و چون او این کار را نکرد بسختی کتک خورد و با صورت خون آلود زندانی گشت^۱. مسلم که اوضاع را چنین دید دانست که چون دشمن از جایگاه او آگاه شده است اگر در پناه قدرت نظامی ، خود را نگهداری نکند او را بطور غافلگیر محاصره میکنند و رابطه اش را با نیروهای مسلح قطع مینمایند و در آن صورت شکست اوقطعی خواهد بود از اینرو برای پیشگیری از غافلگیر شدن فرمان داد که نیروهای ذخیره آماده شوند و در اندک زمانی حداقل چهار هزار مرد مسلح آماده شدند^۲. مسلم بن عقیل فرماندهان قسمت‌های مختلف قشون را تعیین کرد و خود نیز فرماندهی کل نیروها را بعهده گرفت و دستور حرکت داد. این قشون منظم بفرمان مسلم باید از کوچه‌های کوفه عبور کند و قصر حکومتی را که عبیدالله زیاد پس از سخنرانی تهدید آمیز خود در مسجد از ترس نیروهای مسلم بدانجا پناهنده

۱- ارشاد مفید ص ۱۸۹

۲- ارشاد ص ۱۹۰

شده بود^۱ محاصره نماید، طولی نکشید که قصر عبیدالله بوسیله نیروهای مسلم محاصره شد^۲ و ابن زیاد خود را در آستانه مرگ دید. منظور از محاصره قصر این بود که عبیدالله زیاد دستگیر یا کشته شود.

بطوریکه می بینیم تا اینجا مسلم بن عقیل بسیار ماهرانه و دقیق کار کرده و بطور رضایتبخشی پیش رفته است.

فعالیت‌های متقابل :

در اینجا عبیدالله زیاد که با عده‌ای بین پنجاه^۳ تا دویست نفر^۴ از یاران خود در قصر محاصره شده بود برای مغلوب کردن رقیب و نجات از مرگ دست به فعالیت‌های متقابل زد.

فعالیت‌های ابن زیاد را میتوان در این چند چیز خلاصه کرد :

۱- به کثیر بن شهاب که از سران کوفه بود دستور داد به داخل شهر کوفه برود و از طائفه مذحج عده‌ای را که مطیع او بودند گرد آورد و در پناه نیروی جمعیت خویش در کوچه‌ها و خیابانهای کوفه گردش کند و با سخنرانی و تبلیغات زبانی مردم را از کمک کردن بمسلم بن عقیل بر حذر بدارد و از مخالفت با حکومت و جنگ با نیروهای دولتی بترساند^۵.

۲- به پنج نفر از افراد سرشناس کوفه از قبیل «محمد بن اشعث» و

۲۰۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۷۵ و ارشاد مفید ص ۱۹۰

۳- طبری ج ۴ ص ۲۷۶ و ارشاد ص ۱۹۰

۴- الاخبار الطوال ص ۲۱۷

۵- طبری ج ۴ ص ۲۷۶ و ارشاد ص ۱۹۰

«شمر بن ذی الجوشن» دستور داد که از قصر خارج شوند و هر يك عده‌ای از مردم را که مطیع آنان هستند گرد آورند و هر کدام از آنان در يك نقطه از شهر متمرکز شوند و در پناه قدرت جمعیت، پرچمهای امانی را برافرازند و ضمن سخنرانیهای خود ب مردم گوشزد کنند که هر کس میخواهد از مجازات حکومت در امان باشد زیر یکی از این پرچمها وارد شود، و بدینگونه پنج پرچم امان در پنج نقطه شهر کوفه برافراشتند و مردم را دعوت کردند که برای نجات از انتقام حکومت به این پرچمها ملحق گردند.

۳- دو نفر از طرفداران مسلم بن عقیل که حرکت کرده بودند تا به نیروهای مسلم ملحق شوند، و یکی از آن دو با جمعیتی از «بنی قتیان» حرکت کرده بود بوسیله کثیر بن شهاب و محمد بن اشعث دستگیر و بدستور عبیدالله زیاد زندانی شدند. زندانی شدن این دو نفر و متفرق شدن جمعیت «بنی قتیان» در مرعوب کردن طرفداران مسلم اثر محسوسی داشت.

۴- پس از آنکه کثیر بن شهاب و آن پنج نفری که پرچمهای امان برافراشته بودند سخنرانیهای برضد مسلم و بنفع ابن زیاد در داخل شهر کوفه کردند سه نفر از آنان یعنی کثیر بن شهاب و محمد بن اشعث و قعقاع بن شور با جمعیت فراوانی از پیروان خود بقصر حکومتی برگشتند و عبیدالله زیاد را که از کمی عده ناراحت بود تقویت کردند.^۲

۵- علاوه بر تبلیغاتی که در محلات مختلف شهر کوفه برضد مسلم بن عقیل شد ابن زیاد دستور داد باریگر تبلیغات ضد مسلم را از بالای قصر شروع کنند، و کثیر بن شهاب و همکاران او از بالای بام قصر سخنرانیهای

۲۹۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۷۶ و ارشاد مفید ص ۱۹۱

تهدیدآمیزی بر ضد مسلم کردند . کثیر بن شهاب ضمن سخنرانی خود از بالای بام که روی سخنش با نیروهای مسلم بود گفت:

ای مردم! بخانه‌های خود برگردید و بیهوده خود را بکشتن ندهید اینک نیروهای یزید از شام بسوی کوفه حرکت کرده^۱ و عبیدالله زیاد حاکم عراق با خدای خود عهد کرده است که اگر شما همین امشب بخانه‌های خود برنگردید و با او سرجنک داشته باشید دودمانتان را از عطای بیت‌المال محروم کند و جنگجویان شما را بدون پاداش بجنکهای شام بفرستد و بی‌گناهان را بجرم خطاکاران مؤاخذه کند تا همه شما مطیع وی گردید .

همکاران کثیر بن شهاب نیز سخنرانیهای شبیه سخنرانی وی ایراد کردند و این سخنرانیها که از بالای بام قصر ایراد میشد تأثیر زیادی در روحیه طرفداران مسلم کرد^۲.

ورق برگشت :

فعالیتهای متقابلی که از طرف عبیدالله زیاد و یاران او بر ضد مسلم بن عقیل شد اثر عمیقی در افکار نیروهای مسلم کرد :

- ۱- سخنرانیهای ضد مسلم در کوچه‌ها و خیابانهای کوفه .
- ۲- برافراشتن پرچمهای امان در پنج نقطه کوفه .
- ۳- دستگیر شدن دو نفر از طرفداران وفادار مسلم .

۱- این دروغی بود که برای ترساندن مردم گفت و گرنه لشگری از شام حرکت نکرده بود.

۲- تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۷۷ و ارشاد مفید ص ۱۹۱

۴- سخنرانیهای تهدیدآمیزی که از بالای بام قصر در حضور نیروهای مسلم از طرف یاران ابن زیاد بر ضد مسلم ایراد شد.

همه این فعالیتها که با خشم و خشونت بر ضد مسلم انجام گرفت کار خود را کرد و در وقتیکه بحران کوفه بمنتهای اوج خود رسیده بود چرخ حوادث بنفع عبیدالله زیاد به گردش درآمد و ناامیدی مردم از اینکه امام حسین (ع) باین زودی وارد کوفه شود و فرارسیدن شب نیز کمک کرد و با رفتن عدهای از طرفداران مسلم و دودلی عدهای دیگر، نظم نیروهای ملی بهم خورد و فرماندهی نیروهای امام حسین (ع) از مسلم بن عقیل سلب شد و نیروهای دودل پراکنده شدند، و پس از نماز مغرب که در مسجد جامع کنار قصر حکومتی انجام شد چیزی نگذشت که مسلم در تاریکی شب در کوچه‌های کوفه تنها ماند و بخانه زنی بنام طوعه پناه برد^۱.

همانطور که در حادثه صفین در وقتیکه بحران جنگ بمنتهای اوج خود رسید و امیر المؤمنین (ع) ناآستانه پیروزی قطعی پیش رفت، چرخ حوادث بنفع معاویه به گردش درآمد و نیروهای امام بعثت نیز ننگ عمرو ابن عاص فریب خوردند و فرماندهی ارتش علی علیه السلام عملاً از آنحضرت سلب شد. در اینجا نیز فعالیتهای سیاسی عبیدالله زیاد رابطه بین مسلم بن عقیل را با نیروهای او قطع کرد و فرماندهی سپاه عملاً از وی سلب شد. آیا در این جریان میتوان هیچگونه مسئولیتی را به عهده مسلم

گذاشت^{۱۴}

مرد مجاهدی که با آنهمه ناراحتیها روبرو بود ولی بر اثر لیاقت خود در میان امواج مشکلات، ارتش نیرومندی تشکیل داد و زمینه را

۱- تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۷۷ و ارشاد مفید ص ۱۹۲

برای وارد شدن امام حسین (ع) به کوفه از هر جهت مهیا ساخت، ولی در مراحل اخیر بحران کوفه دیگر امکانات بوی اجازه نداد که بر دشمن مسلط گردد، آیا چنین مرد مجاهدی با این همه اخلاص و فداکاری باز هم مسئول است؟

اگر در حادثه صفین که جریان کار بنفع معاویه شد، امیر المؤمنین (ع) مسئولیت داشت !!! در حوادث کوفه هم که جریان کار بنفع عبیدالله زیاد انجام یافت مسلم بن عقیل مسئولیت دارد .

دومشکل :

در حوادث بحرانی کوفه که سرانجام بنفع عبیدالله زیاد تمام شد دو مشکل و معما بچشم میخورد که انسان را در فهم صحیح حوادث مربوط بقیام مسلم بن عقیل دچار تردید میکند .

مشکل اول :

مشکل اول اینست که می بینیم پس از آنکه قصر حکومتی بوسیله نیروهای مسلم محاصره شد را بطنه قصر با خارج بطور کامل قطع نشده و پس از محاصره نیز اشراف کوفه از یکی از درهای قصر که مجاور مسکن رومیها بوده بقصر رفته و با عبیدالله زیاد تماس می گرفته اند ، و می بینیم عبیدالله زیاد افرادی از قبیل کثیر بن شهاب و همکاران او را به داخل شهر کوفه فرستاد و آنان جمعیت‌هایی تشکیل دادند و پرچمهای امان در چند نقطه شهر برافراشتند و تبلیغات دولتی را بر ضد مسلم بن عقیل بر انداختند و برای تقویت ابن زیاد از همین در ، جمعیتی را بقصر بردند .^۱

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۷۶ و ارشاد مفید ص ۱۹۱

آیا بجه علت رابطه عبیدالله زیاد با خارج قصر بطور کامل قطع
نشده است ؟

آیا وضع ساختمان منازل اطراف قصر در ناحیه مسکن رومیها و
راهی که از این ناحیه بقصر منتهی میشده چگونه بوده است که نیروهای
مسلح و منظم مسلم که حداقل چهار هزار بوده اند^۱ نتوانسته اند این
ناحیه را نیز در محاصره خود بگیرند و رابطه قصر را بطور کامل با خارج
قطع کنند !؟

ماکه در اواخر قرن چهاردهم هجری زندگی میکنیم نمیتوانیم
بطور دقیق از اوضاع ساختمانی و کوچه‌ها و خیابانهای که بقصر متصل
میشده اطلاع حاصل کنیم تا بدانیم بجه علت ناحیه مسکن رومیها و دری
که از این ناحیه باز میشده در محاصره نیروهای مسلم در نیامده است ؟
شاید بتوان گفت : اگر چه مسلم بن عقیل چند هزار از نیروهای خود
را بعنوان احتیاط آماده کرده بود ولی چون هنوز حکومتی تشکیل نداده
و بیت المال را در اختیار نگرفته بود و نیروهای خود را بطور کامل منظم و
مجهز نکرده و منتظر بود که با ورود امام حسین (ع) به کوفه همه این کارها
زیر نظر مستقیم آنحضرت انجام پذیرد . و محاصره قصر نیز بدون پیش بینی
و آمادگی قبلی بطور ناگهانی و برای جلوگیری از غافلگیری شدن بوقوع
پیوست . روی این جهات ، نیروهای مسلم بن عقیل نتوانستند بطور کامل
قصر را محاصره و رابطه ابن زیاد را با خارج قطع کنند .^۲

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۷۵ و ارشاد مفید ص ۱۹۰

۲- یکی از علمای بزرگ معاصر در این باره فرموده است: شاید شکاف در خط

محاصره بدین جهت بوده که خروج مسلم با دستپاچگی صورت گرفت و فرصت

مشکل دوم :

همه مؤرخان مینویسند : مسلم بن عقیل پس از آنکه یارانش پراکنده شدند در کوچه‌های کوفه تنها ماند و حتی يك نفر از طرفدارانش نبود که او را راهنمایی کند^۱ در حالیکه میدانیم افراد از جان گذشته‌ای مثل حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و ابو ثمامه صائدی در اردوی مسلم وجود داشتند و بعضی از این افراد مثل مسلم بن عوسجه و ابو ثمامه صائدی از فرماندهان نیروهای مسلم بودند^۲، این افراد با ایمان و فداکاران شهدای کربلا هستند که پس از شهادت مسلم نیز دست از امام حسین (ع) برنداشتند و با هر زحمتی بود خردشان را به آنحضرت رسانیدند و در رکابش شهید شدند . چگونه میتوان باور کرد که مسلم بن عوسجه و ابو ثمامه صائدی مسلم بن عقیل را تنها بگذارند و بخانه‌های خود بروند !؟

آیا در مراحل اخیر بحران کوفه چه وضع فوق‌العاده‌ای حکومت میکرده؟ و آیا نیروهای عبیدالله زیاد بچه نوع فعالیت‌هایی دست زده‌اند که رابطه مسلم بن عقیل را با این یاران فداکار و با ایمانش قطع کرده‌اند که حتی آنان در آن شب همراه مسلم نبودند تا او را بمنزلی راهنمایی کنند؟! بدون تردید اگر رابطه مسلم بن عقیل با حبیب بن مظاهر و مسلم بن

→ طرح نقشه جنگ و مقررات سوق الجیشی از دست رفت. وهم ممکن است درب قصر از ناحیه مسکن رومیها در کوچه باریک فرعی واقع شده بوده و در مواقع عادی از آن عبور و مرور نمیشده و مجموع کوچه و خانه‌های اطراف با درب دیگری به شاهراه ارتباط داشته و بنظر نمیآمده است چنانکه در شهرهای نظامی سابق معمول بوده است.

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۷۷ و ارشاد مفید ص ۱۹۲

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۷۵

عوسجه و افراد فداکار دیگری که رهبران جنبش کوفه بودند قطع نشده بود در همان شب میتوانند يك جلسه سری تشکیل بدهند و امکانات خود را ارزیابی کنند و اگر امکانات اجازه بدهد روابط خود را با رؤسای کوفه برقرار سازند و ستاد جدیدی تشکیل بدهند و مبارزه را با اسلوب دیگری تعقیب نمایند و اگر امکانات اجازه تشکیل ستاد ندهد عده‌ای از سواران سلحشور و برگزیده را شبانه انتخاب کنند و باتفاق مسلم بن عقیل از کوفه خارج شوند و به امام حسین (ع) ملحق گردند و اوضاع جدید کوفه را بطور کامل برای امام توضیح بدهند .

آنچه مسلم است مؤرخان اسلامی که در قرن دوم هجری تازه شروع نوشتن تاریخ قیام حسین بن علی (ع) کرده‌اند نتوانسته‌اند بطور واضح همه جزئیات مربوط به جنبش مسلم بن عقیل را بدست آورند و بنویسند. مؤرخان نتوانسته‌اند این مشکل را حل کنند که :

چرا رابطه مسلم بن عوسجه و ابو ثمامه صائدی و دهها نفر از شیعیان وفادار و با اخلاص امام حسین (ع) با مسلم بن عقیل قطع شد و در بحر ان‌خیر کوفه چه وضع فوق‌العاده‌ای حکم فرما بوده است که مسلم بن عقیل تنها ماند و این یاران وفادار نبودند که او را راهنمایی کنند^{۱۴} ؟

آیا با این وضع تاریک و مبهم میتوان مسئولیتی به عهده مسلم بن

۱- یکی از علمای بزرگ معاصر در این باره فرموده است: انضباط لشکر در اثر شتابزدگی و ضعف فرماندهی بهم خورد و گرنه نمی‌بایست آنهمه مهلت تبلیغات به محصوران دارالاماده بدهند، گویا خود فرماندهان هم دست و پای خود را گم کرده و با بهت زدگی حتی مجال طرح نقشه نجات مسلم را نداشتند و هر کس ب فکر نجات خویش بود.

عقیل گذاشت یا اورا متهم بضعف و بی لیاقتی کرد ۱۴ البته نه . از اینرو این کمال بی انصافی است که بعضی از نویسندگان این مرد مجاهد و فداکار را متهم بضعف و ناتوانی میکنند .^۱

مردم شناسی :

ممکنست کسی تصور کند که یکی از شرائط اساسی تشکیل حکومت ، مردم شناسی است باین معنی که رهبر انقلاب قبل از هرچیز باید روحیات و اخلاق مردمی را که باید در تشکیل حکومت تکیه گاه او باشند با دقت بررسی کند و بداند که آیا اکثریت آن مردم ثابت قدم و فداکارند یا متزلزل و دودل . و این خود روشن است که اگر اکثریت آنان مردمی دودل و متزلزل باشند اقدام به تشکیل حکومت به اتکای چنین مردمی پسندیده نیست ، و اکثریت مردم کوفه چنین بودند .

ولی این تصور درباره اکثریت مردم کوفه صحیح نیست و اینک بیان مطالب :

روحیه جامعه ها :

بررسی دقیق در روحیات و اخلاق جوامع انسانی و تحولانی که در طول تاریخ در ملت های گوناگون بوجود آمده نشان میدهد که روح ملتها دارای حالتی یکنواخت و غیر قابل تغییر نیست بلکه طبیعت انسانها انعطاف پذیر است و در صورت مساعد بودن شرائط میتوان در جامعه ها همه گونه تحول از قبیل: علمی، صنعتی، اخلاقی ، سیاسی بوجود آورد .

۱- پاورقی کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۲۷۱

و تحول سیاسی که معمولاً همراه با تشکیل حکومت است دارای شرایطی است که اگر آن شرایط، موجود باشد ممکن و ثمربخش خواهد بود :

۱- آمادگی افکار مردمی که باید حکومت جدید با نیروی آنان تشکیل گردد.

۲- لیاقت رهبری که باید حکومت بدست او تشکیل شود.

۳- ایمان مردم به لیاقت رهبر انقلاب تا آنجا که فرمان او را بپذیرند.

۴- متشکل شدن نیروهای مردمی که باید تکیه گاه حکومت جدید باشند .

اگر این شرایط، موجود باشد تشکیل حکومت امکان پذیر و ثمربخش خواهد بود و در اینصورت میتوان حتی از مردم پراکنده ای که دارای اختلافات شدید محلی باشند نیروهای متشکلی بوجود آورد و اختلافات و پراکندگی ها را از بین برد.

يك مثال:

شاید در تاریخ عمومی جهان کمتر بتوان مردمی را یافت که مثل دو قبیلهٔ اوس و خزرج مدینه دارای دشمنی های ریشه دار و اختلافات شدید محلی بوده باشند، ولی همین مردم آن گاه که رهبری مثل پیشوای بزرگ اسلام یافتند زیر پرچم وی گرد آمدند و تحت رهبری آنحضرت نیروئی بوجود آوردند و با کمک نیروهای مهاجرین مکه، حکومتی را با اتحاد و یکپارچگی کم نظیری تشکیل دادند و پس از تشکیل حکومت، اوضاع

و احوال محیط بردشمنی‌های ریشه‌دار سابق غلبه کرد و رسول خدا توانست با قدرت حکومتی که از نیروی همین مردم پراکنده بوجود آمده بود در طول هشت سال سیطره اسلام را در سراسر جزیره العرب گسترش دهد.

و علت این پیروزی درخشان این بود که شرایط تشکیل حکومت فراهم بود یعنی:

۱- مردم اوس و خزرج از جنگهای طولانی محلی خسته و رنجیده بودند و در جستجوی راه نجاتی بودند که آنان را از آن وضع مرگبار خلاص کند.

۲- رهبر لایقی مثل پیشوای بزرگ اسلام در صحنه تحول سیاسی ظاهر شد و ابتکار عمل را در تشکیل حکومت بدست گرفت.

۳- مردم به لیاقت رهبر خود ایمان داشتند.

۴- نیروهای پراکنده مردم تحت رهبری صحیح پیغمبر اسلام (ص) متشکل شد.

در چنین محیط مناسب و شرایط مساعدی بود که حکومت اسلام بدست رسول اکرم (ص) تشکیل شد و جامعه اسلامی شکل گرفت و جزیره العرب را تسخیر کرد.

روحیه مردم کوفه:

اختلاف و انحطاط مردم کوفه بیشتر از دو قبیله اوس و خزرج مدینه نبود، و با آماده شدن شرایطی که نام بردیم تشکیل حکومت و تغییر وضع محیط بان نیروی مردم کوفه از هر جهت ممکن بود.

امیرالمؤمنین (ع) باکمک همین مردم کوفه در جنگ جمل بر نیروهای عایشه وطلحه وزبیر پیروز شد.

وباکمک همین مردم کوفه در جنگ صفین تا آستانه پیروزی قطعی پیش رفت.

و باکمک همین مردم کوفه در جنگ نهروان نیروهای متعصب خوارج را درهم کوبید.

علی علیه السلام قبل از جنگ جمل آنگاه که مردم کوفه بیاری آن حضرت آمدند و در « ذی قار » بوی ملحق شدند آنرا ضمن خطبه‌ای بدینگونه تمجید میفرماید: «ای اهل کوفه! شما از کریم‌ترین و میانه‌رو-ترین مسلمانان هستید و روش شما عادلانه‌ترین روشها و سهم شما در اسلام از بهترین سهم‌ها است و از بخشنده‌ترین نژاد عرب میباشید. شما در دوستی پیغمبر (ص) و اهل بیت او از همه عرب محکم‌تر هستید و من بعد از خدا بشما اطمینان و اعتماد کردم که بسوی شما آمدم **أَنْتُمْ أَشَدُّ الْعَرَبِ وُدًّا لِلنَّبِيِّ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ إِنَّمَا جَنَّتْكُمْ نَفَقَةٌ بَعْدَ اللَّهِ بِكُمْ**^۱

و نیز پس از جنگ جمل باشادی و خرسندی از همین مردم کوفه که دشمن را مغلوب کردند بدینگونه ستایش میکند:

وَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَجْزِي الْعَامِلِينَ بِطَاعَتِهِ وَ الشَّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَ أَطَعْتُمْ وَ دُعَيْتُمْ فَأَجَبْتُمْ.^۲ خداوند از جانب خاندان پیغمبر (ص) بهترین پاداش را بشما مردم کوفه بدهد که دعوت مرا اجابت کردید و فرمان مرا پذیرفتید.

۱- ارشاد ص ۱۱۸

۲- نهج البلاغه نامه ۲

يك نکته :

این مطلب بذهن هر صاحب نظری می‌آید که چگونه امیرالمؤمنین (ع) گاهی از مردم کوفه بدینگونه که شرح گذشت ستایش میکند ، و گاهی آنانرا مورد ملامت شدید خود قرار میدهد و از خدا میخواهد که بین آنحضرت و آنان جدائی بیندازد^۱ آیا این تناقض نیست ؟ .
و همچنین امام حسین (ع) گاهی از مردم کوفه تمجید میکند و آنانرا مورد عنایت مخصوص خود قرار داده درباره ایشان دعای خیر میفرماید که : *وَقَالَتْ اِنَّ اللّٰهَ اَنْ يُحْسِنَ لَنَا الصَّنِيعَ وَاَنْ يُثِيبَكُمْ عَلٰى ذٰلِكَ اَعْظَمَ الْاَجْرِ*^۲ . از خدا خواستم که برای ما خیر و موفقیت پیش آورد و بزرگترین پاداشرا بشما بدهد که زحمت کشیده‌اید تا خلافت اسلامی را بمرکز اصلی آن بازگردانید .

و گاهی آنانرا مورد ملامت شدید خود قرار داده و میفرماید : *و تَبَايَكُمُ اَيُّهَا الْجَمَاعَةُ*^۳ . مرگ بر شما جمعیت . آیا این تناقض نیست ؟ .
گمان می‌رود جواب این سؤال خیلی مشکل نباشد . زیرا ممکن است مردمی در شرائط مخصوصی از روی حقیقت و خلوص آماده فداکاری باشند . و همین مردم یا بعضی از آنان در شرائط مخصوصی ضعف و زبونی نشان بدهند و باعث بضر رسیدن فعالیت‌های امام شوند و در این زمان سزاوار سرزنش و توبیخ باشند^۴ .

۱- نهج البلاغه خطبه ۲۵

۲- ارشاد ص ۲۰۰

۳- لهوف ص ۸۵

۴- چنانکه بعضی از مسلمانان در بیعت رضوان مورد ستایش قرآن کریم قرار گرفتند ولی بهنگام تخلف از جیش اسامه مورد لعن رسول خدا (ص) واقع شدند.

بنابراین آنگاه که امیرالمؤمنین (ع) از مردم کوفه ستایش میکند بخاطر جانبازی و فداکاری آنان است و آنگاه که از آن مردم کله و شکایت دارد بخاطر سستی و بی وفائی آنان است .

و نیز امام حسین (ع) آنگاه که از مردم کوفه ضمن نامه‌ای ستایش میکند و درباره آنان دعای خیر میفرماید بخاطر آمادگی خالصانه آن مردم برای فداکاری و مبارزه با حکومت یزید است .

و آنگاه که آنانرا توبیخ و نفرین میکند بخاطر سستی و بی وفائی بعضی از آنان است .

توجه :

آنگاه که امام از مردمی تمجید میکند طبعاً این تمجید متوجه مردمی است که از روی خلوص آماده فداکاری شده اند نه افراد منافق یا سست عنصری که در میان هرامتی وجود دارند .

و نیز آنگاه که همان مردمرا توبیخ میکند طبعاً این توبیخ متوجه آن عده‌ای است که منافق بوده یا سستی و زبونی نشان داده‌اند نه افراد با اخلاصی که شرائط نامساعد به آنان اجازه فداکاری نداده است .

و این مرسوم است : گاهی چیزی را که مربوط به بعضی از افراد مردمی باشد نسبت به همه افراد میدهند .

چنانکه حضرت موسی (ع) بقوم خود گفت : « إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ^۱ . شما بخودتان ظلم

۱- سوره بقره آیه ۵۳ . معنای صحیح آیه شریفه را در تفسیر «اطیب البیان»

ج ۲ ص ۳۴ ملاحظه فرمائید.

گردید که گوساله پرست شدید پس بدرگاه خدا توبه کنید و خود هاتان را بکشید (یعنی آنانکه گوساله پرست نشدند گوساله پرستان را بکشند)».

معلوم است که همه قوم موسی (ع) گوساله پرست نشدند و لسی حضرت موسی به همه آنان خطاب کرد ، چون گوساله پرستان در بین آنان بودند .

و همچنین امام حسین (ع) وقتی که در دعای روز عاشوراء در باره مردم میگوید : « فَإِنَّهُمْ غَرُّونَا وَخَدَعُونَا وَخَدَلُونَا ^۱ . آنان ما را فریب دادند و ازیاری ما خودداری کردند » . و نیز هنگامی که در ضمن خطبه روز عاشوراء میفرماید : « فَإِنَّهُمْ غَرُّونَا وَكَدَّبُونَا ^۲ . اهل کوفه ما را فریب دادند و بما دروغ گفتند » . مقصود آن حضرت بعضی از مردم کوفه است نه همه آنان .

و همچنین امام سجاد علیه السلام که در ضمن خطبه اش در کوفه میفرماید : « وَإِنَّكُمْ كَتَبْتُمْ إِلَيَّ أَبِي وَخَدَعْتُمُوهُ ^۳ . شما مردم کوفه به پدرم نامه نوشتید و او را فریب دادید » . منظورش همان افراد منافق است نه همه مردم کوفه .

و این نقص امام نیست که پس از تحقیق کامل ظاهر آراسته مردمی را حمل بر حقیقت کند و مصلحت خداوندی نباشد که از علم لدنی استفاده کند .

۱- مفاتیح ص ۱۶۵ چاپ اسلامیة صمن اعمال سوم شعبان.

۲- مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۸

۳- لهوف ص ۱۴۰

امیرالمؤمنین (ع) در باره «مُنْدِرِ بْنِ جَارُودٍ» نماینده آن حضرت که گزارش خیانت وی به امام رسیده بود میفرماید: «ان صلاح ابيك غرنى منك^۱ . خوبی پدرت مرا درباره تو فریبداد و ترا نیز مثل پدرت خوب پنداشتم» .

و رسول خدا (ص) به ظاهر آراسته چند نفر که به دروغ می‌گفتند: ما از شرکت در جهاد معذوریم اعتماد کرد و اجازه داد که در جهاد شرکت نکنند . آیه نازل شد که: «عَفَى اللَّهُ عَنْكَ يَمْ آذِنْت لَهُمْ حَتَّىٰ يُتَبَيَّنَ لَكَ الْغَابِرِينَ صَافُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ»^۲ خدا ترا ببخشد چرا پیش از آنکه بطور کامل راستگویان را از دروغگویان باز شناسی به آنان اجازه ماندن دادی ؟»

نتیجه گفتار :

از آنچه گفتیم روشن شد این تصور که اکثریت مردم کوفه همیشه مردمی منافق و بی‌وفا بودند تصویری سطحی و بی‌ریشه است^۳ و در همه زمانها همه امتها چنین بوده و هستند که روحیه آنها تغییرپذیر و قابل انعطاف است و آنجا که شرائط ، مساعد باشد میتوان ابتکار عمل را بدست گرفت و از مردم پراکنده نیروهای متشکلی بوجود آورد و حکومتی تشکیل داد و

۱- نهج البلاغه نامه ۷۱

۲- سوره براءت آیه ۴۳

۳- در اینجا تذکر این نکته لازم است که این جمله معروف: «الْكُوفِيُّ

لَا يُوفِي . اهل کوفه وفا ندارند» که معنای عموم و استمرار میدهد در هیچیک از

مدارك تاريخی دیده نشده مگر در کتاب گمراه کننده «نورالعین» اسفرائینی ص ۲۰

و این کتاب پرازدروغ و افسانه است.

اصلاحات همه جانبه‌ای را در شئون حیاتی اجتماع آغاز کرد .
امام حسین علیه‌السلام بر اساس همین فکر آنگاه که شرائط تشکیل
حکومت از هر جهت فراهم شد یعنی:

۱- مردم از ظلم و ستم بنی‌امیه بستوه آمده و در جستجوی راه نجاتی
بودند .

۲- رهبر لایقی مثل فرزند پیغمبر (ص) در صحنه تحول سیاسی
ظاهر شد .

۳- مردم به لیاقت این رهبر ایمان داشتند .

۴- نیروهای عدالتخواه تحت رهبری مسلم بن عقیل بحال آماده
باش در آمده بود.

در چنین شرائط مساعدی بود که امام حسین (ع) تصمیم گرفت علاوه
بر امتناع از بیعت یزید با حمایت نیروهای عدالتخواه کوفه تشکیل حکومت
بدهد و در سایه قدرت حکومت اصلاحات خود را شروع نماید، و در این
زمان اکثریت مردم کوفه از ته‌دل خواهان حکومت حسینی بودند نه از
روی نفاق .

دو شاهد تاریخی :

۱- از حادثه کربلا چند سالی پیش نگذشت که همین مردم کوفه به
رهبری سلیمان بن صرد دست به انقلاب زدند و چند هزار نفر از آنان با کمال
صمیمیت در این راه فداکاری کردند و کشته شدند .

۲- « مُخْتَار بن أَبِي عُبَيْدَةَ » با کمک همین مردم کوفه حکومتی تشکیل
داد و بر قسمت وسیعی از کشور اسلامی مسلط شد. و بی‌شک علاقه و اخلاص

مردم کوفه نسبت به امام حسین (ع) صدها برابر بیش از علاقه آنان به سلیمان بن صُرد و مختار بود بلکه اطاعت مردم کوفه از سلیمان بن صُرد و مختار نیز بخاطر عشق و علاقه به امام حسین (ع) بود .

و اینکه مردم کوفه در انقلاب کوفه از ابن زیاد شکست خوردند بیشتر بعات این بود که پیش از آنکه بر کوفه مسلط شوند غافلگیر شدند ، چنانکه خود مسلم بن عقیل رضوان الله علیه غافلگیر شد. و چنانکه نیروهای پیغمبر اکرم (ص) در جنگ احد غافلگیر شدند. و اگر مردمی یا رهبر مردمی بعات غافلگیر شدن شکست بخورند مورد ملامت نخواهند بود.

تصور صحیح :

تصور صحیح درباره مردم کوفه اینست که آنان چهار دسته بودند:

۱- پیشقدمان با اخلاص از قبیل «حبیب بن مظاهر» و «مسلم بن عوسجه» که جنبش کوفه را بوجود آوردند.

۲- مردم ساده و پیرو که از روی علاقه و اخلاص به مسلم بن عقیل ملحق شدند و این دو دسته جمعیت انبوهی از یاران امام حسین (ع) را تشکیل میدادند .

۳- يك عده معدود منافق و خدعه کار از قبیل «عمر و بن حجاج» و در هر قیامی عده ای منافق وجود دارد چنانکه در اصحاب رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین (ع) وجود داشت.

۴- يك عده سست عنصر و زبون. و این دو دسته از نظر عدد باریاران با اخلاص امام فزونی نداشتند، بلکه میتوان گفت: آن دو دسته با اخلاص، اکثریت یاران امام را تشکیل میدادند.

ضمناً تذکر این نکته مناسب است که اگر امام پیروزمندانان وارد کوفه میشد همان افراد منافق یازبون نیز به پیروی از وضع محیط از یاران آنحضرت بودند و قسمتی از نیروهای وی را تشکیل میدادند.

آیا سرانجام پیروز میشد؟

گاهی این سؤال پیش میآید که اگر امام حسین (ع) در آن شرایط مساعد کوفه را تسخیر میکرد آیا پس از تسخیر کوفه میتوانست در مقابل حکومت مرکزی شام بایستد؟ و آیا میتوانست در برابر دولت یزید آنقدر مقاومت کند تا سرانجام پیروز گردد؟

در اینجا باید گفت: اگر امام در آن شرایط مساعد کوفه را تسخیر کرده بود میتوانست در مقابل حکومت یزید مقاومت کند و سرانجام پیروز گردد. و اینک توضیح مطلب:

۱- چون از طرفی «عبدالله زُبَیر» در همان ایامی که امام حسین (ع) در مکه توقف داشت در حجاز نیروئی بوجود آورده و شورش برپا کرده بود.^۱

و از طرف دیگر در سرحدات دشتی و دیلم شورش دیگری برضد حکومت یزید بوجود آمده بود.^۲ و بدون تردید مقدار زیادی از وقت و نیرو و بودجه دولت یزید برای آرام کردن این دو شورش مصرف میشد. در این شرایط امام حسین (ع) که فرضاً کوفه را تسخیر کرده و نیروهای ملی بصره هم با آنحضرت ملحق گشته بودند و نیروهای دیگری که در سایر

۱- کامل ابن اثیر ۳ ص ۱۹

۲- ابوالشهداء ص ۱۱۴

استانهای عراق در شرف تکوین بود ، آمادهٔ پشتیبانی امام شده بودند. در چنین شرائطی امام حسین (ع) با کمال قدرت در مقابل حکومت لرزان یزید میایستاد و بتدریج نیروهای در شرف تکوین را جذب میکرد و ارتشی قوی تر از ارتش یزید تشکیل میداد .

۲- همه میدانند که شخصیت امام حسین (ع) خیلی عظیم تر و محبوب تر از عبدالله زُبَیر بود و از این رو ناوقتیکه امام در مکه بود عبدالله زُبَیر تحت فشار افکار عمومی ناچار بود بحضور آنحضرت بیاید .
در جائیکه عبدالله زُبَیر که شخصیتش از امام ضعیف تر بود بتواند در مقابل حکومت یزید بسختی مقاومت کند در اینصورت بدون تردید امام حسین (ع) با آن شخصیت عظیم و محبوبیت بی نظیر پس از تسخیر کوفه بهتر از عبدالله زُبَیر میتواند در مقابل حکومت یزید مقاومت نماید و سرانجام حکومت یزید را در کام خود فروبرد و هضم کند و بالا اقل با کمال اقتدار در برابر آن بایستد .

بعد از یزید :

اگر چه مرگ یزید قبلا پیش بینی نمیشد ولی مقاومت مردانهٔ حکومت حسینی در برابر حکومت یزید طبعاً باین نتیجه میرسید که :
پس از سه سال که یزید مرد و کشوری آشفته و پریشان پشت سر خود گذاشت و معاویه بن یزید از خلافت کناره گیری کرد و حکومت خاندان ابی سفیان متلاشی شد و مروان حکم تصمیم گرفت با عبدالله زُبَیر بیعت

۱- کامل ابن اثیر ۴ ص ۲۰

کند^۱ در این موقع شخصیت بزرگ و مقتدر حسین بن علی (ع) بود که می‌توانست با آن درایت و کفایت و محبوبیت بی نظیر خود زمام کشور آشفته اسلامی را بدست گیرد و مملکت را از هرج و مرج و آشفتگی نجات بخشد .

بدیهی است در چنین شرائطی، شخصیت‌های دیگری مثل عبداللّه زبیر نمی‌توانستند در مقابل قدرت عظیم امام مقاومت کنند و ناچار تسلیم می‌گشتند یا ساکت میشدند و حسین بن علی (ع) زمامدار با اقتدار اسلام، پیروزمندانه کشور را بسوی تکامل مادی و معنوی رهبری میکرد و چنانکه آرزوی رسول خدا (ص) بود جهان اسلام را به اوج عظمت میرسانید .

وحدت سیاسی :

بدیهی است اگر حکومت نیرومند اسلامی چنانکه دلخواه امام حسین (ع) بود تشکیل میشد چون زعامت کشور بدست سبط پیغمبر (ص) میافتاد و طبعاً بعد از او خاندان رسالت بودند که کشور عظیم اسلامی را رهبری میکردند یک وحدت سیاسی نیرومند و ثمر بخشی بوجود می‌آمد ، و در این صورت کاملاً طبیعی بود که پس از گذشتن نیم قرن یا کمتر، سراسر جهان اسلام تابع اهل بیت عصمت میشدند ، و این همان حقیقت تشیع است .

آنگاه این شکاف و اختلاف زیانبار که منشأ اصلی آن سقیفه بود از میان برداشته میشد و دیگر دو گروه متضاد بنام شیعه و سنی وجود نداشت و از این راه اینهمه ضربه بد اسلام وارد نمیگشت . و در حقیقت ، امام حسین (ع) زیان‌هایی را که حکومت‌های سابق خصوصاً حکومت ضد اسلام پسر

۱- کامل ابن اثیر ۴ ص ۱۴۵ و «الاجبار الطوال» ص ۲۰۹

ای سفیان در طول پنجاه سال بر اسلام وارد ساختند جبران میفرمود .
پس باید گفت: بوجود آمدن يك وحدت سیاسی و از بین رفتن اختلافات
مسلکی و مذهبی که ریشه آنها اختلاف در حکومت و خلافت بود از آثار
نمر بخش و پر ارزش حکومت حسینی بود .

بکوفه نمیرفت :

از مجموع بررسیهایی که تا اینجا شد روشن گشت که امام حسین (ع)
وقتی بسوی کوفه حرکت کرد که از نظر اسباب عادی ، عوامل پیروزی
آن حضرت بیش از پنجاه درصد فراهم بود .
روی این حساب ، معلوم است که اگر از نظر مجاری طبیعی عوامل
پیروزی امام فراهم نمیشد آن حضرت بکوفه مسافرت نمیفرمود . اگر چه
این مطلب از بس روشن است احتیاج بدلیل ندارد ولی برای اطمینان قلب
خواننده بچند دلیل تاریخی اشاره میکنیم :

۱- آنگاه که امام حسین (ع) مسلم بن عقیل را برای تحقیقات
محلّی و بیعت گرفتن برای جهاد بکوفه فرستاد بوی دستور داد که اگر
مردم کوفه آمادگی ندارند فوراً بمکه مراجعت کن^۱ . بنا بر این اگر
مسلم بمکه مراجعت میکرد و میگفت: مردم کوفه آمادگی ندارند امام بسوی
کوفه حرکت نمیفرمود .

۲- آنگاه که حسین بن علی (ع) مسلم را بنمایندهگی خود بکوفه
فرستاد ضمن نامه‌ای که بوسیله مسلم برای مردم کوفه ارسال داشت
مرفوم فرمود :

۱- الاخبار الطوال ص ۲۱۰

وَ فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ أَنَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ رَأَى مَلِيكُكُمْ وَ ذَوِي الْجَبِي مِنْكُمْ عَلَيَّ
 مِثْلَ مَا قَدِمْتُ بِهِ رُسُلُكُمْ أَقْدَمَ إِلَيْكُمْ وَ شَيْكَا إِنشَاءَ اللَّهِ فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا
 الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ وَ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ وَ الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ وَ السَّلَامِ .^۱ اگر مسلم
 ابن عقیل بمن بنویسد که بزرگان و خردمندان شما متفق گشته‌اند که
 برای نجات از حکومت ظالمانه بنی امیه، حکومت عادلانه اسلامی را
 بزعامت من تشکیل بدهند چنانکه نامه‌های شما گویای این مطلب بود
 در اینصورت من بمنظور اینکه خلافت را بمرکز اصلی خود بازگردانم
 بزودی به کوفه خواهم آمد ، بجان خودم قسم ، زمامدار و رئیس حکومت
 اسلامی فقط کسی است که بقرآن کریم عمل کند و بر اساس عدالت رفتار
 نماید و بدین حق پای بند و علاقه‌مند باشد و السلام .

مفهوم این نامه امام اینست که اگر مسلم گزارش مساعد ندهد و
 نظر او مخالف گفته‌های شما باشد من بکوفه نخواهم آمد . در اینصورت
 بدیهی است که اگر مسلم بن عقیل با امام مینوشت که کوفه برای تشکیل
 حکومت آمادگی ندارد آنحضرت از مکه بسوی کوفه حرکت نمیفرمود .
 ۳- حسین بن علی علیه السلام در یکی از سخنرانیهای روز عاشورا
 ضمن انتقاد شدیدی که از مردم کوفه میکند میفرماید :

«فَهَلَّا لَكُمْ الْوَيْلَاتُ . تَرْتَمُونَا وَالسِّيفُ مَشِيمٌ وَ الْجَاشُ ظَامِنٌ وَ الرَّأْيُ
 لَمَّا يَسْتَخْصَفُ !!»^۲ وای بر شما چرا آنوقت که هنوز شمشیرها در نیام و دلها
 آرام بود و ما نصمیم قطعی در باره حرکت بکوفه نگرفته بودیم ما را رها

۱- ارشاد مفید ص ۱۸۳

۲- اجتهاد ص ۲ ص ۲۴ و مشیر الاحزان ص ۲۸ و مقتل خواری ص ۲ ص ۶ و

تهذیب ابن عساکر ص ۴ ص ۳۳۳

نکردید ۱۴» یعنی اگر پیش از آنکه ما درباره سفر بکوفه تصمیم بگیریم مارا رها میکردید و خبر میدادید که آماده پشتیبانی از ما نیستید بسوی کوفه حرکت نمیکردیم .

از این سخن تأثر انگیز امام بخوبی معلوم میشود که اگر از نظر مجاری طبیعی و اسباب عادی زمینه پیروزی آماده نبود آنحضرت بعراق مسافرت نمیفرمود .

سؤال :

در اینجا سؤالی پیش میآید که : مگر ممکنست امام بچیزی امیدوار باشد و به آن نرسد !؟

جواب این سؤال اینست که پیغمبر و امام در فعالیتهای خود گاهی به آنچه امید دارند میرسند و گاهی نمیرسند .

رسول خدا در جنگ احد امیدوار بود بردشمن غالب شود ولی با اینکه در آغاز کار مسلمانان غالب شدند ، در آخر کار جریان حوادث برخلاف امید آنحضرت بود و مسلمانان شکست خوردند و آنچه پیغمبر خدا بدان امیدوار بود انجام نشد .

و نیز امیر المؤمنین (ع) امیدوار بود بر معاویه غالب شود و شام را از دست او بگیرد . ولی برخلاف امید آنحضرت نه تنها شام از تصرف معاویه در نیامد بلکه بعکس ، عمال معاویه مصر را اشغال نظامی کردند و محمد بن ابی بکر نماینده امام را کشتند و آنجا را از قلمرو حکومت علی (ع) خارج ساختند .

امیر المؤمنین (ع) ضمن اظهار ناراحتی شدید در این باره میفرماید :

«سُبْحَانَ اللَّهِ! بَيْنَا نَحْنُ نَرْجُو، أَنْ نَغْلِبَ الْقَوْمَ عَلَى مَا فِي آيْدِيهِمْ إِذْ

غَقَبُونَا عَلَى مَا فِي آيْدِيِنَا^۱. چقدر مایه تعجب و تأسف است درحالی که ما امیدوار بودیم سرزمین شام را از تصرف معاویه و عمال او درآوریم آنان مصر را که در دست ما بود از تصرف ما درآوردند!» .

امام حسین (ع) نیز با اینکه عوامل پیروزی بیش از پنجاه درصد برایش فراهم شدو امید داشت کوفه را تسخیر کند برخلاف امید آنحضرت جریان حوادث طوری شد که آنچه بدان امیدوار بود انجام نشد .

ولی نکته‌ای را که در اینجا باید تذکر داد اینست که پیغمبر و امام چه بآنچه امید دارند برسند و چه نرسند راهی را که انتخاب میکنند صد درصد صحیح است و اگر مغلوب هم بشوند از مرز حقیقت منحرف نگشته‌اند چنانکه امام حسین (ع) بِفَرَزْدَقِ فرمود: «اگر ما غالب شویم چه بهتر و اگر غالب هم نشویم از حقیقت دور نشده و تجاوز کار نخواهیم بود.»^۲

این تصور از کجا است؟

تا اینجا بحث بدینگونه تعقیب شد که از نظر مجاری طبیعی، شرائط پیروزی امام حسین (ع) فراهم شد آنگاه بقصد امتناع از بیعت و تشکیل حکومت برای نجات اسلام بسوی کوفه حرکت کرد .

ولی از طرفی تصویری بین مردم شایع است که آنحضرت از همان مدینه بقصد کشته شدن حرکت کرده و تا آخر کار در تعقیب همین هدف بوده است، بنابراین ما باید بدانیم این تصور از کجا و منشاء آن چیست؟

۱- کشف المحجۃ ص ۱۷۴ و معادن الحکمه ج ۱- ص ۳۴

۲- ارشاد ص ۱۹۹

منشاء این تصور ، ظواهر بعضی از نقلهائی است که در کتب تاریخ و حدیث دیده میشود ، از اینرو لازم است به بررسی این نقلها پردازیم .
ما در اینجا یکی از این نقلهارا بررسی میکنیم و بقیه را در فصلی جدا در آخر کتاب مورد بحث قرار میدهم .^۱

خطبه امام :

امام حسین علیه السلام ضمن خطبه‌ای فرمود: **وَإِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ تَقَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَأَذْبَرَ مَعْرِفَهَا فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا ضَبَابَةٌ كَضَبَابَةِ الْإِنَاءِ وَخَسْبِي عَيْشٌ كَالْمَرْعَى الْوَبِيلِ الْآتِرُونَ أَنْ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُنْتَهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا فَإِنِّي لَأَرَى الْمَوْتَ الْأَسْعَادَةَ وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا ۲.**

این دنیا و محیط زندگی ما دگرگون شده و قیافه زشت خود را نشان داده و خوبیهای آن رفته و بیش از نه مانده‌ای و غیر از زندگی پستی چون چراگاه زیان آوری از آن باقی نمانده ، نمی بینید به حق عمل نمیشود و از باطل خودداری نمی‌کردد شایسته است فرد با ایمان طرفدار حق در مرگ رغبت کند زیرا بنظر من با این اوضاع و احوال ، مرگ جز سعادت نیست و زندگی با ستمکاران جز رنج و مالال نخواهد بود.

۱- چون بررسی نقلهائی که اشاره شد کاملاً جنبه فنی و تخصصی داشت و برای افرادی که با اصطلاحات علمی آشنا نیستند در وسط کتاب چون گرده‌ای سخت مینمود از اینرو آنرا برای آخر کتاب گذاشتیم.

۲- تحف العقول ص ۱۷۴ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۵ و سیر النبلاء ج ۳

این یکی از نقلهائی است که بعضی دلیل این دانسته اند که امام برای کشته شدن حرکت فرموده است.

طبق نقل طبری امام خطبه نامبرده را بعد از آنکه زیر نظر نیروهای مسلح خُزَین یزید قرار گرفت انشاء فرمود، و طبق نقل «سیر النبلاء» پس از آنکه عمر بن سعد به کربلا آمد و معلوم شد قصد کشتن آنحضرت را دارند ایراد کرد.

روی این حساب، این خطبه وقتی ایراد شده که حاکم عراق میخواست امام را تسلیم بی قید و شرط خود گرداند یا بقتل برساند.

در اینجا میتوان گفت: مقصود حسین بن علی (ع) از اینکه میفرماید: «من مرگ را بجز سعادت نمی بینم» اینست که اگر عمال حکومت بخواهند ما را تسلیم بی قید و شرط خود گردانند و هر طور دلخواهشان باشد با ما رفتار کنند ما تسلیم نخواهیم شد و اگر در این راه کشته شویم این مرگ برای ما جز سعادت نخواهد بود زیرا اگر تسلیم شویم بفرض اینکه زنده بمانیم چنین زندگی که در آن محکوم اوامر ستمکاران جبار باشیم جز رنج و مالات نخواهد بود. بنابراین امام میخواهد مقایسه کند بین شهادت و بین تسلیم شدن و زیر نفوذ ستمکاران زندگی کردن.

و این مثل مقایسه ای است که یوسف صدیق (ع) بین زندان رفتن و بین تسلیم شدن در برابر خواسته بانوی عزیز مصر میکند و میگوید: *وَرَبِّ الْجَنِّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونََنِي إِلَيْهِ*. خدایا زندان رفتن در نظر من بهتر است از گناهی که این بانوان مرا بدان دعوت میکنند.

در اینجا یوسف صدیق نمیخواهد بفرماید: زندان مطلوب اصلی من است و برای آن فعالیت میکنم چون زندان برای هر کسی سخت و

رنج آور است، بلکه می‌خواهد بین زندان رفتن با آنهمه سختی که دارد و بین آلوده شدن به گناه بی‌عفتی مقایسه کند تا با این مقایسه، زشتی بی‌عفتی را بصورتی هرچه نامطلوب‌تر نشان بدهد. بنا بر این یوسف می‌خواهد بگوید: زندان رفتن که نه مطلوب اصلی من است و نه مطلوب هیچ فرد دیگری، اگر با بدی گناه بی‌عفتی مقایسه شود باید گفت: زندان بهتر است. پس نمیتوان گفت: زندان رفتن، مطلوب اصلی یوسف بوده و برای آن فعالیت کرده است.

و از اینرو می‌بینیم خود یوسف برای رهایی از زندان فعالیت کرد و حتی به رفیق زندانی خود گفت: شرح حال مرا به سرپرست خود بگو. در اینجا کسی نمیتواند بیوسف اعتراض کند که زندان را خودت خواستی پس چرا برای رهایی از آن کوشش میکنی؟!^۱

امام حسین (ع) هم که میفرماید: من مرگ را بجز سعادت نمی‌بینم و زندگی زیر نفوذ و حکومت ظالمان جز ملالت نیست می‌خواهد مقایسه کند بین مرگ با همه تلخی که دارد و بین تسخیم شدن و زیر سایه ظلم زندگی کردن.

پس معنای سخن آنحضرت چنین میشود: مرگ که در نظر همه مردم سخت و رنج آور است، اگر با پذیرفتن حکم ظالمان و زندگی زیر نفوذ آنان مقایسه شود باید گفت: مرگ بهتر است، از اینجا بدانید که زندگی زیر پرچم ظلم چقدر سخت و رنج آور است که مرگ با همه سختی که دارد نسبت به چنین زندگی، سعادت محسوب میشود.

۱- تفسیر این آیه شریفه را با توضیح بیشتری در کتاب «جمال انسانیت» تفسیر سوره یوسف تألیف نگارنده ملاحظه فرمائید.

بنابراین مقصود اصلی امام ابنست که تسلیم شدن در برابر عبیدالله^۱ زیاد و پذیرفتن حکومت ظلم را بصورتی هرچه زشت تر و نفرت آورتر مجسم کند ، نه اینکه بخواهد بفرماید: مرگ مطلوب اصلی من است و برای آن فعالیت میکنم.

از آنچه گذشت روشن شد این فرمایش امام که: «لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً» من مرگ را جز سعادت نمی بینم، دلیل این نیست که آنحضرت برای کشته شدن قیام فرموده و خطبه گذشته را نمیتوان بعنوان دلیلی برای این تصور بحساب آورد .

بازهم تأیید :

بازهم برای تأیید مطلب میگوئیم : اگر امام بقصد کشته شدن حرکت کرد پس چرا مسلم بن عقیل را بکوفه فرستاد^۱ ؟ آیا میخواست مسلم را بکشتن بدهد؟

و چرا «قیس بن مُسَیْر صیداوی» را از بین راه بکوفه فرستاد که بشارت ورود آنحضرت را بمردم بدهد^۲ ؟ آیا میخواست قیس بن مُسَیْر را نیز بکشتن بدهد^۳ ؟

و چرا مسلم بن عقیل وقتی که گرفتار شد از محمد بن اَشْعَث و عُمَر بن سعد خواست که به امام حسین (ع) بنویسند : بکوفه نیاید^۴ ؟ مگر مسلم که محرم اسرار امام بود نمیدانست که آنحضرت برای کشته شدن

۱- ارشاد مفید ص ۱۸۳

۲- ارشاد ص ۲۰۱

۳- ارشاد ص ۱۹۶

حرکت فرموده است ؟

حقیقت اینست که مسلم میدانست امام برای اینکه خود را به کشتن بدهد قیام نکرده بلکه او را به کوفه فرستاده تا روشن کند که شرایط برای تشکیل حکومت مساعد است یا نه از اینرو آنگاه که شرایط مساعد بود به آن حضرت نوشت: زودتر بسوی کوفه حرکت کند ولی آنگاه که اوضاع کوفه دگرگون شد و مسلم بن عقیل رضوان الله علیه گرفتار گشت درخواست کرد که به امام بنویسند: به کوفه نرود.

پس معلوم شد که:

۱ - اعزام مسلم بن عقیل به کوفه.

۲ - اعزام قیس بن مسهر از بین راه به کوفه.

۳ - درخواست مسلم از محمد اشعث و عمر سعد که به آنحضرت

بنویسند: به کوفه نرود

این هر سه دلیل این است که امام حسین (ع) برای کشته شدن

حرکت فرموده است.

چند شاهد دیگر:

مناسب است باز هم چند شاهد دیگر که دلالت میکند قصداً امام

برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود بوده نه کشته شدن در اینجا

ذکر کنیم:

۱ - یزید به ابن زیاد نوشت: «مسلم بن عقیل لشکر جمع میکند».

آیا مسلم برای مبارزه مسلحانه و برگرداندن خلافت بمرکز خود

لشکر جمع می‌کرد یا برای کشته شدن امام ؟

۲ - ابن زیاد به غلام خود گفت: «این سه هزار درهم را به یاران مسلم بده و بگو: از این پولها برای جنگ با دشمن خود استفاده کنید» .
آیا از این عبارت فهمیده می‌شود که مسلم قصد تشکیل حکومت حسینی داشته یا قصد کشته شدن ؟ .

۳ - مسلم بن عوسجه به غلام ابن زیاد که آمده بود پولها را به وی بدهد گفت : «من از اینکه بیاری اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده ای خوشنودم^۲ .

آیا مسلم بن عوسجه از اینکه غلام ابن زیاد (بظاهر) آمده تا در برگرداندن خلافت بمرکز خود امام را یاری کند خوشنود است یا از کشته شدن آنحضرت ؟

۴ - مسلم بن عقیل به ابوثمامه صائدی دستور داد پولها را از غلام ابن زیاد بگیرد ، چون ابوثمامه امین صندوق اعانات و مأمور خرید اسلحه بود^۳ .

آیا ابوثمامه صائدی که به دستور مسلم اسلحه میخرید این کار را برای جهاد با دشمن و برگرداندن خلافت بفرزند پیغمبر (ص) انجام می‌داد یا برای کشته شدن آنحضرت ؟

۵ - ابن زیاد به هانی بن عروه گفت : «تو مسلم را در خانه ات جا داده و برای او اسلحه و قشون تهیه کرده‌ای^۴ .

۱- ارشاد ص ۱۸۶

۲ و ۳- ارشاد ص ۱۸۷

۴- ارشاد ص ۱۸۸

آیا این اسلحه و قشون که زیر نظر مسلم و باکمک هائی تهیه شده بود برای برافراشتن پرچم حکومت حسینی بود یا برای کشته شدن آن حضرت ؟

۶- عبدالله یَقَطْرُ که ابن زیاد بوی گفت: از بالای بام قصر، حسین بن علی را لعنت کن بر بام قصر رفت و گفت :

ای مردم امام حسین (ع) مرا فرستاده شما را دعوت کنم که او را بر ضد ابن زیاد یاری کنید^۱.

آیا عبدالله یَقَطْرُ مردم را دعوت کرد که امام را برای غلبه بر ابن زیاد یاری کنند یا برای کشته شدن؟

۷- ابن زیاد آن نگاه که مسلم بن عقیل را دستگیر کرد بوی گفت: «تو آرزوی چیزی را داشتی که خدا از آن جلوگیری کرد چون لایق آن نبودی.

مسلم گفت: اگر ما لایق آن نیستیم پس چه کسی لایق آنست؟ ابن زیاد گفت: یزید لایق آنست^۲.

آیا چیزی که مسلم آرزوی آن را داشته و ابن زیاد میگوید: یزید لایق آنست نه مسلم حکومت اسلامی است یا کشته شدن؟

۸- عبدالله بن مطیع به امام گفت: «اگر بنخواهی چیزی که در دست بنی امیه است از آنان بگیری ترا میکشند^۳».

آیا چیزی که در دست بنی امیه بوده و امام (ع) میخواست آنرا

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۰

۲- ارشاد ص ۱۹۶

۳- ارشاد ص ۲۰۱

بگیرد خلافت اسلامی بوده یا کشته شدن؟

۹- ابن عباس به امام گفت: «اگر مردم کوفه حاکم خود را کشته و دشمنان را بیرون کرده و بر او ضاع، مسلطند در این صورت صلاح است شما به کوفه بروید نه در غیر این صورت»^۱.

آیا ابن عباس می‌خواهد به امام بگوید: اگر مردم کوفه بر او ضاع مسلطند آنگاه صلاح است شما برای قبضه کردن خلافت بروید یا برای کشته شدن؟

۱۰- علاوه بر همه اینها خود امام حسین (ع) می‌فرماید: «نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَأَوْلَىٰ بِوَلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ»^۲. ما خاندان پیغمبریم و برای خلافت اسلامی از اینان شایسته‌تر هستیم».

۱۱- و نیز علمای بزرگ و مراجع تقلید می‌گویند: «امام حسین (ع) مسلم را فرستاد که مردم را دعوت کند به بیعت و حکومت اسلامی تشکیل بدهد و حکومت فاسد را از بین ببرد»^۳.

آیا مطلبی که مورد قبول:

- ۱- امام حسین علیه السلام.
- ۲- علمای بزرگ و مراجع تقلید.

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۸۷

۲- ارشاد ص ۲۰۵

۳- این مطلب را گروهی از مراجع تقلید قدیم مثل شیخ مفید و سیمر تفضی و شیخ طوسی رضوان الله علیهم و بعضی از مراجع تقلید کنونی فرموده‌اند. و همچنین جمعی از علمای معاصر در قم و طهران و استان فارس و کرمان و اصفهان و مازندران و گیلان و آذربایجان و پاکستان ضمن نامه‌های تقدیری که برای مؤلف فرستاده‌اند، همین مطلب را تصدیق و تأیید کرده‌اند.

۳- مسلم بن عقیل .

۴- ابوثمامه صائدی .

۵- مسلم بن عوسجه .

۶- هانی بن عروه .

۷- ابن عباس .

۸- عبدالله بن مطیع .

۹- عبدالله یقظر است (که امام حسین (ع) میخواست خلافت را بمرکز خود برگرداند) به قبول نزدیک تر است یا مطلبی که از قرن ۷ هجری یعنی بعد از تألیف کتاب «لهوف» بطور کامل شایع شده (که امام بقصد کشته شدن حرکت فرموده است) ؟ داوری آن بعهده خود شما .
در اینجا بخش اول پایان می یابد ، و آنچه در این بخش گفته شد این بود :

اقدام حکومت یزید يك چیز بود : تهاجم بامام حسین (ع) و علت آن سه چیز بود : ۱- تثبیت حکومت ۲- عقده حقارت ۳- غریزه انتقامجوئی^۱ .

واقdam امام حسین (ع) دو قسمت بود :

- ۱- امتناع از بیعت یزید .
 - ۲- اقدام برای برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود .
- علت امتناع از بیعت شش چیز بود که سابقاً توضیح دادیم و در میان آنها از همه مهم تر مسئولیت امام در برابر اسلام بود .

۱- علت شماره ۱ در ردیف علل غائی و شماره ۳ و ۲ در ردیف علل فاعلی

و علت اقدام آنحضرت برای برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی خود چند چیز بود :

- ۱- وجود انحرافات اسلام‌شکن در دستگاه حکومت بنی‌امیه .
 - ۲- مسئولیت امام در مقابل حق مردم اسیر که میخواستند از ظلم حکومت خلاص شوند .
 - ۳- مسئولیت وی در مقابل قرآن مهجور شده و سنت فراموش گشته پیغمبر (ص) که در آن شرایط مساعد لازم بود بوسیله قدرت حکومت اسلامی زنده شوند .
 - ۴- مسئولیت آنحضرت در مقابل پیمان الهی که طبق فرمایش امیرالمؤمنین (ع) خداوند از علمائی که قدرت بر تغییر حکومت ظلم دارند پیمان گرفته است که در برابر ظالمان شکم‌خواره آرام ننشینند و بفریاد مظلومان گرسنه و محروم برسند^۱ .
- بعملی که ذکر شد امام حسین علیه السلام در آن شرایط مساعد اقدام به تشکیل حکومت فرمود .

۱- نهج البلاغه خطبة شقیه ۳

بخش دوم

ماهیت قیام امام :

قیام ابتدائی ، قیام دفاعی :

برای بیان ماهیت قیام امام حسین (ع) باید قبلاً مقدمه‌ای را گوشزد کنیم تا تصور آن آسان گردد .

قیام مسلحانه بردو قسم است :

۱ - ابتدائی .

۲ - دفاعی .

قیام ابتدائی آنست که شخصی یا جمعیتی از دولت و حکومتی

ناراضی باشد یا بفکر تشکیل حکومت بیفتد و بدون اینکه آن شخص یا جمعیت از طرف دستگاه حکومت مورد تجاوز واقع شود برضد حکومت موجود دست بقیام و انقلاب مسلحانه بزند و برای درهم کوبیدن حکومت، تمام قدرت خود را بکار برد .

و قیام دفاعی آنست که شخصی یا جمعیتی از طرف دستگاه حکومت یا دستگاه دیگری مورد تجاوز واقع شود و برای حفظ و نگهداری خود یا مرام و مسلک یا دین و مذهب یا شرف و حیثیت خود جنبش کند که آن مهاجم را درهم بشکند .

در مورد قیام ابتدائی باید گفت : اگر رهبر قیام از لحاظ نیروی نظامی و مالی و وسائل ارتباطات و شبکه اطلاعات ، ضعیف باشد ، بطوری که احتمال شکست او بیش از احتمال پیروزیش باشد در این صورت مردم عاقل و خردمند ، قیام ابتدائی را جایز نمی‌شمرند . بلکه اگر قدرت کافی هم داشته باشد قیام ابتدائی جایز نیست مگر اینکه هدفی مثل هدف انبیاء و اولیاء داشته باشد .

و اگر با نبودن قدرت کافی قیامی برپا گردد و شکست بخورد و هرج و مرج رخ بدهد و يك عده کشته شوند و جمعی به شکنجه گرفتار گردند نمی‌توان گفت : کسانی که با نداشتن نیروی کافی دست بقیام زده‌اند مسئولیتی ندارند ، بلکه باید گفت : سهمی از مسئولیت بعهده شرکت کنندگان در قیام است و بیش از همه رهبر چنین قیامی محکوم خواهد بود .

و سرّ این مطلب اینست که با اینگونه انقلاب که بشکست بیا انجامد جلو انحرافات و تعدیات حکومت جباری مثل حکومت یزید را نمیتوان

گرفت و هیچگونه اصلاحی نمیتوان انجام داد ، بلکه انقلاب عقیم و نافرجام نتیجه معکوس میدهد . زیرا در اینصورت ، حکومت وقت نسبت به عناصر انقلاب و طرفداران آنان عکس العمل شدیدتری نشان خواهد داد و بطور جدی تر و قاطع تر آنانرا خواهد کوبید .

و قیام و انقلابی که سبب اصلاحات نگردد بلکه موجب فساد بیشتری شود در هیچ قانونی و در نظر هیچ خردمندی جایز شمرده نمی شود .

این حکم روشن عقل است و حکم عقل در هیچ موردی استثناء ندارد و آیه شریفه « **وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ** »^۱ که میگوید : خود را بهلاکت نیندازید ، اشاره به همین حکم عقل است نه اینکه يك حکم تبعدی و قانونی باشد (و باصطلاح علمی يك حکم ارشادی است نه مولوی)

آیه شریه طبق حکم عقل میگوید: هر جا هلاکت است قیام و اقدام جایز نیست زیرا بجز ضرروزیان ثمری نخواهد داشت، و در مقابل این ضرر هیچگونه نفعی بدست نمی آید، در اینصورت هیچ عاقلی قیام ابتدائی را جایز نمی شمرد بلکه همه خردمندان، رهبر انقلاب را محکوم میکنند که: چرا با نداشتن قدرت کافی دست با انقلاب زد و این همه خسارت بیار آورد ؟ !

پس معلوم شد که مردم عاقل و خردمند در صورتی قیام ابتدائی را جایز می شمردند که احتمال موفقیت ، بیشتر از احتمال شکست باشد^۲

۱- سوره بقره آیه ۱۹۵

۲- آنچه در متن گفته شد مربوط به قیام مسلحانه است و گرنه در زمانی که

این درباره قیام ابتدائی .

اما قیام دفاعی :

چنانکه سابقاً اشاره شد قیام دفاعی آنست که شخصی یا جمعیتی مورد تجاوز و تهاجم واقع شود و برای اینکه آن تهاجم را درهم بشکند عکس العمل نشان بدهد و برای مقاومت در برابر تجاوز تمام نیروی خود را بکاربرد و تا آنجا که میتواند برای دفع تهاجم فعالیت کند .

وبهتر اینست که اینطور قیام بنام مقاومت خوانده شود زیرا در اینصورت، قیام فقط ایستادگی در برابر تجاوز است .

بدیهی است اگر شخصی یا جمعیتی مورد تجاوز واقع شود بحکم عقل و قانون میتواند بلکه باید از خود دفاع کند .

اگر در مورد دفاع نودونه درصد احتمال شکست باشد و یک درصد احتمال پیروزی بازم از نظر عقل و قانون، دفاع جایز بلکه لازم است ، زیرا اگر اصلاً دفاع نکند شکست وی حتمی است و اگر دفاع کند احتمال موفقیت هست .

اگر در این مورد دفاع کرد و موفق شد هم محفوظ مانده و هم وظیفه وجدانی و قانونی خود را انجام داده و اگر موفق نشد باز وظیفه خود را انجام داده و هیچ ملامتی بر او نیست . ولی اگر هیچگونه دفاعی نکند لااقل مورد ملامت واقع خواهد شد که چرا با احتمال پیروزی ، خود را

→ بدعتها رواج یابد و احکام دین فراموش شود بر هر مسلمانی که با احکام آشنا باشد واجب است با رعایت شرائط امر بمعروف و نهی از منکر حقایق را بگوید و این وظیفه، قبل از همه بمعهد علمای دین و پیشوایان مذهب است.

تسلیم دشمن کرده است .

پس دفاع ، يك وظیفه مقدسی است که همه خردمندان رأی بخوبی بلکه بوجوب آن میدهند ، زیرا دفاع ، دوری جستن از مهلکه است نه وارد شدن در مهلکه .

ودفاع بر چند قسم است :-

۱- دفاع از حقوق شخصی از قبیل مال و جان و شرف .

۲- دفاع از حقوق اجتماع .

۳- دفاع از عقیده و مرام .

و این نکته مسلم است که در همه اقسام دفاع (بلکه در قیام ابتدائی)

باید دو قاعده عقلی رعایت شود :

۱- اینکه آنچه کم ارزش تر است فدای گرانبها تر شود .

۲- تا آنجا که ممکن است باید اقدامات طوری صورت گیرد که فتنه

و خونریزی واقع نگردد . مثلاً ناممکن است برای حفظ جان خود به سنگری

پناه برد نباید اقدام به خونریزی و کشتار کرد .

و بدیهی است که لازم نیست همیشه دفاع با زدو خورد و جنگ

انجام شود بلکه نقل مکان کردن از محل خطر هم نوعی از دفاع است .

آری آخرین مرحله دفاع جنگ است که غالباً به خونریزی میانجامد .

از آنچه گفتیم روشن شد که در قیام دفاعی اگر يك درصد هم احتمال پیروزی

باشد باز هم اقدام بدفاع ، جایز بلکه لازم است ^۱ .

۱- نوع دیگری از قیام نیز تصور میشود و آن اینست که رهبر قیام بداند

شکست میخورد یا کشته میشود ولی اطمینان دارد که ثمرات و منافع این شکست

یا کشته شدن بیش از زیانهای آن خواهد بود که در اینصورت ، اقدام به چنین قیامی

عاقلانه و گاهی لازم بشمار میرود .

این مقدمه که در تقسیم قیام معلوم شد اینک در ماهیت قیام حسین بن علی (ع) بحث میکنیم ، ولی پیش از آنکه در اصل بحث وارد شویم لازم است تصویر غلطی را که از قیام امام در ذهن بعضی از مردم هست ذکر کنیم و سپس تصویر صحیح آنرا بیان نمائیم . آنگاه به اصل بحث پردازیم :

تصویر غلط :

وقتی گفته میشود : امام حسین (ع) قیام کرد در ذهن بسیاری از مردم صورت قیام آنحضرت اینطور نقش می بندد که : قیام امام یعنی حادثه خونین کربلا که امام آنرا بوجود آورد و این حادثه خونین اساس برنامه آنحضرت را تشکیل میداد !

قیام امام یعنی يك جنگ خانمانسوز چند ساعته که عامل اصلی آن حسین بن علی (ع) بود !

قیام امام یعنی يك برخورد مسلحانه نصف روزه بانبروهای حکومت که از طرف امام بوجود آمد و محصولش کشته شدن رئیس خاندان رسالت و يك عده از باارزش ترین افراد جهان انسانیت و اسیر شدن خانواده سبط پیغمبر (ص) بود !

کسانی که قیام حسین بن علی (ع) را اینطور در ذهن خود تصویر میکنند میگویند: امام از اول تصمیم گرفت با عده کمی از یاران و خاندانش جنبش کند و دست با انقلاب ابتدائی بزند و حکومت وقت را برانگیزد که آنحضرت را با یاران و بستگانش بادلخراش ترین وضعی بکشند و خانوادهاش را به اسیری ببرند و بعبارت روشن تر امام خودش با تمام نیرو کوشید تا این حادثه خونین و دردناک را بوجود آورد و از اینرو عوامل کشته شدن

خود و یارانش را فراهم آورد !

این افراد میگویند : حسین بن علی (ع) این فاجعه وحشتناک را بوجود آورد تا حکومت موجود را رسوا کند و از این راه اسلام را زنده گرداند !

این تصویر برای قیام آنحضرت هم نامعقول است و هم با واقعیت‌های تاریخی منطبق نمیشود زیرا نه تنها امام این حادثه غم‌انگیز و دلخراش را بوجود نیاورد بلکه چنانکه بعداً توضیح خواهیم داد برای جلوگیری از جنگ و خونریزی کوشش فراوان کرد و در راه استقرار صلح تمام امکانات خود را بکار برد.

تصویر صحیح :

پس از تأمل کامل در مدارک تاریخی چنین معلوم میشود که قیام امام با تهاجم دستگاه حکومت شروع شده و در چهار مرحله مختلف انجام یافته است :

۱- از وقتی که آنحضرت از مدینه بمکه هجرت فرمود تا وقتی که به تصمیم ماندن در مکه باقی بود.

۲- از وقتی که تصمیم گرفت بکوفه برود تا وقتی که با خُزَیْمَن بن یزید ریاحی برخورد کرد .

۳- از برخورد با خُزَیْمَن بن یزید تا شروع جنگ .

۴- مرحله جنگ .

مرحله اول بصورت مقاومت در مقابل تهاجم حکومت و ضمناً بررسی این موضوع بوده است که آیا تهیه نیروی نظامی و تشکیل حکومت

ممکن است یا نه ؟

مرحله دوم دوجنبه داشته یعنی هم دفاع و مقاومت درمقابل تهاجم حکومت بوده و هم تصمیم تشکیل حکومت البته پس از مساعد شدن شرائط. مرحله سوم که پس از تغییر کردن اوضاع سیاسی عراق بوده، مقاومت و حفظ موقع دفاعی بوده و در این مرحله آنحضرت برای جلوگیری از برخورد نظامی کوشش فراوان کرد و مذاکرات مقدماتی صلح را در چند نوبت انجام داد تا آنجا که عمال حکومت را تا آستانه صلح قطعی پیش برد^۱. مرحله چهارم، مرحله جنگ اضطراری و دفاعی است و این مرحله پس از شکست مذاکرات صلح که مسئول آن عمال حکومت جنگ طلب بودند بوقوع پیوسته و بصورت دفاع جنگی خالص بوده است.

در هر چهار مرحله، اصل مقاومت درمقابل تهاجم حکومت محفوظ بود، ولی در مرحله دوم علاوه بر اصل مقاومت، چون شرائط پیروزی نظامی و تشکیل حکومت موجود بود بیشتر فکرامام متوجه این بود که با تشکیل حکومت نیرومند و عادلانه اسلامی وضع موجود را تغییر بدهد و ریشه حکومت ظلم را بسوزاند.

این يك اشاره اجمالی بمراحل مختلف قیام امام و تصویر صحیح آن بود و تفصیل مطالب درآینده بیان خواهد شد. اینك لازم است آنچه را گفتیم با دلایلهای تاریخی روشن کنیم. ولی پیش از آنکه بذکر دلایلهای تاریخی پردازیم يك دلیل کلی عقلی اشاره میکنیم. و این دلیل عقلی مربوط بمواردی است که پیروزی نظامی ممکن نباشد و طبعاً بامرحله اول

۱- ارشاد مفید ص ۲۰۵ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۲

وسوم و چهارم قیام آنحضرت منطبق میشود، نه با مرحله دوم چون در مرحله دوم امکان پیروزی نظامی برای امام بود چنانکه شرح آن در بخش اول گذشت .

دلیل عقلی :

تردیدی نیست که حسین بن علی (ع) در زمان خود بزرگترین شخصیت از خاندان پیغمبر (ص) بود و از عاقلترین و مآل اندیشترین و موقع شناسترین مردم عصر خود بشمار میرفت، زیرا : گذشته از اینکه بحکم قانون وراثت ، عقل و درایت را از جد و پدرش وارث میبرد پنجاه و هفت سال از عمر شریف آنحضرت میگذشت و در طول این مدت چه در زمان پدرش و چه در زمان برادرش از حوادث مختلف زمان تجربه های کافی آموخته بود و بدون تردید ، امام حسین (ع) یکی از رجال بزرگ علم و فکر و عقل بوده است .

و نیز تردیدی نیست که در اول کار یعنی از وقتیکه تهاجم با آنحضرت شروع شد و خواستند با قدرت سرنیزه از وی برای یزید بیعت بگیرند ، و همچنین پس از تسلط عبیدالله زیاده بر عراق ، نیروی نظامی و مالی قابل ملاحظه ای در دست امام نبود . بلکه تنها چیزی که در این زمان در دست آنحضرت بود محبوبیت کم نظیر و شخصیت عظیم اجتماعی و احترام عمیقی بود که در افکار عمومی داشت . ولی تجربه نشان داده است که محبوبیت و شخصیت ملی و اجتماعی تنها نمیتواند در مقابل نیروی نظامی مقاومت کند . خصوصاً در آن زمان که مردم از نظر رشد عقلی و ترقی فکری و اجتماعی هنوز در مراحل ابتدائی بودند، و اجتماع مسلمانان آنطور که

باید و شاید هنوز بالغ ورشید نشده بود .

آیا ممکن است این مطلب بدیهی بر عقل روشن بین حسین بن علی (ع)

مخفی بماند !؟

آیا ممکن است شخصیت متفکری مانند پسر علی بن ابیطالب باین معنی توجهی نکند و بانداشتن تجهیزات جنگی و قدرت نظامی کامل دست بقیام ابتدائی و حساب نشده بزند !؟ با اینکه نتیجه انقلاب ابتدائی بانداشتن قدرت کامل جز تشنج و برهم زدن نظم اجتماع و سرانجام جز شکست تلخ چیزی نخواهد بود ، و بغیر از اینکه حکومت وقت را برانگیزد که برای کوبیدن افکار زنده و خفه کردن ندا های آزادی طلبی افرادی را نابود کند و خانواده هائی را بی سرپرست نماید و بخاک سیاه بنشاند ثمری نخواهد داد . و بی شک انقلاب ابتدائی که شکست بخورد نمیتواند از دین حمایت کند و جلو انحرافات را بگیرد و حقوق محرومان را بازستاند و بفریاد ستم دیدگان برسد .

آری آنکاه که قدرت نظامی در دست نیست ممکن است با ملایمت و سازش عاقلانه بدون اینکه انحرافات حکومت تصویب گردد و سبب گمراهی مردم شود گاهگاهی از جنایات و تبہکاریها جلوگیری گردد ، و یا لاقلاً انتقاد بعمل آید . چنانکه روش امام حسین (ع) در زمان معاویه همین بود .

تجربه نشان داده است که شخصیت های بزرگ دینی همیشه پناهگاه محرومان و مظلومان بوده و توانسته اند با تدابیر عاقلانه خود تا حدود زیادی از انحرافات دستگاه حکومت جلوگیری نمایند چنانکه علی (ع) در زمان خلفاء خصوصاً خلیفه دوم توانست در بسیاری از موارد از خطاهای

سیاسی و قضائی سازمان حکومت جلوگیری کند . ولی اگر شخصیت‌های برجسته و محبوب بانداشتن نیروی کامل فقط بانکای وجهه‌ملی و محبوبیت درافکار عمومی دست بقیام مسلحانه ابتدائی بزنند بغیر از اینکه حکومت موجود را برانگیرند که برای تثبیت موقع خود افکار زنده را بکوبد و برای نابود کردن مخالفان خود دست بهرگونه جنایتی بزند نتیجه دیگری نخواهد داشت .

وروی همین حساب روشن و قطعی است که امیرالمؤمنین (ع) در خطبه «شفشقیه» فرموده است :

« وَطَفِقْتُ أَرْتَايَ بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِنِدِّ جَدَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طُغْيَةِ عَمِيَاءٍ يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَتَدَخُّ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ فَرَأَيْتُ

أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَٰذَا أَخْجَى^۱ . یعنی (پس از آنکه دیگران زمام حکومت را بدست گرفتند) باخود اندیشیدم که آیا بانداشتن قدرت کافی بادستگاه حکومت بمبارزه مسلحانه برخیزم یا اینکه آرام بنشینم و در برابر انحرافات در آن روزگار سیاه که شخص سالمند را فرتوت و ناتوان می‌کرد و افراد کم‌سال را پیر مینمود و مؤمن باید رنج ببرد تا بمیرد ، در برابر ظلمت آن روزگار صبر و شکیبائی را پیشه خود سازم ؟ سرانجام دیدم روش عاقلانه اینست که صبر کنم و آرام بنشینم .

ناگفته پیداست که صبر کردن امیرالمؤمنین (ع) در برابر دستگاه حکومت و خودداری آنحضرت از انقلاب مسلحانه از جهت اینست که با نداشتن قدرت کافی ، مبارزه‌اش عقیم میماند بلکه نتیجه معکوس میداد ،

۱- نهج البلاغه ص ۲۶ چاپ مصر

وزیانش دامنگیر خود امام و سایر مسلمانان میشود .

آیا ممکن است امام حسین (ع) برخلاف روش پدرش بدون اینکه دستگاه حکومت مزاحم آنحضرت گردد بانداشتن نیروی کافی دست به انقلاب ابتدائی بزند؟! گمان نمیکنم کسی که حسین بن علی (ع) را بشناسد درباره وی چنین فکر کند که وی بدون اینکه از طرف حکومت وقت مورد تجاوز واقع شود بانداشتن قدرت کافی اعلام جنگ کرد و آن حادثه خونین و وحشتناک را بوجود آورد و مسئولیت خونهایی که ریخته شد بعهده گرفت !!!

از آنچه گفتیم روشن شد که بحکم عقل باید گفت : قیام امام حسین (ع) در مرحله اول و سوم و چهارم که نیروی نظامی کافی نداشت دفاعی بود نه ابتدائی ، و بعبارت روشن تر : مقاومت در برابر تجاوز دستگاه حکومت بود نه يك شورش ابتدائی . ولی در مرحله دوم چون امکان پیروزی نظامی برای امام بود يك جنبه قیام آنحضرت اقدام برای برگرداندن خلافت بمرکز اصلی خود بود که شرحش در بخش اول گذشت .

دلایلهای تاریخی :

سابقاً اشاره شد که قیام امام چهار مرحله داشته است :
مرحله اول مقاومت و دفاع در مقابل مهاجم و ضمناً بررسی اوضاع سیاسی و زمینه تشکیل حکومت بوده است .
مرحله دوم ، هم مقاومت و دفاع بوده و هم اقدام برای تشکیل حکومت .

مرحله سوم و چهارم دفاع خالص بوده است .
اینک دلیلهای تاریخی هر مرحله ای را بطور جداگانه ذکر میکنیم :

دلیلهای مرحله اول :

دلیل ۱ :

کسی که حوادث سال ۶۰ هجری را بررسی کرده باشد بخوبی میداند که یزید بن معاویه پس از مرگ پدرش که بقول مشهور در نیمه ماه رجب سال ۶۰ هجری بوده ، پیش از آنکه خبر مرگ وی در مدینه منتشر شود بفرماندار مدینه ولید بن عتبة بن ابی سفیان يك نامه رسمی نوشت و حاکم را از مرگ معاویه آگاه کرد . و يك پاره کاغذ کوچک بطور غیر رسمی بضمیمه آن نامه رسمی فرستاد و در آن پاره کاغذ نوشت : « **أَمَّا بَعْدُ فُخِذَ حَسَيْنَ بْنِ عَلِيٍّ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ زُبَيْرٍ بِالْبَيْعَةِ أَخْذًا لَيْسَ فِيهِ رُخْصَةٌ** » .
از حسین بن علی و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر بدون هیچگونه مسامحه و گذشت بیعت بگیر . » .

اولین تهاجم :

این اولین تهاجم و تجاوزی است که از طرف حکومت بی تدبیر

۱- شاید یزید کاغذ غیر رسمی را انتخاب کرده است تا در اوراق رسمی دولتی ضبط نشود و سند جنایت وی نباشد ولی تاریخ جنایات خیانتکاران را برخلاف میل خود آنان ضبط میکند

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۵۰ ، ارشاد مفید ص ۱۷۹

یزید بن معاویه بحسین بن علی (ع) شده است.

و در هیچ تاریخی دیده نشده است که امام حسین (ع) قبل از این تهاجم یعنی قبل از مرگ معاویه هیچگونه توطئه‌ای بر ضد حکومت بنی‌امیه کرده باشد بلکه در نامه‌ای که خود امام در جواب معاویه نوشته هرگونه توطئه‌ای را بر ضد حکومت وی تکذیب فرموده است.

معاویه بن ابی‌سفیان با امام حسین (ع) نوشت: «بمن رسماً گزارش رسیده که تو قصد انقلاب داری مبادا کاری بکنی که ایجاد اختلاف نمائی و مردم را در فتنه بیندازی».

امام در جواب معاویه، نامه‌ای تند و کوبنده ارسال فرمود و در آن برخی از جنایات معاویه را بر شمرده و ضمن آن نامه نوشت: «گزارشی که بتور رسیده دروغ محض است، و من هیچگاه قصد انقلاب بر ضد حکومت تو نداشته‌ام و مَا أَرَدْتُ لَكَ حَرْبًا وَلَا عَلَيْكَ خِلَافًا^۱ و نخواسته‌ام بر ضد تو شورش کنم و دست بچنگ بزنم».

با اینکه حکومت معاویه غیر اسلامی بود و جنایات بی‌حد و حصر دستگاه حکومت در پیش چشم امام حسین (ع) بود، و تنها یکی از جنایات معاویه تحمیل و لיעهدی یزید بر مردم بود که باید گفت: حکومت یزید یکی از سیئات معاویه است، و این نامه را آنحضرت وقتی بمعاویه نوشت که قبلاً و لיעهدی یزید بر مردم تحمیل شده بود. و با اینکه امام در همین نامه مینویسد: «وَإِنِّي لَأَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ وِلَايَتِكَ عَلَيْهَا. من هیچ فتنه‌ای را برای ملت مسلمان وخیم‌تر و زیان‌بخش‌تر از حکومت تو نمیدانم». با همه اینها امام حسین (ع) بمعاویه جواب میدهد: من هیچگاه

۱- رجال کشی ص ۴۹، الامامة والسياسة ج ۱ ص ۱۸۱

قصده انقلاب نداشته و هیچگونه توطئه‌ای بر ضد حکومت تو نکرده‌ام .
بنابراین تا معاویه زنده بود امام حسین (ع) توطئه‌ای بر ضد او نکرد
و از مرگ معاویه تا وقتی که حکومت یزید مزاحم امام شد بنا بر نقل معروف
دوازده روز بیشتر فاصله نبود^۱ و در این مدت هنوز خبر مرگ معاویه
با امام نرسیده بود تا درباره انقلاب فکری بکند و تصمیمی بگیرد بلکه
خبر مرگ معاویه و دستور بیعت کردن با یزید را آنحضرت در یک جلسه
از حاکم مدینه شنید^۲ . پس در چه وقت و در چه فرصتی امام حسین (ع)
میتوانست بر ضد حکومت یزید توطئه کند ؟

با این مقدمات روشن شد قبل از این دستور سفیهانه‌ای که یزید
درباره بیعت گرفتن از حسین بن علی (ع) بفرماندار مدینه داد امام هیچگونه
اقدامی بر ضد حکومت غیر قانونی پسر معاویه نکرده بود . بلکه این
حکومت بی تدبیر یزید بود که بطور ابتدائی به پسر پیغمبر تهاجم کرد . و
این یزید خام و بی تجربه بود که بدون هیچ دلیل و برهانی بلکه فقط
با تکی قدرت سر نیزه خود این حکم ظالمانه را برخلاف اصول انسانیت
و برخلاف آزادی و عدالت صادر کرد .

یزید بن معاویه از امام خواسته است که تسلیم بی قید و شرط او شود
و او را بعنوان امیر المؤمنین و خلیفه پیغمبر که حاکم بر آنحضرت و
مسلمانان دیگر باشد بشناسد و حکومت او را که زیر برق سر نیزه و درهم
و دینار بر مردم تحمیل شده بود^۳ قانونی اعلام کند تا مردم دیگر هوس

۱- ارشاد ص ۱۷۹

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۵۱ و ارشاد مفید ص ۱۸۰

۳- کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۵۰۳ تا ۵۱۱

مخالفت نکنند .

عقیده امام حسین (ع) مانند بسیاری از شخصیت‌های دیگر از قبیل عبدالله بن عباس و محمد حنفیه این بود که حکومت بنی‌امیه تحمیلی و غیر قانونی است، و یزید که در رأس دولت قرار دارد علاوه بر اینکه در سیاست کشور داری خام و بی‌تجربه است و مشاوران مکاری از قبیل عمرو عامر و مُقیرَة بن شُعْبَة که در اختیار پدرش بودند ندارد علاوه بر اینها جوانی خودسر و باده‌گسار و عیاش است، و بدون تردید اگر زمام حکومت در دست چنین فرد فرومایه‌ای باشد مملکت به پرتگاه سقوط کشانده میشود و حق و عدالت فراموش میگردد و ایمان مردم به‌سستی میگراید، زیرا پیروی نوده‌های مردم از دستگاه حکومت طبیعی و بدیهی است .

امام نمیتواند برخلاف عقیده خود و برخلاف واقع، حکومت تحمیلی یزید را قانونی اعلام کند و درحالی‌که قدرت بردفاع دارد تسلیم بی‌قید و شرط وی شود، زیرا امام حسین (ع) که رئیس خاندان پیغمبر است و چشم همه مردم باو دوخته شده و در دل مردم جا دارد اگر برخلاف عقیده و ایمان خود درحالی‌که قدرت بر مقاومت و امتناع دارد خلافت ضداسلام یزید را بپذیرد افکار مردم را منحرف ساخته و با انحرافات حکومت موافقت ضمنی نموده و به سقوط کشور و رواج فساد و تضعیف دین کمک کرده است .

آیا ممکن است کسی که خود مظهر عدالت و تقوی است عدالت و تقوی را بگوید ؟ !

آیا ممکن است شخصیتی که خود در دامن دین و ایمان بزرگ شده و در خانواده رسالت پرورش یافته به دین ضربه بزند و بیت رسالت را

بعقیده حسین بن علی (ع) اگر در مقابل این تهاجمی که باو شده تسلیم شود و سلطنت ضد اسلام یزید را امضاء کند و در حالیکه راه مقاومت و دفاع باز است هیچگونه مقاومتی نکند از این راه به دین و قرآن و مسلمانان و بخانواده رسالت خیانت کرده است .

دین و ایمان و شرف خانوادگی امام و مسئولیتی که از نظر حفظ اسلام بعهدۀ اوست و مقام مخصوصی که در میان خانوادۀ نبوت دارد بوی اجازه نمیدهد که حکومت فرزند معاویه را بپذیرد .

از آنچه گفتیم روشن شد که دستور سفیهانه یزید بن معاویه بفرماندار مدینه که: (از حسین بن علی بدون هیچگونه گذشتی بیعت بگیر) اولین تهاجمی است که از طرف پسر معاویه بشخصیت فرزند پیغمبر و شرف خانوادگی و عقیده و ایمان آنحضرت و از همه مهم تر باسلام وارد آمده است .

اگر چه حاکم مدینه «ولید بن عتبة» در اجرای این دستور تا سرحد کشتن امام پیش نرفت ولی همه عمال حکومت مثل ولید نبودند و قرائن نشان میداد که هم یزید از فشار دست بردار نیست و هم مروان حکم برای کشتن حسین بن علی (ع) بهرگونه تحریکی دست میزند و روی سوابق دشمنی که با خاندان امیر المؤمنین (ع) داشت دستکاه حکومت را بکشتن آن حضرت بر میانگیزد، چنانکه هنگامیکه فرماندار مدینه رأی مروان را درباره بیعت گرفتن از امام حسین (ع) خواست او گفت: اگر حسین بیعت نکرد سرش را بگیر! .

خطر شدید میشود :

پس از آنکه حاکم مدینه امام حسین (ع) را برای ابلاغ دستور یزید درباره بیعت احضار کرد و در آن مجلس نتوانست موافقت آنحضرت را جلب کند راضی شد که تصمیم نهائی ببعد موکول شود. امام از آن مجلس خارج شد ولی بعداً در طول بیست و چهار ساعت باز هم مأمور حاکم برای احضار امام بسراغوی رفت، اما آنحضرت از ملاقات مجدد با حاکم خود - داری کرد^۱ و در فکر این بود که راهی برای رهائی از این فتنه جدید پیدا کند. امام از مجموع قرائن استنباط کرد که خطر، خیلی شدید و نزدیک شده است .

آیا حسین بن علی (ع) در مقابل این تجاوز و تهاجمی که بوی شده و حتماً اقدامات شدیدتری را همراه داشت میتوانست به نیروی نظامی متوسل شود؟ البته نه. آیا میتوانست بیعت کند و آزاد باشد؟! البته نه. پس باید چه کند؟

در فرصت کمی که داشت با همه ناراحتی فکری که از این حادثه تلخ دامنگیر وی شده بود توانست راه سومی را انتخاب کند. يك راه اقلانه و خردمندانهای که از شخصیتی مانند او غیر از آن انتظار نمیرفت اختیار فرمود و آن راه مقاومت و دفاع بود. و از آنجا که باید در راه دفاع تا ممکن است از فتنه و خونریزی جلوگیری شود تصمیم گرفت برای دفاع از جان و ایمان خود و برای دفاع از اسلام برای مدت نامعلومی از وطن خود مدینه صرف نظر کند و بجائی برود که هم از خطر دور باشد و هم بتواند در آنجا اوضاع سیاسی را بررسی کند و مطالعه دقیقى درباره امکان و عدم امکان

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۵۲ و ارشاد مفید ص ۱۸۰

برگرداندن خلافت بمرکز خود بنماید .

تدبیر امام :

تردیدى نیست که هر عاقلی در امور جاری زندگی تدبیر و مال-
اندیشی میکند و تا آنجا که عقل و فکر او اجازه میدهد از اول هر کاری
عاقبت آنرا میاندیشد و در کلمات بزرگان آمده است که: «قَدِمَ الْخُرُوجَ
قَبْلَ الْوُجُوحِ» .

برسرکاری که در آئی، نخست رخنه بیرون شدنش کن درست.
و بهمین سبب بود که رسول خدا (ص) در کارهای خود منتهای عاقبت-
اندیشی را بخرج میداد، و در هر کاری تمام جوانب و اطراف آنرا ملاحظه
مینمود و با آن عقل و درایتی که مخصوص آنحضرت بود تا اعماق هر کاری
را درست مطالعه میکرد و راهی را که بصلاح خود و امتش نزدیکتر و
نتیجه‌اش بهتر مینمود انتخاب میفرمود .

و بدین سبب وقتی که اهل مکه برای کشتن وی توطئه کردند برای
حفظ جان خود و حفظ اسلام و اجرای برنامه‌های وسیع اصلاحی خویش
شبانه از مکه بیرون رفت و بغار «قُبُور» پناه برد و سه روز در آنجا ماند و
بعداً برای رفتن بمدینه راهنما گرفت تا گرفتار خطر نشود^۱ .

و همچنین در هر حادثه رزمی که پیش می‌آمد در جبهه بندی و استحکامات
و اکتشافات نظامی و تعیین راههای دفاع و برقرار کردن برجهای مراقبت
و دیدبانی و خلاصه در تمام فنون جنگی با نهایت دقت با تدابیر حکیمانه
خود تا آنجا که ممکن بود زمینه موفقیت و پیروزی را برای خود و سربازان

۱- کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۷۳ چاپ لبنان

خود فراهم میساخت .

يك نظر اجمالی به جبهه بندی در جنگ «بَدْر» و «أُحُد» و حادثه کم نظیر «خَنْدَق» این مطلب را درست روشن میکند. البته مصلحت خداوندی نبود که رسول خدا (ص) همیشه با علم غیب و نیروی اعجاز پیش برود و از همین جهت گاهی آسیب میدید و شکست میخورد .

در قرآن کریم آمده است : «وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتَ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَنَّيَ اللَّهُ^۱ . اگر از همه غیب آگاه بودم بیشتر جلب خیر میکردم و هیچ آسیبی بمن نمیرسید» .

بنابر این رسول خدا (ص) در کارهای خود همان راههای عقلانی را با فکری روشن و بصیرتی نافذ تعقیب مینمود و برای رسیدن به هدف خویش تدابیر حکیمانه میانداشید ولی در عین حال گاهی باشکست رو برو میشد. آیا ممکن است حسین بن علی (ع) که عقل و فکرش چکیده عقل و فکر پیغمبر است بدون نقشه صحیح و بدون تدبیر دقیق از يك برنامه مبهم و نقشه درهم و برهم پیروی کند و دست با اقدامی بزند که پشیمانی بیار آورد ؟ گمان نمیکنم کسی که امام حسین (ع) را بشناسد درباره آن حضرت اینطور فکر کند، بلکه هر کس فرزند برومند علی (ع) را بشناسد حکم میکند که باید او از يك نقشه عاقلانه و حساب شده پیروی نماید. و در این هنگام که خطر خیلی شدید و نزدیک شده است باید کاری را انجام دهد که نه با اسلام ضربه بزند و نه به حکومت ظلم و استبداد کمک کند و نه از عظمت بیت نبوت و شرف خانوادگی خود بکاهد و نه در اجتماع ، تَشَنُّج و آشوب و خونریزی بی ثمر پیش آید.

۱- سورة اعراف آیه ۱۸۸

در نظر امام در این موقع که خطر خیلی نزدیک شده بود هیچ کاری عاقلانه تر از این نبود که مثل رسول خدا (ص) که هنگام خطر از مکه هجرت فرمود تا در محیط مناسب مدینه که قبلاً پیش بینی و زمینه سازی شده بود برنامه های وسیع اصلاحی خود را پیاده نماید، او هم مثل جدش از وطن خود هجرت فرماید و بجائی که از خطر دورتر است برود تا بتواند مطالعات دقیق خود را درباره زمینه تشکیل حکومت برای نجات اسلام و مسلمانان شروع کند.

و برای این کار هیچ جائی مناسب تر از مکه نبود زیرا مکه چون حرم خدا بود هم از خطر دورتر بود و هم چون مرکز جهان اسلام بود این امکان را بامام میداد که با سایر اقطار اسلامی روابط لازم را برقرار سازد و برای حمایت اسلام نقشه های وسیعی را طرح نماید.

رسول خدا (ص) هنگام خطر از مکه بمدینه هجرت فرمود ولی فرزندش حسین (ع) بعکس هنگام خطر از مدینه ب مکه هجرت نمود^۱ و همین کوچ کردن آنحضرت اولین قدمی بود که در راه دفاع و مقاومت برداشت.

از آنچه گفتیم روشن شد که تهاجم از طرف حکومت یزید شروع شد و امام حسین (ع) بحکم عقل و قانون بدفاع پرداخت و اولین اقدام برای دفاع این بود که بی درنگ با خانواده و بستگان نزدیکش شبانه دور از چشم عمال حکومت از وطن خویش خارج گشت و ب مکه حرم امن خدا هجرت فرمود. و هنگامیکه از مدینه خارج میشد آیه ای را که مربوط

۱- در تهذیب تاریخ ابن عساکر آمده است که امام حسین علیه السلام در

مکه به خانه عباس بن عبدالمطلب وارد شد (تهذیب ابن عساکر ج ۴ ص ۳۲۸)

به هجرت حضرت موسی است تلاوت نمود : «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۱ یعنی موسی از ترس جانش از شهر خارج شد درحالیکه هر لحظه انتظار تعقیب داشت، گفت: پروردگارا مرا از شر این مردم ستمگر نجات بده.»

تلاوت این آیه شریفه در وقت حرکت از مدینه دلیل تهاجم حکومت و حرکت دفاعی امام است .

يك نکته :

هر کسی از خود می پرسد که اگر حکومت یزید مزاحم امام حسین (ع) نمیشد آیا آنحضرت در خانه اش می نشست و مثل زمان معاویه از فعالیت های انقلابی خودداری میکرد ؟

در اینجا باید گفت: همانطور که خود امام فرموده بود: پس از مرگ معاویه درباره انقلاب فکری خواهم کرد^۱. و از طرفی آنحضرت حدیثی از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرموده است: هر کس زمامدار ستمگری را ببیند که حقوق خلق و احکام خدا را پایمال میکند وظیفه اوست که در تغییر ظلم او بکوشد و گرنه خدا با همان زمامدار ستمگر محشورش میکند.^۲

بنابراین اگر یزید هم مزاحم امام نمیشد باز تکلیف آنحضرت بود برای تغییر حکومت ظلم اقدام کند. ولی چون این تکلیف مثل همه تکالیف

۱- سورة قصص آیه ۲۱

۲- ارشاد ص ۱۷۹

۳- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۴

دیگر مشروط بقدرت است ، لازم بود امام در درجه اول به بررسی و ارزیابی قدرت خویش پردازد و در صورت امکان تحصیل قدرت کند. آنگاه اگر قدرت نظامی وی به حد کافی بود بمنظور نجات اسلام برای تشکیل حکومت اقدام فرماید .

بنابراین اگر حکومت یزید مزاحم امام حسین (ع) نمیشد باز هم آنحضرت پس از مرگ معاویه که طبعاً حکومت بنی امیه لرزان و ضعیف میشد به بررسی اوضاع سیاسی و ارزیابی نیروی نظامی خویش میپرداخت و اگر شرایط مساعد بود برای تشکیل حکومت عادلانه اسلامی و سوزاندن ریشه ظلم اقدام میفرمود .

پس باید گفت : روح قیام ابتدائی در مرحله اول قیام ، موجود بوده . و اگر ما میگوئیم : مرحله اول قیام آنحضرت مقاومت و دفاع (و ضمناً بررسی اوضاع سیاسی) بوده از این جهت است که حرکت امام با تهاجم حکومت شروع شده و مادر آنچه واقع شده بحث میکنیم نه در آنچه ممکن بود واقع شود .

آری چیزی که هست اگر حکومت یزید با امام تهاجم نمیکرد ممکن بود آنحضرت ارزیابی و بررسی اوضاع سیاسی را در همان مدینه شروع کند و با این سرعت و شتاب آنهم مخفیانه و شبانه بمکه هجرت نفرماید و اگر لازم شد در فرصت دیگری مثلاً در ایام حج بمکه مسافرت نماید تا تماسهای لازم را با مردم سایر اقطار اسلامی برقرار سازد و زمینه کار خود را روشن تر و مطمئن تر گرداند .

و در هر صورت معلوم بود که تماسهای امام باید در درجه اول با عراق و بخصوص با کوفه برقرار شود چون هسته مرکزی نیروهای آن

حضرت در کوفه بود ، و فاصله بین مکه و مدینه در حدود هشتاد فرسخ است یعنی مدینه نسبت بمکه هشتاد فرسخ بکوفه نزدیک تر است و هشتاد فرسخ با در نظر گرفتن وسائل حمل و نقل در آن روز مسافت زیادی بود .

بنابراین اگر رابطه امام با مردم کوفه از مدینه برقرار میشد هشتاد فرسخ راه کم میشد و ارتباط با کوفه سریع تر انجام میگرفت و اخبار زودتر میرسید و مشکلات در راه نهضت کمتر میشد .

دلیل دوم :

خبر خودداری امام حسین (ع) از بیعت یزید و پناهنده شدن آن حضرت بمکه معظمه در حجاز بسرعت منتشر شد و از حجاز بعراق رسید و این خبر بعد از خبر مرگ معاویه بعنوان مهم ترین اخبار روز زبان بزبان میگشت و بیش از هر چیز دیگر جلب توجه محافل سیاسی را کرده و رجال سیاست درباره آن بگفتگو می پرداختند و هر صاحب نظری درباره آن نظری میداد .

در منزل «سُلیمان بن صُرَد خُزاعی» که از صحابه رسول خدا (ص) و از رجال برجسته سیاسی و شخصیت های ممتاز و خوش سابقه کوفه بود انجمن سیاسی بسیار حساسی تشکیل شد که در آن جمعی از رجال ورزیده و جهان دیده از قبیل «حبیب بن مظاهر اسدی» شرکت کردند. سخنان این انجمن در اطراف مرگ معاویه و ستمکاریها و تجاوزات بی حد و حصر وی و حکومت تحمیلی یزید و تهاجم حکومت جدید بحسین بن علی (ع) و پناه بردن پسر پیغمبر (ص) بحرم امن خدا دور میزد .

سُلیمان بن صُرَد که خود ریاست جلسه را به عهده داشت يك كنفرا نس مهم و پر معنائی داد و در ضمن آن گفت : اگر شما آمادگی کامل دارید که

درواه امام حسین (ع) فداکاری کنید بوی بنویسید و دعوتش نمائید و اگر آماده فداکاری نیستید او را فریب ندهید . سخنان بلیغ و پرمغز سلیمان در اهل جلسه تأثیرشایان توجهی کرد و همه آنان گفتند : ما آماده جانبازی در راه امام حسین (ع) هستیم .

در این سخنرانی سلیمان بن صُرد ، يك جمله هست که ماهیت حرکت امام را در مرحله اول روشن میکند و آن جمله اینست :

« وَ هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قَدْ خَالَفَهُ وَ صَارَ إِلَى مَكَّةَ هَارِبًا مِنْ طَوَائِفِ آلِ أَبِي سُفْيَانَ » . این حسین بن علی است که بایعت یزید مخالفت کرده و برای رهائی از خطر گردنکشان آل ابی سفیان بمکه پناهنده شده است .

این جمله از سخنان سلیمان بن صُرد بخوبی دلالت میکند که امام حسین (ع) برای دفاع و رهائی از خطر تهاجم دستگاه حکومت از وطن خود خارج گشته و بمکه پناهنده شده است .

سلیمان بن صُرد که در آن زمان زندگی میکرده و از اوضاع و احوال سیاسی بخوبی اطلاع داشته است حرکت امام حسین (ع) را از مدینه بمکه بعنوان يك حرکت دفاعی در مقابل تهاجم حکومت یزید تشخیص داده و این دلیل بسیار روشنی است که حرکت امام در مرحله اول قبل از هر چیز دفاع و مقاومت اجتناب ناپذیری بوده است در مقابل تهاجم حکومت .

دلیل سوم :

امام حسین (ع) در یکی از منازل بین راه کوفه پس از آنکه خبر قتل «قیس بن مسهر» صیداوی نماینده آنحضرت بوی رسید سخنان تأثر-انگیزی بزبان آورد و یاران امام سخنان ارزنده ای که حاکی از وفاداری

آنان بود به حضرتش عرضه داشتند . پس آنگاه فرزندان و برادران و اهل بیت خود را جمع کرد و نگاه حسرت آمیزی به آنان نمود و گفت :
« اللَّهُمَّ إِنَّا عِثْرَةُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ (ص) وَقَدْ أُخْرِجْنَا وَطُرِدْنَا وَأُزِعِجْنَا عَنْ حَرَمِ
جَدِّنا وَتَعَدَّتْ بَنُو أُمِّيَّةَ عَلَيْنَا اللَّهُمَّ فَخُذْنَا بِحَقِّنا وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۱ .

بارالها ما عترت پیغمبر تو محمد هستیم، مارا از حرم جدمان بیرون کردند و بنی امیه بر ما ستم روا داشتند، خدایا حق مارا برای ما بگیر و مارا بر گروه ستمکاران یاری ده .

از این سخن امام (ع) که : « مارا از حرم جدمان بیرون کردند، معلوم میشود تهاجم دستگاه حکومت یزیدی امام را ناچار کرده است که از حرم رسول خدا (ص) خارج گردد .

دلیل چهارم :

پس از شهادت امام حسین (ع) هنگامیکه عبدالله زُبَیر نماینده یزید را از مکه بیرون کرد و از مردم برای خود بخلافت بیعت گرفت از ابن عباس هم دعوت کرد که با وی بیعت کند ولی ابن عباس نپذیرفت، در این هنگام یزید بن معاویه برای ابن عباس نامه ای نوشت و در آن از وی قدردانی کرد که با عبدالله زُبَیر بیعت نکرده و به بیعت یزید وفادار مانده است .

ابن عباس نامه شجاعانه و پر معنائی برای یزید نوشت و در ضمن آن چند جمله درباره امام حسین (ع) و روش حکومت یزید درباره آنحضرت نگاشت که بطور صریح تهاجمی را که در مرحله اول قیام امام از طرف حکومت وقت نسبت بوی شده است روشن میکند . ابن عباس ضمن این

نامه نوشته است :

« وَمَا أَنَسَ مِنَ الْأَشْيَاءِ فَلَسْتُ بِنَاسٍ إِطْرَادَكَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ مِنْ حَرَمٍ
رَسُولِ اللَّهِ إِلَى حَرَمِ اللَّهِ ». من هر چیز را فراموش کنم این را فراموش
نخواهم کرد که تو حسین بن علی را از حَرَم پیغمبر خدا (ص) بیرون
کردی و ناچارش ساختی که بتحرم خدا مکه برود .
از این جمله بخوبی روشن میشود ابن عباس که در آن زمان زندگی
میکرده چنین تشخیص داده است که حکومت یزید بامام حسین (ع)
تهاجم ابتدائی کرده و آنحضرت را ناچار کرده است که از مدینه بمکه
هجرت نماید .

دلایلی مرحله دوم :

تا اینجا چهار دلیل تاریخی درباره مرحله اول قیام امام ذکر کردیم
که تهاجم حکومت و مقاومت آنحضرت را ثابت میکند . اینک بذکر دلایلی
تاریخی مرحله دوم قیام می پردازیم یعنی از وقتی که امام تصمیم گرفت
بکوفه برود تا وقتی که با خزین یزید برخورد کرد . قبلاً توضیح دادیم که
مرحله دوم قیام امام دو جنبه داشت ، یکی جنبه دفاع و مقاومت و دیگری
جنبه تشکیل حکومت .
دفاع از آنجهت که در مرحله دوم از طرف حکومت مورد سوء قصد
واقع شد .

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۳۵ و مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۷۸ و تذکره
سبط ابن الجوزی ص ۲۷۵

و تشکیل حکومت بدین علت که در مقابل افکار عمومی و وجود نیروی کافی از نظر حمایت اسلام مسئولیت خطیری احساس کرد و چنین دانست که در آن شرائط واجب است اسلام و مسلمانان را از آن وضع ناگوار نجات دهد، و تشخیص داد که راه نجات دادن اسلام و مسلمانان منحصر به تشکیل حکومت و برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز اصلی است.

اینک در این مرحله باید دو چیز ثابت شود :

۱- اینکه امام مورد سوء قصد واقع شده بود .

۲- اینکه تصمیم داشت از راه پیروزی نظامی حکومت مستقلی

تشکیل بدهد .

ابتداءً برای اینکه معلوم شود آن حضرت در مرحله دوم مورد سوء قصد و تهاجم واقع شده است چند دلیل تاریخی می آوریم ، آنگاه بمسئله تشکیل حکومت اشاره ای مینمائیم .

دلیل اول :

قرزذق شاعر میگوید : سال ۶۰ هجری با مادرم برای حج رفتم آنگاه که وارد حرم مکه شدیم کاروانی را دیدم که از مکه خارج شده و افراد کاروان اسلحه با خود حمل کرده اند . پرسیدم : این کاروان از کیست ؟ گفتند : از حسین بن علی (ع) بحضور آنحضرت رفتم و سلام کردم و گفتم : پدر و مادرم قربان شما ای فرزند پیغمبر ! چرا پیش از آنکه اعمال حج را انجام دهی از مکه خارج شده ای؟ فرمود: «لَوْلَمْ أَعَجَلْ لَأُخِذْتُ» . اگر برای اعمال حج میماندم و زودتر خارج نمیشدم دستگیر میشدم». از این سخن امام بخوبی معلوم میشود که آنحضرت در مرحله دوم

۱- ارشاد مفید ص ۱۹۹

قیام مورد سوء قصد واقع شده و از اینرو زودتر از مکه معظمه هجرت فرموده است . و از اینجاست که مرحوم شیخ مفید فرموده است :

«وَلَمْ يَتَمَكَّنْ عَنِ تَمَامِ الْحَجِّ مَخَافَةَ أَنْ يُقْبَضَ عَلَيْهِ فَيُنْفَذَ بِهِ إِلَى يَزِيدِ بْنِ

مُعَاوِيَةَ^۱: امام نتوانست اعمال حج را بجا آورد از ترس اینکه مبادا او را دستگیر کنند و نزد یزید بن معاویه بفرستند .

دلیل دوم :

هنگامی که کاروان امام حسین (ع) از مکه بسوی کوفه میرفت شب در منزل « ثعلبیه » توقف کردند صبحگاهان مردی از اهل کوفه بنام « أَبُو هُرَّةِ اَزْدِي » بحضور امام آمد و پرسید : ای فرزند پیغمبر ! چرا از حرم خدا و حرم جدت بیرون آمدی ؟ امام فرمود :

«يَا اَبَاهِرَّةَ اِنَّ بَنِي اُمَيَّةَ قَدْ اَخَذُوا مَا لِي فَصَبْرْتُ وَشَتَمُوا عِرْضِي فَصَبْرْتُ

وَطَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ^۲ . ای ابوهره! بنی امیه مال مرا گرفتند صبر کردم به آبروی من لطمه زدند صبر کردم اکنون خواستند خونم را بریزند ، برای مقاومت در برابر تهاجم و سوء قصد آنان نقل مکان کردم .

از این سخن امام معلوم می شود آنحضرت در مکه مورد سوء قصد واقع شده و از وی سلب مصونیت کرده اند و امنیت جانی نداشته است ، از اینرو زودتر بسوی کوفه حرکت فرموده است . و این سوء قصد مربوط بمرحله دوم قیام امام است .

۱- ارشاد مفید ص ۱۹۹

۲- مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۲۶ لهوف ص ۶۲ مثير الاحزان ص ۲۳

دلیل سوم :

سابقاً اشاره شد که یزید بن معاویه ضمن نامه‌ای از ابن عباس تشکر کرده بود که او با عبدالله زُبَیر بیعت نکرده است، و ابن عباس در جواب یزید نامه ای نوشت و ما يك جمله از آنرا که مربوط بمرحله اول قیام امام بود قبلاً نقل کردیم ، و اينك جمله دیگری از آن نامه که مربوط به مرحله دوم قیام آنحضرت است در این جا نقل می‌کنیم :

ابن عباس به یزید نوشت :

«وَمَا أَنَسَ مِنَ الْأَشْيَاءِ فَلَسْتُ بِنَاسٍ ... دَسَّكَ إِلَيْهِ (الْحُسَيْنِ) الرِّجَالُ

تَفْتَالُهُ فَأَشْخَصْتُهُ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ إِلَى الْكُوفَةِ^۱ . من هر چیز را فراموش کنم این مطلب را فراموش نخواهم کرد که توجمی از مأموران خود را محرمانه فرستادی تا حسین بن علی (ع) را در مکه ترور (با دستگیر) کنند، و بدین-گونه آنحضرت را ناچار کردی از حَرَمِ خدا مَكَّةَ مُعَظَّمَه بسوی کوفه حرکت نماید .»

ابن عباس که از رجال سیاست است و از نزدیک ناظر جریان قیام امام حسین (ع) بوده می‌گوید: عُمَّالِ حکومت یزید امام را در مکه آزاد نگذاشته و خواسته‌اند فرزند پیغمبر (ص) را ترور (با دستگیر) کنند ، و از اینرو امام بحکم اضطراب از مکه بسوی کوفه هجرت فرموده است . از این سخن ابن عباس تهاجم و سوء قصد حکومت نسبت بامام در مرحله دوم قیام آنحضرت بخوبی روشن می‌گردد .

تا اینجا سه دلیل تاریخی درباره جنبه دفاعی قیام امام در مرحله

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۳۵ و مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۷۸ و تذکره

سبط ص ۲۷۵

دوم ذکر کردیم ، زاینک بمسئله تشکیل حکومت که مربوط به مرحله دوم قیام حسین بن علی (ع) است اشاره می کنیم :

دو جانبه شد :

از هنگامی که امام حسین (ع) تصمیم گرفت از مکه بکوفه هجرت فرماید نهضت وی دو جنبه پیدا کرد : یکی جنبه مقاومت ، و دیگری تشکیل حکومت. در تاریخ قیام امام می بینیم مسئله زمامداری و حکومت اساسی در سخنان آنحضرت مطرح شده است، چنانکه ضمن نامه‌ای که توسط مسلم بن عقیل برای مردم کوفه فرستاد میفرماید :

«فَلْتَعْرِفُوا مَا لِلْإِمَامِ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ وَالْقَائِمُ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ يَدِينُ بِالْحَقِّ».

بیجان خودم قسم زمامدار و حاکم بر مسلمانان فقط کسی می تواند باشد که بقرآن کریم عمل کند و عدالت را برپا دارد و تسلیم دین حق باشد (و او جز امام حسین (ع) نیست) .

و نیز پس از برخورد با خُربن یزید ریاحی ضمن خطابه‌ای که در

برابر حر واردوی او ایراد کرد فرمود :

«وَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ أَوْلَىٰ بِوِلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ

لَهُمْ وَالشَّابِرِينَ فِيكُمْ بِالْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ^۱ . ما خانواده پیغمبر (ص) برای زمامداری کشور اسلامی شایسته تریم از اینان که بدروغ ادعای مقام خلافت می کنند و بر اساس ظلم و ستمگری با شما رفتار مینمایند».

از این سخنان امام معلوم می شود که در مرحله دوم قیام ، علاوه

۱- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۲۱ و ارشاد مفید ص ۱۸۳

۲- کامل ج ۴ ص ۴۷ و ارشاد مفید ص ۲۰۵

بر مقاومت در برابر تهاجم حکومت ، در فکر این بوده است در آن شرایط مساعد که عوامل پیروزی نظامی آن حضرت فراهم بود حکومت مستقلی در مرکز عراق تشکیل بدهد و ریشه حکومت ظلم را بسوزاند. و این مطلب را در بخش اول بتفصیل بیان کردیم .

دلایلهای مرحله سوم :

آنچه تا اینجا گفتیم درباره ماهیت قیام امام در مرحله اول و دوم بود. و اینک لازم است درباره ماهیت قیام آنحضرت در مرحله سوم گفتگو کنیم یعنی از وقتی که باحربن یزید برخورد کرد تا قبل از شروع جنگ، و بتعبیر روشن تر از وقتی که امام زیر نظر نیروهای مسلح دشمن قرار گرفت تا پیش از درگیری نظامی .

باید دانست که پس از برخورد حسین بن علی (ع) با حُرّبن یزید چون دیگر پیروزی نظامی برای امام ممکن نبود وظیفه تشکیل حکومت خود بخود از میان برخاست زیرا هر تکلیفی مشروط بقدرت است. و این مطلب مورد اتفاق علمای اسلام است. بدینجهت از این پس اقدامات امام بصورت دفاع خالص درمیآید آنهم در چهارچوب حفظ صلح و جلوگیری از جنگ. اینک برای اثبات این مطلب بچنددلیل تاریخی اشاره میکنیم:

دلیل اول :

آنگاه که کاروان حسین بن علی (ع) بسوی کوفه میرفت در محل «ذُوخُم» پیشاهنکان قشون دشمن بفرماندهی حُرّبن یزید ریاحی به

منظور محاصره و جلب امام (ع) با آنحضرت تلافی کردند و او را زیر نظر گرفتند .

امام حسین (ع) پیش از نماز ظهر بپاخواست و برای عده هزار نفری سپاه دشمن سخنرانی کرد و در ضمن سخنان خود فرمود: من بطور ابتدائی و بدلیخواه خود بسوی کوفه نیامدم بلکه درخواستهای پی گیر مردم باعث شد که بسوی کوفه حرکت کنم . اینک اگر بامن پیمان وفاداری می بندید به شهر شما کوفه می آیم .

وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَكُنْتُمْ لِمَقْدَمِي كَارِهِينَ وَلِإِقْدَامِي عَلَيْكُمْ بَاغِضِينَ أَنْصَرَفْتُ

مِنْكُمْ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي جِئْتُ مِنْهُ إِلَيْكُمْ^۱ . و اگر حاضر نیستید مرا بپذیرید بهمان محلی که از آنجا آمده ام بر میگردم . و این سخنان را پس از نماز عصر هم بار دیگر تکرار کرد .

بدیهی است اینکه حسین بن علی (ع) میفرماید: اگر آماده پذیرفتن من نیستید بر میگردم ظاهر سازی یا شوخی نیست، بلکه آنحضرت واقعاً تصمیم داشته است اگر بگذارند مراجعت فرماید، زیرا اکنون که عُبَيْدَاللَّهِ زیاد حاکم یزید بن معاویه بر عراق مسلط است و نیروهای وی برای جلب امام آمده اند دیگر امکان و قدرت تشکیل حکومت برای امام حسین (ع) نیست و چون قدرت نیست، تکلیف نیست^۲ . از اینرو امام تصمیم میگیرد مراجعت نماید تا نیروهای آنحضرت بحالت ذخیره باقی بمانند و بتوانند در فرصتهای دیگری اقدامات لازم را بنفع اسلام بنمایند.

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۳، ارشاد مفید ص ۲۰۵

۲- تکلیف تشکیل حکومت نیست ولی تکلیف امر بمعروف و نهی از منکر

همچنان باقی است.

این روش بسیار عاقلانه ، روش کسی است که در مقابل دیکتاتوری حکومت بی تدبیر حالت مقاومت و دفاع بخود گرفته و میخواید تا آنجا که ممکن است از فتنه و خونریزی جلوگیری کند .

دلیل دوم :

پس از آنکه عمر بن سعد برخلاف میل قلبی خود ، آمدن بکر بلا و مقابله با امام حسین (ع) را پذیرفت اولین رابطه‌ای که با آنحضرت برقرار کرد این بود که نماینده‌ای نزد امام فرستاد و بوی گفت: از حسین بن علی پرس: برای چه باینجا آمده‌ای؟ امام در جواب فرستاده عمر بن سعد فرمود: مردم کوفه بمن نوشتند و از من دعوت کردند بکوفه بیایم، آنگاه فرمود: «فَأَمَّا إِذْ تَرَ هُتُفُونِي فَأَنَا أَنْصِرُ عَنْكُمْ»^۱ . اکنون اگر آماده پذیرش من نیستید برمیگردم» .

امام حسین (ع) این پیشنهاد را بطور لغو و بیهوده نمیفرماید بلکه از روی حقیقت مایل است او را آزاد بگذارند تا بحجاز برگردد . آنحضرت میخواید از فتنه و خونریزی جلوگیری کند و نکذارد کوچکترین حادثه نامطلوبی بوجود بیاید چه رسد بحادثه وحشتناکی که در تاریخ بشریت نظیر ندارد .

از این سخن امام بخوبی معلوم میشود که اقدامات وی در این مرحله (مرحله سوم) بصورت مقاومت و دفاع خالص بوده است آنهم در چهارچوب حفظ صالح و پرهیز از جنگ .

دلیل سوم :

روز عاشوراء امام حسین (ع) در یکی از خطبه‌های تاریخی خویش

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۱، ارشاد ص ۲۰۹، الاخبار الطوال ص ۲۲۷

که برای آن مردم فریب خورده ایراد فرمود کوشش فراوانی کرد که از جنگ و خونریزی جلوگیری کند و بهمین منظور سخنانی درباره شخصیت و مقام خود بیان فرمود و در اواخر خطبه بیچند نفر از سران کوفه از قبیل شَبَث بن رِبَعی و قیس بن اشعث خطاب کرد که : مگر شما بمن نفوستید : بکوفه بیا که لشکری آراسته و گوش فرمان آماده پشتیبانی نست؟! آنان جواب دادند: نه، ما چنین چیزی ننوشته ایم ، امام فرمود : سبحان الله ! بخدا قسم شما نوشتید. آنگاه گفت :

«أَيُّهَا النَّاسُ إِذْ كَرِهْتُمُونِي فَدَعُونِي أَنْصُرِفِ إِلَيَّ مَأْمَنِي مِنَ الْأَرْضِ^۱. ای مردم! اگر مرا نمیخواهید آزادم بگذارید تا بگوشه‌ای از زمین بروم که امنیت داشته باشم» .

این پیشنهاد خردمندانه که از روح صلح‌جوئی فرزند پیغمبر (ص) حکایت میکند بخوبی میفهماند که آنحضرت کوشش میکرده از تصادم جلوگیری نماید و فعالیت‌های امام در این مرحله جنبه دفاعی داشته است .

يك تذکر:

گاهی گفته میشود که ممکن است این سخن امام را که «دَعُونِي أَنْصُرِفِ» بگذارید برگردم، باصطلاح، «توجیه» کنیم و بگوئیم که مقصود آنحضرت اتمام حُجَّت بوده است.

در اینجا باید گفت: اگر مقصود از اتمام حُجَّت اینست که امام بحسب ظاهر فرموده است : بگذارید برگردم بطوریکه اگر آنحضرت را آزاد می‌گذاشتند بر نمیگشت در اینصورت حجت بر آنان تمام نمیشد بلکه راه

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۳

اعتراض باز میشد و میگفتند : ما که حسین بن علی را آزاد گذاشتیم پس چرا برنگشت ؟

واگر مقصود از اتمام حجت اینست که امام از روی واقعیت میفرمود: بگذارید برگردم و اگر او را آزاد می گذاشتند بر میگشت در این صورت کلمه «توجیه» معنی ندارد زیرا در این فرض مقصود آنحضرت از اینکه میفرماید: بگذارید برگردم واقعاً اینست که او را آزاد بگذارند برگردد، و در این صورت است که حجت بر آنان تمام میشود و بدینگونه محکوم میگرددند که باینکه امام حسین (ع) واقعاً میخواست برگردد از برگشتن پسر پیغمبر (ص) جلوگیری کردند و این حادثه غم انگیز را بوجود آوردند.

خلاصه آنچه گذشت :

تا اینجا برای مرحله اول، چهار دلیل و برای مرحله دوم و سوم هر یک سه دلیل ذکر کردیم مجموعاً ده دلیل و از مجموع این ده دلیل معلوم شد که در این سه مرحله، تهاجم از طرف حکومت وجود داشته و در مقابل، روح مقاومت هم در اقدامات امام حسین (ع) محفوظ بوده است.

و ضمناً این نکته هم روشن گشت که در مرحله دوم قیام، بیشتر فکر آنحضرت این بود که در آن شرائط مساعد با تشکیل حکومت نیرومندی اسلام را از چنگال حکومت ضد اسلام یزید نجات بدهد .

و نیز روشن شد که در مرحله سوم قیام که دیگر امکان تشکیل حکومت و برگرداندن خلافت بمرکز خود نبود بیشتر فکر امام این بود که بترك مخاصمه و برقرار کردن يك نوع صلح شرافتمندانه از برخورد نظامی و خونریزی جلوگیری نماید .

جنگ اضطراری :

از اینجا میتوان بماهیت دفاعی اقدامات امام در مرحله چهارم (مرحله جنگ) پی برد زیرا در صورتی که آنحضرت در مرحله سوم برای ترك مخاصمه آنهمه کوشش کند مسلم است که بجنگ و خونریزی راضی نبوده ، و این دستگاہ حکومت ضداسلام و جنگ طلب بود که دامن امام را بجنگ کشانید و امام حسین (ع) بحکم اضطرار بدفاع پرداخت .

اگر پسر پیغمبر (ص) اسلحه بدست گرفت و باعده کم در مقابل سپاه فراوان دشمن مقاومت کرد بحکم ضرورت دفاع و بحکم وظیفه قانونی و وجدانی بود زیرا در مقابل حمله نیروهای تجاوزکار و جنگ طلب چاره ای بغیر از دفاع جوانمردانه و جانبازانه نداشت و این از قوانین حقوقی بین المللی است که هر کسی مورد تهاجم واقع شد حق مقاومت و دفاع دارد .

امام یقین داشت که اگر تسلیم عبیدالله زیاد شود آنحضرت را ذلیلانه خواهد کشت^۱ . و دلیل این مطلب اینست که روز عاشوراء وقتی که قیس بن اشعث، با امام گفت : تو تسلیم حکم ابن زیاد بشو و مطمئن باش که آسیبی بتو نخواهد رسید ، آنحضرت در جواب قیس فرمود :

دَ أَنْتَ أَخُو أَخِيكَ أَتُرِيدُ أَنْ يَطْلُبَكَ بَنُو هَاشِمٍ بِأَكْثَرِ مِنْ دَمِ مُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلٍ؟
لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيهِمْ يَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ^۲ . تو برادر همان محمد بن اشعث هستی که مسلم را امان داد ولی ابن زیاد او را کشت ، تو هم مثل برادرت میخواستی مرا فریب بدهی که تسلیم شوم آنگاه مرا خلع سلاح کنید

۱- وچنین تسلیمی هرگز بسود اسلام نخواهد بود.

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۳

و نزد ابن زیاد بیرید تا مرا هم مثل مسلم بکشد آیا تو میخواهی علاوه بر خون مسلم بن عقیل ، بنی هاشم خون مرا هم از تو مطالبه کنند ؟ نه بخدا قسم من فریب نمیخورم ، و دست تسلیم و ذلت به اینان نمیدهم .

در این شرائط امام حسین (ع) پس از تهاجم نیروهای تجاوزکار ابن زیاد باید مقاومت کند و چاره‌ای بغیر از این نبود و سرانجام مقاومت یکی از دو چیز بود :

۱- موفقیت و پیروزی اگر چه با احتمال يك در صد باشد ،
« تَمَّ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةٌ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ » . چه بسا ، عِدَّةٌ كَمِي بخواست خدا بر عِدَّةٌ بیشتری پیروز شده‌اند .

۲- شهادت افتخار آمیز در راه دفاع .
پس معلوم شد که در مرحله چهارم (مرحله جنگ) فعالیت‌های امام فقط جنبه مقاومت و دفاع داشته‌است .

يك نکته :

باید تصور شود که امام در مرحله چهارم چون خواهان صلح بود و عمال حکومت پذیرفتند از اینرو از شخص خودش دفاع کرده نه از اسلام . این تصور صحیح نیست زیرا وقتی که قیام ، از اول برای زنده کردن اسلام شروع شد در همه مراحل آن از آغاز تا انجام همان فکر و روح و همان هدف موجود است . و دفاع امام در مرحله چهارم نیز چون دنباله قیام الهی و آسمانی آنحضرت بود دفاع از اسلام محسوب میشود .
روی این حساب تهاجم به امام تهاجم به اسلام و دفاع امام بایک دید وسیع

۱- سوره بقره آیه ۲۴۹

درهمه مراحل دفاع از اسلام بوده است .

چنانکه نباید تصور شود که در جنگ اُحد چون رسول خدا (ص) مایل بود نیروهای مهاجم برگردند و جنگ واقع نشود از اینرو آنگاه که آنحضرت در میدان جنگ با صورت ضربت خورده و مجروح دفاع میکرد دفاع از شخص خودش کرده نه از اسلام . این صحیح نیست زیرا فعالیتها و کوششهای رسول خدا(ص) چون از اول بخاطر دفاع از اسلام بوده همین فکر و روح درهمه مراحل آن از آغاز تا انجام موجود بوده و دفاع آنحضرت در مرحله اخیر جنگ نیز دفاع از اسلام محسوب میشود .

بنابراین دفاع امام حسین (ع) در مرحله چهارم قیام خود مانند دفاع رسول اکرم (ص) در مرحله اخیر جنگ اُحد بوده است .

در راه ترك خصومت :

گاهی این مطلب به ذهن بعضی از روشنفکران میآید که : آیا بهتر نبود آنوقت که دیگر پیروزی نظامی برای امام حسین (ع) میسر نبود برای رفع بحرانی که بین امام و حکومت وقت بوجود آمده بود مذاکرات صلح آغاز گردد تا کار بمسالمت انجامد چنانکه سران شرق و غرب برای رفع بحرانهای سیاسی و جنگی کنفرانس صلح تشکیل میدهند؟

آیا بصلاح امام و مسلمانان نزدیکتر نبود که باب مذاکرات را مفتوح سازند و باگذشت و جوانمردی این مشکل سیاسی را حل کنند؟! آیا بعقل و درایت نزدیکتر نبود که امام حسین (ع) با آن همه دلسوزی و خیرخواهی که نسبت باسلام و مسلمانان داشت پیشنهاد کند که در محیط آرامی مذاکرات صلح شروع شود تا راه حل مشکل را بیابند و

اسلام و مسلمانان بچنین حادثه خسارت باری دچار نشوند ؟
جواب این مطلب اینست : از وقتی که امام حسین (ع) در مدینه مورد
تهاجم واقع شد و بحکم اضطرار بمکه هجرت فرمود بین امام و حکومت
وقت قطع رابطه شد و مسئول این قطع رابطه حکومت بی تدبیر بود .
و در ایامی که آنحضرت در مکه اقامت داشت چون تقاضای شدید
مردم عراق برای امام مسئولیت جدیدی بوجود آورد و از طرفی پیروزی
نظامی ممکن بود فرزند پیغمبر (ص) تصمیم گرفت برای نجات اسلام در
مرکز عراق حکومت مستقلی تشکیل بدهد و خلافت اسلامی را بمرکز خود
برگرداند .

ولی پس از برخورد با حُر بن یزید که دیگر امکان تشکیل حکومت
نبود آن مسئولیت خطیر خود بخود از امام برداشته شد . و در این مرحله
این تنها امام حسین (ع) بود که پیشنهاد مسالمت و ترك خصومت نمود و
بطور مؤکد و مکرر از عمال حکومت خواست که به نیروی نظامی متوسل
نشوند و از جنگ و خونریزی جلوگیری کنند .

پیشنهاد مراجعت :

امام حسین (ع) در مرحله سوم قیام ، حداقل پنج دفعه پیشنهاد کرد
که آنحضرت را آزاد بگذارند برگردد :

۱- آنگاه که با «حُر بن یزید» برخورد پیش از نماز ظهر پس از
مذاکراتی پیشنهاد مراجعت فرمود .^۱

۲- یکبار دیگر بعد از نماز عصر همان پیشنهاد را تکرار نمود .^۲

۲۰۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۳ و ارشاد مفید ص ۲۰۵

۳- وقتی که فرستاده عمر بن سعد بدستوروی از امام پرسید : چرا
 باینجا آمده‌اید باز پیشنهاد مراجعت کرد .^۱

۴- روز عاشوراء ضمن یکی از خطبه‌هایش باز پیشنهاد مراجعت
 را مطرح نمود .^۲

۵- در ملاقات محرمانه‌ای که با عمر بن سعد کرد پیشنهاد برگشتن
 بهجواز را تکرار فرمود .^۳

چهار مورد از این پیشنهادها سابقاً ذکر شد و مورد پنجم را نیز
 ذیلاً شرح میدهم :

مذاکرات مقدماتی ترك خصومت :

در ایامی که امام حسین (ع) زیر نظر نیرو های مسلح عبیدالله زیاد
 قرار داشت برای رئیس قشون دشمن عمر بن سعد پیغام فرستاد که من
 میخواهم شبانه با تو ملاقات کنم . ابن سعد پذیرفت و شبانه با قریب بیست
 سوار از اردوی خود خارج شد و امام هم با عده‌ای قریب بیست نفر بسوی او
 رفت ، آنگاه که بین دوازدو بهم رسیدند امام بیارانش دستور داد کنار
 بروند . عمر بن سعد هم بسر بازانش گفت : بروند و جلسه ستری بین امام
 و ابن سعد تشکیل شد .

این جلسه بدرخواست حسین بن علی (ع) تشکیل شد (دقت کنید).
 مذاکرات محرمانه طرفین خیلی طول کشید^۴ و دوبار یا سه بار دیگر هم

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۱ و ارشاد مفید ص ۲۰۹

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۳

۳- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۳ و ارشاد مفید ص ۲۱۰

۴- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۲ و ارشاد مفید ص ۲۱۰

جلسه سّری تشکیل یافت و مذاکرات دنبال شد.^۱

این مطلب کاملاً طبیعی بنظر میرسد که امام در مذاکرات محرمانه، اول کوشش کرده باشد عمر بن سعد را راضی کند که با اردوی خود بکمک آنحضرت بشتابند و از همانجا بسوی کوفه حرکت کنند^۲، و در اینصورت تسخیر کوفه خیلی آسان بود و در این شرایط، عبیدالله زیاد یا باید فرار کند (اگر بتواند) و یا نابود گردد، ولی از آن مذاکرات محرمانه بغیر از پیشنهاد امام چیزی فاش نشده است.

در اینجا چند مطلب مسلم است:

۱- مذاکرات با پیشنهاد امام حسین (ع) شروع شد.

۲- امام با علاقه شدیدی مذاکرات را دنبال کرد و از اینرو سه بار یا چهار بار جلسه سّری را تشکیل داد.

۳- طرفین از نتیجه مذاکرات راضی بودند.

۴- در این چند جلسه مذاکرات مقدماتی صلح دنبال شد و امام حسین (ع) بقدری پشتکار و حسن نیت و جوانمردی نشان داد که سرانجام مذاکرات نتیجه مثبت داد.

امام پیشنهاد مراجعت داد که اگر در آن شرایط اجرا میشد بدون تردید ضامن ترك خصومت بود. عمر بن سعد که پیشنهاد امام را پذیرفته و

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۳

۲- عمر بن سعد پس از واقعه کربلا ضمن اظهار پشیمانی میگفت: «أَطَعْتُ الْفَاسِقَ ابْنَ زِيَادِ الظَّالِمِ ابْنَ الْفَاجِرِ وَعَصَيْتُ الْحَاكِمَ الْعَدْلَ». وای بر من که امر ابن زیاد فاسق ظالم را اطاعت کردم و امر حاکم عادل حسین بن علی (ع) را اطاعت نکردم». ممکن است امر امام که عمر سعد میگوید: اطاعت نکردم همین امر به پیوستن عمر سعد و اردویش به آنحضرت باشد.

از نتیجه مذاکرات خوشحال بود خلاصه مذاکرات را برای عبیدالله زیاد نوشت و منتظر جواب ماند.

پیشنهاد امام حسین (ع) بقدری خیر خواهانه و از روی حسن نیت بود که ابن زیاد را تحت تأثیر قرار داد و او با همه عنادی که داشت در اول امر رأی موافق داد و گفت: « مَا أَرَانِي إِلَّا مُخَلِّ سَبِيلَهُ يَذْهَبُ حَيْثُ يَشَاءُ^۱. رأی من اینست که حسین بن علی را آزاد بگذارم هر جا میخواید برود^۲. »

با این رأی موافقی که عبیدالله زیاد اظهار کرد احتمال هرگونه برخورد نظامی از بین رفت، نهایت اینکه شمر بن ذی الجوشن او را از این رأی منصرف کرد^۳.

بدینگونه می بینیم حسین بن علی (ع) در راه استقرار صلح تا آن اندازه کوشش کرده و گذشت و جوانمردی و خیرخواهی نشان داده است که عبیدالله زیاد حاکم مغرور و خونخوار عراق را تا آستانه ترك خصومت پیش برده است. ولی چه باید کرد که يك عنصر کثیف از آن جلوگیری کرد، و طبع پلید ابن زیاد هم با او موافقت نمود ۱۹.

ثمرات ترك خصومت :

اگر در مرحله سوم قیام امام چنانکه دلخواه آنحضرت بود ترك خصومت میشد چند نتیجه پر ارزش داشت :

۱- وجود مقدس امام آن ذخیره بزرگ الهی و رئیس خانوادہ رسالت

۱- سیر النبلاء ج ۳ ص ۲۰۲

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۳ و ارشاد مفید ص ۲۰۱

با آن وضع وحشتناك و دلخراش گشته نمیشد و چنین ضربت جبران ناپذیری با اسلام وارد نمیکشت و ملت مسلمان از چنین رهبر عظیمی محروم نمیماند.

۲- نیروهای امام حسین (ع) که قسمتی در کربلا و قسمتی در حادثه نوابین و قسمت دیگر در جنگ مختار با مُضَعب بن زُبَیر کشته شدند و بعد از قتل مختار شش هزار نفر از آنان قتل عام گشتند^۱. این نیروها بحالت ذخیره باقی میماندند تا در فرصتهای دیگری بارهبری آنحضرت بنفع اسلام فعالیتهای وسیعی را آغاز کنند و اسلام را هر چه بیشتر گسترش دهند.

۳- در زمان ترك خصومت شاید امام میتوانست دور از چشم رقیب، نیروهای خود را متشکل تر سازد تا در فرصت مناسب، حکومت صد درصد اسلامی را تشکیل دهد.

۴- اگرچه مرگ یزید قبلا پیش بینی نمیشد ولی از آثار قهری صلح این بود که: پس از سه سال که یزید مرد و پسرش معاویه بن یزید از خلافت کناره گیری کرد و وضع بنی امیه بقدری پریشان شد که مروان حکم تصمیم گرفت با عبدالله زُبَیر بیعت کند^۲. در چنین زمینه مناسبی شخصیت بزرگ حسین بن علی (ع) بود که میتواندست زمام حکومت اسلامی را بدست بگیرد و آن کشور عظیم را برای یزید که پیشوای بزرگ اسلام میخواست.

يك سؤال :

ممکن است کسی پرسد : چرا امام حسین (ع) در همان ایامی که

۱- الاخبار الطوال ص ۲۶۹

۲- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۱۴۵

درمکه توقف فرموده بود پیشنهاد ترك مخاصمه نکرد ؟

جواب :

آنکاه که نیروهای حق و باطل در برابر هم قرار میگیرند و امکان پیروزی حق بر باطل هست پیشنهاد ترك خصومت عاقلانه نیست زیرا کوبیدن باطل آنجا که امکان دارد واجب است و مسامحه جایز نیست، و در آنجا که پیروزی حق امکان دارد نمیتوان بیپناه پرهیز از جنگ داخلی از مبارزه با نیروهای باطل خودداری کرد زیرا قبل از هر چیز باید فساد داخلی را ریشه کن نمود و کشور اسلامی را از بیماری خطرناك حكومت ظلم که سرچشمه بیشتر فسادهاست نجات داد تا بنیه و مزاج مملکت از داخل سالم و محکم گردد ، آنکاه که حکومت سالم و نیرومند اسلامی تشکیل شد وحدت و یکپارچگی کشور هم بصورت بهتری بوجود خواهد آمد .

ولی آنکاه که دیگر امید پیروزی حق بر باطل نیست بحکم اضطرار ترك مخاصمه جایز بلکه واجب است تا نیرو های موجود از بین نروند و بتوانند در آینده با آمادگی بیشتری با باطل پیکار کنند .

چنانکه امام حسن مجتبی علیه السلام در اول امر که امکان غلبه بر معاویه بود بالشکر مجهزی بطرف اردوگاه دشمن حرکت فرمود ولی وقتی که جمعی از اصحاب آنحضرت فریب خوردند و بكمك معاویه رفتند و ضعف چشمگیری در قشون امام ظاهر شد و خود امام ضربت خورد در این شرایط چون امکان پیروزی نظامی نبود بحکم اضطرار صلح را پذیرفت . امام حسین هم آنکاه که عوامل پیروزی نظامی و تشکیل حکومت اسلامی فراهم بود بانصمیمی قاطع برای تسخیر عراق بسوی کوفه حرکت

فرمود و در این شرائط ، پیشنهاد صلح عاقلانه نبود . ولی آنگاه که اوضاع کوفه تغییر کرد و عُبَيْدَالله زياد بر نیروهای ملی مسلط شد دیگر امکان پیروزی نظامی برای آنحضرت نبود از اینرو بحکم اضطرار پیشنهاد ترك مخاصمه فرمود و برای بثمر رساندن آن کوشش فراوان نمود .

بنابراین ، روش سیاسی امام حسین (ع) در برابر حکومت بنی امیه با روش برادرش حضرت امام حسن مجتبی (ع) کاملا مطابق است و هر دو امام از يك سیاست پیروی کرده اند . و این عادلانه نیست که ما این امام مجاهد را از برادر مجاهدش امام مجتبی (ع) جدا کنیم و حرکت آنحضرت را طوری تفسیر کنیم که بطور غیر مستقیم بمقام برادر بزرگوارش سبط اکبر پیغمبر (ص) لطمه وارد شود.

گمراهی عجیب :

پس از شهادت امام حسین (ع) جمعی از شیعیان ساده لوح در باره روش حسین علیهما السلام دچار تردید و حیرت شدند. آنان میگفتند: اگر امام حسن (ع) کار صحیحی کرد که با معاویه کنار آمد پس چرا امام حسین (ع) که نیروی او کمتر از برادرش بود با یزید جنگید ؟ و اگر روش امام حسین (ع) صحیح بود پس چرا امام حسن (ع) که نیروی بیشتری داشت با معاویه صلح کرد ؟ پس بعلمت این اختلافی که در روش این دو برادر هست ما امامت هیچیک از این دو سبط پیغمبر (ص) را نمیتوانیم بپذیریم ! بدینگونه این شیعیان سطحی و کم مایه در باره امامت این دو امام دچار تردید و انحراف شدند.

۱- المقالات وَالْفِرَق تَألیف سعد بن عبدالله اشعری ص ۲۵

در صورتیکه باید گفت: اگر امام حسن مجتبی (ع) ده سال با معاویه در حال صلح بود امام حسین (ع) بیست سال صلح را پذیرفت زیرا ده سال در کنار برادر بزرگوارش بصلح گذشت و ده سال هم پس از وفات حضرت مجتبی (ع) تا معاویه زنده بود در حال صلح بسر برد.

اشتباه این فرقه در اینست که ماهیت قیام امام حسین (ع) را تشخیص نداده اند از اینرو دچار انحراف شده اند. در حالیکه اینان اگر حوادث تاریخی را با دقت بیشتری بررسی کرده بودند میفهمیدند که امام حسین (ع) پس از شکست نیروهای ملی عراق برای استقرار صلح کوشش فراوان کرد و هیچگاه مایل نبود با نداشتن نیروی کافی با یزید بجنگد. پس روش سیاسی امام حسین (ع) با روش سیاسی امام حسن (ع) در مقابل حکومت بنی امیه یکسان بوده و هیچگونه فرقی ندارد.

آری فرقی که هست بین حکومت معاویه و یزید است که حکومت معاویه خواهان صلح بود ولی عمال حکومت یزید صلح را نپذیرفتند، و این اختلاف را نباید بحساب امام حسن و امام حسین علیهما السلام گذاشت، و نباید بعضی از احرار در زوایای روح و قلب خود از جهت صلح حضرت مجتبی (ع) احساس يك نوع نگرانی و ناراحتی بکنند.

حقیقت اینست که در جامعه شیعه حق حضرت مجتبی علیه السلام آنچنانکه شایسته مقام اوست اداء نمیشود و علت آن همین اشتباهی است که در تشخیص ماهیت قیام حسین بن علی (ع) پیش آمده است و باید این اشتباه برطرف شود و مردم بدانند که این دوسبط پیغمبر (ص) در روش سیاسی اختلافی نداشته و هر دو از يك سیاست که همان سیاست پدرشان امیر المؤمنین (ع) بوده است پیروی کرده اند که از روح اسلام سرچشمه

میگرفته است.

سزاوار است جامعه شیعه، حق حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام سبط اکبر پیغمبر (ص) را بیش از این رعایت کنند، و در بزرگداشت مجالسی که بنام آنحضرت برپا میشود بیش از آنچه در حال حاضر معمول است جدیت و کوشش نمایند.

مطلوب درجه ۱ و ۲ و ۳:

این مطلب توجه اهل نظر را جلب میکند که: امام حسین (ع) گاهی از تشکیل حکومت اسلامی سخن میگوید و در ضمن خطبه‌ای میفرماید: *وَنَحْنُ أَوْلَىٰ بِوِلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ هَؤُلَاءِ* . ما برای زمامداری و حکومت اسلامی از اینان شایسته‌تریم .

و گاهی مسئله کناره‌گیری را بمیان میکشد و میفرماید: *وَدَعُونِي أَنْصَرِفَ إِلَىٰ مَا مَنِي*. مرا آزاد بگذارید بجائی بروم که امنیت داشته‌ام. و گاهی دم از کشته‌شدن میزند و میفرماید: *وَإِنِّي لَأَرَى الْمَوْتَ لِلسَّعَادَةِ* . من مرگ را بجز سعادت نمی‌بینم .

آیا امام میخواست استه است هم تشکیل حکومت بدهد و هم کناره‌گیری کند و هم کشته شود؟! آیا این سه مطلب با هم سازگار است؟ برای جواب کوئی باین سؤال باید گفت:

امام حسین (ع) در مرحله دوم قیام در درجه اول، منظورش این بود که علاوه بر نپذیرفتن بیعت یزید با تشکیل حکومت نیرومند اسلامی

۱- ارشاد مفید ص ۲۰۵

۲- تحف العقول ص ۱۷۴

چنانکه تقاضای آزادیخواهان عراق بود حکومت ظلم و فساد را واژگون کند و ریشهٔ ظلم را بسوزاند و اسلام و مسلمانان را نجات دهد و سنت پیغمبر را زنده گرداند، و در این راه تا وقتی که اوضاع عراق دگرگون نشده بود پیشروی شایانی حاصل شد تا آنجا که مسلم بن عقیل با خوشحالی بامام خبر داد که: همهٔ بزرگان و خردمندان کوفه آمادهٔ تشکیل حکومت و پشتیبانی شما هستند^۱. و این سخن امام که میفرماید:

«نَحْنُ أَوْلَىٰ بِوَلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ^۲. ما برای حکومت اسلامی شایسته‌تریم از اینان که مقام خلافت را برخلاف حقیقت برای خود ادعا میکنند». این سخن مربوط به این زمان است که تصمیم داشت تشکیل حکومت بدهد، و در این زمان نه طالب مسالمت بود نه طالب کشته شدن.

طالب مسالمت نبود برای اینکه با مسالمت، امکان هرگونه انقلاب اصلاحی از امام بطور موقت سلب میشد.

و طالب کشته شدن نبود برای اینکه با کشته شدن آنحضرت با ارزش‌ترین فرد جهان اسلام بلکه جهان انسانیت از دست میرفت و این برای اسلام خسارت بزرگی بود.

و در درجهٔ دوم یعنی پس از دگرگون شدن اوضاع عراق و تسلط عبیدالله زیاد بر کوفه که دیگر امکان پیروزی نظامی نبود مطلوب امام این بود (البته مطلوب اضطراری) که ترك خصومت شود. و این سخن امام حسین (ع) که: «دَعُونِي أَنْصُرِفَ^۳. مرا آزاد بگذارید برگردم». و سخنانی

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۷

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۳ و ارشاد مفید ص ۲۰۵

۳- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۳

از این قبیل مربوط به این زمان است و در این زمان امام برای ترك خصومت
فعالتهای پرارزشی نمود، و در این هنگام هرگز طالب کشته شدن نبود.
و در درجه سوم یعنی پس از آنکه عمال حکومت یزیدی ترك
خصومت را نپذیرفتند و امام یقین کرد که اگر تسلیم شود، او را مثل مسلم بن
عقیل ذلیلانه خواهند کشت^۱ پس از تهاجم دشمن بحکم ضرورت بدفاع
پرداخت و در راه دفاع افتخارآمیز شهید شد. و این سخن امام که :
« إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً^۲ . من مرگ را بجز سعادت نمی بینم. » مربوط به
این زمان است. از آنچه گفتیم معلوم شد که :

پیروزی نظامی برای امام، مطلوب درجه ۱ .

وصلح شرافتمندانه ، مطلوب درجه ۲ .

وشهادت ، مطلوب درجه ۳ بوده است ، با این تفاوت که آنحضرت
اول برای پیروزی نظامی و بعداً برای صلح فعالیت کرد ، ولی برای کشته
شدن هیچگونه فعالیتی نکرد بلکه این عمال حکومت ضد اسلام بودند که
فرزند پیغمبر را کشتند و چنین خسارت بزرگی را بر جهان اسلام وارد
ساختند .

و بعضی افراد از قبیل ماریین با (مارتین) آلمانی توجه به این درجه
بندی نکرده و سخنانی را از امام که مربوط به مطلوب درجه ۳ بوده از
قبیل : « من مرگ را بجز سعادت نمی بینم » با مطلوب درجه ۱ تطبیق
کرده و گفته اند : از همان اول منظور امام حسین (ع) این بود که کشته شود.
اینان در حقیقت مورد و جای این قبیل سخنان امام را تشخیص

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۳

۲- تحف العتول ص ۱۷۴

نداده و فراموش کرده‌اند که : هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد .

يك نکته :

ضمناً تذکر این نکته در اینجا لازم است که کشته شدن در درجه سوم از این نظر مطلوب امام بود که از زندگی پررنج و عذاب دنیا راحت میشد و بسعادت شهادت میرسید و گرنه از این نظر که کشتن آنحضرت ضربتی بود که به اسلام میخورد هرگز مطلوب وی نبود ، و از اینرو فرزند پیغمبر (ص) برای جلوگیری از کشتن خویش کوشش فراوان کرد ، تا آنجا که روز عاشوراء هم در ضمن خطبه پر هیجانش آن مردم گیج و گمراه را از کشتن خود بر حذر داشت^۱ چون میدانست که از دست رفتن وجود پر ارزش سبط پیغمبر (ص) و تنها زعیم جهان اسلام برای اسلام و مسلمانان خیلی گران تمام میشود ، و از این جهت در زیارت امام حسین (ع) وارد شده است که : « مُصِيبَةٌ مَا أَعْظَمَهَا وَأَعْظَمَ رَزِيَّتَهَا فِي الْإِسْلَامِ » . کشتن امام چه مصیبت بزرگی بود که به اسلام وارد شد.

يك گمان بی مورد :

بعضی از صاحب نظران گمان کرده‌اند: علت اینکه امام حسین (ع) پس از وفات حضرت مجتبی (ع) تا معاویه زنده بود قیام نکرد این بود که معاویه ظاهر دین را حفظ میکرد و از این جهت خطرش برای اسلام

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۴ و ارشاد مفید ص ۲۱۵

باندازه یزید نبود ، ولی یزید حتی ظاهر دین را هم حفظ نمیکرد و از اینجهت خطرش برای اسلام بیش از معاویه بود و لازم بود برضد او انقلابی بوجود آید .

ولی نظر دیگری در اینجا هست که معاویه هیچگاه ظاهر دین را حفظ نمیکرد و خطر او برای اسلام اگر بیش از یزید نبود کمتر هم نبود و علت اینکه امام حسین (ع) در زمان معاویه قیام نکرد این نیست که معاویه ظاهر دین را حفظ میکرد بلکه چیز دیگری است که باید توضیح داده شود .

اینک برای اینکه روشن شود معاویه ظاهر دین را حفظ نمیکرده فهرست مختصری از اعمال ضد دین او را که بی پرده انجام میداد ذکر میکنیم: از مطالعه تاریخ اسلام روشن میشود که جنایات معاویه و اعمال ضد دین او ، هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت بیش از جنایات یزید بوده است ، و اینک توضیح مطلب :

از نظر کمیت :

معاویه بن ابی سفیان بیست سال زمامدار بلا منازع کشور عظیم اسلامی بود ، و پیش از آن بیست و دو سال استاندار خود مختار شامات بود . سلطنت بیست ساله این عنصر فساد که بر اساس خودکامگی و دیکتاتوری استوار بود یکی از فصول تاریک و وحشت آور تاریخ اسلام است ، و اگر جنایات قبل از سلطنت او را که بخاطر رسیدن به سلطنت مرتکب شده به جنایات زمان سلطنتش اضافه کنیم راستی بهت آور و حیرت انگیز است .

۱- شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۳۳۸

معاویه چون هدفی بغیر از حکومت و اشباع غریزه جاه طلبی و کامیابی از لذت زندگی نداشت برای رسیدن به هدف حیوانی خویش از هیچگونه جرم و جنایتی خود داری نمی‌کرد و چون با امیر المؤمنین (ع) و خاندان وی دشمن بود از هیچگونه ظلم و تجاوز نسبت بخاندان آن حضرت دریغ نمی‌نمود، اینک فهرست بسیار مختصری از جنایات و اعمال ضد دین معاویه را که بی‌پرده انجام میداد از باب نمونه ذکر می‌کنیم:

- ۱- شرابخواری (الغدیر ج ۱۰ ص ۱۷۹) .
- ۲- پوشیدن لباس ابریشم (الغدیر ج ۱۰ ص ۲۱۶) .
- ۳- استعمال ظرف طلا و نقره (الغدیر ج ۱۰ ص ۲۱۶) .
- ۴- استماع آواز (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۱۶۱) .
- ۵- قضاوت برخلاف اسلام (الغدیر ج ۱۰ ص ۱۹۶) .
- ۶- ترك مجازات دزد (الغدیر ج ۱۰ ص ۲۱۴) .
- ۷- برسمیت شناختن فرزند زنا (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۱۸۷) .
- ۸- جنگ با علی بن ابیطالب علیه السلام که تلفات آنرا تا هفتاد و پنج هزار و بیشتر نوشته‌اند (مروج الذهب ج ۲ ص ۳) .
- ۹- اعزام نیروهای نظامی برای قتل و غارت شیعیان امیر المؤمنین (ع) (الغدیر ج ۱۱ ص ۱۶ و ۱۷ و ۱۸) .
- ۱۰- قتل مالك اشتر (مروج الذهب ج ۲ ص ۴۰۹) .
- ۱۱- اعدام حُجْر بن عدی و یارانِش (الغدیر ج ۱۱ ص ۵۲) .
- ۱۲- اعدام عمرو بن الحَمَق (الغدیر ج ۱۱ ص ۴۱) .
- ۱۳- تجاوز بمصر و قتل محمد بن ابی بکر نماینده علی (ع) (مروج الذهب ج ۲ ص ۴۰۹) .

- ۱۴ - قتل عام شیعیان امیر المؤمنین (ع) (الغدیر ج ۱۱ ص ۲۸) .
- ۱۵ - جعل احادیث در مذمت علی (ع) (الغدیر ج ۱۱ ص ۲۸) .
- ۱۶ - جعل احادیث در مدح عثمان (الغدیر ج ۱۱ ص ۲۸) .
- ۱۷ - امر به لعن علی (ع) در خطبه نماز جمعه (الغدیر ج ۱۰ ص ۲۵۲) .
- ۱۸ - قتل امام حسن مجتبی علیه السلام (مروج الذهب ج ۲ ص ۴۲۷) .
- ۱۹ - تحمیل ولیعهدی یزید (کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۵۰۳ تا ۵۱۱) .
- ۲۰ - خواندن نماز جمعه در روز چهارشنبه (مروج الذهب ج ۳ ص ۳۲) .
- معاویه همه این جنایات را (بغیر از قتل امام حسن مجتبی علیه السلام) بی پرده و با کمال جرأت و جسارت انجام میداد و کمترین پرده پوشی و ظاهر سازی در کار وی نبود .

اگر ماجنایات معاویه را قبل از سلطنت او با جنایات یزید قبل از سلطنت وی مقایسه کنیم جنایات معاویه خیلی بیشتر است ، زیرا معاویه بیست و دو سال استاندار خود مختار و مقتدر شامات بود^۱ چون او در زمان خلیفه دوم با ستانداری شام منصوب شد و بقیه زمان خلیفه دوم و دوران دوازده ساله خلافت عثمان حاکم شامات بود و پس از قتل عثمان تا هنگام شهادت امیر المؤمنین (ع) با تمبر دو طغیان به حکومت شام باقی ماند .

و در همین زمان یعنی قبل از سلطنتش بود که در مقابل حکومت مرکزی علی (ع) باغی شد و بنام خونخواهی عثمان جنگ صفین را بوجود آورد که تلفات آنرا تا هفتاد و پنج هزار و بیشتر گفته اند^۲ .

و در همین زمان بود که بمصر تجاوز کرد و برای فتح آن خونها

۱- شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۳۳۸

۲- مروج الذهب ج ۲ ص ۳

ریخت و عمّال او «محمد بن ابی بکر» نماینده علی را کشتند و در جیفه الاغ گذاشتند و سوزاندند.^۱

در همین زمان بود که بعراق و حجاز و یمن نیرو فرستاد و دستور قتل و غارت شیعیان امیر المؤمنین (ع) را صادر کرد و عمّال او پس از تجاوزات زیاد، در یمن دو پسر کوچک عبیدالله عباس نماینده علی را سر بریدند.^۲ مجموع خون‌نهایی که معاویه قبل از سلطنتش یعنی در زمان استانداری و یاغی‌گیری‌ش ریخته است ناصد هزار یا بیشتر می‌رسد. اینها برخی از جنایات معاویه است که قبل از سلطنت مرتکب شده است.

ولی آلودگی‌های یزید قبل از سلطنتش عبارت بود از: عیاشی و هرزگی و میمون بازی و شکار تفریحی و قمار و مشروب‌خواری و اشباع غریزه جنسی و فرورفتن در کامجوئی‌های دیگر.

اگر گناهان یزید را که قبل از سلطنت مرتکب شده با اعمال ضد اسلام معاویه قبل از سلطنتش و با صد هزار خونی که از مسلمانان بیگناه ریخت مقایسه کنیم بدون تردید، جنایات معاویه قبل از سلطنتش صدها برابر جنایات یزید بوده است. این بود مقایسه جنایات معاویه و یزید قبل از سلطنت آندو.

اما پس از سلطنت:

دوران سلطنت سیاه معاویه بیست سال بود.

و در همین زمان بود که شیعیان علی (ع) را قتل عام کرد و «حُجْر بن

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۸۳

۲- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۸۸

عدی « و «عَمْرِبْنِ الْجَمَقِ» را کشت .

و در همین زمان بود که لعن کردن امیرالمؤمنین (ع) را بسرائر کشور اسلام بخشنامه و اجرا کرد .

و در همین زمان بود که امام حسن مجتبی علیه السلام را کشت .
و در همین زمان بود که ولیعهدی یزید را با سلب آزادی رأی بر مردم مسلمان تحمیل کرد^۱ . و صدها جنایت دیگر .

ولی دوران سلطنت پسرش یزید، دو سال و چند ماه یاسه سال و چند ماه بوده است^۲ .

و در همین زمان بود که حادثه کربلا را بوجود آورد .

و در همین زمان بود که واقعه حَرّه بدستور او بوقوع پیوست و در آن واقعه سربازان یزید پس از کشتن چند هزار مسلمان بنوامیس مردم مدینه تجاوز کردند ، و این دستور خود یزید بود که بفرمانده نیروهای خود گفت : پس از فتح مدینه تاسه روز آن شهر برای سربازان تو مباح خواهد بود^۳ .

و در همین زمان بود که بمکه قشون کشید و بحرّم خدا تجاوز نمود^۴ .
اگر جنایات دوران سلطنت بیست ساله معاویه را با جنایات دوران سلطنت سه ساله یزید مقایسه کنیم بدون تردید جنایات معاویه بیشتر خواهد بود ، زیرا تاریخ سه جنایت بزرگ از یزید در زمان حکومتش ثبت کرده :

۱- کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۵۰۳ تا ۵۱۱

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۸۴

۳- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۷۲

۴- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۸۳

۱- حادثه کربلا. ۲- تجاوز بمدینه منوره. ۳- تجاوز بمکه معظمه.
و معاویه هم مثل این سه جنایت را در زمان سلطنتش مرتکب شد
زیرا معاویه امام حسن (ع) را کشت، ویزید امام حسین (ع) را، و معاویه
شیعیان علی (ع) را قتل عام کرد ویزید در حادثه کربلا و تجاوز بمدینه و
مکه خونریزی کرد.

اگر خونریزیهای این دو عنصر فساد را در زمان سلطنتشان مساوی
فرض کنیم، آنگاه بقیه جنایات معاویه از قبیل خواندن نماز جمعه در
روز چهارشنبه و برسمیت شناختن فرزند زنا و بخشنامه کردن لعن علی
علیه السلام و و و و علاوه میآید و از جنایات یزید در زمان سلطنتش
بالا میزند.

بنابراین جرائم معاویه در زمان سلطنتش بیش از جرائم یزید در
زمان سلطنتش بوده، چنانکه قبل از سلطنتش نیز چنین بوده است.
از آنچه گفتیم معلوم شد که جنایات معاویه در طول بیست و دو سال
استانداری و بیست سال سلطنت یعنی جنایات چهل و دو سال حکومت او
خیلی بیشتر از جنایات یزید بود. این بود مقایسه جرائم معاویه و یزید
از نظر کمیت.

اما از نظر کیفیت:

شکی نیست که معاویه بن ابی سفیان،

- ۱- اولین کسی است که حکومت عادلانه اسلامی را بطور کامل
بسلطنت ظالمانه فردی و امپراطوری استبدادی تبدیل کرد.
- ۲- و اولین کسی است که لعن بر علی بن ابیطالب علیه السلام را جزء

خطبه نماز جمعه قرار داد .

۳- و اولین کسی است که احکام اسلام را در باب سرقت و فضاوت و انساب و نماز جمعه و موضوعات دیگر بطور صریح و بدون پرده پوشی زبر پا گذاشت .

۴- و اولین کسی است که بر ضد حکومت وصی پیغمبر (ص) علی بن ابیطالب (ع) شروع بتحریرکات کرد که بر اثر تحریرکات او جنگ جمل واقع شد^۱ آنگاه شروع بشورش نمود و جنگ خانمانسوز و اسلام شکن صفین را بوجود آورد که یکی از محصولاتش قضیه حکمیت و خلع امیر المؤمنین (ع) از خلافت بود !

۵- و اولین کسی است که با تحمیل و لیعهدی پسرش یزید حکومت و خلافت اسلامی را در خاندان خود موروثی کرد .

و بدیهی است که مسئولیت بنیان گذار و مؤسس هر اساسی به مراتب بیش از پیروان او است و معاویه چون بنیان گذار این همه بدعتها و انحرافات و تعدیات بوده تأثیر اعمال ضد دین او خیلی عمیق تر از اعمال ضد اسلام یزید است ، زیرا یزید در راهی رفت که پدرش برای او تعیین کرد، از اینرو بعنوان تابع و دنباله رو شناخته میشود .

علاوه بر این معاویه در همه جنایات یزید در زمان حکومتش حتی در قتل امام حسین (ع) شریک است . زیرا او بود که حکومت ضد اسلام پسرش را بر مردم مسلمان تحمیل کرد و باعث این همه جنایات گشت، پس باید گفت: یزید یکی از سیئات معاویه است. این هم مقایسه جنایات معاویه و یزید از نظر کیفیت .

۱- ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۳۱

پس معلوم شد که جرائم معاویه هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت از جرائم یزید بیشتر بود ، روی این حساب بدون کمترین تردیدی باید گفت : خطر معاویه برای اسلام خیلی شدیدتر و عمیقتر از خطر یزید بود . امام حسین (ع) به معاویه مینویسد : « وَ إِنِّي لَأَعْلَمُ فِتْنَةَ أَعْظَمَ عَلَي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ وِلَايَتِكَ عَلَيْهَا ^۱ . من هیچ فتنه‌ای را برای این امت ، بزرگتر و خطرناکتر از ولایت و حکومت تو نمیدانم . »

با توجه باینکه این نامه را امام پس از تحمیل و لیبهدی یزید نوشته معلوم میشود حکومت معاویه در نظر آنحضرت حتی از ولیبهدی یزید هم برای اسلام خطرناکتر بوده است .

در نظر امام حسین (ع) هیچ فتنه‌ای خطرناکتر از حکومت معاویه نیست ، ولی معلوم نیست کسانی که میگویند : معاویه ظاهر دین را حفظ میکرده و خطرش برای اسلام کمتر از یزید بوده است تاریخ اسلام را چگونه مطالعه کرده اند ؟ !

حالا فرض میکنیم (بفرض محال) که معاویه تظاهر به دینداری میکرده است . شکی نیست که اگر کسی در ظاهر خود را طرفدار دین جلوه دهد ولی کارهایش مخالف دین باشد خطرش برای دین خیلی بیشتر از کسی است که خود را دیندار جلوه نمیدهد زیرا کسی که تظاهر به دینداری میکند بدینوسیله مردم را فریب میدهد و با خیالی راحت دین را میکوبد و ریشه کن میکند ، ولی کسی که بدون تظاهر به دینداری با احکام دین مخالفت میکند مردم با دیدن اعمال او متوجه خطر شده و با نشان دادن عکس العملها تا بتوانند در حفظ دین خود میکوشند .

۱- بحارج ۱۰ ص ۱۴۹ طبع قدیم

پس اگر فرض کنیم که معاویه تظاهر به دینداری میکرده و تظاهر به دینداری را با اعمال ضد دین بهم در میآمیخته است در اینصورت نیز خطرش برای اسلام بیشتر از یزید بوده که تظاهر به دینداری نمیکرده است. آری چون عده‌ای ماهیت قیام امام حسین (ع) را چنین تصور کرده‌اند که او بقصد کشته شدن حرکت کرده است تا با کشته شدن خود، اسلام را زنده کند، و از طرفی می‌بینند آنحضرت در زمان معاویه قیام نکرده است، از اینرو ناچار شده‌اند بگویند: چون خطر معاویه برای اسلام با اندازه یزید نبود از این جهت امام در زمان معاویه قیام نکرد.

ولی چون ما ثابت کردیم که قیام امام حسین (ع) بقصد کشته شدن نبوده است از اینرو احتیاجی باین توجیه ناپسند نداریم و ناچار نیستیم برخلاف حقیقت بگوئیم: خطر معاویه برای اسلام کمتر از یزید بوده است. حقیقت اینست که معاویه و یزید نسبت به اسلام یک طور فکر میکرده‌اند و تا آنجا که میتوانستند بنام اسلام بر مردم حکومت کنند مزاحم اسلام نبودند، اما در هر جا که اسلام با شهواتشان مخالف بود آنرا بیرحمانه میکوبیدند و نه معاویه و نه یزید ظاهر آنرا حفظ نمیکردند. ولی معاویه بچند علت خطرش برای اسلام بیشتر بود:

۱ - حيله گر و مرموز بود.

۲ - بنیانگذار بسیاری از اعمال ضد دین بود.

۳ - مدت حکومتش طولانی تر بود. باین سه علت، ضربات کوبنده تری

به اسلام زد.

البته منظور از این بحث این نیست که جنایات یزید کم جلوه کند بلکه منظور اینست که معلوم شود معاویه این عنصر ضد اسلام هیچگاه

ظاهر دین را حفظ نمی‌کرده و خطرش برای اسلام بیش از یزید بوده است. آنچه در اینجا برای حل این مشکل میتوان گفت اینست که در زمان معاویه و یزید هر دو مقتضی قیام و انقلاب بر ضد آندو موجود بوده و آن عبارت بود از اعمال ضد اسلام ایندو عنصر فساد از طرفی، و لزوم نجات دادن اسلام از طرف دیگر، ولی در زمان معاویه مانع بزرگی در بین بودو آن قدرت حکومت ریشه‌دار و با سابقه معاویه بود که نمیگذاشت انقلاب بشمر برسد و از اول معلوم بود که از نظر مجاری طبیعی، قیام بر ضد او شکست می‌خورد اما با مرگ معاویه این مانع برداشته شد و فرصت مناسبی بدست آمد که در طلیعه حکومت لرزان و ضعیف یزید با یک انقلاب مسلحانه حکومت صدر صدرا سلامی تشکیل گردد و حکومت ظالمانه بنی‌امیه برچیده شود. و اگر بخواهیم این مطلب را در یک اصطلاح علمی خلاصه کنیم باید بگوئیم: در زمان معاویه مقتضی قیام موجود و مانع هم موجود، ولی در زمان یزید، مقتضی قیام موجود و مانع مفقود بود.

تهمت‌هایی که بامام زدند:

عمال حکومت استبدادی یزید هم در آن ایامی که فرزند پیغمبر (ص) را مورد تهاجم قرار داده بودند و هم پس از شهادت آنحضرت کوشش میکردند که او را آشوبگر و فتنه‌انگیز بنامند و اقدام وی را اقدام بر ضد امنیت بخوانند! و بدینوسیله تجاوز دستگاه حکومت را نسبت بامام حسین (ع) و خاندان پیغمبر (ص) توجیه نمایند.

نظامیان حاکم چه گفتند ؟

هنگامیکه امام حسین (ع) از مکه خارج شد عمرو بن سعید حاکم حجاز که در آنسال بعنوان امیرالحاج از طرف یزید تعیین شده بود^۱ مأموران مسلح خود را بریاست برادرش یحیی بن سعید برای تعقیب کاروان حسین بن علی (ع) فرستاد که آنحضرت را بمکه برگردانند. آنگاه که کاروان امام از مکه خارج شده بود نظامیان مسلح حاکم، او را تعقیب کردند و خواستند فرزند پیغمبر را بمکه برگردانند. امام از برگشتن بشدت امتناع کرد تا آنجا که زد و خورد با شلاق هم بمیان آمد. عمال حکومت که از جلب آنحضرت مأیوس شدند بوی گفتند : « *أَمَّا تَقِي اللَّهَ تَعَالَى تَخْرُجُ مِنَ الْجَمَاعَةِ وَ تُفَرِّقُ بَيْنَ هَذِهِ الْأُمَّةِ* »^۲. آیا از خدا نمی ترسی که از جماعت مسلمانان خارج میشوی و در میان امت تفرقه میاندازی؟^{۱۹} .

منطق سازمان حکومت سر نیزه اینست که حسین بن علی (ع) از خدا نمی ترسد و تقوی ندارد و برضد امنیت اجتماعی اقدام میکند !!! پس لازم است دولت خیر خواه صد درصد ملی !!! حسین را که عامل فتنه و آشوب است !!! سرکوب کنند تا یزید بن معاویه که مظهر عدالت و تقوی میباشد !!! کشور عظیم اسلام را بسوی ترقی و تکامل رهبری نماید . با این منطق میخواهند تجاوز حکومت یزید را نسبت بسبب رسول اکرم (ص) حق بجانب جلوه دهند .

ابن زیاد بمسلم چه گفت ؟

هنگامیکه مسلم بن عقیل را امان دادند و باصورت و دهان مجروح

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۱

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۸۹

دستگیر کردند و نزد عبیدالله زیاد حاکم مفرور عراق آوردند او بمسلم گفت:
 «يَا بَنَ عَقِيلٍ آتَيْتَ النَّاسَ وَ أَمْرُهُمْ جَمِيعٌ وَ كَلِمَتُهُمْ وَاحِدَةٌ لِيَتَشَبَّتَ بَيْنَهُمْ وَ تَفْرَقَ
 كَلِمَتُهُمْ؟^۱ . ای پسر عقیل تو آمدی تا در بین مردمی که باهم متحد بودند
 تفرقه بیندازی و اختلاف ایجاد کنی ؟ » .
 مسلم بن عقیل در جواب عبیدالله زیاد سخنانی را گفت که تفسیر
 آن اینست :

من برای اقدام بر ضد امنیت عمومی و برهم زدن اتحاد مردم بکوفه
 نیامدم، بلکه این مردم از خونریزیهای بی حد و حصر پدر تو که خوبان و
 پاکان را بدون جرم و گناه بدستور معاویه اعدام میکرد بستوه آمده بودند.
 آنان از حکومت ظالمانه معاویه و بنی امیه که بر اساس دیکتاتوری
 و سلب آزادی مردم استوار بوده و هست ناراضی بوده و هستند. این مردم
 مسلمان که تشنه عدالت اسلامی هستند از ستمها و شکنجهها و کشتارهای
 وحشیانه حکومت خاندان ابی سفیان که همچون کسری ها و قیصرها تشکیل
 حکومت فردی و استبدادی داده اند به تنگ آمده اند. این ملت رنج دیده
 دیگر طاقت تحمل فشارهای دستگاه حکومت ظالم پرور بنی امیه را
 نداشتند از این جهت از امام حسین (ع) دعوت کردند که زعامت آنان را قبول
 کند، و با تشکیل حکومت عادلانه اسلامی، اسلام و مسلمانان را زنده
 گرداند، آنحضرت مرا بنمایندگی خود بکوفه فرستاد تا از نزدیک اوضاع
 و احوال مردم را بررسی کنم و گزارش دهم.

پس ما عامل تفرقه و آشوب نیستیم بلکه آمده ایم که حکم قرآن و

۱- ارشاد مفید ص ۱۹۶، مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۱۳

عدالت اسلامی را زنده کنیم. «فَاتَيْنَا نَأْمُرَ بِالْعَدْلِ وَنَدْعُو إِلَى حُكْمِ الْكِتَابِ»^۱.
 آمده‌ایم تا ریشه حکومت ظالم را بسوزانیم و در پناه نیروهای فشرده ملی
 که تشنه عدالت هستند قرآن مهجور شده را از چنگال استبداد سیاه‌نجات
 دهیم و احکام آنرا اجرا کنیم.»

حاکم حجاز چه گفت؟

نه تنها در ایامی که امام حسین (ع) مورد تجاوز دستگاه حکومت
 واقع شده بود بوی تهمت میزدند بلکه پس از شهادت آنحضرت نیز عمال
 حکومت سر نیزه سعی میکردند که اعمال وحشیانه و غیر انسانی خود را
 حق بجانب جلوه دهند و امام حسین (ع) را محرك فتنه و بوجود آورنده
 حادثه کربلا بخوانند.

در محیط حکومت اختناق و وحشت که کسی جرأت نفس کشیدن
 نداشت جیره‌خواران دولت با کمال بی‌شرمی در اجتماعات عمومی برضد
 فرزند پیغمبر (ص) که با شمشیر استبداد بنخاک و خون غلطیده بود سخنرانی
 میکردند و ناسزا میگفتند.

پس از کشتار دلخراش و غم‌انگیز کربلا، ابن زیاد که فاتح جنگ
 بود خبر قتل امام را بعنوان يك مژده مسرت بخش بدجیره‌خواران دولت
 گزارش داد. و از جمله توسط پیکری این خبر را برای عمرو بن سعید
 حاکم حجاز فرستاد.

حاکم حجاز «عمرو بن سعید» که در آن هنگام در مدینه بود بعنوان

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۸۲ و ۲۸۳ مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۱۳ و

ارشاد مفید ص ۱۹۶

نماینده یزید در میان اجتماع مردم بمنبر رفت و خبر قتل امام حسین (ع) را بطور رسمی با اطلاع مردم رسانید. حاکم در سخنرانی خود سعی کرد کشتن فرزند پیغمبر (ص) را يك عمل دفاعی و ضروری که حکومت یزید برای جلوگیری از تهاجم حسین بن علی (ع) انجام داده است جلوه دهد. اوضمن سخنرانی خود در مسجد مدینه کنار مرقد پیغمبر (ص) گفت: من میل نداشتم اینطور پیش آمدی واقع گردد و دلم نمیخواست حسین بن علی کشته شود و مایل بودم مثل همیشه که او بدی میکرد و ما از وی میگذشتیم این بار هم از خطای او در گذریم و آسیبی بوی نرسد. «وَلَيْكُنْ كَيْفَ فَصَنَعُ بَيْنَ سَلِّ سَيْفَهُ يُرِيدُ قَتْلَنَا إِلَّا أَنْ نَدْفَعَهُ عَنِ أَنْفُسِنَا^۱». ولی با کسیکه شمشیر میکشد و میخواهد ما را نابود کند چه کنیم؟ ما جز اینکه بحکم ضرورت از خود دفاع کنیم و او را بکشیم چه چاره داشتیم؟» .

با این تبلیغات میخواهند امام حسین (ع) را عامل يك تهاجم مسأحانه بخوانند و جنبش آنحضرت را در افکار عمومی محکوم نمایند.

اثر تبلیغات دولتی:

بدیهی است در جائیکه سازمانهای دولتی در مکه حرم خدا و در مدینه حرم رسول خدا (ص) در حضور صحابه پیغمبر امام حسین (ع) را آشوبگر و عامل طغیان بخوانند در شام که مرکز حکومت بنی امیه است بطور شدیدتری سخنگویان مزدور تا آنجا که بتوانند میکوشند آنحضرت را عامل آشوب جلوه دهند و قیام او را اقدام بر ضد امنیت بنامند تا مردم از کشته شدن وی و پیروزی دولت خرسند باشند و با میرالمؤمنین یزید بن

۱- بحار ج ۱۰ ص ۲۲۲ طبع امین الضرب و مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۷۷

معاویه دعاکنند که توانسته است عامل فتنه را نابود سازد !!!

تبلیغات دولتی در دمشق پایتخت سوریا و مرکز حکومت یزید بقدری مؤثر شده بود که يك مرد مسلمان باك طینت ولی فریب خورده هنگامیکه کاروان اسیران را نزدیک درب مسجد جامع نگاه داشته بودند به کاروان نزدیک شد و در حالیکه از پیروزی یزید خوشحال بود رو بطرف اسیران خاندان رسالت کرد و بالحنی تشکر آمیز گفت: خدا را شکر میکنم که مردان شمارا کشت و کشور اسلامی را از فتنه‌ای که شما بر ضد امنیت عمومی ایجاد کرده بودید راحت ساخت. زین العابدین علیه السلام که دریافت این مرد فریب خورده است بوی فرمود: تو آیه ذوی القربی و آیه خمس و آیه تطهیر را خوانده‌ای؟ گفت: آری خوانده‌ام. فرمود: ما همان خاندان پیغمبر (ص) هستیم که این آیات در شأن آنان نازل شده است.

آن مرد در حالیکه مات و مبهوت و پشیمان شده بود پرسید:

ترا بخدا شما خاندان پیغمبر هستید ۱۴

آری بخدا قسم، ما خاندان پیغمبر هستیم.

مرد فریب خورده با اندازه‌ای ناراحت شد که بی اختیار بگریه در آمد و عمامه خود را از سر افکند و با حال پریشان رو بآسمان کرد و گفت: خدایا من از دشمنان آل محمد (ص) بیزارم.^۱

این مرد جرأت نکرد صریحاً اسم یزید را ببرد و از او انتقاد کند ولی با اینکه از دستگاه حکومت و شخص یزید اسم نبرد مأموران اطلاعات جریبان کار و گفتار او را گزارش دادند. یزید هم بی‌درنگ دستور داد او را

۱- مقتل خواری ج ۲ ص ۶۲ و امالی صدوق ص ۱۰۰ و احتجاج طبرسی

بی محاکمه اعدام کردند^۱ تا نظیر این قضایا تکرار نشود و مردم همچنان چشم و گوش بسته در بیخبری بمانند و در اختناق شدید بین مرگ و زندگی بسر برند. این بود گوشه‌ای از تبلیغات دستگاه حکومت یزیدی بر ضد قهرمان کربلا که از دستبرد زمان محفوظ مانده است.

از آنچه گذشت روشن شد که همه تبلیغات دولتی بر ضد این امام مجاهد در این نقطه متمرکز میشد که قیام آنحضرت را بعنوان حمله تهاجمی و ابتدائی که موجب سلب امنیت و برهم زدن اتحاد اسلامی بوده معرفی کنند، و چون هیچگونه عیبی از نظر علم و تقوی و ایمان و فضیلت و حسب و نسب در وی سراغ نداشتند ناچار بودند از این راه وارد شوند که حرکت اصلاحی پسر پیغمبر (ص) را اقدام بر ضد اتحاد اسلامی و مصالح عالیة کشور بنامند.

تا بدینوسیله کشتار و حشیانه کربلا را که بدست عمال حکومت تحمیلی یزید انجام گرفت حق بجانب جلوه دهند.

تا بدینوسیله درندگیهای جیره خواران حکومت عدالت کش را ضروری و غیر قابل اجتناب وانمود کنند.

تا بدینوسیله حرکات غیر انسانی و قساوتهای بی حد و حصر چاکران جان نثار یزید را که «با اصطلاح» پاسداران حقوق ملت هستند يك اقدام دفاعی و مصالحانه بنامند!!!

اهل سنت چه میگویند؟

اگرچه يك دسته از نویسندگان اهل سنت که واقع بین ترند حرکت سیدالشهداء صلوات الله علیه را حرکتی لازم و ضروری و غیر قابل اجتناب دانسته و قیام آنحضرت را تاسرحد اعجاب تقدیس کرده اند ولی دسته‌ای دیگر از آنان قیام امام را يك قیام ابتدائی و نسنجیده در شرائط نامساعد پنداشته و گفته اند :

حسین بن علی (ع) آنطور که باید و شاید در ارزیابی قدرت حکومت و سنجش قدرت خویش دقت نکرد .

این نویسندگان روی این استنباط خود بر فرزند پیغمبر (ص) خرده گیری کرده و عمل آنحضرت را برخلاف مصلحت دانسته اند. و بعضی از آنان در خرده گیری و انتقاد تا آنجا پیش رفته اند که حرکت امام را برای خدا و برای اسلام و برای مردم مسلمان تا روز قیامت زیان آور پنداشته اند !!! اینک ماچند نمونه از گفته های آنانرا در اینجا میآوریم آنگاه بی بحث و انتقاد می پردازیم .

بدیهی است خواننده محترم باید آنقدر شرح صدر و وسعت نظر داشته باشد که گفته های دیگران را اگرچه باطل باشد بخواند سپس بحث و انتقادی را که درباره آن شده است ملاحظه فرماید .

۱- گفتار قاضی ابن العَرَبِيِّ :

قاضی ابوبکر بن العَرَبِيِّ متوفای ۵۴۰ هجری که از علمای اندلس بوده ضمن اینکه اظهار تأسف میکند که چرا امام حسین (ع) چنین قیامی

کرد ؟ میگوید :

وَلَوْ أَنَّ عَظِيمَهَا وَابْنَ عَظِيمِهَا وَشَرِيفَهَا وَابْنَ شَرِيفِهَا الْحُسَيْنُ وَسِعَهُ
بَيْتُهُ أَوْ ضَيَعَتْهُ أَوْ أَيْلَهُ وَتَوَجَّاءَ الْخَلْقُ يَطْلُبُونَهُ لَيَقُومَ بِالْحَقِّ وَفِي جُمْلَتِهِمْ
ابْنُ عَبَّاسٍ وَابْنُ عُمَرَ لَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِمْ وَحَضَرَهُ مَا أَنْذَرَهُ النَّبِيُّ (ص)
وَمَا قَالُ فِي أَخِيهِ وَرَأَى أَنَّهَا خَرَجَتْ عَنْ أَخِيهِ وَمَعَهُ جِيُوشُ الْأَرْضِ
وَمِبارُ الْخَلْقِ يَطْلُبُونَهُ فَكَيْفَ تَرْجِعُ إِلَيْهِ بِأَوْبَاشِ الْكُوفَةِ ؟ ١ .

اگر حسین بن علی که بزرگ این امت و پسر بزرگ امت و عالی ترین شخصیت امت و پسر عالی ترین شخصیت امت بود در خانه خود مانده بود و یا به زراعت یا دامداری پرداخته بود ، و بفرض اینکه مردم و حتی ابن عباس و عبدالله عمر از او درخواست میکردند که قیام بحق کنند از آنان نمی پذیرفت و توجه به فرمایش رسول خدا (ص) میکرد (که از انگیزش فتنه بپیم داده بود) و بخاطر می آورد که رسول خدا (ص) از صلح حسن بن علی ستایش کرده و اگر باین نکته توجه میکرد که حسن بن علی با آن همه نیروی نظامی که در اختیار داشت حکومت و خلافت را از دست داد در اینصورت چگونه حسین بن علی میتواند بکمک ارانل و او باش کوفه خلافت را قبضه کند ؟ اگر حسین بن علی باین مطالب توجه میکرد چنین حادثه نأسف آوری رخ نمیداد .

۲- گفتار ابن خلدون :

ابن خلدون فیلسوف و مؤرخ بزرگ اهل سنت متوفای ۸۰۸ هجری ضمن اینکه اهلیت امام حسین (ع) را برای قیام و زعامت مسلمانان تصدیق

۱- العواصم من القواصم ص ۲۳۲

میکند نظر میدهد که ارزیابی امام درباره نیروی نظامی خویش دقیق نبوده است. او میگوید:

وَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّهُ لَمَّا ظَهَرَ فَنُقُ يُزِيدَ عِنْدَ الْكَافَةِ مِنْ أَهْلِ
عَصْرِهِ بَعَثَتْ شَيْعَةً أَهْلَ الْبَيْتِ بِالْكَوْفَةِ لِلْحُسَيْنِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ فَيَقُومُوا
بِأَمْرِهِ فَرَأَى الْحُسَيْنُ أَنَّ الْخُرُوجَ عَلَى يُزِيدَ مُتَعَيِّنٌ مِنْ أَجْلِ
فِسْقِهِ لِاسِيْمًا مَنْ لَهُ الْقُدْرَةُ عَلَى ذَلِكَ وَظَنَّهَا مِنْ نَفْسِهِ بِأَهْلِيَّتِهِ
وَشَوْكِيَّتِهِ فَأَمَّا الْأَهْلِيَّةُ فَكَانَتْ كَمَا ظَنَّ وَزِيَادَةَ وَأَمَّا الشُّوْكَةُ فَنُغَلِّطُ
(يُرْحَمُهُ اللهُ) فِيهَا.

اما درباره حسین باید بگویم: وقتی که فوق یزید نزد همه مردم زمانش ظاهر گشت پیروان اهل بیت پیغمبر (ص) در کوفه از حسین بن علی درخواست کردند بکوفه برود و آنان در قیام برضد یزید یاریش کنند. حسین دید چون یزید فاسق است قیام برضد او واجب است خصوصاً بر کسی که قدرت بر قیام دارد و حسین بن علی گمان کرد هم اهلیت برای قیام دارد و هم قدرت. و گمان وی درباره اهلیت خود صحیح بود بلکه بیش از آنچه شرط خلافت بود اهلیت داشت، ولی گمان وی درباره قدرت خود اشتباه بود که خیال کرد میتواند با نیروی نظامی خویش در قیامش پیروز گردد، خدایش رحمت کند.

۳- گفتار طنطاوی:

یکی از کسانی که میگوید: حسین بن علی (ع) درباره ارزیابی

۱- مقدمه تاریخ ابن خلدون ص ۲۱۶

قدرت نظامی خویش و سنجش نیروی حکومت دقت نکرد ، شیخ محمد طنطاوی مصری استاد دانشکده لغت عرب است. او در این باره میگوید :

وَ أَحْسَنَ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ظَنَّهُ بِمَنْ انْتَفَوْا حَوْلَهُ
الَّذِينَ انْتَفَوْا فِي اسْتِغْرَازِهِ لِقِيَامِهِ بِطَلَبِهَا وَ لَمْ يَخْتَبِ إِصْرَ أَمَةِ
الْأَمْوِيِّينَ وَ شِدَّةَ شَكِيمَتِهِمْ حِسَابًا ، وَ لَمْ يَسْتَعْرِضْ مَا عَرَّرَ بِهِ
الْإِعْرَاقِيُّونَ أَبَاهُ وَ أَخَاهُ فِيمَا سَبَقَ ١ .

حسین بن علی رضی الله عنه از روی خوش باوری، بکسانی که اطراف او جمع شده بودند و شدیداً او را برای قیام و قبضه کردن خلافت تحریک و تشویق میکردند اطمینان پیدا کرد از اینرو قیام کرد، ولی از طرفی قدرت و شوکت بنی امیه و شدت عمل دستگاه حکومت را بحساب نیاورد، و از طرف دیگر فریبکاری مردم عراق را که قبلاً پدر و برادرش را فریب داده بودند از نظر دور داشت .

۴- گفتار عبدالوهاب نجار :

عبدالوهاب نجار استاد دانشگاه الازهر مصر هم در باره قیام امام حسین (ع) نظری شبیه نظر شیخ محمد طنطاوی دارد. او میگوید:

« مِنْ الظُّلْمِ أَنْ يُقَالَ أَنَّ يَزِيدَ اشْتَصَّ حُسَيْنًا إِلَى الْعِرَاقِ
فَإِنَّ حُسَيْنًا ذَهَبَ إِلَى الْعِرَاقِ مُخْتَارًا مُفْتَرًّا بِمَا جَاءَهُ مِنْ أَهْلِ
الْعِرَاقِ وَبِمَا يَتَعَدُّهُ لِنَجَاجِهِ مِنْ قِرَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) ٢ .

۱- مجله رساله الاسلام چاپ قاهره سال ۱۱ شماره ۱ ص ۸۵

۲- باورقی کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۳۱۸ طبع مصر ۱۳۵۶

این ظلم است که کسی بگوید: یزید حسین بن علی را ناچار کرده است که بعراق برود زیرا حسین بن علی با اختیار خود بعراق رفت و او از دوجبهت فریب خورد:

۱- خیال کرد مردم عراق که دعوتش کرده اند درباریش وفادار خواهند بود.

۲- خیال کرد قرابت با رسول خدا (ص) چنان مقام اجتماعی بوی داده است که میتواند در این قیام پیروز گردد.

ه- گفتار خطیب :

محب الدین خطیب مصری اظهار نظر چند نفر از کسانی را که میخواستند امام حسین (ع) را از سفر عراق منصرف کنند و کوششی را که در این راه کردند نقل میکند آنگاه میگوید:

دَقَلَمَ يُفِدِشِيءٌ مِّنْ هَذِهِ الْجَهْوِدِ فِي تَحْوِيلِ الْحُسَيْنِ عَنِ
هَذَا السَّفَرِ الَّذِي كَانَ مَشْتُومًا عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِسْلَامِ وَعَلَى الْأُمَّةِ
الْإِسْلَامِيَّةِ إِلَى هَذَا الْيَوْمِ وَإِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ وَكُلِّ هَذَا بِجِنَايَةِ
شَيْعَتِهِ الَّذِينَ حَرَّضُوهُ بِجَهْلِ وَعُرْوَرٍ وَرَغْبَةٍ فِي الْفِتْنَةِ وَالْفُرْقَةِ
وَالشَّرِّ .

این همه کوششی که این افراد خیرخواه برای منصرف کردن حسین ابن علی از سفر کوفه کردند بی نتیجه ماند و سرانجام ، حسین اقدام بسفیری کرد که برای خودش و برای اسلام و برای امت مسلمان تا امروز و تا روز قیامت زبان آور بود و همه این زبانها بسبب جنایتی بود که شیعیان

۱- پاورقی «العواصم من القواصم» ص ۲۳۱

وی مرتکب شدند زیرا شیعیان او بودند که از روی نادانی و غرور و حس
فتنه انگیزی و ایجاد شر و اختلاف حسین بن علی را برای قیام و سفر عراق
برانگیختند.

بدینگونه می بینید که محب الدین خطیب، بدینی و انتقاد را ناچه
بایه رسانده است!!! -

این بود نمونه ای از آنچه بعضی از اهل سنت که درباره قیام امام
حسین (ع) نظر انتقادی دارند نوشته اند و اینک ما بحث و انتقاد خود را در
باره گفتار آنان عرضه میکنیم:

در سخنان این پنج نفر که نظرشان را درباره قیام امام حسین (ع)
نوشتیم دو نقطه ضعف بچشم میخورد:

۱- اینان تجاوز حکومت یزید را نسبت بامام از نظر دور داشته
و توجه نکرده اند که عمال حکومت سر نیزه در هر چهار مرحله قیام امام
بآنحضرت تهاجم کردند.

آنروز که در مدینه بود برای تحمیل بیعت یزید از سوی سلب مصونیت
کردند که فرزند پیغمبر (ص) ناچار شد شبانه و مخفیانه با کمال ناراحتی
از مدینه هجرت فرماید.

و آنروز که در مکه توقف داشت خطر تهاجم عمال حکومت نسبت
بامام بقدری شدید شد که آنحضرت نتوانست اعمال حج را انجام دهد و
بسرعت از مکه خارج شد^۱ و در بیرون مکه نیز مورد تعقیب نظامیان مسلح
حکومت قرار گرفت.^۲

۱- ارشاد مفید ص ۱۹۹

۲- تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۸۹ و ارشاد مفید ص ۱۹۹

و آنروز که مأموران مسلح عبیدالله زیاده‌ریاست خُتر بن یزید برای محاصره و جلب امام آمدند از برگشتن سبط پیغمبر (ص) بحجاز جلوگیری کردند و آنحضرت را زیر نظر گرفتند و سرانجام برخلاف میل او در بیابانی بی‌پناهگاه فرود آوردند.

و آنروز که در کربلا در محاصره نیروهای تجاوزکار حکومت قرار گرفت هر چه فرزند پیغمبر (ص) برای جلوگیری از برخورد نظامی کوشش کرد تا آنجا که در مذاکرات خود با عمر بن سعد پیشنهاد مراجعت به حجاز کرد ولی عمّال حکومت نپذیرفتند و در پایان کار فرمان جنگ را صادر کردند و با تهاجم وحشیانه‌ای که به بیت رسالت کردند این فاجعه وحشتناک را بوجود آوردند.

این نویسندگان اهل سنت چون تهاجم حکومت یزیدی را بحساب نیاورده‌اند در درك ماهیت قیام امام دچار اشتباه شده و نتوانسته‌اند یا نخواسته‌اند تشخیص بدهند که عامل اصلی این حادثه خونین حکومت تجاوزکار یزیدی بوده نه حسین بن علی (ع).

۲- نقطه ضعف دیگری که در سخنان این نویسندگان هست اینست که آنان چون در زمانی پس از وقوع حادثه کربلا واقع شده‌اند آنچه دیده‌اند شکست ظاهری حسین بن علی (ع) است و از اینجا تصور کرده‌اند علت اینکه امام پیروزی نظامی حاصل نکرد اینست که از همان روزی که تصمیم گرفت بکوفه برود نیروی نظامی به حد کافی نداشت در حالی که چنین نیست.

بلکه امام حسین (ع) آنوقت که تصمیم گرفت بکوفه برود شرائط پیروزی نظامی برایش فراهم بود.

علاوه بر محبوبیت اجتماعی و لیاقت شخصی بی نظیری که آنحضرت

داشت ویزید نداشت.

این مطلب را مادر بخش اول بطوری توضیح دادیم که با خواندن آن توضیحات، خواننده بقدرت نظامی امام ایمان پیدا میکند و هرگز حاضر نمیشود بسخنائی از قبیل اینکه:

حسین بن علی (ع) پیروی نظامی بحد کافی نداشت.

یا در مقایسه قدرت خود با قدرت حکومت وقت نکرد. گوش فرا دهد. ما از خواننده عزیز تقاضا میکنیم از بخش اول، آن قسمتی را که مربوط به ارزیابی قدرت نظامی امام است بار دیگر بخواند تا بداند این عده از اهل سنت که خیال کرده اند امام حسین (ع) هنگامی که تصمیم گرفت بکوفه برود نیروی نظامی بحد کافی نداشت چگونه دچار اشتباه شده اند، و ابن خلدون که میگوید: حسین بن علی (ع) در ارزیابی قدرت ارتش خویش خطا کرد، چگونه در تشخیص حقایق تاریخی خطا کرده است.

پیرامون سخنان خطیب :

محبالدین خطیب چنانکه اشاره شد میگوید: « حرکت حسین بن علی برای خود او و برای اسلام و مسلمانان تا روز قیامت زیان آور بود. »

مقصود محبالدین از این سخن چیست؟

آیا میخواهد بگوید: جنبش اصلاحی حسین بن علی (ع) که برای نجات اسلام و مسلمانان انجام داد زیان آور بود یا میخواهد بگوید: حادثه کربلا و کشتن امام و یارانش زیان آور بود؟

اگر میخواهد بگوید: اصل جنبش اصلاحی و قیام و اقدام امام حسین (ع) زیان آور بود در این صورت باید بگوید: حرکت رسول خدا (ص)

برای جنگ احد و همچنین حرکت امیرالمؤمنین (ع) برای جنگ صفین برای اسلام و مسلمانان زیان آور بود، زیرا در جنگ احد بیش از هفتاد نفر از مسلمانان کشته شدند که یکی از آنان حمزه سیدالشهداء بود و در جنگ صفین بیش از هفتاد هزار کشته شده و عمار یاسر در همین جنگ شهید گشت.

آیا میتوان گفت: قیام فرزند پیغمبر (ع) که بمنظور زنده کردن سنت رسول خدا (ص) و از بین بردن بدعتها بوده^۱ برای اسلام زیان آور بوده است؟

آیا میتوان گفت: حرکت حسین بن علی (ع) از مکه بکوفه که بمنظور امتناع از پذیرش خلافت ضد اسلام یزید و تشکیل حکومت صد درصد اسلامی و نجات اسلام و مسلمانان انجام شده برای اسلام زیان آور بوده است؟

اگر چنین باشد باید گفت: همه جنبش‌های اصلاحی که از طرف پیغمبران خدا و سایر مردان اصلاح طلب انجام شده زیان آور بوده است!! این منطق را نه تنها هیچ مسلمانانی نمیتواند بپذیرد بلکه هیچ انسان خیر خواه و اصلاح طلبی نمیتواند بپذیرد.

و اگر خطیب میخواهد بگوید: حادثه کربلا و کشتن امام حسین (ع) و یارانش برای اسلام زیان آور بوده است، در اینجا باید گفت: حادثه کربلا را امام حسین (ع) بوجود نیاورد بلکه آنحضرت در مرحله سوم قیام برای جلوگیری از جنگ و خونریزی کوشش فراوان کرد، و این عمال حکومت جنگ طلب یزیدی بودند که برخلاف رضای امام این حادثه

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۶

خونین را بوجود آوردند و این ضربتی بود که حکومت یزید باسلام زدند
حسین بن علی علیه السلام.

گویا خطیب خیال کرده است حادثه کربلا و کشته شدن امام حسین (ع)
جزئی از قیام آنحضرت و قسمتی از برنامه وی بوده است که حرکت امام را
برای اسلام، زیان آور پنداشته است.

اگر خطیب بخواهد فاجعه خونین کربلا و کشتن امام و یارانش را
بحساب حسین بن علی (ع) بگذارد پس باید در مورد جنگ احد بگوید:
پیغمبر خدا (ص) بود که کشته شدن بیش از هفتاد نفر مسلمان را بوجود
آورد !!!

و در مورد جنگ صفین باید بگوید: امیر المؤمنین (ع) بود که
کشته شدن بیش از هفتاد هزار نفر انسان و حادثه شوم حکمیت و پیدایش
خوارج را بوجود آورد !!!

اشتباه خطیب در اینست که آنچه را که حسین بن علی (ع) بوجود
آورد با آنچه را که عمال حکومت یزید بوجود آوردند مخلوط کرده و
توجه نکرده است که: آنچه را امام بوجود آورد عبارت بود از قیام و اقدام
برای پذیرفتن خلافت تحمیلی یزید و تشکیل حکومت اسلامی برای
نجات اسلام و مسلمانان. و آنچه را عمال حکومت بوجود آوردند عبارت
بود از حادثه خونین کربلا و کشتن امام و یارانش که طبق فرمایش امام
سجاد ضربت بزرگی بود که باسلام زدند^۱، و اثر این ضربت تا امروز باقی
است.

خلاصه بخش دوم:

در بخش دوم ماهیت قیام امام حسین (ع) مورد بحث واقع شد و روشن گشت که آنچه امام انجام داد :

در درجه اول ، امتناع از بیعت یزید و ارزیابی اوضاع سیاسی و نیروی نظامی خویش بود.

و در درجه دوم علاوه بر امتناع و مقاومت ، اقدام برای تشکیل حکومت صدرصد اسلامی آنها در شرایط کاملاً مساعد بود.

و در درجه سوم فعالیت برای جلوگیری از برخورد نظامی بود.

و در درجه چهارم پس از تهاجم نیروهای تجاوزکار، مقاومت و دفاع افتخارآمیز بود که بشهادت آنحضرت و یاران وفادارش انجامید. . این بود ماهیت قیام امام که در این بخش توضیح داده شد.

بخش سوم

مراحل قیام

يك قاعده عمومي و عقلائی:

تا اینجا علل و عوامل قیام امام حسین علیه السلام ، و ماهیت قیام در دو بخش مورد بررسی قرار گرفت.

اینک در بخش سوم ، مراحل قیام امام را بررسی میکنیم:
باید دانست آنجا که مبارزه ، يك حق قانونی و وظیفه عقلائی است
باید بمقتضای حوادث زمان و مصلحت وقت انجام شود، و در هر وقتی بهر
نوری که به صلاح نزدیک تر است عملی گردد. و شخص مبارز یا ملت مبارز

باید بطور دقیق نفع و ضرر را ملاحظه کند ، و در درجه اول لازم است طوری مبارزه کند که با هیچگونه ضرر مالی و جانی روبرو نشود ، و در درجه دوم ضرر مالی را تحمل کند و از ضرر جانی بپرهیزد ، و در درجه سوم اگر هدفش از جان عزیزتر است اقدام بجانبازی نماید . این يك قاعده عمومی و عقلائی است که مراعاتش در همه جا لازم است .

رسول خدا (ص) نیز در مبارزات خود همیشه همین روش را داشته است ، و از اینرو هنگامیکه در مکه وجود مقدس وی که بنیانگذار نهضت جهانگیر اسلام بود در معرض خطر قرار گرفت مخفیانه از شهر خارج شد و بغار کوه (غار ثور) پناه برد ، و پس از سه روز بمدینه هجرت فرمود زیرا هیچ ضرورتی نداشت که در مکه بماند و خورد و خوریزی واقع شود . و در جنگ اُحُد در آغاز کار که قدرت و قشون داشت جبهه دفاعی خود را تشکیل داد و آماده جنگ شد ولی هنگامیکه ضربت خورد و یارانش متفرق شدند اسلوب دفاع را عوض کرد و در مخفیگاه کوه پنهان گشت و حتی وقتیکه ابوسفیان از طرف نیروهای تجاوزکاره شرکان فریاد زد : محمد زنده است یا نه ؟ باصحابش فرمود : جواب آنرا ندهید که ندانند من زنده هستم .

بدینگونه آنحضرت جان خود را حفظ کرد تا در آید انقلاب
ملکوتی و انسانی اسلام را بشمر برساند .

چنانکه سابقاً اشاره شد پس از تأمل کامل در مدارک تاریخی معلوم میشود که حسین بن علی (ع) در طول پنج ماه و دو اذده روز دوران قیام یعنی از هنگامیکه از مدینه خارج گشت تا وقتیکه شهید شد جنبش تاریخی

خود را در چهار مرحله مختلف انجام داده^۱ ، و در هر مرحله‌ای تصمیم جدیدی گرفته و در مبارزه ، اسلوب تازه‌ای انتخاب فرموده است.

- مرحله اول :

مرحله اول قیام ، چهار ماه و ده روز (از ۲۸ رجب تا ۸ ذی‌الحجه) طول کشیده زیرا امام حسین (ع) بنقل مشهور دو روز با آخر ماه رجب مانده سال ۶۰ هجری از مدینه خارج گشته و پس از پنج روز راه پیمائی وارد مکه شد و روز ۸ ذی‌الحجه از مکه بسوی کوفه حرکت فرموده است .

امام حسین (ع) در مدت چهار ماه و پنج روز از مرحله اول که در مکه توقف داشت حالت دفاعی بنخود گرفته و طبعاً مراقب بود که از طرف دستگاه حکومت مورد تهاجم واقع نشود . و منظور آنحضرت این بود که خلافت تحمیلی یزید را نپذیرد و علت نپذیرفتن خلافت یزید را برای مردم بیان فرماید و ضمناً اوضاع سیاسی عراق و قدرت نظامی خویش را ارزیابی کند تا در صورتیکه شرائط مساعد باشد خلافت اسلامی را بمرکز اصلی خود برگرداند و از این راه، اسلام و مسلمانان را از چنگال حکومت عدالت‌کش بنی‌امیه نجات بدهد .

بدیهی است از هنگامیکه امام حسین (ع) از مدینه بمکه هجرت فرمود طبعاً از طرف سازمان حکومت ، همه کارهای آنحضرت را زیر نظر گرفتند و اوضاع و احوال وی را به یزید گزارش میدادند، و این وضع تا

۱- این چهار مرحله در اوائل بخش دوم توضیح داده شده است.

چهارماه وده روزادامه داشت.

حادثهٔ روز:

حرکت ناگهانی امام از مدینه و پناهنده شدن آنحضرت به حرم خدا
افکار عمومی را برانگیخت و متوجه این مطلب کرد که حکومت جدید از
حسین بن علی (ع) سلب مصونیت کرده و او ناچار شده است از وطن خود با
خانواده اش خارج گردد و بمکه پناهنده شود. و بعلت شخصیت اجتماعی
عظیمی که امام در بین مردم داشت در میان ملت مسلمان خصوصاً شیعیان
علی (ع) هیجان شدیدی بوجود آمد و مردمی که از اطراف کشور وسیع
اسلامی بمکه میآمدند با عشق و علاقه فراوانی بخانهٔ فرزند پیغمبر (ص)
میرفتند، و هر دسته‌ای از مردم دربارهٔ مسائل مورد علاقهٔ خود سئوالاتی
میکردند و جواب میشنیدند.

این اجتماعات مرتب درمکه در حضور امام تشکیل میشد و هر چه
بر مدت توقف آنحضرت افزوده میشد توجه مردم باین مسئله جدید یعنی
امتناع امام از بیعت یزید بیشتر میگشت. و همه میدانستند که تجاوز از
طرف حکومت جدید شروع شده و حسین بن علی (ع) نسبت بدستگاه حکومت
در حال قطع رابطه و دفاع و امتناع بسر میبرد.

خبر این جریانات توسط کاروانهایی که بمکه میآمدند بسایر
شهرستانها منتقل میشد و هر روزی بیش از روز پیش منتشر میگشت، و
بعنوان خبر روز دهن بدهن میگشت و بیش از هر حادثهٔ دیگری جلب توجه
مخالف سیاسی را کرده بود.

آرزوی مردم:

خبر مرگ معاویه تازه منتشر شده بود و بتدریج بنقاط دور دست میرسید. بیست سال بود که سلطنت تحمیلی و استبدادی معاویه روی سینه ملت مسلمان سنگینی میکرد، اکنون که خبر مرگ این زمامدار جبار و خونخوار را میشنوند شادی و خوشحالی مخصوصی در خود احساس میکنند. بعضی از طبقات رنج دیده مردم، مخصوصاً شیعیان امیر المؤمنین (ع) امیدوار بودند که با مرگ معاویه تحولی در اوضاع سیاسی پدید آید و مردم بتوانند نفس راحتی بکشند.

مردمی که بگوش خود می شنیدند و بچشم خود میدیدند که گویندگان جیره خوار معاویه، علی بن ابیطالب (ع) را بر فراز منبرها لعن میکنند و بر معاویه درود میفرستند، این مردم خبر مرگ معاویه را بفال نیک گرفتند و آرزو داشتند این حکومت خفقان و اختناق که با احساسات دینی مردم بازی میکند و بی اندازه بر اعصاب ملت فشار میآورد سرنگون گردد و حکومتی که نسخه دوم حکومت عادلانه علی (ع) باشد روی کار بیاید.

در میان این طبقه از مردم خبر خودداری امام حسین (ع) از بیعت یزید از مهیج ترین و ارزنده ترین اخبار بشمار میرفت و امید داشتند که این جنبش فرزند پیغمبر (ص) منشأ تحولات ثمربخشی گردد و حکومت اسلامی از این شکل مبتذل و رسوا بیرون آید و بصورت حکومت عدالت گستر و آزادی بخش اصلی بازگردد، این بود آرزوی مردم.

جنبش کوفه :

این طبقه از مردم که خواهان تغییر حکومت بودند در سراسر کشور

پهناور اسلامی وجود داشتند ولی در عراق و خصوصاً در کوفه بیشتر بودند زیرا مردم عراق عموماً دوستان امیر المؤمنین (ع) بودند و کوفه در حدود چهار سال مرکز حکومت آنحضرت بود و بعثت مرکزی که داشت جمعی از اصحاب رسول خدا (ص) و شخصیت‌های برجسته سیاسی و مغزهای متفکر و صاحب نظر در آن سکونت داشتند .

این رجال متفکر بیش از دیگران از حکومت استبدادی بنی‌امیه ناراحت بودند و بیش از باقی طبقات از طرف عمال حکومت معاویه رنج دیده و عذاب کشیده و متحمل خسارات مادی و معنوی شده بودند، و بیش از سایر مردم از اینکه نام علی بن ابیطالب (ع) را روی منبرها بزشتی میبردند غضبناک بودند. فشارها و کشتارها و قانون شکنیها و حق کشیهای حکومت سیاه معاویه در روح این شخصیت‌های برجسته غده دردناکی بوجود آورده بود که آماده انفجار گشته بود. و چیزی که این غصه را شدیدتر و این غده را دردناک‌تر میکرد این بود که این رجال صاحب نظر میترسیدند پس از معاویه پسر هرزمو نالایق اوزمام حکومت را بدست بگیرد و با ملت رنج دیده مسلمان مثل پدر دیکتاتور و خونخوارش یا بدتر از او رفتار کند.

این رجال متفکر اکنون که خبر مرگ معاویه را میشنوند درباره آینده حکومت اسلامی بیشتر فکر میکنند و بگفتگو می‌پردازند که : آیا پس از معاویه باز هم باید سلطنت ضد اسلام بنی‌امیه ادامه داشته باشد ؟

آیا باید پسر معاویه با آن همه سوابق نفکین قدرت حکومت را بدست بگیرد و با سلب آزادی و سلب امنیت قضائی و سلب حقوق اجتماعی مردم بر مسند سلطنت استبدادی تکیه بزند ؟

آیا باز هم باید گویندگان مزدور بر فراز منبرها، امیر المؤمنین (ع) را در حضور شیعیان آنحضرت لعن کنند و کسی نتواند نفس بکشد؟

آیا باز هم بودجه عمومی مملکت که از جیب این مردم پرداخت میشود باید در انحصار عمال حکومت یزید که از فتوایهای خون آشام هستند باشد و آنرا در راه اشباع شهوات خود مصرف کنند و طبقات محروم ملت با فقر و مرگ تدریجی دست بگریبان باشند؟!

اینگونه افکار و گفتگوها مردم روشن بین کوفه را سخت بهیجان آورده و جنبش فکری کم نظیری در آنان ایجاد کرده بود.

يك نامه سیاسی :

با اینکه تشکیل جلسات سیاسی بر ضد حکومت وقت خطرناک بود و ممکن بود تشنجی بوجود آورد و زحمتی فراهم کند با اینوصف در کوفه در منزل سلیمان بن صرد خزاعی که از صحابه رسول خدا (ص) و از رجال با شخصیت کوفه بود جمعی از پیر مردان دلسوز و رجال صاحب نظر تشکیل جلسه دادند و در اطراف مهم ترین مسئله روز یعنی سلب مصونیت از امام حسین (ع) و پناهنده شدن آنحضرت بخانه خدا و وظیفه ای که آنان در این موقع حساس بعهدہ دارند سخنانی گفتند.

نتیجه مذاکرات سیاسی آنان که منشأ تحولات آینده کوفه شد این بود که نامه ای بامضای جمعی از بزرگان کوفه برای امام حسین (ع) بنویسند و در این موقع که کشور عظیم اسلامی سردوراهی قرار گرفته است فرزند پیغمبر (ص) را دعوت کنند که بمرکز عراق بیاید و مثل پدرش امیر المؤمنین (ع) در کوفه زمامداری و رهبری مردم را بعهدہ بگیرد .

بنظر رجال صاحب نظر کوفه حالا که حسین بن علی (ع) امنیت مسکن ندارد و بدین جهت در حرم خدا متحصن شده و وظیفه حتمی آنان است که بیاری وی بشتابند و تحت رهبری امام حکومت مستقلی تشکیل بدهند تا هم فرزند پیغمبر (ص) را از خطرهای احتمالی حفظ کنند و هم خود آنان که از حکومت بنی امیه رنج میبرند زیر سایه امام حسین (ع) از تجاوزات دستگاه حکومت خلاص شوند و از مزایای حکومت عدالت گستر حسینی بهره مند گردند. و بهترین راه پشتیبانی از سبط پیغمبر (ص) اینست که آنحضرت را در مرکز عراق مستقر سازند و نیروی متشکل از رجال آزاد بخوان و مردمی که نشانه عدالت اسلامی هستند بوجود آورند تا امام حسین (ع) بانکای آن حکومت نیرومندی تشکیل بدهد و در مقابل حکومت منفور و لرزان یزید بایستد و در آینده نزدیکی ریشه حکومت ظالمانه بنی امیه را بخشکاند و مردم مسلمان زیر پرچم حکومت حسینی از مزایای عدالت اسلامی برخوردار شوند.

این رجال با شخصیت و عدالتخواه ضمن نامه ای که برای امام حسین (ع) فرستادند و با امضای سلیمان بن صرد و حبیب بن مظاهر و جمعی دیگر از رجال بزرگ کوفه بود علال ناخشنودی و تنفر خود را از حکومت بنی امیه بدینگونه شرح میدهند :

« أَمَا بَعْدُ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَصَمَ عِدْوَكَ الْجَبَّارِ الْعَنِيدِ الَّذِي
 انْتزَى عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ فَأَبْتَرَهَا أَمْرَهَا وَغَصَبَهَا فِينَهَا وَتَأَمَّرَ عَلَيْهَا
 بِغَيْرِ رِضَى مِنْهَا ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا وَاسْتَبْقَى شَرَّهَا وَجَعَلَ مَالَ اللَّهِ
 دَوْلَةً بَيْنَ جَبَابِرَتِهَا وَأَغْنِيَانِهَا فَبُعْدَ لَهُ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ. إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا

إِمَامٌ فَاقِيلٌ لَعَلَّ اللَّهَ يَجْمَعُنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ ۱ .

شکر خدا را که دشمن جبار و سرسخت شما (معاویه) را هلاک کرد، او با قهر و غلبه بر این مردم مسلمان مسلط شد و قدرت حکومت را بدست گرفت و بودجه عمومی کشور را غصب کرد و برخلاف افکار عمومی ظالمانه بر مردم سلطنت نمود. آنگاه نیکان را کشت و بدان را باقی گذاشت و خزانه مملکت را در انحصار فتودالها و جباران درآورد، هلاک باد معاویه چنانکه قوم نمود هلاک شدند. مازما مدار و رهبر نداریم پس شما بشهر ما بیایید امید است خداوند ما را تحت رهبری آنحضرت برحق مجتمع سازد. علل ناخشنودی و تنفر رؤسای کوفه از حکومت پسر معاویه که در این نامه ذکر شده در چند جمله خلاصه میشود :

- ۱- معاویه با قهر و غلبه برخلاف میل مردم قدرت حکومت را قبضه کرد .
 - ۲- بودجه عمومی را در انحصار طرفداران جبار و فتودال خود درآورد .
 - ۳- نیکان و پاکان را که مخالف حکومت ظالمانه وی بودند کشت .
 - ۴- عناصر فساد را که پشتیبان حکومت وی بودند باقی گذاشت .
- این بود مضمون نامه‌ای که پیشقدمان جنبش کوفه از روی اخلاص برای امام حسین (ع) فرستادند. مطالبی که این مردان آزموده در نامه خود برای امام نوشتند اگرچه از حلقوم رؤسای کوفه بیرون آمده و از قلم آنان صادر شده ولی این زبانحال اکثریت قریب بانفاق مردم عراق و حجاز

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۱، الامامة والسیاسة ج ۲ ص ۴، ارشاد مفید

ص ۱۸۲ و مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۹۴

ویمن و مصر و سایر استانهای کشور پهناور اسلامی بود، زیرا ریشه‌های اصلی فسادها و بلاهاتی که از طرف حکومت‌های فاسد بجان مردم میریزد همین چهارچیز است :

- ۱- زمامداری و حکومت برخلاف افکار عمومی.
- ۲- مصرف کردن بودجه مملکت در راه شهوات عمال حکومت .
- ۳- کشتن عدالتخواهان دلسوز که خواسته‌های مردم را منعکس میکنند .

۴- تقویت عناصر فساد که پشتیبان حکومتند.

حبيب بن مظاهر و سليمان بن صرد و همفکران آنان که پس از مشورت کامل این نامه سیاسی را برای امام حسین (ع) فرستادند میگویند: باین چهارعلتی که ذکر شد ملت مسلمان دیگر نمیخواهد و نمیتواند حکومت استبدادی و ستم گستر بنی امیه را تحمل کند و میل دارد اکنون که امام حسین (ع) بر اثر تجاوز دستگاه حکومت در حرم خدا متحصن گشته است بیاری آنحضرت بشتابد و نیروهای ملی را بکمک وی بخواند تا فرزند پیغمبر (ص) با پشتیبانی مردم در مرکز عراق که مرکز ثقل شیعیان امیرالمؤمنین (ع) است مستقر شود و مردم بتوانند زیر سایه او از اسارت حکومت سر نیزه خلاص شوند و از آزادی و عدالت حکومت حسینی برخوردار گردند. این بود طرز تفکر بزرگان کوفه در باره این مسئله جدید.

عکس العمل امام :

ده روز از ماه رمضان^۱ و يك ماه و هفت روز از توقف امام حسین (ع)

۱- ارشاد مفید ص ۱۸۲ و الاخبار الطوال ص ۲۱۰

درمکه گذشته بود که اولین نامه دعوت شیعیان وی از کوفه رسید و پس از آن، نامه‌های پی‌درپی بمکه آمد تا اینکه بفاصله چند روزی نامه‌های فراوانی از مردم کوفه بدست آنحضرت رسید.

البته این انتظار میرفت که مردم عراق آنحضرت را دعوت کنند زیرا بعد از وفات حضرت مجتبی (ع) وی را دعوت کردند تا برضد معاویه قیام فرماید ولی نپذیرفت. از اینرو این انتظار بود که پس از مرگ معاویه دوباره او را دعوت بقیام کنند، چنانکه کردند.

امام پیش از دریافت نامه‌های دعوت درباره مسافرت کوفه تصمیمی نگرفته بود، ولی اکنون که درخواستهای مؤکد و مکرر از مردم عراق در مورد تشکیل حکومت رسیده لازم است اوضاع سیاسی و نیروهای ملی کوفه را بطور دقیق ارزیابی نماید تا در صورت مساعد بودن شرایط، اقدام به تشکیل حکومت فرماید. از اینرو بطور محرمانه نماینده میفرستد تا اوضاع کوفه را بررسی کند و به نماینده خود دستور میدهد که اگر اوضاع کوفه مساعد است بمن گزارش بده و اگر مساعد نیست فوراً مراجعت کن.^۱

مأموریت مسلم بن عقیل :

امام حسین (ع) پس‌رعم و شوهر خواهر خود مسلم بن عقیل را بعنوان نماینده مخفی و سری بکوفه میفرستد تا اوضاع آن شهر را از نزدیک مطالعه کند و گزارش دهد.

مسلم در ۱۵ ماه رمضان از مکه خارج شده و در ۵ شوال وارد کوفه میگردد.^۲

۲- مروج الذهب ج ۲ ص ۸۶

۱- الاخبار الطوال ص ۲۱۰

امام حسین(ع) جواب نامه‌های اشخاص را يك يك نوشت بلکه يك نامه عمومی برای همه شیعیان خود نوشت تا هم این يك نامه جواب برای همه باشد و هم اسم شخص معینی برده نشود که مبادا نامه بدست عمال حکومت بیفتد و باعث زحمت آن شخص شود و یا آن کسی که نامه با اسم او است بردیگران افتخار کند و فزونی جوید. امام در این نامه بمردمی که آنحضرت را دعوت کرده بودند نوشت :

« مسلم بن عقیل پسر عم و مورد اطمینان من است، او را بنمایندگی خود بکوفه فرستادم، اگر مسلم بمن بنویسد که خردمندان شما همه بر این عقیده هستند که من برای زعامت شما بکوفه بیایم آنگاه بزودی بکوفه خواهم آمد ». »

حسین بن علی(ع) این عمل خردمندان را میکند که مبادا نامه‌هایی که مردم کوفه نوشته‌اند از روی طغیان احساسات و غلبه افکار افراطی باشد، و مبادا يك عده از افراد تندرو بدون فکر عاقبت کار، اقدام بچنین دعوتی کرده و موافقت دیگران را هم با فشار و اصرار جلب نموده باشند که اگر چنین باشد پذیرفتن دعوت آنان کاری عاقلانه نخواهد بود، ولی اگر عموم خردمندان و اکثریت عظیم مردم خواهان زعامت امام باشند در این صورت چون قدرت جدیدی برای تشکیل حکومت بوجود آمده تکلیف جدیدی برای آنحضرت بوجود خواهد آمد، زیرا همانطور که اگر قدرت نباشد تکلیف نیست اگر قدرت باشد تکلیف هست.

امام حسین(ع) بر نامه مسلم بن عقیل را بر اساس سه مطلب تنظیم میکند:

۱- تقوی. نمایندهٔ امام نباید در این مأموریت يك قدم از مرز تقوی و فضیلت منحرف شود زیرا او نمایندهٔ شخصی است که خود مظهر تقوی و فضیلت است.

۲- کتمان برنامه. مسلم باید مأموریت خود را کاملاً محرمانه انجام دهد که مبادا بین او و قوای دولتی تصادم واقع شود و مانع انجام وظیفهٔ او گردد.

۳- لطف و ملامت. نمایندهٔ امام باید با مردم با لطف و ملامت رفتار کند و نگوید: من نمایندهٔ حسین بن علی (ع) هستم و باید بر مردم ریاست کنم و جلال و جبروت خود را برخ ملت بکشم.

بدینگونه می بینیم امام مأموریت مسلم را بر اساس سه مطلب انسانی و عقل پسند تنظیم فرموده است: **وَأَمْرُهُ بِالتَّقْوَى وَ كِتْمَانِ أَمْرِهِ وَ اللُّطْفِ**^۱. مسلم را بتقوی و کتمان برنامه و لطف و ملامت، فرمان داده است.

بنا بر این مأموریت مسلم بن عقیل يك مأموریت اکتشافی محرمانه برای ارزیابی اوضاع سیاسی و نیروهای نظامی امام و در صورت امکان زمینه سازی برای تشکیل حکومت است.

چگونه این مأموریت را انجام داد؟

مسلم بن عقیل که مردی شجاع و باتقوی و مورد اعتماد امام بود با همهٔ زحماتی که در راه، برای وی پیش آمد در حدود دو هزار کیلومتر راه بین مکه و کوفه را بسوی شمال شرقی طی کرد و پس از بیست روز بطور مخفیانه وارد کوفه شد.

۱- ارشاد مفید ص ۱۸۳

نماینده امام مأموریت سنگینی دارد زیرا باید این کارها را بانیز بینی و دقت کامل انجام دهد:

۱- يك خانه که مورد اطمینان باشد انتخاب کند و در آن خانه انجام مأموریت خود را بطور محرمانه شروع نماید.

۲- يك شبکه از تباط از افراد با ایمان و مورد اعتماد خود بوجود آورد که بوسیله این شبکه با مردم دیگر مربوط شود و بدینوسیله از اوضاع داخلی کوفه اطلاع دقیق حاصل کند.

۳- باتیزهوشی مخصوصی مطالعه خود را در اوضاع و احوال و افکار مردم شروع نماید.

۴- اسامی اشخاص را زود بخاطر بسپارد و افراد مختلف را زود بشناسد و بر و حیات آنان پی ببرد.

۵- از میزان قدرت حاکم کوفه و شخصیت اجتماعی و اسلوب کار و سختگیری یا ملایمت او بطور دقیق مطلع گردد.

۶- با مشورت بزرگان کوفه مقداری بودجه و اسلحه و تجهیزات دیگر بطور آزاد و با اختیار مردم بعنوان احتیاط و ذخیره آماده کند.

بدیهی است از این پول، مسلم بن عقیل حتی يك دینار برای مخارج شخصی خودش اختصاص نمیدهد و نیز هزینه زندگی خود را بر کسی تحمیل نمیکند، و حتی پولهایی را که میخواهند بوی تقدیم کنند نمیپذیرد^۱. و از این جهت در مدت دو ماه و سه روز توقف خود در کوفه هفتصد^۲ یا هزار^۳

۱- مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۹۷

۲- ارشاد ص ۱۹۶

۳- الاخبار الطوال ص ۲۱۹

درهم قرض پیدا میکند .

مسلم بن عقیل با همه مشکلاتی که در کارش بود مأموریت سنگین خود را با رعایت تقوی و ملامت بخوبی انجام داد و تا وقتیکه عُبَیدالله زیاد بکوفه نیامده بود بانبروهای دولتی برخورد نکرد.

او پس از آنکه در مدت قریب چهل روز اقامت خود در کوفه اطمینان حاصل کرد که کوفه از هر جهت استعداد پذیرش امام حسین (ع) را دارد نتیجه مطالعات خود را ضمن نامه محرمانه‌ای بدینگونه به امام گزارش داد: «نیروی داوطلب برای تشکیل حکومت بحد کافی وجود دارد، و شهر کوفه از هر جهت آماده پذیرش شماست، بنابراین زودتر عازم کوفه شوید و دیگر در مکه توقف نفرمائید».

البته پیشرویهای مسلم بن عقیل تا وقتی بود که نعمان بن بشیر، حاکم کوفه بود، چون نعمان مردی ضعیف بود یا چنین مینمود و نمیتوانست یا نمیخواست درباره نماینده امام حسین (ع) زیاد سختگیری کند. و بهمین جهت از حکومت کوفه برکنار شد و عُبَیدالله زیاد ۲۸ ساله^۲ یا ۳۲ ساله^۳ بجای وی منصوب گشت.

باز هم توقف :

مسلم بن عقیل روز ۱۵ ماه رمضان عازم کوفه شد و پنج روز از ماه

۱- الأخبار الطوال ص ۲۱۹

۲- ابوالشهداء ص ۹۲

۳- تاریخ طبری جلد ۴ ص ۲۲۰ مینویسد: عیبده زیاد در آخر سال ۵۳

هجری در سن ۲۵ سالگی به استانداری خراسان منصوب شد، بنابراین در آخر سال ۶۰ هجری که بحکومت کوفه منصوب شد ۳۲ سال داشته است.

شوال گذشته وارد کوفه گشت^۱ و برای بررسی اوضاع کوفه يك ماه و هفت روز وقت مصرف کرد، و ۲۷ روز پیش از شهادتش یعنی ۱۲ ماه ذی القعدة نتیجه مطالعات خود را برای امام نوشت^۲.

شاید بتوان گفت: پیک‌های عادی معمولاً مدت ۱۲ روز راه بین مکه و کوفه را طی می‌کرده‌اند زیرا آن‌گاه که مسلم بن عقیل از مدینه بسوی کوفه رهسپار شد و دو نفر راهنمای وی راه را گم کردند و از تشنگی مردند نامه‌ای با امام نوشت و منتظر ماند. در اینجا او باید حداقل هشت روز توقف کند تا نامه‌رسان وی بیش از هشتاد فرسخ مسافت برود و برگردد. با این وصف می‌بینیم وی پس از بیست روز وارد کوفه شده است. بنابراین مسلم بن عقیل در حدود ۱۲ روز راه بین مکه و کوفه را طی کرده است. از اینجا میتوان فهمید نامه‌ای که مسلم در ۱۲ ماه ذی القعدة از کوفه برای امام فرستاده در ۲۴ ذی القعدة با آنحضرت رسیده است. ولی باز هم می‌بینیم امام فوراً بکوفه حرکت نمی‌فرماید بلکه در حدود ۱۴ روز دیگر در مکه میماند، چون حرکت امام حسین (ع) از مکه بکوفه در ۸ ذی الحجة بوده^۳ یعنی ۱۴ روز پس از آنکه نامه مسلم بوی رسیده است.

اگر این حساب درست باشد که امام پس از رسیدن نامه مسلم باز هم در حدود ۱۴ روز در مکه توقف فرموده^۴ طبعاً این سؤال پیش می‌آید که پس از رسیدن گزارش اطمینان بخش مسلم با اینکه اوسفارش کرده بود امام زودتر حرکت کند، چرا آنحضرت فوراً حرکت نفرمود؟

۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۸۶

۲- ارشاد ص ۲۰۱

۳- ارشاد مفید ص ۱۹۸

۴- چون این حساب روی حدس و تخمین بود آنرا بصورت تردید نوشته.

جواب:

در اینجا شاید بتوان گفت: به دعوت پس از رسیدن نامه مسلم امام حسین (ع) فوراً بسوی کوفه حرکت نکرد:

۱- امام میتوانست در موسم حج با مردم مختلفی که از اطراف کشور وسیع اسلامی برای انجام حج میآمدند تماسهایی حاصل کند و مذاکرات لازم را که به هدف وی کمک میکرد با آنان بنماید، و میتوانست در این تماسها مردم یمن و آفریقا و آندربایجان و خراسان و سایر اقطار اسلامی را بطور کامل از تصمیم خود آگاه سازد و در تشکیل حکومت از آنان کمک بخواهد. و بدون تردید با آن محبوبیت بی نظیری که فرزند پیغمبر داشت افکار مردم مختلف بیش از پیش بوی متوجه میشد، و دعوت آنحضرت را با خرسندی می پذیرفتند، و در این صورت امام حسین (ع) با وضعی مطمئن تر و موقعی محکم تر بسوی کوفه حرکت میفرمود.

۲- شاید این نکته هم در نظر آنحضرت بوده که میخواسته است پیش از انجام حج بکوفه نرود تا وسیله تبلیغات سوء بدست دشمن ندهد، و عمال حکومت نگویند: حسین بن علی (ع) برای طلب حکومت از خانه خدا اعراض کرده و از انجام مراسم حج که از شعائر بزرگ اسلامی است سر باز زده است.

ما میدانیم که امام حسین (ع) بیش از هر کس یزید و چاکران جان نثار او را میشناخت و با کمال احتیاط مواظب بود مدرکی بدست جیره خواران حکومت ندهد و وسیله حملات تبلیغاتی را برای آنان فراهم

۱- اگرچه امام بعثت بروز خطر یا علت دیگری اعمال حج را انجام نداد بلکه يك عمره بجا آورد و بسوی کوفه حرکت فرمود.

نکند، و از اینرو هر کاری می‌کرد دلیل آنرا روشن می‌ساخت و حتی نامه‌های مردم کوفه را بعنوان مدرک مسافرت عراق همراه خود آورده بود.^۱

و می‌دانیم که حکومت یزید در کمین بود از امام سوژدای بدست آورد و با وسائلی که در دست داشت تبلیغات دامنه داری بر ضد حسین بن علی (ع) براه بیندازد و برای کوبیدن شخصیت فرزند پیغمبر (ص) علاوه بر نیروی سرنیزه از قدرت تبلیغات هم حداکثر استفاده را بنماید.

حکومت یزید همین مراسله امام را که آنحضرت جوابی برای آنهمه نامه مردم کوفه فرستاد يك ماده تبلیغاتی مهمی قرارداد و صدای اعتراض خود را بر ضد امام بلند کرد.

نامه تبلیغاتی خلیفه :

این عبارات از متن نامه اعتراض آمیزی است که یزید بن معاویه درباره مکانبه امام با مردم کوفه و روابط وی با آنان به ابن عباس نوشته است:

وَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَقَدْ أَحْبَبْتُ الْإِعْذَارَ إِلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ مِمَّا كَانَ مِنْهُ وَ
 قَدْ بَلَّغْتَنِي أَنَّ رِجَالًا مِنْ شِيعَتِهِ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ يُكَاتِبُونَهُ وَيُكَاتِبُهُمْ وَيَمْنُونَهُ الْخِلَافَةَ
 وَيُؤْمِنُ بِهِمُ الْإِمْرَةَ وَقَدْ تَعْلَمُونَ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ الْوُضَلَةِ وَعَظِيمِ الْحُرْمَةِ وَنَتَائِجِ
 الْأَرْحَامِ وَقَدْ قَطَعَ ذَلِكَ الْحُسَيْنُ وَبَتَّهُ وَأَنْتَ زَعِيمُ أَهْلِ بَيْتِكَ وَسَيِّدُ أَهْلِ بِلَادِكَ
 فَالْقَهْ فَارْذُدْهُ عَنِ السَّعْيِ فِي الْفِرْقَةِ وَرُدِّهِ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَنِ الْفِتْنَةِ.^۱

(ای ابن عباس) من دوست داشتم درباره کارهایی که از حسین بن

۱- ارشاد مفید ص ۲۰۶

۲- تهذیب تاریخ ابن عساکر ج ۴ ص ۳۳۰ و تذکره سبط ص ۲۳۸

علی سرزده است بر شما اهل بیت پیغمبر (ص) اتمام حجت کنم . بمن گزارش داده اند که جمعی از شیعیان حسین بن علی از مردم عراق با او مکاتبه دارند و آنان بحسین نوید خلافت میدهند و او هم به آنان امید حکومت میدهد و شما میدانید که پیوند دوستی و احترام زیاد و خویشاوندی در بین ما وجود دارد و اکنون حسین بن علی این پیوند را بریده است و تو (ای ابن عباس) که سرپرست اهل بیت و بزرگ مردم بسلاطین خود هستی^۱ لازم است حسین را ملاقات کنی و او را از ایجاد اختلاف بازداری و نگذاری این امت در فتنه بیفتد.

بدینگونه می بینیم حکومت سر نیزه و اختلافی که از فرزند رسول خدا (ص) در وطنش سلب مصونیت کرده و آنحضرت بحکم اضطرار بحرم خدا پناهنده شده است ، اکنون که يك نامه در جواب آنهمه نامه مردم کوفه فرستاده است او را عامل فتنه و اختلاف میخوانند.

اگر امام حسین (ع) تسلیم بی قید و شرط یزید شود و در ردیف جیره خواران مزدور در آید کسی بر ضدا و تبلیغاتی نمیکند ولی چون از پذیرفتن خلافت غیر قانونی پسر معاویه خودداری کرده و در فکر نجات دادن اسلام و مسلمانان است آشوبگر و فتنه انگیز شده است !! پروئی و بی آبروئی تا این اندازه کسی ندیده است. اساساً شرم و حیا در قاموس زندگی بنی امیه مفهوم و معنایی ندارد.

۱- گویا یزید در این جمله نسبت به امام حسین علیه السلام تعریفی دارد که

ابن عباس را سرپرست و بزرگ اهل بیت خوانده است.

مرحله دوم:

حرکت ناگهانی امام:

شهر کوفه در انتظار مقدم امام حسین (ع) بهیجان آمده و هر چه روز بیشتر میگذشت بی صبری مردم زیادتر میگشت و هر چه از مسلم بن عقیل در این باره چیزی می پرسیدند طبعاً میگفت: نامه ای برای امام نوشته ام که هر چه زودتر بکوفه بیاید و منتظرم یا خود آنحضرت بیاید یا نامه اش برسد. کوفه تقریباً در دوهزار کیلو متری شمال شرقی مکه قرار دارد و بعلت دوری راه و نبودن وسائل ارتباط سریع نه ممکن بود اخبار کوفه سرعت با امام برسد و نه ممکن بود مسلم بزودی اخبار مکه را دریافت کند. اگر مرتب پیکی رفت و آمد میکرد شاید پس از حدود دوازده روز اخبار کوفه بمکه و پس از دوازده روز دیگر اخبار مکه بکوفه میرسید بنا بر این اگر مسلم نامه ای برای امام مینوشت پس از ۲۴ روز و شاید هم بیشتر جواب آنرا دریافت میکرد. و همین دوری راه و نبودن وسائل ارتباط سریع، مشکلات زیادی در راه قیام امام حسین (ع) بوجود آورد. و بهمین علت، مکه خبر ندارد^۱ که پس از انتصاب عُبَیدالله زیاد بحکومت کوفه چه تحولات جدیدی در آن شهر بوجود آمده و وظیفه مسلم تا چند حد سنگین تر شده است.

و کوفه خبر ندارد که دولت یزید چه تصمیم جدیدی درباره امام گرفته و این تصمیم در حوادث آینده تا چه حده مؤثر خواهد بود.

مکه خبر ندارد که سخنرانی نهید آه میز عُبَیدالله زیاد در مسجد

۱- این حساب از نظر مجاری عادی و با صرف نظر از علم غیب امام است.

جامع کوفه^۱ و سختگیری بی اندازه حاکم تازه نفس، کار را بر مسلم بن عقیل تاچه اندازه سخت و مردم را تاچه حد ناراحت کرده است.

و کوفه خبر ندارد که عمرو بن سعید حاکم حجاز و امیر الحاج انتصابی از طرف یزید چه دستور ظالمانه و تکان دهنده‌ای درباره امام حسین (ع) دریافت کرده و مأمور شده است در ایام حج آن دستور را اجرا کند .

مکه خبر ندارد که ابن زیاد بوسیله جاسوس مخصوص خود از مخفیگاه مسلم اطلاع پیدا کرده^۲ و بهمین زودی برای نماینده حسین (ع) خطر جدیدی پیش می‌آید .

و کوفه خبر ندارد که فرمان تازه‌ای از طرف پسر معاویه صادر شده است که کار امام را در مکه یکسره کنند.

مکه خبر ندارد در همان زمانیکه حسین بن علی (ع) می‌خواهد برای مسافرت کوفه تصمیم بگیرد میزبان مسلم بن عقیل ، هانی بن عروه بجرم پذیرائی از مسلم از حاکم خونخوار کوفه چوب می‌خورد و با صورت مجروح و خون آلود زندانی میشود^۳ و مسلم در برابر این تجاوز وظیفه دیگری پیدا میکند.

و کوفه خبر ندارد حسین بن علی (ع) اطلاع حاصل کرده است که جمعی از تروریستهای مزدور و چاکران جان‌نثار یزید دستور دارند تحت رهبری حاکم حجاز در ایام حج پسر پیغمبر (ص) را دستگیر یا ترور

۱- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۲۴

۲- کامل ج ۴ ص ۲۷

۳- کامل ج ۴ ص ۲۹

کنند^۱. و از این جهت امام ناچار شده است همان روزی که مردم شروع به اعمال حج میکنند بسرعت از مکه خارج شود.

مکه خبر ندارد در همان روزی که حسین بن علی (ع) بسوی کوفه حرکت میکند نماینده او مسلم بن عقیل برای حمایت از هانی بن عروه و پیشگیری از غافلگیر شدن قصر ابن زیاد را محاصره میکند و فردای آن روز مسلم و هانی هر دو اعدام میشوند^۲.

و کوفه خبر ندارد همان روز که مسلم بن عقیل قصر ابن زیاد را محاصره میکند امام حسین (ع) از مکه خارج شده و مورد تعقیب نظامیان مسلح حاکم حجاز قرار میگیرد^۳.

خلاصه در چند روز اوائل ماه ذی الحجّه که در کوفه حوادث حادی در جریان بود، نه مکه از حوادث کوفه خبر داشت و نه کوفه از آنچه در مکه میگذشت آگاه بود^۴. و بدون تردید اگر مکه و کوفه از حوادث یکدیگر آگاه بودند سیر نهضت امام طور دیگری بود.

حادثه تازه‌ای که در مکه رخ داد و افکار مردم را بخود جلب کرد حرکت ناگهانی فرزندان پیغمبر (ص) از مکه معظمه بود^۵.

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۳۵

۲- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۳۵

۳- الاخبار الطوال ص ۲۲۱

۴- ارشاد مفید ص ۱۰۹ و لهوف ص ۵۲. بی خبری مکه از اخبار کوفه و کوفه از اخبار مکه از این جمله لهوف استفاده میشود که میگوید: «وَكَانَ قَدْ تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ (ع) مِنْ مَكَّةَ ... قَبْلَ أَنْ يَقْتَلَ مُسْلِمًا. آنگاه که امام حسین (ع) از مکه حرکت کرد از قتل مسلم آگاه نبود».

۵- ارشاد مفید ص ۱۹۹

امام حسین (ع) همانطور که در مدینه برادر خود محمد بن حنفیه را مأمور کرده بود که جریان‌های سیاسی را بوی گزارش دهد^۱ طبعاً در مکه هم بطور کامل مراقب اوضاع و احوال عمال حکومت بود و چند روز از اول ماه ذی‌الحجه گذشته بود که احساس کرد ممکن است خطر جدیدی از طرف حکومت یزید متوجه وی گردد. و این خطر روز ۸ ذی‌الحجه خیلی جدی و شدید شد، زیرا حاکم حجاز (عمرو بن سعید) همان روز هشتم ذی‌الحجه با نیروهای مسلح خود وارد مکه شد^۲ و با این وضع خطر ترور^۳ یا دستگیر شدن^۴ یا جنگ با نیروهای حاکم^۵ برای امام يك خطر كاملاً جدی و محسوس بود.

حکومت خام و بی‌تدبیر یزید دیگر نتوانست وجود حسین بن علی (ع) را در مکه تحمل کند و پس از حدود چهار ماه تصمیم گرفت کار آنحضرت را در همان مکه یکسره کند، از اینرو لازم بود امام زودتر مکه را بسوی کوفه ترك نماید.

بسوی کوفه :

کاروان امام حسین (ع) اکنون پس از چهار ماه و پنج روز توقف در مکه از آن شهر خارج شده و بطرف شمال شرق راه کوفه را در پیش گرفته است. و چون در ایام توقف امام در مکه جمعی از مردم بصره و حجاز بان

۱- مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۸۸

۲- الامامة والسياسة ج ۲ ص ۳

۳- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۳۵

۴- ارشاد ص ۱۹۹

۵- لهوف ص ۵۵

حضرت ملحق شدند^۱ اکنون کاروان سبط پیغمبر (ص) سنگین تر شده و بدستوروی سرعت بسوی عراق میرود.

اکنون همه فکر امام حسین (ع) اینست که هر چه زودتر بکوفه برسد، زیرا اگر در مکه میماند خطر قطعی بود پس باید از منطقه خطر سرعت دور شود و زودتر بکوفه برسد و با پشتیبانی نیروهای داوطلب و متشکل، حکومت آزادبخش اسلامی را تشکیل بدهد.

چرا کوفه را انتخاب کرد؟

این فکر بمغز هر مؤرخ میآید که چرا امام حسین (ع) کوفه را برای مرکز تشکیل حکومت و پایگاه مقاومت انتخاب کرد با اینکه افراد متفکری مثل ابن عباس عقیده داشتند برای منظوری که امام دارد یمن که در نواحی جنوبی مکه است مناسب تر میباشد؟

ابن عباس وقتی که مطلع شد امام تصمیم دارد بکوفه برود بسوی گفت: بنظر من یمن برای مرکز مبارزه و پیکار از کوفه بهتر است زیرا در یمن جمعی از شیعیان پدر شما هستند که از شما حمایت میکنند، علاوه بر این در یمن قلعه‌ها و کوهستانها و دره‌هایی هست که برای سنگرگیری و مبارزه مناسب است^۲.

در اینجا باید گفت: کوفه بچند علت برای پایگاه مبارزه بهتر از یمن یا هر جای دیگری بود:

۱- کوفه از حسین بن علی (ع) رسماً دعوت کرده و آمادگی خود را

۱- ارشاد ص ۱۹۹

۲- الاخبار الطوال ص ۲۲۱

برای حمایت از آنحضرت اعلام داشته است، و بدون تردید، شهری که خود در دعوت پیشقدم شده برای مبارزه آماده‌تر است از شهری که امام بنخواهد بطور ابتدائی بدانجا برود.

۲- از کوفه گزارش صحیح از مسلم بن عقیل رسیده و اوضاع آنجا خیلی روشن است و برای مبارزه آمادگی کامل دارد، ولی از یمن هیچگونه اطلاع اطمینان بخشی در دست نیست و ممکن است اگر امام بیمن برود فوراً از طرف عمال حکومت دستگیر شود.

۳- تقاضاهای پی‌گیر مردم کوفه و وظیفه‌ای برای امام حسین (ع) ایجاد کرد و سبب شد که آنحضرت تقاضای هیجده هزار و بنقل دیگری چهل هزار^۱ ارادتمند را بی‌جواب نگذارد و احساسات مردم را جریحه‌دار نکند، و در این هنگام که دولت یزید از امام سلب مصونیت کرده است هم از عواطف دینی مردم برای هدف خود استفاده کند، و هم وظیفه‌ای را که افکار عمومی و وجود نیروهای داوطلب از نظر حمایت اسلام برای وی ایجاد کرده است انجام دهد. هسته مرکزی نیروهای امام در کوفه بود نه در یمن یا جای دیگر.

باین سه دلیلی که ذکر شد کوفه از هر شهر دیگری مناسب‌تر بود که امام برای تعقیب هدف خود در آنجا مستقر شود و حکومتی را تشکیل بدهد که بحمايت اسلام برخیزد.

يك خبر ناگوار:

کاروان امام حسین (ع) شتابان بسوی کوفه میرفت، و آن راه‌های

۱- مشیرالاحزان ص ۱۱ و تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۶۱

طولانی و بیابانی را با اینکه زن و فرزند همراه کاروان بود بسرعت طی میکرد. چیزی که خیلی فکرامام را مشغول میکرد این بود که بتواند اطلاع صحیحی از اوضاع کوفه حاصل کند. سابقاً اشاره شد که آنحضرت از بین راه نامه‌ای برای مردم کوفه توسط پیک مخصوصی فرستاد و آنرا بجدیت و آمادگی بیشتری دعوت کرد^۱.

پس از فرستادن این پیک علاقه امام باخبار کوفه بیشتر شد زیرا هم میخواست از حال مسلم اطلاع جدیدی حاصل کند و هم از وضع نامه‌رسان خود آگاه گردد و بدین علت میل داشت حتی از رهگذرانی که از کوفه میآمدند کسب خبر کند.

امام حسین (ع) نزدیک منزل «زُرُود» مردی را دید که از طرف کوفه میآید ایستاد که اوضاع کوفه را از وی پرسد، آن مرد که دید امام با او کار دارد راه خود را کج کرد و آنحضرت هم چون چنین دید از وی صرف نظر نمود. دو نفر از بنی اسد که از حج فارغ شده و همراه کاروان امام بعراق میرفتند آن مرد را ملاقات کردند و از نسب وی سؤال نمودند معلوم شد او هم از قبیلۀ بنی اسد است. از او پرسیدند: از کوفه چه خبر داری؟ گفت: من در کوفه دیدم که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشته بودند و بدنشان را در بازار روی زمین میکشیدند.

این دو نفر مرد اسدی میگویند: ما این خبر را از آن مرد دریافت کردیم و همراه کاروان امام رفتیم تا آنکه شبانگاه در منزل «تعلیبه» فرود آمد، همانوقت نزد آنحضرت شتافتیم و سلام کردیم و گفتیم: ما خبر تازه‌ای داریم اگر مایل هستید آشکارا بگوئیم و اگر نه، محرمانه. امام نگاهی

۱- تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۹۷ و ارشاد مفید ص ۲۰۱

بما و باصحابش گرد و فرمود: ما چیزی از یاران خود پوشیده نداریم .
 گفتیم: آن مردی که شما دیروز بسوی وی رفتید تا از او چیزی پرسید ما
 آنچه لازم بود از او پرسیدیم ، او از قبیلۀ ما و مردی راستگو و خردمند
 است، خبری که او بما داد این بود که میگفت : من از کوفه بیرن نیامدم
 مگر بعد از آنکه دیدم مسلم بن عقیل و هانی بن عروۀ را کشته بودند و بدن
 آن دورا در بازار روی زمین میکشیدند^۱ .

این خبر تلخ و تکان دهنده برادران مسلم و فرزندان او را ناراحت و
 پریشان و امام حسین(ع) را ناراحت تر و پریشان تر کرد ، تو گوئی آتشی
 در دل امام برافروخت و جانش را مشعل ساخت ، او بقدری از این خبر
 کوبنده و شکننده ناراحت شد که چند دفعه جمله: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَا جِعُونَ»
 را تکرار فرمود.

آیا برادران و فرزندان مسلم و خانواده امام تا چه اندازه پریشان
 شدند و این غصه کشنده را چگونه تحمل کردند و آنان با امام چه گفتند،
 و در جواب از آنحضرت چه شنیدند ؟ خدا میداند . آنچه مسلم است این
 خبر از کوبنده ترین و سوزنده ترین و ناگوارترین اخباری است که در طول این
 مسافرت با امام حسین(ع) و خاندانش رسیده است . علاوه بر این ، معلوم
 نیست حالا که نماینده امام باین سر نوشت گرفتار شده است پیکری که آن
 حضرت از بین راه بکوفه فرستاد تا مردم را از آمدن پسر پیغمبر (ص)
 آگاه کند بچه روزی افتاده است ؟

۱- ارشاد مفید ص ۲۰۲ و ۲۰۳

شورای صحرا :

خبر شهادت مسلم وهانی انقلاب عجیبی در فکر امام و اصحابش بوجود آورد زیرا مسافرت برای کوفه باطمینان نامه مسلم شروع شد، آیا اکنون که مسلم کشته شده باز هم میتوان بکوفه امیدوار بود؟ آیا در این حال اگر امام بکوفه برود مثل مسلم رفتار میشود یا اینکه شخصیت عظیم آنحضرت مردم را جذب میکند و نیروهای آماده نیز بکمک امام میشتابند و او را از خطر تجاوز عمال حکومت مصون میدارند؟ آیا اوضاع کوفه بطور کامل منقلب شده و عُبَیدالله زیاد حاکم تازه نفس کوفه بر نیروهای ملی مسلط گشته است؟ در صورتی که با این وضع رفتن بکوفه صلاح نباشد آیا برگشتن بمدینه یا مکه میسر است؟ آیا اگر امام حسین(ع) بمکه برگردد حاکم دیکتاتور حجاز دوباره نظامیان مسلح خود را برای تعقیب آنحضرت نخواهد فرستاد؟

آیا اگر کاروان امام بمدینه برگردد از تجاوز دستگاه حکومت محفوظ خواهد بود؟

حکومت یزید در مدینه و مکه از فرزند پیغمبر(ص) سلب مصونیت کرد و از این جهت او ناچار شد از مدینه شبانه و مخفیانه باناراحتی و نگرانی خارج شود، و در مکه هم برای رهائی از خطر زودتر حرکت نمود، و باز هم در بیرون مکه مورد تعقیب نیروهای حاکم قرار گرفت.

وضع عجیبی است! مسئله بفرنجی است! معمای پیچیده‌ای است! چه باید کرد!! راه حل مشکل چیست؟!

امام حسین(ع) بحکم ضرورت درباره رفتن بکوفه یا برگشتن

بمدینه یا مکه مطلب را بمشورت گذاشت^۱. در آن بیابان حیرت‌زا، شورائی
از امام و همراهانش تشکیل شد، این شورای صحرا در حال پریشانی فکر
و تهاجم غم‌واندوه و در حالیکه غصه‌های متراکم گلوی اصحاب شوری را
میفشارد باید درباره مسئله جدید نظر بدهد، و درباره مشکل‌ترین و
پیچیده‌ترین مسئله سیاسی و نظامی رأی قاطع صادر کند.

کاروان امام بر سردوراهی است برود یا برگردد؟

برادران مسلم که پنج نفر بودند و نظر آنان در تصمیم شوری خیلی
مؤثر بود با امام گفتند:

«قَدْ جَاءَكَ مِنَ الْكُتُبِ مَا نَنْقُ بِهِ^۲» یعنی نیروهای ملی کوفه بطور داوطلبانه
نامه‌های فراوانی درباره زعامت و تشکیل حکومت بشما نوشتند، و ما
به پشتیبانی این جمعیت انبوه و مشتاق اطمینان داریم.

برادران مسلم بدین علت که نیروهای فشرده امام در کوفه گوش
بفرمان و آماده پشتیبانی وی بودند عقیده داشتند که باید بکوفه بروند.
آنان می‌گفتند: اگر ما بکوفه برویم ازدو حال خارج نیست، یا چنانکه
دلخواه ماست پیروزمیشویم که در اینصورت هم بمقصد خود میرسیم و هم
انتقام خون مسلم را میگیریم، و یا اینکه ما هم مثل مسلم بشهادت
میرسیم.

شاید برادران مسلم فکر میکردند که اگر بمدینه یا مکه برگردند
خطر و گرفتاری حتمی است ولی اگر بکوفه بروند باز هم امید موفقیت و
پیروزی هست و در اینصورت بدون شك کار عاقلانه اینست که بکوفه بروند.

۱- ارشاد مفید ص ۲۰۳، مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۲۹

۲- الامامة والسياسة ج ۲ ص ۶

يك عده ازياران امام باحضرت گفتند : شما مثل مسلم نيسيد و شخصيت اجتماعي شما آنقدر بزرگ است كه اگر بكوفه وارد شويد نيروي عظيمي از مردم به پشتيباني شما خواهد برخاست و باكمك اين نيروهاي ملي ميتوانيد بمقاومت پردازيد.^۱

آنچه يك عده از اصحاب امام گفتند مطلبي صحيح و قابل قبول بود زيرا نيروهاي داوطلب امام كه پس از قتل مسلم بلا تكليف و بي سرپرست ماند، بود اگر امام حسين (ع) آزادانه وارد كوفه ميشد تحت رهبري آن حضرت متشكل ميشد بلكه جمعيت ديگري هم بعلت محبوبيت عميق امام بوي ملحق ميشدند ، و نيروهاي بصره هم كه امام حسين (ع) قبل از آنان دعوت کرده و آماده بودند^۲ به نيروهاي كوفه مي پيوستند ، در اين صورت اميد پيروزي كاملا بموقع بود، زيرا با كشته شدن يك نفر فرمانده يعني مسلم بن عقيل شكست نيروهاي امام قطعي نبود ، چون فرمانده حقيقي همه نيروهاي ملي عراق، خود حسين بن علي (ع) بود و با وارد شدن آن حضرت بكوفه اميد اين بود كه ارتش امام نيرومندتر از سابق گردد يا لا اقل با همان وضع سابق هسته مركزي نيروهاي حسيني را تشكيل دهد و آماده اقدام گردد، در اين صورت، عبيدالله زياد كه مورد تنفر شديد مردم بود نميتوانست ارتش حسين بن علي (ع) را درهم بشكند.

نظري كه برادران مسلم و يك عده ازياران امام دادند مورد قبول آنحضرت واقع شد و در آن شرائط ، بهترين نظر همين بود زيرا با توجه باينكه در مدينه و مكه از فرزند پيغمبر (ص) سلب مصونيت کرده بودند

۱- ارشاد مفيد ص ۲۰۳ و مقل خوارزمي ج ۱ ص ۲۲۹

۲- لهوف ص ۳۲ تا ۳۷

و در حجاز حتی امنیت مسکن نداشت برگشتن بمدینه یا مکه آینده تاریکی داشت ولی در رفتن کوفه این امید وجود داشت که بتواند با پشتیبانی نیروهای داوطلب بمقاومت پردازد .

بنا بر این صحیح ترین نظر همان بود که برادران مسلم و يك عدد از یاران امام اظهار کردند و از اینرو مورد تصویب آنحضرت واقع شد . و بدینگونه شورای صحرا رأی قطعی خود را صادر کرد که باید بکوفه بروند و کاروان امام تصمیم گرفت راه خود را بسوی کوفه ادامه دهد.

يك نکته :

شاید بعضی افراد پیش خود فکر کنند چگونه ممکن است پس از شهادت مسلم باز هم امکان پیروزی برای امام باشد؟ .
ولی باید دانست افرادی که در آن زمان بودند بهتر از ما میتوانسته اند اوضاع و احوال آن زمان و امکان یا عدم امکان پیروزی را درك کنند.
برادران مسلم که در آن زمان و در متن جریانات سیاسی وارد بوده اند بطور صریح میگویند : برای ما دو احتمال وجود دارد : یا مرگ و یا غلبه بردشمن (ارشاد ص ۲۰۳) در اینصورت افرادی که در این زمان زندگی میکنند نمیتوانند بگویند : پس از شهادت مسلم امکان پیروزی برای امام نبوده و نمیتوانند بگویند : ما اوضاع و احوال آن زمان را بهتر از برادران مسلم درك میکنیم.

و نیز اصحاب امام به آنحضرت گفتند : شخصیت شما از مسلم خیلی بزرگتر است و اگر به کوفه بروید مردم بیش از آنچه به مسلم توجه کردند بیاری شما خواهند شتافت.

اگر در آن محیط آمیدی به پیروزی امام نبود چگونه اصحاب آن حضرت که در عمق جریانات سیاسی وارد بودند چنین سخنی را میگفتند؟ پس همین سخن اصحاب امام که از خردمندترین افراد بوده‌اند دلیل اینست که پس از شهادت مسلم هنوز امید به پیروزی فرزند پیغمبر (ص) بوده است.

يك نامه و يك خبر :

کاروان امام حسین (ع) طبق تصمیم شوری، اول صبح از نعلبیه بسوی کوفه رهسپار شد. قیافه‌ها گرفته و افراد کاروان نگران و درباره آینده خود بفکر فرو رفته و با پریشانی خیال برآه خود ادامه میدهند. بین بیم و امید راه بین نعلبیه تا زباله‌راپی کردند، آن‌گاه که بمنزل «زباله» رسیدند پیکری از کوفه رسید که نامه‌ای برای امام آورده بود. این پیک را محمد بن اشعث و عمر بن سعد بدرخواست مسلم بن عقیل فرستاده بودند، چون مسلم آن‌گاه که در دست عمال حکومت گرفتار شد از محمد بن اشعث که مأمور دستگیری او بود درخواست کرد که جریان گرفتاری و سرانجام کار او را با اطلاع امام برساند. و همین درخواست را در مجلس عبیدالله زیاد از عمر بن سعد کرد. طبق تقاضای مسلم این پیک با نامه‌ای بحضور امام اعزام شد که در آن نامه جریان گرفتاری مسلم و قتل وی را نوشته بودند.

امام نامه را دریافت کرد. مضمون نامه همان خبری بود که آنحضرت در منزل نعلبیه از آن دو نفر مرد اسدی شنیده بود یعنی کشته شدن مسلم. ضمناً خود آن نامه رسان با امام گفت: پیک شما دقیس بن مسهر

۱- ارشاد مفید ص ۱۹۶ و الاخبار الطوال ص ۲۲۳

صیداوی، را عمال حکومت دستگیر و اعدام کردند. بارسیدن این نامه، شهادت مسلم که آن دومرد اسدی در منزل «ثعلبیه» خبر آنرا داده بودند بیش از پیش قطعی شد^۱.

در اینجا امام حسین (ع) آنگاه که نامه را خواند و توسط نامه‌رسان از قتل پیک خود آگاه شد مکتوبی نوشت و دستور داد برای مردمی که همراه آنحضرت بودند بخوانند و مضمون آن مکتوب چنین بود: «خبر ناراحت کننده‌ای به ما رسیده است :

مسلم بن عقیل و هانی بن عرزوه و پیک مخصوص من کشته شده‌اند، اینک هر کس میل دارد میتواند بدون هیچ مسئولیتی برگردد^۲». امام ابن‌کار را بدانجهت کرد که میدانست جمعی از اعراب بیابان گرد که در راه با آنحضرت ملحق شده بودند در فکر پول و پلو بودند و خیال میکردند امام بشهری می‌رود که مردم آن از هر جهت آماده پذیرفتن فرمان‌وی هستند، برای اینکه این اعراب در کار خود بصیرت داشته باشند وضع کوفه را روشن کرد تا هر کس آماده فداکاری نیست برگردد .

پس از آنکه مکتوب سبط پیغمبر (ص) خوانده شد آن افرادی که بامید سیر کردن شکم خود در راه بکاروان امام ملحق شده بودند از همانجا برگشتند^۳.

پیک بر خورد در دناک :

کاروان غمگین و ناراحت امام حسین (ع) که برای بار دوم خبر

۱- الاخبار الطوال ص ۲۲۳

۲- ارشاد ص ۲۰۳ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۰

۳- الاخبار الطوال ص ۲۲۳ و ارشاد مفید ص ۲۰۳

کشته شدن مسلم بن عقیل را شنید پس از دریافت خبر ناگوار دیگر یعنی کشته شدن پیک امام ، بانگرانی بیشتری بسوی کوفه حرکت کرد. کاروانی که پس از جدا شدن اعراب بیابان گرد سبک تر شده بود بدستور امام از منزل زباله آب فراوان برداشت و آن منزل را پشت سر گذاشت و بمنزل «بَطْنُ الْعَقَبَةِ» رسید و در آن منزل طبق معمول برای استراحت فرود آمد. سپس بامدادان از آن منزل نیز حرکت کرد و راه کوفه را پیش گرفت و شبانگاه در منزل «شَراف» استراحت کرد. پس از آن بهنگام سحر، بدستور امام از منزل شراف آب فراوان برداشت و بهنگام صبح کوچ کرد .

کاروان حجاز منزل شَراف را پشت سر گذاشت و بطرف شمال شرق بسوی کوفه پیش رفت و تا نزدیک ظهر راه پیمائی کرد . ناگاه یکی از همراهان بگمان اینکه نخلهای عراق را دید و بمقصد نزدیک شده تحریک شد و «الله اکبر» گفت. ولی آنچه او دیده بود نخلهای عراق نبود بلکه پرچمها و سرنیزه های نظامیان حُرَبن یزید پیشقراول قشون دشمن بود. کاروان امام بدستور آنحضرت پیشدستی کرد و محل «ذُو حُصَم» را که در طرف چپ راه بود برای پناهگاه بتصرف در آورد و در همانجا فرود آمد و زنان و کودکان پیاده شدند.

ازدوی هزار نفری سواران دشمن بریاست حُرَبن یزید ریاحی رسیدند و در میان آفتاب سوزان در برابر توقفگاه کاروان امام موضع گرفتند، آنگاه بدستور فرزند پیغمبر (ص) نظامیان واسبهای آنان بوسیله آب که بهترین تحفه آن بیابان سوزان بود پذیرائی شدند.

سپس بهنگام ظهر مؤذن امام حسین (ع) اذان گفت، پیش از نماز ظهر امام بپاخواست و خطبه ای ایراد کرد و در ضمن آن فرمود:

دای مردم امن میخواستیم دلیل حرکت خود را بسوی کوفه در پیشگاه خدا و برای شما بیان کنم: من بسوی کوفه حرکت نکردم مگر بعد از آنکه نامه ها و فرستادگان شما آمدند و گفتند: ما رهبر و زمامدار نداریم، تو رهبری ما را بپذیر تا خدا بوسیله رهبری و زمامداری تو ما را بر حق و راستی مجتمع سازد، اینک من آمده‌ام پس اگر شما هنوز بر همان عقیده هستید و با من عهد و پیمان می‌بندید که در یاریم کوشا باشید در این صورت به شهر شما می‌آیم^۱ و اگر پیمان نمی‌بندید و در یاریم کوشا نیستید من از همینجا بر می‌گردم.

حزبن یزید و اردویش در جواب امام سکوت کردند. آنگاه به مؤذن دستور داد اقامه نماز بگوید و نماز جماعت باشد و هر دو اردو به امام اقتداء کردند.

پس از پایان نماز امام به محل خود مراجعت فرمود و حزبن یزید هم به همانجائی که موضع گرفته بود برگشت و در خیمه‌ای که برایش زده بودند با بعضی از همراهانش استراحت کرد و سربازان وی در همان بیابان در جای خود بحالت آماده باش صف بسته و توقف کردند و هر يك افسار اسب خود را گرفت و در سایه اسبش نشست.

بهنگام نماز عصر دوباره مؤذن امام حسین (ع) اقامه نماز گفت و هر دو گروه نماز عصر را با امام خواندند پس از پایان نماز عصر فرزندان پیغمبر (ص) بپاخواست و خطبه‌ای ایراد کرد و دوباره مطالبی را نظیر آنچه قبل از نماز ظهر فرموده بود تکرار نمود.

۱- بدیهی است اینکه امام میفرماید: اگر با من پیمان می‌بندید که در یاریم کوشا باشید به شهر شما می‌آیم می‌خواهد اگر ممکن باشد حزبن یزید و اردوی او را بسوی خود جلب کند تا در مبارزه با حکومت یزید با آنحضرت همکاری کنند.

فرمانده نظامیان در جواب امام گفت : بخدا قسم من نه از این نامه‌ها خبر دارم و نه از این فرستادگان. امام حسین (ع) دستور داد نامه‌های مردم کوفه را پیش روی او ریختند. حُرّبن یزید گفت: ما از کسانی که نامه نوشته‌اند نیستیم و ضمناً دستور داریم شما را بکوفه جلب کنیم و نزد امیر ببریم.

وہ کہ این برخوردار حسین بن علی (ع) با حُرّبن یزید چقدر برای امام و همراهانش دردناک و ناگوار است!

آہ ا کہ تحمل این حادثہ برای خاندان پیغمبر (ص) تا چہ اندازہ تلخ و دشوار است! این مرد کہ بفراوندی ہزار سوار مسلح با استقبال فرزند پیغمبر (ص) آمدہ میگوید : من مأموریت دارم کہ شمارا زیر نظر گرفتہ بکوفہ جلب کنم و نزد امیر «عبیداللہ زیادہ» ببرم. اوہ ا کہ شنیدن این سخن برای سامعہ امام تا چہ حد سنگین و ناراحت کننده است!

نقطۂ تحول :

امیر عراق ، عبیداللہ زیادہ است، و قدرت حکومت این استان بزرگ با اختیارات وسیع حکمرانی در قبضہ این مرد (یا نامرد) بی عاطفہ و بد سابقہ است و زمام اختیار این منطقہ پہناور خاور میانہ کہ از سواحل خلیج فارس تا ری و گرگان و ہمدان کشیدہ شدہ بدست این عنصر فساد افتادہ است .

اسلوب حکومت وی اسلوب حکومت فردی و دیکتاتوری و نسخہ دوم حکومت مرکزی شام است، و بر اساس سلب ہمہ آزادیہا و ہمہ حقوق

۱- ارشاد مفید ص ۱۰۵ و ۲۰۶ و الاخبار الطوال ص ۲۲۴

اجتماع استوار شده و بهیچ قانونی احترام نمیکنند و هیچگونه سازمان قضائی را به رسمیت نمی شناسد. اساساً در منطق این حکومت، قانون و دستگاه قضائی یعنی ارادهٔ پسر زیاد بن ابیه و پسر معاویه بن ابی سفیان و دلیل این منطق، جسد های بدار آویخته و سر نیزه برنده و زندانهای پراز بی گناهان و آزادگان است.

پسر زیاد با کشتن فرستادهٔ امام حسین در بصره^۱
و کشتن نامه رسان آنحضرت در کوفه^۲
و کشتن مسلم بن عقیل نمایندهٔ حسین بن علی (ع)^۳
و کشتن پیر مرد نودساله هانی بن عروه رئیس قبیلهٔ مراد^۴.
و کشتن جمعی از بزرگان کوفه بجرم اینکه مخالفان یزید را معرفی
نکرده اند.^۵

و با سلب امنیت مسکن از مردم کوفه^۶. و با سلب امنیت قضائی.
و بادادن پول بی حساب خزانهٔ مملکت به چاکران جان نثار یزید و اشراف
کوفه^۷.

پسر زیاد با این جنایتها و قساوتها اوضاع کوفه را دگرگون کرده و
بر نیروهای آزادیخواه که آمادهٔ پشتیبانی از امام حسین (ع) بودند مسلط
گشته و برای خوش رقصی در انجام مأموریت و برای اینکه کدورت خاطری

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۶

۲- ارشاد مفید ص ۲۰۳

۳ و ۴- ارشاد ص ۲۰۳

۵- نفس المهموم ص ۴۹

۶- ارشاد ص ۱۹۳

۷- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۶

که خلیفه صدرصد قانونی !!! از وی داشت به خشنودی مبدل شود^۱ چنان
اختناق شدیدی بوجود آورده و چنان بر اعصاب ناراحت مردم فشار می‌آورد
که هیچکس جرأت نفس کشیدن ندارد .

همه راهها را تحت مراقبت شدید در آورده و حسین بن نمیر (یا تمیم)
رئیس انتظامات کوفه را با نیروی کافی بقادسیه که تا کوفه پانزده فرسخ
فاصله دارد^۲ فرستاده است تا راهها را بشدت کنترل کند و زیر نظر بگیرد.
و خز بن یزید ریاحی را از قادسیه که در مرز عراق واقع شده فرستاده‌اند
تا امام را در راه حجاز دستگیر کند و بکوفه نزد امیر عراق ببرد.

اکنون خز بن یزید پیشقراول نیروهای ابن زیاد در مقابل امام
حسین (ع) موضع گرفته و میگوید: من مأموریت دارم شما را بکوفه جلب
کنم و تسلیم امیر عراق، عبیدالله زیاد بنمایم .

اینجا نقطه تحول فکری امام و تغییر برنامه آنحضرت و هنگام
شروع مرحله سوم قیام است.

مرحله اول این بود که امام بمکه هجرت فرماید و به بررسی
اوضاع سیاسی و ارزیابی نیروهای خویش پردازد .

و مرحله دوم این بود که چون امام در کوفه نیروی کافی داشت
بآنجا برود و حکومت مستقلی برای نجات اسلام تأسیس نماید.

و پس از رسیدن خبر قتل مسلم بن عقیل هم اگر چه امیدواری بکوفه
کمر شد ولی باز هم کوفه نسبت بمکه و مدینه ترجیح داشت.

اما اکنون اگر امام زیر نظر نیروهای مسلح دشمن بکوفه برود

۱- ابوالشهداء ص ۹۳

۲- الحسین فی طریقہ الی الشهادة ص ۴۹

هیچگونه امیدی بکوفه نیست زیرا مسلم شده است که قدرت نظامی و مالی در دست حاکم خونخوار عراق است و رجال مؤثر و بانفوذ کوفه جمعی کشته و جمعی زندانی گشته و طبقات دیگر مردم هم جرأت ندارند نفس بکشند. باز در اینحال هم اگر امام حسین (ع) بطور آزاد وارد کوفه میشد ممکن بود قسمتی از نیروهای ملی که شهادت بیشتری داشتند بکمک آن حضرت بشتابند. ولی خُربن یزید میگوید: من باید حسین بن علی (ع) را بکوفه جلب کنم و تسلیم حاکم نمایم. و مسلم است اگر امام خلع سلاح شود وزیر نظر سر بازان مسلح وارد کوفه و تسلیم ابن زیاد گردد هیچکس برای پشتیبانی آنحضرت از جای خود تکان نمیخورد.

بنابراین امام حسین (ع) در اینجا باید برنامه خود را طور دیگری تنظیم کند.

مرحله سوم :

برنامه‌ای که حسین بن علی (ع) بمقتضای مصلحت وقت تنظیم فرمود این بود که آنچه ممکن است کوشش کند که با این وضع بکوفه نرود. و از اینجا اقدامات امام بصورت دفاع خالص درآمد و دیگر فکر تشکیل حکومت در بین نبود.

برنامه مرحله سوم درست بعکس برنامه مرحله دوم است زیرا امام در مرحله دوم همه نیروی خود را بکار برد که هر چه زودتر بکوفه برسد. ولی در این مرحله تصمیم دارد همه نیروی خود را بکار برد که به کوفه نرود.

این تصمیمی است که امام پس از ایراد دوخطبه در برابر نیروی دشمن و پس از مذاکرات لازم که با فرمانده نیرو کرد اتخاذ فرمود. و این برنامه‌ای است که بعد از نماز عصر هنگامیکه از قانع کردن خُربن یزید و سرbazان وی مأیوس شد تنظیم نمود. و بدینگونه قیام امام حسین (ع) وارد مرحله سوم شد.

دستور مراجعت :

پس از مذاکراتی که بعد از نماز عصر بین امام و خُربن یزید شد و «خُرب» بی‌پرده گفت : من باید شمارا بکوفه جلب و تسلیم امیر نمایم ، امام حسین (ع) پیاران خود دستور داد زنان و کودکان را سوار کنند و آماده حرکت نمایند . خُربن یزید می‌بیند کاروان امام آماده حرکت میشود ولی نمیداند که میخواهد بچه طرفی حرکت کند او به نظامیان خود دستور آماده باش داد و منتظر ماند ببیند کاروان حسین بن علی (ع) چه قصدی دارد ؟ آنگاه که کاروان امام آماده حرکت شد آنحضرت دستور داد سر مرکب‌ها را بسوی حجاز برگردانند و پشت بکوفه بطرف جنوب غربی حرکت نمایند . کاروان امام روبه حجاز بحرکت درآمد . خُربن یزید که یقین کرد امام مراجعت میکند به سرbazانش دستور داد از برگشتن کاروان حسین بن علی (ع) بحجاز جلوگیری کنند و آنرا بسوی کوفه باز گردانند .

عمده فکر امام اینست که در حال حاضر از شر کوفه و شر دشمن خلاص شود، آنگاه درباره آینده که آیا باید بمدینه یا مکه یا جای دیگر

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۴ و ارشاد مفید ص ۲۰۶

منتقل شود تصمیم بگیرد .

ضمناً آنحضرت با این دستور جدی که دربارهٔ برگشتن کاروان صادر کرد به حُرّ بن یزید میفهماند که امام با تمام قوا از جنگ پرهیز میکند ، و شایسته است این مرد صلح و اصلاح را آزاد بگذارند و اگر خواست مراجعت کند مزاحموی نشوند .

کاروان امام هنوز بقادسیه که در مرز عراق است نرسیده بود^۱ یعنی در حوزهٔ مأموریت ابن زیاد وارد نشده بود ، و اگر آنحضرت در حوزهٔ مأموریت ابن زیاد وارد نمیشد دیگر ابن زیاد وظیفه نداشت او را تعقیب کند ، و در این صورت یزید بن معاویه هم نمیتوانست او را مؤاخذه کند که چرا حسین بن علی (ع) را تعقیب نکردی ؟ خود ابن زیاد هم وقتیکه مسلم را بحضوری آورده بودند گفت : « وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنْ هُوَ لَمْ يُرِدْنَا لَمْ نُرِدْهُ^۲ » اگر حسین با ما کاری نداشته باشد ما با او کاری نداریم .

ولی معلوم نیست حُرّ بن یزید چرا با اینکه امام میخواهد برگردد آنحضرت را آزاد نمیگذارد ؟ آیا حُرّ دستور داشته است امام را در هر جا یافت اگر چه خارج مرز عراق باشد بکوفه جلب کند؟ و آیا دستور داشته حتی اگر آنحضرت از سفر کوفه منصرف شود و بخواهد برگردد او را رها نکند؟ ما میدانیم . فقط میدانیم اگر حُرّ بن یزید در این موقع حساس باین نکته توجه میکرد که اگر امام برگردد و مزاحم حکومت ابن زیاد نباشد دیگر جاندارد ابن زیاد او را تعقیب کند ، اگر او به این نکته توجه میکرد شاید آنحضرت را آزاد میگذاشت تا بحجاز برگردد .

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۲ و ۳۰۲

۲- ارشاد ص ۱۹۶

ولی خُربن یزید باین نکته توجه نکرد. آیا او خبر نداشت که ابن زیاد گفته‌است: اگر حسین با ما کاری نداشته باشد ما با او کاری نداریم؟ خدا میداند.

بدون تردید بسیاری از مشکلاتی که در کار مردم پدید می‌آید از بی‌فکری مأموران بی‌تدبیر است که در اطراف هر حادثه و مشکلی باندازه کافی تأمل و عاقبت اندیشی نمی‌کنند و با خونسردی و متانت با آن حادثه روبرو نمی‌شوند و آن مشکل را با سرپنجه تدبیر نمی‌کشایند و می‌خواهند پیش از نیروی عقل و فکر با نیروی نظامی آن مشکل را حل کنند و از این جهت گاهی خسارت‌های فراوانی بیار می‌آورند و باشکست‌های معنوی بزرگی روبرو می‌شوند. و در حل مشکلات بین‌المللی نیز گاهی همین خطای بزرگ پیش می‌آید و جهانی بخطر و زحمت می‌افتد.

خُربن یزید در اینجا پیش از آنکه از نیروی عقل و فکر استفاده کند از نیروی نظامی استفاده کرد، و این خطای بسیار بزرگی بود که این فرمانده مرتکب شد چنانکه خودش در روز عاشوراء باین خطای بزرگ اعتراف کرد و با امام عرضه داشت: من بودم که نگذاشتم شما بر گردید و برای جبران خطای خود جانم را فدای آنحضرت کرد.

خُربن یزید بنظامیان خود فرمان داد از مراجعت کاروان امام به حجاز جلوگیری کنند. واردوی دشمن بدستور فرمانده خود در مقابل کاروان پسر پیغمبر (ص) صف بست و بشدت از برگشتن کاروان جلوگیری کرد. چه حادثه عجیبی است؟! چه مشکل دردناکی است؟! چه پیش‌آمد نأسف آوری است؟!۱۴

فرزند پیغمبر (ص) با کاروانی که حامل زنان و کودکان است می‌خواهد

بخاطر حفظ مصالح اسلام از منطقه خطر و تصادم دور شود و از جنگ پرهیز کند، ولی او را آزاد نمیگذارند!

سبحان الله! زمین با این وسعتش بر فرزند رسول خدا (ص) تنگ شده است! چه باید کرد؟ نه امام حسین (ع) مردی است که تسلیم دشمن شود، و نه حُر بن یزید مأموری است که مشکل را با سر پنجه تدبیر حل کند و امام را آزاد بگذارد که برگردد.

کاروان سبط پیغمبر (ص) زیر برق آفتاب سوزان بلا تکلیف مانده و زنان و کودکان خاندان امام از یکطرف از گرمی آفتاب ناراحتند، و از یکطرف از بلا تکلیفی رنج میبرند. و سربازان دشمن غرق اسلحه در جلو کاروان امام صف کشیده و از برگشتن آن بسختی جلوگیری میکنند. امام از این ممانعت و سختگیری که کاری سفیهانه بود بسیار ناراحت شد و بالحنی تند و خشن بفرمانده نیرو بانگ زد: «تَكَلَّتْكَ أُمَّكَ مَا تُرِيدُ؟ مادرت بممانعت بنشیند میخواهی چه کنی؟»

حُر بن یزید: میخواهم شما را بکوفه جلب و تسلیم امیر نمایم.

امام: من تسلیم تو نمیشوم.

حُر: من ترا رها نمیکنم.

امام: من تسلیم تو نمیشوم.

حُر: من ترا رها نمیکنم.

امام: من تسلیم تو نمیشوم.

حُر: من ترا رها نمیکنم.

وضع بی سابقه و ناراحت کننده ای است. حُر بن یزید گیج شده و

تکلیف خود را نمی‌فهمد از طرفی مأمور بجنک نیست و خودش هم طبعاً جنک طلب نیست ، و از طرفی امام حسین (ع) تسلیم او نمیشود و نمیتواند تسلیم او شود و از سوی دیگر این فکر و تدبیر را ندارد که امام را آزاد بگذارد تا بحجاز برگردد .

یا این فکر در مغز این فرمانده نبود و یا در آن شرایط غیر عادی دست و پای خود را گم کرده و نمیتوانست تدبیر صحیحی بیاندیشد ، و شاید ترس از سلب مقام و قطع حقوق هم بسرگردانی وی کمک میکرد .

پیشنهاد خُربن یزید :

تنها تدبیری که خُربن یزید در این موقع حساس توانست بیاندیشد این بود که گفت : پیشنهاد میکنم : شما راهی را انتخاب کنید که نه بکوفه برود و نه بمدینه برگردد تا من به امیر عراق بنویسم و بینم چه دستوری میدهد ؟ و شما هم اگر مایل باشید به یزید یا بعَبَّیدالله زیاد در این باره چیزی بنویسید^۱ .

اگرچه خُربن یزید در این پیشنهاد نسبت با امام قدری ملایمت نشان داده ولی بیشتر ، منافع شخصی خود را در نظر داشته و میخواسته برای خودش هیچ مسئولیتی بوجود نیاید، تازه مدت این پیشنهاد هم تا وقتی است که نامه امیر برسد و نامه امیر که رسید هر فرمانی صادر کرده باشد خُربن بدان عمل میکند، چنانکه کرد .

پذیرفتن پیشنهاد خُربن برای آنحضرت گران و مشکل بود زیرا با پذیرفتن این پیشنهاد اگرچه بکوفه نمیرود ، ولی در حوزه مأموریت

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۲

عبداللہ زیاد وارد و بمنطقہ شرو خطر نزدیک میشود. ولی باہمہ اینہا آیا
 میتواند این پیشنہاد را نپذیرد؟ اگر امام پیشنہاد حرّ را نپذیرد حتماً
 باید با او بجنگد زیرا حرّ نمیگذارد امام برگردد آنحضرت ہم تسلیم
 حرّ نمیشود و در اینصورت جنگ خواهد شد، و جنگ آتشی است کہ امام
 حسین(ع) در شرائط کنونی چون بسود اسلام نیست از آن پرهیز میکند.
 امام بر سر دوراهی است، یا پیشنہاد حرّ را بپذیرد یا با او بجنگد.
 اگرچہ پذیرفتن پیشنہاد حرّ مشکل و ناگوار است ولی از جنگ آسان تر
 و بہدف سبط پیغمبر(ص) نزدیک تر میباشد. هدف آنحضرت در حال حاضر
 این است کہ ہم در مقابل تجاوز مقاومت کند و ہم از بر خوردن نظامی جلوگیری
 نماید، و برنامہ امام اینست با تمام نیرو بکوشد کہ بکوفہ نرود و پیشنہاد
 حرّ در شرائط کنونی دوائر دارد :

۱- امام بکوفہ نمیرود .

۲- از جنگ جلوگیری میشود.

با ملاحظہ این اوضاع و احوال ، پذیرفتن پیشنہاد حرّ برای امام
 بہتر از نپذیرفتن بود زیرا اگر نمی پذیرفت حتماً باید جنگ را شروع
 کند. از اینرو بحکم اضطرار گفته حرّ بن یزید را قبول کرد ، و این قول و
 قرار: «امام راہی را برگزیند کہ نہ بکوفہ برود و نہ بمدینہ برگردد ، ،
 شبہ بیک پیمان صلح بین طرفین مقرر شد .

تغییر مسیر :

از اینجا بحکم قرارداد، مسیر حرکت امام حسین(ع) تغییر میکند،
 اگر فرزند پیغمبر را آزاد میگذاشتند بدون تردید بر میگشت ولی اکنون

که، آزادش نمیگذارند همان هدف خود را که مقاومت در برابر تجاوز و پرهیز از جنگ است با رعایت شرائط زمان تعقیب میکنند.

حربن یزید گفت: خوبست برای عمل بقرارداد از طرف چپ راه را بگردانید که از ناحیه چپ قادیسه عبور کند و بکوفه نرود^۱. امام قبول کرد و راه را از طرف چپ منحرف نمود.

یکی از مسائل دردناک اینست که معلوم نیست این راه یا به تعبیر صحیح تر، این بیراهه بکجا میرود؟ کاروانی حامل زنان و کودکان زیر نظر نیروهای مسلح دشمن با آینده ای تاریک و نامعلوم در راهی نامعلوم بسوی نقطه ای نامعلوم رهسپار است.

آه، چقدر دردناک است که امام حسین (ع) میخواهد با این وضع ناگوار و با این حال پریشانی که همراهان آنحضرت دچار آن شده اند کاروان را آرام و شکیبان نگهدارد و در آن راههای طولانی و بیابانی بسوی یک محل پیش بینی نشده سوق دهد.

همه اطراف و جوانب کار از نظر مجاری عادی مبهم و تاریک و حیران کننده است. اگر باران امام بپرسند: ما بکجا میرویم؟ سرانجام این سفر چیست؟ در کدام سرزمین فرود می آئیم؟ برنامه آینده سفر ما و کار ما چیست؟ آیا در آینده کار ما مشکل تر خواهد شد؟ ما در این بیراهه تا کجا باید پیش برویم؟

در جواب این سؤاها چیزی بغیر از این نمیتوان گفت که: «لاندری علی ماتتصرف بنا و بهم الامور»^۲. ما نمیدانیم کارمان با نیروی دشمن که اینک

۱- ارشاد مفید در ص ۲

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۷

زیر نظر آن حرکت میکنیم بکجا میانجامد^۱ .

تنها نقطه روشنی که در اینجا هست اینست که در حال حاضر کاروان امام مرحله سوم قیام را طی میکند یعنی معلوم است که در برابر نیروهای تجاوزکار دشمن حالت مقاومت بخود گرفته است.

اگر خُزَ بن یزید پیشنهاد خردمندانه امام را قبول میکرد کاروان حجاز مرحله سوم را با وضع امیدبخش تری طی میکرد یعنی در این صورت بسوی حجاز بر میگشت ، و اصلاً بمنطقه مأموریت عبیدالله زیاد نزدیک نمیشد. ولی حالا که خُزَ بن یزید از برگشتن کاروان امام جلوگیری کرده و آنحضرت را ناچار نموده است که راه دیگری انتخاب کند فقط وجهه مقاومت عمل معلوم است، چون امام حسین(ع) در مذاکراتش با «خُزَ» این حق را برای خود حفظ کرده است که بکوفه نرود . وجهه مقاومت عمل امام معلوم است ولی آینده تاریکی در پیش است زیرا پیمان صلحی که بین امام و خُزَ بسته شده ناپایدار است و با آینده آن نمیتوان امیدوار بود چون خُزَ بن یزید مدت پیمان صلح را تا رسیدن دستور امیر قرار داده است. از اینرو در حال حاضر که کاروان امام زیر نظر نیروهای مسلح بسوی نقطه نامعلومی پیش میرود هر لحظه ممکن است با رسیدن دستور حاکم عراق تغییر روش بدهد و اوضاع آینده تاریکتر و خطرناکتر گردد .

خبری دیگر از کوفه :

کاروان حجاز زیر نظر نظامیان مسلح براه پیمائی ادامه داد تا بمنزل «عَدَیْبِ هِجَانَات» رسید ، در این منزل چهار نفر از شیعیان امام

۱- این حساب از نظر مجاری عادی و با صرف نظر از علم غیب امام است.

حسین(ع) که از کوفه آمده بودند با آنحضرت ملحق شدند. حالا این چهار نفر با چه وحشت و ترسی از کوفه بیرون آمده و با اینک راهها تحت مراقبت شدید قوای انتظامی بود بچه وسیله‌ای از خطر بازداشت و اعدام نجات یافته‌اند؟ خدا میداند.

حُزَیْنُ یزید گفت: این عده از کوفه آمده و از همراهان شما نبوده‌اند یا باید بکوفه برگردند و یا من آنانرا بازداشت میکنم. امام فرمود: این عده از یاران من هستند و در حکم همراهان من محسوب میشوند و من با تمام نیرو از آنان دفاع میکنم، اگر به پیمان صلح خود وفادار هستی باید مزاحم این عده نشوی، چون اگر مزاحم آنان شوی من بدفاع میپردازم و در این صورت بین من و تو جنگ خواهد شد. حُزَیْنُ یزید که طبعاً مرد ملایمی بود از مزاحمت آنان خودداری کرد.

آنگاه امام حسین(ع) از اوضاع کوفه سؤال کرد، یکی از آنان بنام مَجْمَعُ بن عبدالله گفت: اشراف کوفه از دستگاه حکومت رشوه‌های زیاد گرفته و خود را فروخته‌اند و بر ضد شما متفق گشته‌اند، اما مردم دیگر، دلشان در محبت شما می‌تپد ولی همین مردم ارادتمند با قدرت سر نیزه بجنگ شما اعزام خواهند شد.

سپس امام از حال فرستاده خود قیس بن مُسَیْبِ صیداوی پرسید آن مرد گفت: رئیس انتظامات کوفه حُصَیْنُ بن نُمَیْرُ (یا تَمِیْم) که با نیروهای خود در قادیسیه متمرکز شده او را دستگیر کرد و بکوفه نزد عُبَیْدِ اللّهِ زیاد فرستاد، ابن زیاد بوی تکلیف کرد که بشما و پدرتان ناسزا بگوید، ولی او در میان اجتماع مردم بر شما و پدرتان درود فرستاد و ابن زیاد و پدرش را لعنت کرد و مردم را از آمدن شما آگاه و بیاری شما دعوت نمود، ابن زیاد

دستور داد او را از بالای بام قصر بزیرا انداختند و کشتند.
 در اینجا امام حسین (ع) از دگرگونی اوضاع کوفه و از قتل فجیع
 فرستاده خود بقدری منقلب و پریشان شد که بی اختیار بگریه افتاد و در
 باره شیعیانش که در راه هدف آنحضرت جان سپردند دعای خیر فرمود^۱.

استمداد از مرد بی توفیق :

کاروان نگران و ناراحت امام از منزل «عُدَیْب» حرکت کرد و آن
 صحراهای سوزان را طی نمود تا به «قصر بنی مقاتل» رسید و در آنجا فرود
 آمد. اردوی حُرّ بن بزید هم برای اینکه کاروان آنحضرت را زیر نظر داشته
 باشد بدستور فرمانده خود در همانجا توقف کرد .

در اینجا «عُبَیدالله بن حُرّ جُعْفَی» که از اشراف کوفه بود خیمه زده و
 منزل کرده بود . امام پرسید این خیمه از کیست ؟ گفتند : از عُبَیدالله بن
 حُرّ جُعْفَی است. این مرد چون از بزرگان کوفه بود امام او را میشناخت
 و چون کمک او خیلی ارزش داشت آنحضرت کسی را فرستاد و او را نزد
 خود طلبید ، عُبَیدالله بفرستاده امام گفت : من باین علت از کوفه خارج
 شدم که دیدم جمعیت انبوهی برای جنگ با حسین آماده شده و شیعیان
 وی دربارش سستی کردند من دانستم او کشته میشود و من نمیتوانم بوی
 کمک کنم ، و در حال حاضر نه میل دارم حسین بن علی را ببینم و نه میل
 دارم او مرا ببیند. فرستاده امام برگشت و جواب عُبَیدالله را بعرض رساند.
 امام حسین (ع) خود از جا برخاست و کفش پوشید و بخیمه وی
 رفت و پس از انجام آداب معمول بوی فرمود: منظور من از اینکه بملاقات

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۶

تو آمدم اینست که در این موقع حساس بمن کمک دهی.
 عُبَيْدَاللَّهِ گفت: من میدانم کسی که از شما پیروی کند در آخرت
 سعادت مند است. ولی در حال حاضر کسی از مردم کوفه بشما کمک نمیکند
 و کمک من هم برای شما چندان اثری ندارد، خواهشمندم مرا از یاری
 خود معاف داری زیرا من هنوز آمادهٔ مرگ نشده‌ام ولی این اسب خود
 را بشما تقدیم میکنم و این مرکب بسیار ارزنده‌ای است، من هر وقت
 کسی را تعقیب کرده‌ام فوراً مرا بمقصد رسانده و هر وقت مورد تعقیب واقع
 شده‌ام نجاتم داده است.

امام بوی فرمود: اگر خودت بمن کمک نمیدهی به اسب تو نیز
 احتیاجی ندارم این را فرمود و از خیمهٔ وی خارج گشت^۱ و در ارشاد
 آمده است که بوی فرمود: اگر بمن کمک نمیکنی پس مبادا بجنگ من
 بیائی گفت: انشاءالله هرگز بجنگ شما نخواهم آمد.^۲

يك سؤال :

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که: کمک خواستن از يك مرد آنهم
 با این وضع چه نتیجه‌ای داشت و اساساً یکنفر چه کمکی میتواند
 بامام بکند؟

جواب این سؤال اینست که شخص مدافع باید تا آنجا که میتواند
 در تهیهٔ نیرو، کوشش کند و اگر از نظر مجاری عادی يك در صدم احتمال
 پیروزی باشد باز هم باید در جمع آوری نیرو کوشش نماید. علاوه بر این

۱- الاخبار الطوال ص ۲۲۵

۲- ارشاد مفید ص ۲۰۷

عُبَیدالله بن حُرّ چون از بزرگان کوفه بود اگر دعوت امام را می‌پذیرفت شخصیت اجتماعی او ایجاب می‌کرد که افرادی از قبیلۀ وی و افراد دیگری که امرش را اطاعت می‌کردند به پیروی از او بیاری امام حسین (ع) بشتابند. و بعلت همین شخصیت اجتماعی او بود که پس از حادثۀ کربلا بن زیاد حاکم کوفه به جستجوی وی پرداخت ولی او را نیافت و پس از چند روز که آمد بوی گفت: کجا بودی؟ گفت مریض بودم گفت: توجزء اردوی حسین بودی گفت: اگر من جزء اردوی حسین بودم بر کسی مخفی نمی‌ماند و شخصی مثل مرا همه میشناختند، و سرانجام از ترس حاکم فرار کرد^۱.

بنابراین کَمک عُبَیدالله بن حُرّ بیش از کَمک يك فرد عادی ارزش داشت، و بفرض اینکه بیش از کَمک يك نفر هم ارزش نداشت باز هم لازم بود او را بیاری خود بخواند زیرا شخص مدافع تا آنجا که میتواند باید در راه مقاومت کوشش کند. و بهمین علت امام بوی فرمود: حالا که بمن کَمک نمیکنی پس بدشمن ما کَمک نکن،^۲ زیرا همین کَمک نکردن او بدشمن از تقویت بیشتر نیروی دشمن می‌کاهد.

از آنچه گذشت روشن شد که کَمک خواستن از عُبَیدالله بن حُرّ نه تنها کار عاقلانه‌ای بود بلکه در آن شرایط کاری لازم و ضروری بود.

چنانکه کَمک خواستن امام از مردم بصره^۳. و از زُهَیر بن القَین^۴ و از طَریح بن عَدِیّ و از بنی اسد توسط حبیب بن مظاهر^۵ و از ضحاک بن عبدالله

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۵۹ و ۳۶۰

۲- ارشاد ص ۲۰۷ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۷ و ۳۰۸

۳- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۶

۴- ارشاد ص ۲۰۲

۵- بحار ج ۱۰ ص ۱۹۰

مشرقی^۱. همه اینها لازم بود و بهدفع امام کمک میکرد .

دو سؤال دیگر :

در اینجا دو سؤال دیگر پیش میآید که : اگر جمع آوری نیرو برای امام لازم بود پس :

۱- چرا وقتی که برای بار دوم خبر شهادت مسلم بن عقیل را شنید بوسیله مکتوبی به همراهانش اطلاع داد که هر کس میخواهد برود؟^۲

۲- و چرا شب عاشورا با اصرار زیاد به یارانش فرمود: همگی بروید؟^۳

جواب این دو سؤال یکسان نیست بلکه هر یک جواب جداگانه ای

دارد :

جواب سؤال اول :

علت اینکه امام حسین(ع) پس از رسیدن خبر قتل مسلم به همراهانش فرمود : هر کس میخواهد برود اینست که جمعی از اعراب بگمان اینکه میتوانند از سفره چرب و شیرین امام استفاده کنند همراه کاروان امام میآمدند و خود را در ردیف یاران آنحضرت محسوب میداشتند و ناگفته پیداست که اینگونه افراد نمیتوانستند کمک مؤثری بامام بکنند بلکه بودن آنان زحمت و خرج آنحضرت را بیشتر میکرد ، و بهنگام جنگ هم ممکن بود فرار کنند یا بدشمن ملحق گردند از اینرو امام فرمود : هر کس میخواهد

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۷

۲- ارشاد ص ۲۰۳

۳- ارشاد ص ۲۱۲

برگردد ، و آن اعراب بیابان گرد که بهوس پول و پولو آمده بودند برگشتند ،
 و برگشتن آنان بسود کاروان امام بود .
 ضمناً توجه باین نکته لازم است که در اینجا امام باصحابش فرمود :
 بروید بلکه فرمود : هر کس میخواهد برود ، و معنای این عبارت مؤدبانه
 اینست که هر کس آماده مبارزه نیست و بهوس پر کردن شکم آمده است برود
 و از اینرو آنان که برای چریدن آمده بودند یعنی همان اعراب بیابان گرد
 برگشتند . و گرنه بعد از رسیدن خبر قتل مسلم امام هر گز راضی نبود یاران
 فداکارش بروند بلکه مایل بود بمانند و اگر بتوانند نیروهای دیگری را
 هم جذب کنند ، چنانکه حبیب بن مظاهر با موافقت امام برای تهیه کردن
 نیرو بقبیله بنی اسد رفت ^۱ .

جواب سؤال دوم :

علت اینکه امام شب عاشوراء باصحابش فرمود : بروید اینست که
 در آنوقت از نظر مجاری عادی تقریباً خطر مرگ برای آنحضرت قطعی شده بود ،
 و یاران امام با آن عده کم نمیتوانستند دفع خطر از سبب پیغمبر (ص) بکنند .
 و معلوم است در صورتی که خطر مرگ قطعی باشد نگهداری نیرو یا تهیه
 آن فائدهای نخواهد داشت .

و باز توجه باین نکته در اینجا لازم است که در شب عاشوراء امام
 حسین (ع) فرمود : هر کس میخواهد برود ، بلکه بهمه یارانش با اصرار
 و تأکید فرمود : بروید و به برادران مسلم بطور جداگانه فرمود : بروید و
 واقعاً میل داشت همه بروند و کشته نشوند . نهایت اینکه آن آزادگان ،

۱ - مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۴۳

مرگ با حسین (ع) را برزندگی بدون وی ترجیح دادند .

پیک مشئوم و نامه مشئوم تر :

در آخر شب ، امام دستور داد آب باندازه کافی بردارند و آماده حرکت کردند ، آنگاه کاروان حجاز شبانه از قصر بنی مقاتل حرکت کرد و زیر نظر نیروهای مسلح دشمن تا صبح براه خود ادامه داد ، و بهنگام صبح برای نماز فرود آمد و پس از ادای نماز صبح فوراً حرکت کرد .

در اینجا امام حسین (ع) کاروان را بجانب چپ میراند و میخواست یاران خود را متفرق سازد ولی حُرّ بن یزید جلوگیری میکرد^۱ . حُرّ بن یزید کاروان امام را بسوی کوفه سوق میداد ولی امام و یارانش از رفتن بسوی کوفه بشدت امتناع میکردند . هر دو گروه قسمتی از راه را بهمین کیفیت بصورت مبارزه آرامی طی کردند تا بزمین کربلا رسیدند .

ناگهان سوار مسلحی که معلوم بود از طرف کوفه میآید ازدور پیدا شد ، هر دو گروه توقف کردند ببینند او کیست و چه کار دارد ؟ آنگاه که او وارد شد به حُرّ بن یزید و یارانش سلام کرد و به امام حسین (ع) سلام نکرد معلوم شد او پیکری است که برای حُرّ بن یزید از ابن زیاد نامه آورده است ، نامه را به حُرّ بن یزید داد ، مضمون نامه این بود :

« بارسیدن این نامه حسین بن علی را در زمینی که نه آب داشته باشد

۱- عبارت ارشاد مفید ص ۲۰۷ اینست: «فَأَخَذَ يَتَأَسَّرُ بِأَصْحَابِهِ يُرِيدُونَ يُفَرِّقَهُمْ» شاید بتوان گفت: امام میخواست است از اینجا افرادی را بکوفه و افرادی را ببصره بفرستد که مردم را از آمدن آنحضرت آگاه کنند تا مردمی که شهامت بیشتری دارند بکمک امام بشتابند ولی حرا از این کار هم جلوگیری کرد . و غیر از این معنای صحیح دیگری برای متفرق کردن اصحاب تصور نمیکنیم .

ونه گیاه فرودآور وزیر نظر بگیر و من بنامه رسان خود دستور داده‌ام که ناظر اعمال تو باشد تا فرمان مرا اجرا کنی و او خبرش را برای من بیاورد^۱.
حُرّ بن یزید مضمون نامه را با اطلاع امام رساند و گفت: باید در همین زمین پیاده شوید. امام حسین (ع) فرمود: بگذار در یکی از این روستاهای نزدیک، نینوی یا غاضریّه یا شفیّه پیاده شویم^۲.

این پیشنهاد برای این بود که امام یکی از روستاها را پناهگاه خود قرار دهد، و ضمناً برای آسایش زنان و کودکان محل و وسیله مناسب‌تری فراهم باشد. ولی حُرّ بن یزید پیشنهاد فرزند پیغمبر (ص) را نپذیرفت و گفت: این نامه رسان جاسوس امیر است و من نمیتوانم مخالف دستور امیر کاری انجام دهم.

بدینگونه این پیشنهاد حسین بن علی (ع) نیز پذیرفته نشد و آنحضرت برخلاف میل و اراده خود بلکه در مقابل نیروی سر نیزه بحکم اجبار در روز دوم محرم سال ۶۱ هجری در بیابان کربلا فرود آمد^۳.

پیشگویی علی علیه السلام :

هنگامیکه علی علیه السلام از کوفه برای جنگ صفین میرفت به زمین کربلا که رسید توقف نمود و نگاه حزن انگیزی به آن زمین انداخت

۱- ارشاد مفید ص ۲۰۸

۲- کسانی که میگویند: از همان اول منظور امام این بود که در این نقطه معین از زمین کربلا خونس ریخته شود این پیشنهاد آنحضرت را که به حُرّ میفرماید: بگذار در یکی از دهات نزدیک پیاده شویم چگونه معنی میکنند؟

۳- ارشاد مفید ص ۲۰۸

ولختی گریه کرد^۱ و فرمود :

« هَهُنَا مُنَاخُ رِكَابِهِمْ وَمَوْضِعُ رِحَالِهِمْ وَهَهُنَا مُهْرَاقُ دِمَائِهِمْ ، فِتْيَةٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ يُقْتَلُونَ بِهَذِهِ الْفَرْصَةِ تَبْكِي عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ. این زمین محل پیاده شدن و بار انداختن آنان است و در اینجا خونشان ریخته میشود ، گروهی از خاندان پیغمبر (ص) در اینجا کشته میشوند که آسمان و زمین بر آنان میگریند. »

عبارت بالا دربارهٔ این پیشگوئی علی علیه السلام در کتابهای :
۱- قرب الإسناد صفحه ۱۴ . ۲- کامل الزیارات صفحه ۲۶۹ . ۳- ارشاد مفید صفحه ۱۵۶ . ۴- تذکره سبیط صفحه ۲۵۰ . ۵- ذخائر العقبی صفحه ۹۷ .
۶- کشف القمه جلد ۲ صفحه ۲۲۴ . ۷- الصواعق المحرقة ص ۱۹۱ با کمی اختلاف از آنحضرت نقل شده است.

در آن زمان که امیرالمؤمنین علیه السلام بطور سر بسته این پیشگوئی را کرد مردم نمیدانستند حقیقت قضیه چیست ؟ پس آنکاه که حادثه کربلا پیش آمد آنانکه سخن آنحضرت را در آن زمان شنیده بودند فهمیدند که آنچه علی علیه السلام در آن زمان پیشگوئی فرموده با شهادت امام حسین (ع) و خاندانش منطبق میشود^۲.

یادی از گذشته :

آنکاه که خُربن بزید امام حسین (ع) را ناچار کرد در آن بیابان فرود آید امام پرسید : اسم این زمین چیست؟ گفتند : کربلا. فرمود :

۱ و ۲- ارشاد مفید ص ۱۵۶

سر زمین ناراحتی و بلا. آنگاه آنحضرت همان پیشگوئی پدرش را که
قبلاً ذکر شد بدینگونه نقل کرد :

« پدرم علی (ع) وقتیکه برای جنگ صفین میرفت و من همراه
وی بودم باین زمین که رسید توقف کرد و نام آنرا پرسید وقتی که نام
زمین را گفتند فرمود: «هَهْنَا مَحَطُّ رِکَابِهِمْ وَهَهْنَا مُهْرَاقُ دِمَائِهِمْ». اینجا
مرکبهای آنان فرود میآید و همینجا خونشان ریخته میشود. از پدرم
پرسیدند آنان کیستند که در اینجا خونشان ریخته میشود؟ جواب داد:
عزیزانی از خاندان رسول خدا (ص) هستند که در این زمین منزل
میکند.»

اکنون حسین بن علی (ع) زیر نظر نیروهای مساح دشمن در این
بیابان فرود آمده و دستگاه حکومت آنحضرت را تحت فشار قرار داده و
آینده کار خطرناکتر بنظر میرسد. در این وضع مرگبار و نأسف آور امام
حسین (ع) از قضیه‌ای که قریب بیست و چهار سال پیش^۱ در همین زمین واقع
شده و سخنانی که امیرالمؤمنین (ع) فرموده یاد میکند و آنرا برای یارانش
توضیح میدهد.

در آن هنگام امیرالمؤمنین (ع) در حضور فرزندش حسین (ع) که در
آنوقت در حدود سی و سه سال داشت فرمود: در این سرزمین عزیزانی از
خاندان پیغمبر (ص) کشته میشوند. و امروز هم عزیزانی از خاندان پیغمبر (ص)
در این سرزمین گرفتار شده و آینده سختی در پیش دارند.

۱- الاخبار الطوال ص ۲۲۶

۲- جنگ صفین اوایل سال ۳۶ هجری شروع شده و ورود امام حسین (ع)
بکر بلا اول سال ۶۱ بوده پس فاصله بین این دو حادثه حدود ۲۴ سال بوده است.

آیا آن عده از خاندان پیغمبر (ص) که امیر المؤمنین (ع) درباره آنان آن پیشگوئی را فرمود امام حسین (ع) و خاندان آنحضرت نیستند؟
 آیا سخنانی که ۲۴ سال پیش علی (ع) درباره کشته شدن عزیزانی از اهل بیت رسالت در همین زمین فرموده است با حسین بن علی (ع) و خانواده اش تطبیق نمیشود؟

امام حسین (ع) آن پیشگوئی را که پدرش ۲۴ سال پیش در همین زمین فرموده برای همراهانش نقل میفرماید، و طبعاً همراهان آنحضرت این احتمال را میدهند که آن پیشگوئی امیر المؤمنین (ع) مربوط به کاروان حسین بن علی (ع) باشد.

يك نکته :

در بعضی از اخبار آمده که رسول خدا (ص) فرمود: «فرزندم حسین (ع) در زمینی بنام «کربلا» کشته میشود»^۱.

بدیهی است این مطلب از همان زمان رسول اکرم (ص) در خاطر افرادی که آنرا از آنحضرت شنیده بودند بطور سر بسته مانده بود، و لای مردم حجاز زمین «کربلا» را بطور دقیق نمی شناختند. و چنانکه قبلاً اشاره شد امام حسین علیه السلام نیز وقتی به این زمین رسید از اسم آن پرسید گفتند: «کربلا»^۲. در اینجا همراهان امام وقتی میشوند نام این

۲۰۱- تذکره سبط ص ۲۵۰. در بعضی روایات دیگر محل شهادت امام

حسین (ع) «بابل» (تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۶۳) و در بعضی «عراق» و در بعضی

«شط الفرات» (ذخائر العقبی ص ۱۴۸) و در بعضی «الطّف» (الصواعق المحرقة ص

۱۹۱) و در بعضی «بین النواویس و کربلا» (لهوف ص ۵۳) ذکر شده و مقصود

زمین «کر بلا» است پیش خود فکر میکنند که رسول خدا (ص) قبل فرموده بود: «حسین من در کر بلا کشته میشود». معلوم میشود این همان زمین است. حالا آیا شهادت امام حسین (ع) در کر بلا در همین سفر خواهد بود و ما باید خود را از هر جهت برای جانبازی آماده کنیم؟ این احتمال کاملاً بموقع است.

نکته دیگر:

اگر فرض کنیم امیر المؤمنین علیه السلام در آن زمان که برای جنگ صفین میرفت هنگامیکه به زمین کر بلا رسید فرموده باشد: «حسین من در این زمین کشته میشود» معنای آن اینست که شهادت او سرانجام در این زمین خواهد بود ولی زمان آن معلوم نیست.

حالا اگر فرض کنیم خود امام حسین (ع) وقتی که همراه پدر بزرگوارش برای جنگ صفین میرفت به کر بلا که رسیدند فرموده باشد: «من در این زمین کشته میشوم» آیا معنای آن اینست که من در همین سفر در این زمین کشته میشوم؟ البته نه.

در این صورت اگر آنحضرت هنگامیکه بسوی کوفه میرفت به کر بلا

→ از همه یکی است.

معلوم میشود همانطور که زمان شهادت امام بطور دقیق پیشگوئی نشده مصلحت چنین بوده است که مکان شهادت آنحضرت هم بطور دقیق مشخص نباشد. و ممکن است این از علوم اختصاصی خداوند باشد چنانکه در قرآن کریم است که: «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ؟» (سوره لقمان آیه آخر) هیچکس بطور دقیق نمیداند در چه زمینی جان میسپارد».

که رسید (چنانکه در بعضی نقلها آمده^۱) به استناد پیشگوئی رسول خدا (ص) فرموده باشد: «من در این زمین کشته میشوم» ولی زمان شهادت را تعیین نکرده باشد معنای آن اینست که طبق خبر رسول خدا (ص) شهادت امام در این زمین خواهد بود ولی زمان آن معلوم نیست، و با توجه به مذاکرات صلحی که آنحضرت با عمر بن سعد انجام داد^۲ احتمال ترك خصوصت و جلوگیری از جنگ در بین بود.

ولی از مجموع قرائن چنین فهمیده میشد که اگر مذاکرات صلح نتیجه مثبت ندهد و نیروی امدادی هم برای امام نرسد شهادت امام در این سفر تقریباً قطعی خواهد بود^۳.

خطر جدید :

امام حسین (ع) روز دوم محرم بحکم اجبار در کربلا پیاده شد و روز سوم محرم، عمر بن سعد بفرماندهی چهار هزار سرباز که قبلاً برای مأموریت دشتی و دیلم تعیین شده بودند بمنظور مقابله با حسین بن علی (ع) در نیوی فرود آمد. و از این پس حُر بن یزید هم تحت فرماندهی عمر بن سعد درآمد و بدینگونه امام حسین (ع) تحت مراقبت مستقیم پنج هزار سرباز مسلح واقع گشت و خطر جدید و شدیدتری برای آنحضرت پیش آمد.

اولین رابطه‌ای که عمر بن سعد با امام برقرار کرد این بود که پیکی فرستاد و توسط او از امام پرسید: برای چه منظوری باینجا آمده‌اید؟ آن

۱- لهوف ص ۷۱ و تذکرة سبط ص ۲۵۰

۲- ارشاد مفید ص ۲۱۰

۳- این حساب از نظر مجاری طبیعی و با صرف نظر از علم غیب امام است.

حضرت جواب داد : دعوت مردم کوفه سبب شد که من عازم کوفه شوم ولی آنوقت که معلوم شد کوفه آماده پذیرش من نیست خواستم برگردم خُربن یزید مانع شد و مرا تحت نظر گرفت و بعد از چند منزل راه پیمائی از روی اجبار در این بیابان فرود آورد ، و تو با من خویشی داری و سزاوار است حق خویشاوندی را رعایت کنی و مرا آزاد بگذاری به حجاز برگردم.^۱

این جواب خردمندانه امام به پیک عمر بن سعد که حافظ صلح بود ابن سعد را خیلی خوشحال کرد زیرا او از جنگ با آنحضرت گریزان بود و میخواست اگر بتواند راهی پیدا کند که با فرزند پیغمبر (ص) جنگ نکند.

ابن سعد خلاصه مذاکرات خود را با امام حسین (ع) توسط پیکی با اطلاع عبیدالله زیاد رساند و منتظر جواب ماند .

حکم بیخردانه :

فرستاده عمر بن سعد گزارش وی را که مشتمل بر پیشنهاد مصلحانه امام بود در کوفه با اطلاع ابن زیاد رسانید و جواب آنرا از ابن زیاد دریافت کرده برای ابن سعد آورد.

اگر پیک با اسب نیز رفتاری برود از کربلا تا کوفه که پست دولتی نبوده و قریب چهارده فرسخ فاصله دارد يك روز میرود و يك روز بر میگردد، روی این حساب آخر روز پنجم محرم جواب ابن زیاد با ابن سعد رسیده است.

ابن زیاد بی تجربه که فردی تندخو و خودپسند و کج اندیش بود برای

۱ - الاخبار الطوال ص ۲۲۷

عمر بن سعد جوابی فرستاد که نه بصلاح خودش بود نه بصلاح ولی نعمتش
یزید، نه بصلاح مردم، نه بصلاح اسلام.

در این هنگام که کشور نو بنیاد اسلامی بیش از هر چیز به قتل و تدبیر
و حسن نیت دستگاه حکومت احتیاج داشت.

در این هنگام که حسین بن علی (ع) بخاطر حفظ صلح و مصالح عالیّه
اسلام پیشنهاد مراجعت کرده و تصمیم دارد اگر بشود از حوزه مأموریت
ابن زیاد خارج گردد.

در این هنگام که پذیرفتن پیشنهاد خردمندانّه امام هم بِنفع یزید
بود هم بِنفع ابن زیاد، هم بِنفع مردم، هم بِنفع اسلام.

در این هنگام که اختیارات حکمرانی در بخش وسیعی از خاور میانه
باین جوان خام و مغرور سپرده شده و یک تصمیم آبی او ممکن بود کشور
بزرگ اسلامی را در مسیر تشنجات و انقلابات خونین و دنباله داری قرار
دهد، و ممکن بود از خطر جنگ و انقلاب حفظ کند.

ابن زیاد در این موقع باریک و حساس بموجب جوانی و خودخواهی
و فرومایگی پیشنهاد صلح جو یانه امام را در باره برگشتن به حجاز رد کرد
و در مقابل، حکمی بدین مضمون صادر نمود و برای ابن سعد فرستاد:

«باید حسین بن علی و همراهان او (دست بدست تو بدهند) و برای
یزید بیعت کنند اگر بیعت کردند اطلاع بده تا رأی خود را در این باره
بگویم.»^۱

حاکم دیکتاتور عراق همه راهها را بر حسین بن علی (ع) بسته است
بجز یک راه و آن اینست که بیعت یزید را بپذیرد آنگاه منتظر فرمان

۱- ارشاد مفید ص ۲۰۹ و الاخبار الطوال ص ۲۲۷

جدید عبیدالله زیاد باشد، و اینهم راهی است که اسلام بر پسر پیغمبر (ص) بسته است.

عامل اصلی تصادم :

تصادم دونیرواز تصادم دوفکر بوجود می‌آید، در آنجا که دو طرف تفکر وجود دارد و دو گروه طرفدار دو فکر بتوانند بتوافق برسند طبعاً دو نیرو در مقابل هم قرار می‌گیرد، و گاهی عوامل محرک در صحنه نبرد فکری بوجود می‌آید که باعث صف‌آرایی دونیرو و گاهی باعث جنگ‌های وحشتناک و خسارت‌بار می‌گردد.

حسین بن علی (ع) اسلوب فکر مخصوصی دارد که از بیت نبوت سرچشمه گرفته است، او درباره جهان و درباره سعادت و شقاوت انسان و درباره اجتماع و درباره حقوق و اخلاق و وظائف اجتماع و درباره جهان بعد از مرگ همانگونه فکر می‌کند که پیشوای اسلام فکر می‌کرد.

و در مقابل، اسلوب فکر یزید بن معاویه درباره جهان و اجتماع همان اسلوب فکر معاویه بن ابی سفیان است، و این دو نوع فکر در دو طرف نقیض و در دو قطب مخالف قرار گرفته و ممکن نیست بتوافق برسند. و ای ممکن است در شرائط خاصی صاحب این دو فکر از (تز) همزیستی مسالمت‌آمیز پیروی کنند که تصادمی بین دونیرو بوجود نیاید. و اولین شرط این مطلب اینست که هر دو طرف از نیروی فکر و تدبیر بحد کافی بهره‌مند باشند و اگر هر دو طرف یا یکطرف از این دوراندیشی محروم باشد خیلی زود بین دو نیرو تصادم بوجود می‌آید.

امام حسین (ع) پس از وفات امام حسن مجتبی علیه السلام در زمان

معاویه از همین (تذ) مسالمت پیروی کرد و با اینکه طرز تفکر او درست
نقیض تفکر معاویه بود از نظر زندگی اجتماعی ده سال با معاویه مسالمت
کرد بدون اینکه انحرافات و تعدیات او را تصویب کند ، بلکه گاهی هم
انتقادات شدید و درعین حال خیرخواهانه‌ای از او مینمود .

حسین در زمان یزید همان حسینی است که در زمان معاویه بود و
نیروی تدبیر و دوراندیشی در وی بعد کافی هست، و در حال حاضر که امکان
پیروزی نظامی برای آنحضرت نیست همان روح مسالمت و صلح‌طلبی در
فرزند پیغمبر (ص) وجود دارد. از این رو در مذاکراتی که با پیک ابن سعد
بعمل آورد پیشنهاد مراجعت به جاز می‌کند و آرزو دارد در عمل حکومت
یزید آنقدر عقل و دوراندیشی باشد که فواید این پیشنهاد مصلحانه را درک
کنند و کشور نو بنیاد اسلامی را در مسیر حوادث خونین قرار ندهند.

البته امام حسین (ع) چنانکه مکرر می‌فرمود و عملاً هم ثابت کرد
از مرگ هیچ باکی ندارد ولی آرزو دارد برنامه اسلام که در این شرائط،
حفظ صلح و پرهیز از جنگ است اجرا شود.

ولی در زمان حاضر در مقابل این مغز متفکر و دوراندیش در درجه
اول، مغز یزید بن معاویه و در درجه دوم، و در شرائط کنونی مغز عبیدالله -
زیاد قرار دارد .

از این مغزهای جوان و مغرور چه انتظاری میتوان داشت؟

از این مغزهای سبک و خام بجز فکر حکومت و تسلط بر رقیب و
اشباع رذیله حب جاه چه توقعی میتوان داشت؟

در حال حاضر این افراد بی تجربه و تهی مغز مصدر کار هستند و قدرت
حکومت را در دست دارند. و دلیل تهی مغزی آنان اینست که در مقابل

پیشنهاد خردمندانه امام حسین (ع) از طرف پسر زیاد بن ابیه حکمی صادر میشود که همه چیز در آن هست بغیر از خیر خواهی و مصلحت اجتماع.

ابن زیاد مغرور همه راهها را بر حسین بن علی (ع) بسته است بغیر از راه تسلیم شدن. راه دیگر هم راه جنگ است که فرزند پیغمبر (ص) در این شرایط تا بتواند از آن پرهیز میکند.

ولی آنگاه که دستگاه حکومت، جنگ طلب و تجاوز کار باشد و با تمام نیرو آتش جنگ را برافروزد و دامن پسر پیغمبر (ص) را بجنگ خانمانسوز بکشد چه باید کرد؟

اگر يك سازمان قضائی بین المللی و بی طرف بخواهد درباره حادته خونین کربلا رأی بدهد و معلوم کند که مسئولیت این فاجعه وحشتناک بعهده کیست میتواند از این مقدمات راهی بسوی مقصود باز کند و عامل اصلی این تصادم و این جنگ غیر انسانی را تشخیص دهد.

طبق قرائن، آخر روز پنجم محرم حکم ابن زیاد در کربلا بدست عمر بن سعد رسید.

با ابلاغ این حکم که: (باید حسین و یارانش برای یزید بیعت کنند تا نظر خود را درباره آنان بگویم) احتمال اینکه کار بمسألت تمام شود بسیار کم و خطر بروز جنگ بسیار شدید شد.

«عمر بن سعد، عین حکم «ابن زیاد» را برای امام حسین (ع) فرستاد و جواب آنحضرت این بود که: «ممکن نیست من تسلیم شوم فَهَلْ هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ قَمَرٌ حَبَابٍ»^۱ آخرین ضربه‌ای که میتوانند بمن بزنند ضربه مرگ است، آفرین بمرگ».

اینجاست که باید گفت: در صحنهٔ اختلاف فکری که بین امام و حکومت یزید وجود داشت عامل اصلی تصادم دو نیرو: روش سفیهانه و جنگ طلبانهٔ عمال حکومت ضد اسلام یزید بن معاویه و حکم بیخردانهٔ پسر زیاد است که همهٔ راهها را بسته است بغیر از راه جنگ.

تقویت نیرو:

عمر بن سعد جواب مردانهٔ حسین بن علی (ع) را برای ابن زیاد نوشت و بکوفه فرستاد. تو گوئی این جواب دلیرانهٔ پسر امیر المؤمنین (ع) مثل پتک فولادی بمغز ابن زیاد کوبیده شد. او از این جواب شجاعانهٔ پسر پیغمبر (ص) سخت بر آشفت و بی اندازه خشمگین شد.

شاید او قبلاً فکر میکرد ممکن است حالا که حسین بن علی (ع) تحت مراقبت شدید پنجهزار سر باز مسلح در آمده مرعوب گردد و تسلیم بی قید و شرط وی شود.

ابن زیاد پدرش فرزند نوحشهٔ معروفی بنام «سُمَیَّة» بود و مادرش يك كَنبِزِ مَجُوسِی بود بنام «مَرَّجَانَه»^۱ و بدین جهت دارای پست ترین نسب و کثیف ترین خانواده و بدترین تربیت بود. این انسان مسخ شده با این نسب پست و تربیت آلوده، بالاترین لذت این بود که فرزند فاطمه - زهراء (ع) با عالی ترین نسب و بهترین تربیت، خاضعانه و ذلیلانه تسلیم او گردد تا بدین وسیله انتقام نسب پست و آلودهٔ خود را از نسب شریف فرزند پیغمبر (ص) بگیرد.

حاکم مغرور و خونخوار عراق چون دید پسر امیر المؤمنین (ع) در

۱- ابوالشهداء ص ۹۱

برابر پنجاه هزار نظامی مسلح تسلیم نشد در حال خشم و غضب تصمیم گرفت نیروهای خود را تقویت کند و با وضعی جدی ترو خشن تر کار را خاتمه بدهد. بدین جهت با يك عده از تیمساران سابقه دار و چاکران جان نثار از کوفه خارج شد و در بیرون شهر در لشکرگاه «نُخَيْلَةَ» مستقر گشت تا نیروهای جدیدی را زیر نظر مستقیم خود اعزام کند که به نیروهای عمر بن سعد در کربلا ملحق شوند و کار را بر سبط پیغمبر (ص) سخت تر کنند^۱.

پسر مر جانه تصمیم گرفت قوای ارتشی و انتظامی و نیروهای ملی همه را یکجا برای مقابله با امام حسین (ع) اعزام نماید.

بیشتر مردم کوفه بعثت علاقه قلبی که بفرزند پیغمبر (ص) داشتند از جنگ با آنحضرت اجتناب میکردند و از اینرو هنگامیکه از لشکرگاه نُخَيْلَةَ بطرف کربلا اعزام میشدند تا میتوانند محرمانه فرار میکردند و بکوفه میرفتند و مخفی میشدند. عبیدالله زیاد چون وضع را چنین دید يك ستون از سواره نظام مسلح بفرماندهی یکی از جیره خواران درگاه از لشکرگاه «نُخَيْلَةَ» که خود در آن مستقر بود بکوفه اعزام کرد تا هر متخلفی را بیا بند به «نُخَيْلَةَ» نزد امیر بفرستند.

مأموران ابن زیاد مردی را از اهل شام یافتند که برای مطالبه میراثی بکوفه آمده بود بی درنگ او را دستگیر کرده به نُخَيْلَةَ نزد امیر فرستادند امیر کوفه فرمان داد او را بی محاکمه اعدام کردند^۲ تا مردم دیگر حساب کار خود را بکنند.

ابن زیاد با ایجاد چنین محیط رعب و وحشتی اصناف مردم را که

۱- الاخبار الطوال ص ۲۲۸

۱- الاخبار الطوال ص ۲۲۸

نه سر باز بودند و نه پاسبان بر خلاف میل قلبی آنان بچنگ فرزندیغمبر (ص) فرستاد. و بهمین منوال پی در پی بر نیروهای خود میافزود تا آنجا که گفته اند: عدهٔ نیروهای ابن زیاد به سی هزار رسیده است.^۱

اینهمه نیرو برای چه؟ :

عبیدالله زیاد چون باوضاع کوفه و بصره و سایر شهرهای عراق وارد بود بخوبی میدانست که عراق و مخصوصاً کوفه مرکز شیعیان علی (ع) است و میدانست که علاوه بر کوفه در بصره هم انجمنهایی بطرفداری حسین بن علی (ع) تشکیل میشده و حتی نامه‌ای که امام حسین (ع) برای بعضی از رؤسای بصره نوشته و آنرا بیاری خود خوانده بود بدست ابن زیاد افتاده بود.^۲

ابن زیاد احتمال میداد که مردم بصره از آمدن امام آگاه شوند و بیاری وی بشتابند. و نیز احتمال میداد که مردم کوفه چون دل‌باختهٔ حسین ابن علی (ع) هستند اگر رهبری داشته باشند و فرصتی بیابند انقلاب کنند. اگر چه عبیدالله بن زیاد، مسلم و هانی را کشته بود ولی میدانست که با این اقدامات غیر انسانی تنفر مردم نسبت بدستگاه حکومت بیشتر شده و در عین حال که ترس و وحشت بر مردم حکومت میکند این ترس و وحشت آمیخته با خشم و نفرت شدیدی است و هر لحظه احتمال می‌رود که يك انفجار وسیع ملی بطور ناگهانی رخ دهد و ابن زیاد و یارانش را در کام خود فروبرد.

۱- بحار ج ۱۰ ص ۱۹۰

۲- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۲۳

ابن زیاد در همین مدت کوتاه دو صحنهٔ عجیب و هیجان‌انگیز از شیعیان حسین بن علی (ع) دید که به حیرت و وحشت افتاد. یکی آنگاه که بطور ناشناس وارد کوفه شد و مردم که منتظر مقدم امام بودند بگمان اینکه او حسین بن علی (ع) است احساسات پرشوری نسبت بامام حسین (ع) ابراز کردند که ابن زیاد را شدیداً تکان داد و ناراحت کرد.^۱

و دیگری آنگاه که عبیدالله بن زیاد از ترس نیروهای مسلم بن عقیل بقصر حکومتی فرار کرد و ارتش مسلم قصر را محاصره کردند و حاکم کوفه خود را در آستانهٔ مرگ دید.^۲

خاطرهٔ تلخ این دو حادثه هنوز در کام جان ابن زیاد بود و او را رنج میداد و این احتمال را در فکر او تقویت میکرد که مردم، رهبری از بین خود انتخاب کنند و تحت فرماندهی او شورشی ایجاد نمایند. و با توجه باینکه خرید سلاحهای جنگی آزاد بود و حتی تحت رهبری مسلم مقدار قابل توجهی اسلحه آماده شده بود احتمال انقلاب ملی کاملاً بجا بود. از اینرو ابن زیاد کوشش فراوانی کرد که با کشتن جمعی بی‌گناه و با بذل پول فراوان از ترس و طمع مردم که دو نقطه ضعف زیان‌آوری است حداکثر استفاده را بکنند و خود طرفداران امام را بچنگ وی یفرستند تا امکان هرگونه شورش و انقلابی از بین برود.

و نتیجهٔ دیگری که از تقویت نیرو میگرفت این بود که فرزند پیغمبر (ص) را زودتر وادار به تسلیم یا نابود کند و خود را از این غائله

۱- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۲۴

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۷۶ و ارشاد مفید ص ۱۹۰

ناراحت‌کننده خلاص گرداند. پس معلوم شد فرستادن این همه نیرو که يك اقدام احتیاطی و تاکتیک جنگی بوده بدو منظور انجام شده است:

۱- اینکه امکان هرگونه انقلاب داخلی بنفع امام حسین (ع) از بین برود.

۲- اینکه کار حسین بن علی (ع) زودتر بنفع یزید یکسر شود.

دستور وحشیانه :

اگر آخر روز پنجم محرم حکم «ابن زیاد» (که باید حسین و یارانش برای یزید بیعت کنند تا نظر خود را درباره آن بگویم) بعمر بن سعد ابلاغ شده باشد جواب امام حسین (ع) (که ممکن نیست تسلیم شوم) آخر روز ششم محرم با بن زیاد رسیده است.

پسر مرجانه در مقابل جواب مردانه امام دستور وحشیانه‌ای صادر کرد که روی تاریخ را سیاه نمود. او به عمر بن سعد دستور داد: با نیروی مسلحی که در اختیار داری حسین و یارانش را در محاصره بی‌آبی گرفتار کن که نتوانند قطره‌ای از آب بنوشند چنانکه آن مرد پرهیزگار عثمان بن عفان را از آب محروم کردند^۱.

اگر جواب امام آخر روز ششم محرم به ابن زیاد رسیده باشد این دستور وحشیانه او درباره جلوگیری از آب روزه‌متم محرم با بن سعد رسیده. و این مطلب با آنچه در تواریخ آمده موافق است. زیرا مؤرخان نوشته‌اند: «وَذَلِكَ قَبْلَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ»^۲ یعنی جلوگیری از آب سه روز پیش از

۲۰۱- از شاد مفید ص ۲۰۹ و الاخبار الطوال ص ۲۲۸

کشته شدن امام حسین (ع) بوده است.»

این دستور بیخردانه که دلیل نهایت وحشیگری و درندگی است
بسه علت بوده است :

- ۱- اینکه حسین بن علی (ع) زودتر تسلیم شود.
 - ۲- اینکه پسرمرجانیه میخواست خوی درندگی و حس انتقامجویی خود را اشباع کند، و ضمناً با این اعمال قدرت از رنج روحی و عقده حقارتی که در مقابل عظمت حسین بن علی (ع) در خود احساس میکرد بکاهد.
 - ۳- ابن زیاد میخواست بفهماند که نسبت بخاندان معاویه وفادار است چون معاویه بنام خونخواهی عثمان با امیرالمؤمنین (ع) جنگید و در فتنه قتل عثمان، عناصر انقلاب، خلیفه را در محاصره بی آبی قراردادند که از این جهت مورد مؤاخذة و عتاب علی علیه السلام هم واقع شدند.^۱
- ابن زیاد با این حکم ابلهانه میخواست نام خونخواهی عثمان را زنده کند و در انجام مأموریت خود خوش رقصی نماید و خود را نسبت به خلیفه و خاندان معاویه وفادار جلوه دهد.
- با صدور این حکم وحشیانه، بیشتر آشکار شد که دستگاه حکومت میل ندارد کار بمسالمت تمام شود و بیشتر روشن گشت که عمال حکومت ضد اسلام یزید برخلاف روش صلح طلبانه امام میخواستند فقط با نیروی سرنیزه آنهم با اسلوبي وحشیانه و غیر انسانی پیش بروند. و بدینوسیله وضع را وخیم تر میکنند و قدم بقدم بجنک نزدیک تر میشوند، جنگی که خود آتش افروزان و مسئول عواقب خسارت بارش هستند، جنگی که برای جهان اسلام خیلی گران تمام میشود.

۱- کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۱۷۳

دستور بیخردانه پسرمرجانہ بی درنگ اجرا شد و عمر بن سعد ،
عمر و بن حجاج را که خود از دعوت کنندگان امام حسین (ع) بود بفرماندهی
پانصد سوار مأمور کرد که جلوی «شریعة» یعنی محلی را که بعثت سراسیمه
آن میتوان از آب استفاده کرد مسدود کند^۱ .

بازهم پیشنهاد مسالمت :

حسین بن علی (ع) در مرحله سوم قیام کوشش کرد که تشنجی ایجاد
نشود و جنگی بوجود نیاید، و هر چه عمال حکومت بی تدبیر عوامل تصادم
را فراهم میکردند امام با روش خردمندانه‌ای از تصادم جلوگیری
مینمود. فرزند پیغمبر (ص) بازهم ضمن مذاکرات محرمانه‌ای که به پیشنهاد
آنحضرت با عمر بن سعد انجام شد برای چندمین بار پیشنهاد مراجعت
فرمود^۲ .

این مطلب خیلی قابل دقت است که قهرمان جانبازی و از خودگذشتگی
تا این حد برای جلوگیری از جنگ کوشش کند و مردی با آنهمه شکوه
وجلال تا این اندازه تواضع و سلامت نفس و آقائی نشان دهد که مکرر
پیشنهاد مسالمت و مراجعت از طرف او بشود و روی این مطلب پافشاری
کند و در هر فرصت مناسبی که برای جلوگیری از خونریزی بتوان کاری
انجام داد از هیچ فعالیتی دریغ ننماید. سبحان الله! این همه بزرگواری
و سلامت نفس و جوانمردی راستی حیرت‌انگیز است!
آنگاه عمال حکومت جنگ طلب، این قهرمان صلح و اصلاح را

۱- ارشاد مفید ص ۲۰۹

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۳ و ارشاد مفید ص ۲۱۰

مهم میکنند که باعث انگیزش فتنه است ۱۱۱ سیاه باد روی بی شرمی .

اعلام جنگ و فرمان سفیهانه :

عمر بن سعد برای بار دوم ضمن نامه‌ای پیشنهاد صلح جو یانه امام حسین (ع) را در باره مراجعت بحجاز با اطلاع عمیدالله بن زیاد رسانید. حاکم عراق نامه ابن سعد را که خواند با لحنی نرم و ملایم گفت: این نامه خیر خواهانه‌ای است که عمر بن سعد از روی دلسوزی نوشته است. «نَعَمْ قَدْ قَبِلْتُ^۱ آری پیشنهاد حسین را قبول کردم ، مَا أَرَانِي إِلَّا مُخْلِ سَبِيلَهُ يَذْهَبُ حَيْثُ يَشَاءُ^۲ . چنین می بینم که حسین بن علی را آزاد بگذارم هر جا می خواهد برود » .

گوئی این نامه ابن سعد که مشتمل بر پیشنهاد امام در باره برگشتن بحجاز بود در روح سرکش حاکم دیکتاتور نرمنشی ایجاد کرد و مایل شد که کار را بمسالمت تمام کند و بگذارد آنحضرت بحجاز برگردد . ولی شمر بن ذی الجوشن که نظرش در تصمیمات حاکم خیلی مؤثر بود گفت : آیا می خواهی این پیشنهاد را از حسین بن علی بپذیری با اینکه او در حوزه حکمرانی تو وارد شده است! اگر حسین از منطقه حکومت تو خارج گردد او قوی تر خواهد شد و تو ضعیف تر، هرگز صلاح نیست که این پیشنهاد را بپذیری زیرا این نشانه ضعف حاکم است ، باید حسین و یارانش تسلیم بی قید و شرط تو گردند آنگاه میتوانی آنان را مجازات کنی یا ببخشی^۳ .

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۳

۲- سر النبلاء ج ۳ ص ۲۰۲

۳- ارشاد مفید ص ۲۱۰ و کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۵۵ و تاریخ طبری ج ۴ ص

سخنان این عنصر فساد چون با طبیعت تجاوزکار پسرمرجانۀ موافق بود در وی اثر کرد و بی‌درنگ رأی او را پذیرفت.

محیط سیاسی استان بزرگ کوفه برای پسر زیاد و شمر بن ذی الجوشن خالی شده است. این دو انسان مسخ شده در مرکز حکمرانی نشسته و در بارۀ اوضاع سیاسی روز و مقابله با حوادث مشورت میکنند و تصمیم میگیرند. سخنان شمر بر محور اعمال قدرت برای کسب قدرت بیشتر دور میزند و آنچه سخنی از آن در میان نیست مصلحت ملت و نفع مملکت است.

اینان پاسداران حقوق مردم و حافظ مصالح عالیۀ کشور هستند!!! و نظرشان اینست که باید نیروهای مالی و انسانی مردم را در راه استثمار خلق و کسب قدرت بیشتر مصرف کرد. شمر بن ذی الجوشن میگوید: مصلحت نیست حسین بن علی را آزاد بگذاری که از حوزۀ حکمرانی تو خارج گردد زیرا اگر از حوزۀ حکومت تو خارج شود او قوی تر خواهد شد و تو ضعیف تر.

آنچه در این جلسۀ حساس که باید خط سیر نهائی را تعیین کند مطرح است فقط مسئلۀ ضعف و قوت حکومت است نه مصالح ملت. و آنچه در این شرائط در منطق حسین بن علی (ع) مطرح است مسئلۀ حفظ صالح و پرهیز از جنگ است. بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا!؟

پسر زیاد که فردی خونخوار و مست حب مقام است پس از شنیدن سخنان شمر در جواب عمر سعد فرمانی بدین صورت صادر میکند:

«من ترا نفرستادم که از مبارزه با حسین بن علی خودداری کنی و او را به زندۀ ماندن امیدوار سازی و از طرف وی عذرخواهی نمائی و نزد من بشفاعت او برخیزی. اگر حسین و یارانش تسلیم فرمان من گشتند آنرا

ذلیلانه نزد من بفرست و اگر نپذیرفتند جنگ را شروع کن و گوش و بینی کشتگان آنرا ببر که مستحق این مجازات هستند و اگر حسین کشته شد سینه و پشت او را (یعنی یک دفعه سیند و یک دفعه پشت وی را) زیر سم اسبان لگدکوب کن، من میدانم این کار، پس از مرگ او را رنج نمیدهد ولی این چیزی است گفته ام که: اگر او را کشتم این کار را انجام دهم، اگر تو فرمان مرا اجرا کردی پاداش مطیعان را خواهی داشت و اگر نمی پذیری از مقام خود معزول هستی و فرماندهی سپاه را بشمر بن ذی الجوشن واگذار کن که ما دستور خود را بوی داده ایم^۴.

پسر هر جانه برای اینکه مبادا پذیرفتن پیشنهاد مسالمت آمیز پسر پیغمبر (ص) نشان ضعف حاکم باشد رأی خردمندان^۵ امام را نپذیرفت و با نوشتن این نامه ابلهانه هم اعلام جنگ کرد و هم دستور وحشیانه ای درباره بریدن گوش و بینی کشتگان و لگدکوب کردن بدن سبط پیغمبر (ص) صادر نمود، و بدینوسیله هم از خوی درندگی و حیوانیت خود پرده برداشت و هم ثابت کرد که دستگاه حکومت ضد اسلام یزید، جنگ طلب و فتنه انگیز است نه حسین بن علی (ع).

خطر صدر رسد شد :

نامه جنون آمیز حاکم دیکتاتور کوفه روز نهم محرم توسط شمر بن ذی الجوشن بدست عمر بن سعد رسید. این نامه که شامل فرمان حمله و شروع بجنگ بود ابن سعد را خیلی ناراحت کرد. او از قرائن فهمید که شمر از پذیرفتن پیشنهاد مسالمت آمیز امام حسین (ع) درباره برگشتن بحجاز

۱- ارشاد مفید ص ۲۱۱

جلوگیری کرده است، از این رو بشمر گفت: گمان میکنم تو امیر را از قبول کردن نوشته من منصرف نموده و کاری را که ما امیدوار بودیم بصلاح آوریم تو فاسد کرده‌ای بخدا قسم حسین بن علی (ع) تسلیم نخواهد شد زیرا روحی بزرگ و تسخیر نشدنی در کالبد اوست. **إِنَّ نَفْسًا آيَةٌ لِّبَيْنِ جَنَّبِيهِ**^۱. شمر بن ذی الجوشن که خود هوس ریاست قشون را در سر می پروراند و دستور داشت که اگر عمر بن سعد بجنک راضی نشد سرش را برگیرد، با لحنی آمرانه بعمر بن سعد گفت:

بگو بدانم میخواهی چه کنی؟ آیا فرمان امیر خود را اجرا میکنی و با دشمن وی میجنگی یا فرماندهی قشون را بمن میسپاری؟
ابن سعد گفت: ریاست قشون را بتو نخواهم داد و خود شروع بجنک خواهم کرد. سپس به سواره نظام خود دستور آماده باش داد، آنگاه که آماده شدند فرمان پیشروی داد.

اواخر روز تاسوعا (نهم محرم) بود که عمر بن سعد فرمان پیشروی داد و سواره نظام قشون بطرف توقفگاه امام حسین بحرکت درآمد. با این فرمان پیشروی که در تعقیب آن فرمان حمله صادر میشد خطر جنگ صددرد شد و دیگر هیچگونه امیدی بمسالمت نبود.

و از طرف دیگر چون حسین بن علی (ع) در محاصره دشمن واقع شده و رابطه وی با خارج قطع گشته بود هیچگونه امیدی نبود که برای آنحضرت از کوفه یا بصره کمک برسد. **وَأَيُّنُوا أَنَّهُ لَا يَأْتِي الْحُسَيْنَ نَاصِرٌ وَلَا يُمِدُّهُ أَهْلُ الْعِرَاقِ**^۲. دشمنان یقین کردند که برای امام حسین (ع) کمک نمیرسد.

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۵ در بعضی کتابها «نفس آیه» آمده است.

۲- نفس المهموم ص ۱۲۰

و مردم عراق بیاری آنحضرت نمی‌شناهند» .

با این مقدمات ، خطر کشته شدن امام نیز صد درصد شد زیرا یاران فرزند پیغمبر(ص) هر چه فداکار باشند با این عده کم نمیتوانند در برابر نیروی عظیم دشمن که حکومت مرکزی شام پشتیبان آنست مقاومت کنند. با مذاکراتی که بین طرفین شد يك شب جنگ بتأخیر افتاد.

جوانمردی دوجانبه :

پس آنگاه که نزدیک بود شب فرا رسد امام حسین(ع) یاران خود را جمع کرد و در حضور آنان خطبه‌ای ایراد نمود، ضمن آن از یاران خویش خواست که از تاریکی شبی که فرا میرسد استفاده کنند و از لشکر گاه خارج گردند و جان خود را بسلامت ببرند .

این حق شخصی امام بود که میتواند یارانش را آزاد بگذارد بلکه از آنان شدیداً بخواهد که از آنحضرت جدا شوند. ولی آنان نیز حق داشتند این درخواست را نپذیرند و وجود مقدس فرزند پیغمبر(ص) را تا آنجا که بتوانند اگر چه يك ساعت هم باشد حفظ کنند.

از اینرو یاران امام درخواست جوانمردانه آنحضرت را جوانمردانه رد کردند و همگی آنان آمادگی خود را برای جانبازی در راه امام علیه السلام اعلام نمودند^۱ و بدینگونه جوانمردی دوجانبه در عالی‌ترین مظاهر خود تجلی کرد^۲.

۱- ارشاد مفید ص ۲۱۲ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۸

۲- بادرخواست برگشتنی که امام علیه السلام از اصحابش کرد دیگر جهاد بر

آنان واجب نبود ولی مستحب بود زیرا حفظ وجود امام اگر چه چند ساعت باشد مطلوب است.

يك نکته :

كسانی كه ميگویند : امام به این قصد حرکت كرد كه خود و اصحابش كشته شوند این سخن آنحضرت را كه باصحاب خود فرمود : «برويد تا كشته نشويد» چگونه تفسير ميكنند ؟».

اگر بگویند : «اول امام به این فكر بوده كه خود و اصحابش كشته شوند ولی در شب عاشوراء فكرش درباره اصحاب عوض شده و قصد كرده آنانرا از كشتن نجات دهد» . این قابل قبول نیست زیرا بچه علت فكر امام درباره اصحابش عوض شده است ؟».

و اگر بگویند : امام ميخواسته اصحاب را آزمایش كند این هم صحیح نیست زیرا آنحضرت در همین سخنرانی شب عاشوراء پیش از آنكه از اصحاب خود درخواست كند بروند فرمود : «من اصحابی بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم». پس دیگر احتیاج به آزمایش نبود.

گمان نمیرود کسانی كه ميگویند : امام به این قصد حرکت كرد كه خود و اصحابش كشته شوند بتوانند جواب صحیحی به سؤال بالا بدهند. ولی کسانی كه ميگویند : «امام وقتی از مكه حرکت فرمود علاوه بر امتناع از بیعت قصد داشت كوفه را تسخیر كند» میتوانند به سؤال بالا جواب صحیح بدهند و آن اینست كه امام از اصحابش بیعت و تعهد گرفته بود كه در راه جهاد و تسخیر كوفه آنحضرت را یاری كنند و این بیعت در وقتی انجام شد كه برای فرزند پیغمبر «ص» امکان پیروزی نظامی بود ولی در شب عاشوراء چون دیگر امکان پیروزی نبود مانند اصحاب به هدف وی كمك نمیكرد از اینرو بیعت را از آنان برداشت و فرمود: بروید^۱ و

۱- چنانكه امام زهیر بن القین را آنگاه كه امید پیروزی بود یاری خود...

امام از روی حقیقت مایل بود همه برادران و برادرزادگان و عموزادگان و دو فرزندش امام سجاد و علی اکبر علیهما السلام و همچنین همه اصحابش از وی جدا شوند و بسلامت بروند نهایت اینکه آن جوانمردان آزاده حفظ وجود مقدس ولی الله اعظم را اگر چه چند ساعت باشد بر زندگی خود ترجیح دادند.

نکته دیگر:

امام سجاد علیه السلام میفرماید: «هنکامیکه پدرم در شب عاشوراء اشعار «يَا دَهْرُ أَقْبِ لَكَ مِنْ خَلِيلِ النَّخ» را خواند من فهمیدم خبر مرگ خود را میدهد و گریه گلوگیرم شد ولی خودداری کردم اما عمه ام زینب نتوانست خودداری کند و گریان و دامن کشان نزد پدرم رفت و گفت: ای کاش من مرده

→ طلبید و زهیر هم زن خود را طلاق داد و فرزند پیغمبر (ص) ملحق شد (ارشاد ص ۲۰۲) تا هم زنش نگران او نباشد و هم خود او با خاطری آسوده برای پیروزی آنحضرت بیکار نماید. ولی در شب عاشوراء که دیگر امید پیروزی نبود امام از همین زهیر و همچنین از سایر یارانش درخواست کرد بروند.

و زهیر هرگز برای کشته شدن به امام ملحق نشد بلکه برای بیکار در راه پیروزی و دفع شر از وجود فرزند پیغمبر (ص) بوی ملحق شد، و از اینرو شب عاشوراء در جوابی که به امام داد به هدف خود اشاره کرد و گفت: من دوست میدارم بیکار کنم تا کشته شوم و باز زنده گردم و بیکار کنم تا کشته شوم و این قضیه هزار دفعه تکرار شود و بدینوسیله خطر قتل از شما و جوانان اهل بیت شما بر طرف گردد (ارشاد ص ۲۱۳).

اگر امام به زهیر فرموده بود: من و همراهانم برای کشته شدن میرویم معنی نداشت زهیر به آنحضرت بگوید: دوست میدارم با جانبازی من خطر قتل از تو و جوانان اهل بیت بر طرف گردد.

بودم. پدرم او را دلداری داد و فرمود: شیطان حلم ترا نبرد. عمه‌ام گفت: جانم بقر بانت آیا آماده شهادت شده‌ای؟! چشمان پدرم پراز اشک شد و فرمود: «تَوْتِرُكَ الْقَطَائِلَ لَنَا»^۱. اگر مرغ قطارا يك شب تعقیب نمی‌کردند می‌خواستند.

یعنی وضع موجود را بر من تحمیل کرده‌اند و این گرفتاری به اراده و اختیار من نبوده بلکه مخالف باخواست من پیش آمده. و اگر آزادم می‌گذاشتند بر می‌گذاشتم. عمه‌ام گفت: ای وای! آیا از زوی قهر و غلبه و بدون اختیار کشته می‌شوی؟ این بیشتر مرا ناراحت و قلبم را جریحه دار می‌کند، آنگاه سیلی بصورت خود زد و گریبان چاک نمود و غش کرد و روی زمین افتاد^۲.

اگر امام حسین(ع) از همان اول برگشته شدن حرکت فرموده و در طول مسافرت نیز مکرر این مطلب را گوشزد کرده بود کشته شدن آنحضرت برخلاف انتظار نبود بلکه مطلبی معلوم و برای حضرت زینب(ع) عادی و قابل تحمل بود در این صورت:

چه معنی داشت که زینب کبری(ع) باشند آن اشعار که امام در آنها اشاره به شهادت خود فرموده تا این حد ناراحت شود که بگوید: ای‌کاش من مرده بودم و چه معنی داشت از روی تعجب از برادرش بپرسد: آیا آماده شهادت شده‌ای؟!.

و چه معنی داشت که آنحضرت جواب بدهد: اگر آزادم می‌گذاشتند

۱- فرائد الادب «المنجد» در حرف التاء مینویسد: «تَوْتِرُكَ الْقَطَائِلَ لَنَا»

يُضْرَبُ مَثَلًا لِمَنْ حُمِلَ عَلَى مَكْرُوهِ مِنْ غَيْرِ ارَادَةٍ.

۲- ارشاد مفید ص ۲۱۳ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۹

برمیکشتم؟

آیا صحیح است امامی که از اول بقصد کشته شدن حرکت کرده
بفرماید: این گرفتاری به اراده و اختیار من نبوده بلکه از روی قهر و غلبه
دشمن و مخالف با خواست من پیش آمده و اگر آزادم میگذاشتند
برمیکشتم ۱۴ -

شایعه بی اساس :

بین بسیاری از مردم شایع است که جمعی از یاران امام حسین (ع)
در شب عاشوراء دست از یاری آن حضرت برداشتند و شبانه از وی جدا گشتند.
ما برای اینکه منبع اصلی این مطلب را پیدا کنیم به بررسی و
کنجکاوی پرداختیم و پس از بررسی کامل باین نتیجه رسیدیم که : متفرق
شدن یاران امام حسین (ع) در شب عاشوراء در هیچیک از منابع تاریخی
از قبیل :

- ۱- تاریخ یعقوبی جلد ۲ صفحه ۲۳۱.
- ۲- تاریخ طبری جلد ۴ صفحه ۳۱۸ .
- ۳- مقاتل الطالبیین. صفحه ۱۱۲ .
- ۴- ارشاد مفید. صفحه ۲۱۲ .
- ۵- اعلام الوری. صفحه ۲۳۵ .
- ۶- روضة الواعظین. صفحه ۱۸۳ و ۱۸۴ .
- ۷- کامل ابن اثیر جلد ۴ صفحه ۵۷ و ۵۸ .
- ۸- مقتل خوارزمی جلد ۱ صفحه ۲۴۷ .
- ۹- تذکره سبط ابن الجوزی صفحه ۲۴۹ .

- ۱۰- مثير الاحزان . صفحه ۲۶ .
- ۱۱- تاريخ ابن كثير جلد ۸ صفحه ۱۷۶ و ۱۷۷ .
- ۱۲- لهوف . صفحه ۸۰ تا ۸۲ .
- ۱۳- مناقب ابن شهر آشوب جلد ۴ صفحه ۹۹ .
- ۱۴- مطالب السؤل .
- ۱۵- تاريخ ابى الفداء .
- ۱۶- تهذيب ابن عساکر .
- ۱۷- الاخبار الطوال .
- ۱۸- الامامة والسياسة .
- ۱۹- مروج الذهب .
- ۲۰- العقد الفريد .

ذکر نشده است، بلکه بعکس، در کتابهای نامبرده از شماره ۱ تا ۱۳ در صفحات نامبرده بالا آمده است که هیچیک از یاران امام حسین (ع) پیشنهاد آنحضرت را درباره رفتن نپذیرفتند، و همگی آنان آمادگی خود را برای جانبازی در راه فرزند پیغمبر (ص) اعلام کردند.

عبارت مبهم :

آری فقط در کتاب تفسیر منسوب با امام حسن عسکری علیه السلام در این باره عبارتی هست که برای روشن شدن مطلب عیناً آنرا درج میکنیم. در کتاب نامبرده در شرح آیه « **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ - سورة بقره آیه ۳۴**، چنین آمده است :

« **وَلَمَّا مَتَّحِنَ الْحَسِيْنَ وَمَنْ مَعَهُ بِالْعَسْكَرِ الَّذِيْنَ قَتَلُوْهُ وَحَمَلُوْا رَاسَهُ**

قَالَ لِعَسْكَرِهِ: أَنْتُمْ فِي حَلٍّ مِنْ بَيْعَتِي فَالْحَقُّوا بِعَشَائِرِكُمْ وَمَوَالِكُمْ وَ
 قَالَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ: قَدْ جَعَلْتُكُمْ فِي حَلٍّ مِنْ مُفَارَقَتِي فَإِنَّكُمْ لَا تُطِيقُونَ نَهْمَ
 لِتَضَاعِفِ أَعْدَادِهِمْ وَ قُوَاهُمْ وَمَا الْمَقْصُودُ غَيْرِي، قَدْ دَعَوَنِي وَالْقَوْمَ
 فَإِنَّ اللَّهَ يُعِينُنِي وَلَا يُخْلِبُنِي مِنْ نَظَرِهِ كَعَادَتِهِ فِي أَسْلَافِنَا الطَّيِّبِينَ، فَأَمَّا عَسْكَرُهُ
 فَفَارَقُوهُ وَأَمَّا أَهْلُهُ وَالْأَذْنُونَ مِنْ أَقْرِبَائِهِ فَأَبَوْا وَقَالُوا: لَأَنْفَارِقَكَ.

آنگاه که حسین و همراهانش بسبب لشکری که او را کشتند و سرش
 را بردند امتحان شد. به لشکر خویش گفت: شما از بیعت من آزادید پس
 بقبیله‌ها و دوستان خود ملحق شوید و باهل بیت خود فرمود: شما اجازه
 میدهم که از من جدا شوید زیرا شما از نظر عده و نیرو نمیتوانید با آنان
 مقاومت کنید و مقصود آنان جز من کسی نیست پس مرا با این مردم واگذارید
 خداوند بمن کمک میکند و از نظر لطف خود محروم نمیکرداند چنانکه
 نسبت به گذشتگان پاک ما همیشه نظر لطف داشته است، پس لشکرش از
 وی جدا شدند ولی خانواده و خویشان نزدیک او از رفتن خودداری کردند
 و گفتند: ما از تو جدا نمیشویم.»

آنچه مسلم است پس از رسیدن خبر قتل مسلم بن عقیل امام حسین (ع)
 در منزل «زباله» به همراهانش گفت: هر کس میخواهد برگردد. پس اعرابی
 که بآنحضرت ملحق شده بودند برگشتند^۱.

آنچه در تفسیر منسوب بامام حسن عسکری (ع) آمده اگر میخواهد
 همین برگشتن بعضی از همراهان امام را در منزل «زباله» بگوید این مطلب
 صحیحی است ولی عبارت کتاب نامبرده با این مطلب تطبیق نمیشود زیرا

۱- کتاب تفسیر منسوب بامام عسکری (ع) ص ۸۷

۲- ارشاد مفید ص ۲۰۳

از عبارت این کتاب ظاهر میشود که همه اصحاب امام رفتند و غیر از اهل بیت آنحضرت کسی باقی نماند، در حالیکه آنچه در تواریخ آمده اینست که در منزل «زبالة» فقط اعرابی که در راه بوی ملحق شده بودند برگشتند نه یاران و اصحاب امام.

علاوه بر این بیش از دو نلک شهادی کربلا غیر اهل بیت امام بودند از قبیل حبیب بن مظاهر و مسلم بن غوسجه و زهیر بن القین و غیر اینها، در حالیکه در این نقل میگوید فقط اهل بیت امام باقی ماندند.

و اگر عبارت کتاب مزبور میخواید بگوید: شب عاشوراء غیر از اهل بیت و خویشان آنحضرت همه همراهان و یاران وی رفتند این مطلب برخلاف حقیقت است زیرا در هیچیک از کتابهایی که برشمردیم ذکر نشده است که شب عاشوراء حتی يك نفر از اصحاب امام از وی جدا شده باشد.

عبارت تفسیر منسوب با امام حسن عسکری (ع) درست روشن نیست که میخواید برگشتن اعراب را از بین راه بگوید یا مقصودش شب عاشوراء است اگرچه بعضی عبارات آن از قبیل « وَمَا الْمَقْصُودُ غَيْرِي » با شب عاشوراء مناسبتر است.

استنباط ناسخ التواریخ:

ولی کتاب ناسخ التواریخ عبارت تفسیر منسوب با امام را با شب عاشوراء تطبیق کرده و گفته است:

« وبالجملة چون شب عاشوراء فرا رسید و تاریکی، جهان را فرا گرفت دیگر باره حسین (ع) مردم خویش را ممتحن

داشت^۱ و بمیزان آزمایش و آزمون درگذرانید. در تفسیر امام مسطور است: **قَالَ الْحُسَيْنُ يُعْكَرُهُ: أَنْتُمْ فِي حَلٍ مِّنْ بَيْعَتِي فَالْحَقُّوا بِعَثَائِرِكُمْ وَمَوَالِيكُمْ**. با لشکر خویش فرمود: من بیعت خود را از گردن شما فرو گذاشتم بشتابید و با خویشان و دوستان خود پیوسته شوید».

سپس ترجمه باقی عباراتی را که از کتاب نامبرده نقل کردیم چنین آورده:

«آنکاه با اهل بیت فرمود: شما را نیز اجازت کردم که از من جدا شوید چه طاق رزم ایشان را ندارید و با عدت و وعدت ایشان توانا نیستید و هیچکس جز من مقصود این جماعت نیست مرا دست باز دهید با این قوم، همانا خداوند مرا اعانت میکند و بنظر رحمت نگران میگردد چنانکه به گذشتگان طیب و طاهرین من نگران بود، امام میفرماید: لشکر او مفارقت اختیار کردند و پراکنده شدند و خویشان و خاصان او از تفرق ابا نمودند و بیائیدند»^۲.

از این عبارات ناسخ بخوبی معلوم میشود که صاحب ناسخ، عبارت کتاب تفسیر منسوب بامام را که قبلا نقل کردیم با شب عاشوراء تطبیق کرده و توجه نکرده است که اگر این مطلب درست باشد که در شب عاشوراء همه اصحاب امام غیر از اهل بیت آنحضرت رفتند پس باید شهدای کربلا منحصر باشد بهمان خویشان و اهل بیت امام در حالیکه بیشتر شهداء از

۱- معلوم میشود صاحب ناسخ التواریخ کلمه «أُمَّتِي» را بصیغه معلوم خوانده و این اشتباهی است که برای ایشان رخ داده است.

۲- ناسخ التواریخ جزء دوم از جلد ششم ص ۲۲۲ طبع مهرماه ۱۳۳۶

غیر اهل بیت امام بودند .

میتوان گفت : این مطلب که (اصحاب امام حسین «ع» در شب عاشوراء از وی جدا شدند) بعد از تألیف ناسخ التواریخ بین مردم شایع شده است زیرا کتاب ناسخ بین مردم خصوصاً ایرانیان رواج کامل داشته است ، و نمیتوان منشاء این شایعه را کتاب تفسیر منسوب بامام دانست زیرا اولاً کتاب نامبرده بین مردم خصوصاً فارسی زبانان چندان رواجی نداشته ، و ثانیاً عبارت کتاب نامبرده بطور صریح دلالت ندارد که این مطلب مربوط بشب عاشوراء باشد. پس منشاء شیوع این شایعه استنباط صاحب ناسخ التواریخ است و منشاء این استنباط عبارت تفسیر منسوب بامام است .

و بفرض اینکه در تفسیر نامبرده بطور صریح ذکر شده بود که در شب عاشوراء اصحاب امام متفرق شدند این مطلبی است که در هیچیک از منابع تاریخی ذکر نشده است ، و از طرفی کتاب تفسیر منسوب بامام در نظر علمای مذهب ارزش و اعتباری ندارد، و دانشمندان بزرگ شیعه منقولات این کتاب را با قید احتیاط تلقی میکنند، و حتی اینکه عالم کم نظیر شیعه مرحوم علامه حلی این کتاب را سراسر مجعول میدانند .^۱

یکی از اساتید بزرگ ما در مجلس درس میفرمود : مرحوم آیه الله آشیخ محمد رضا اصفهانی مسجدشاهی درباره این تفسیر منسوب بامام چنین نظر میداد که این کتاب را يك نفر افسانه ساز کج سلیقه جعل کرده است .

۱- علامه حلی در خلاصة الرجال ص ۲۵۷ درباره این تفسیر منسوب بامام

حسن عسکری (ع) میفرماید:

«والتفسیر موضوع عن سهل الدياجی عن ابيه باحدیث من هذه المناکیر».

از آنچه گذشت روشن شد آنچه بین مردم شایع شده است که در شب عاشوراء جمعی از اصحاب امام حسین (ع) از آنحضرت جدا شدند مدرك معتبری ندارد و منشاء این شایعه استنباط صاحب ناسخ التواریخ است آنهم از زوی نوشته يك كتاب بی اعتبار پس ما حق داریم که نوشته ناسخ را بنام يك شایعه بی اساس بنخوانیم .

تثبیت وضع دفاعی :

آنگاه که یاران امام حسین (ع) از رفتن خودداری کردند و آمادگی خود را برای جابجایی اعلام نمودند آنحضرت دستور داد در همان شب یعنی شب عاشوراء خیمه‌ها را بهم نزدیک کنند و طنابهای چادرها را از میان هم بگذرانند و وضع خیمه‌ها را طوری قرار دهند که تشکیل يك نیم دایره وسیعی بدهد تا اردوی امام در داخل این نیم دایره موضع بگیرند و فقط از یکطرف با دشمن روبرو شوند که نیروهای دشمن نتوانند از پشت بآنان حمله کنند.

و نیز دستور داد پشت چادرها بفاصله کمی يك گودال سرتاسری بطول چادرها بکنند و دسته‌هایی از هیزم و نی که در کنارهای نهرهای فرعی فرات میروئید آماده نمایند که فردا هنگام شروع جنگ هیزم‌ها و نی‌ها را در آن گودال بریزند و آتش روشن کنند تا دشمن نتواند از پشت بداخل خیمه‌ها نفوذ کند و بدینوسیله برای مدتی زنان و کودکان از هجوم دشمن محفوظ بمانند^۱.

چون با دستور سفیهانه حاکم خونخوار عراق خطر جنگ صددرصد

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۲۰ و ارشاد مفید ص ۲۱۴

شده بود و فردا جنگ شروع میشد لازم بود این اقدامات احتیاطی انجام گیرد تا هنگام شروع جنگ، امام و یارانش با وضعی مطمئن تر بمقاومت و دفاع بپردازند.

دلسوزی و ارشاد :

صبح عاشوراء «عمر بن سعد» نیروهای خود را بیاراست و آماده جنگ شد، و از آنسوی امام حسین (ع) نیز صفوف اردوی خود را منظم کرد و وضع دفاعی خود را در جلوی جبهه تثبیت نمود و دستور داد: دسته‌های نی و هیزم را که از پیش آماده کرده بودند در گودال سرتاسری پشت خیمه‌ها برافروزند^۱ و بدینوسیله وضع دفاعی خود را از پشت جبهه نیز محکم نمود. آنگاه تصمیم گرفت پیش از آنکه جنگ رسماً شروع شود آنچه وظیفه يك رهبر بزرگ و دلسوز است انجام دهد و مسئولیت خطیری را که در این موقع تاریخی و حساس به عهده دارد ایفا نماید.

امام حسین (ع) تصمیم گرفت تا آنجا که ممکن است افکار اردوی دشمن را بسوی خود جلب کند و روح آنان را تحت تأثیر سخنان خویش دگرگون سازد و به این مردم گیج و گمراه که اکثریت عظیم آنان برخلاف وجدان خود از روی ترس یا طمع بدینجا آمده‌اند بیدار باش بگوید و هشدار بزند. قلب مهربان و پرعاطفه امام در محبت این مردم فریب خورده و سرگردان می‌تابد و چون پدری دلسوز از گمراهی این مردم که اسیر هوسهای سفیهانه دستگاہ حکومت شده‌اند رنج می‌برد.

فرزند پیغمبر (ص) اراده کرد بمقتضای اوضاع زمان و با توجه

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۰ و ارشاد مفید ص ۲۱۴

بطرز تفکر مردم خطبه‌ای ایراد کند و حقایق چندی را در این لحظه از زمان که نقطه تحول تاریخ بشمار میرود در حضور چندین هزار نفر بیان نماید تا درسینه تاریخ ذخیره شود و برای نسلهای آینده قیافه حادثه خسارت باری که دستگاه حکومت جنگ طلب بوجود آورد آنچنانکه هست مجسم گردد.

پسر علی بن ابیطالب (ع) اراده کرد خود را بیش از پیش به این مردم آشفته فکر بشناساند و تا آنجا که میتواند با کمال دلسوزی آنان را هدایت نماید که بی جهت با آنحضرت نجنگند و دست بخون وی آلوده نکنند.

حسین بن علی (ع) خواست با ایراد يك سخنرانی پرمغز و تکان دهنده اگر میسر باشد فکر این مردم مسلمان فریب خورده را بیدار کند و از جنگ جلوگیری نماید.

این مرد صالح و اصلاح حتی در این لحظه تاریخی که همه عوامل جنگ فراهم شده میکوشد که اگر بتواند از جنگ بی فائده و خانمانسوز که يك نوع جنون اجتماعی است پیشگیری کند تا وجود پر ارزش سبط پیغمبر محفوظ بماند و پناهگاه و پشتوانه اسلام و مسلمانان باشد.

امام حسین (ع) عمامه رسول خدا را بسر گذاشت و ردای وی را پوشید و شمشیر مخصوص پیغمبر را بکمر بست^۱ و با این هیئت جذاب بر شتر خویش سوار شد تا بلندتر باشد و همه مردم آنحضرت را ببینند، و ضمناً بدانند که قصد جنگ ندارد چون معمولاً در حال جنگ سوار بر شتر نمیشوند. امام در این حال بمردم فهماند که میخواهد سخنرانی کند.

۱- ابوالشهداء ص ۱۷۳

فرماندهان قشون دشمن که میدانستند اگر حسین بن علی (ع) با این هیئت وقیافه جذاب که از قیافه پیغمبر حکایت میکرد سخنرانی کند و مردم بسخنان وی گوش بدهند تا حدود زیادی افکار این مردم را که به رسول خدا (ص) ایمان دارند تسخیر میکند و ممکن است انقلابی در روح شنوندگان ایجاد کند، و يك انفجار داخلی در خود اردوی عمر بن سعد بوجود آید .

رؤسای قشون برای اینکه مردم سخنان امام را نشنوند بفریاد کشیدن و هلهله کردن که حربه عاجزان است پرداختند و جارو جنجالی برپا کردند .

امام آنقدر درنگ کرد و صبر و شکیبائی بخرج داد که هوچی‌ها خسته شده و آرام گشتند ، آنگاه سخنرانی تاریخی خویش را آغاز کرد که حاصل قسمتی از آن اینست :

«ای مردم ! در کار خود شتاب نکنید و سخنان مرا گوش دهید تا آنچه وظیفه من است و بر من حق دارید برای شما بگویم و حجت و دلیل خود را بیان سازم آنگاه اگر بحکم وجدان و انصاف بامن رفتار کنید باعث سعادت خود شماست .»

پس آنگاه که امام توجه قشون را جلب کرد با بیانی رسا بحمد و ثنای خدا و درود و سلام بر پیغمبر خاتم و فرشتگان و پیغمبران سخن گشود و سپس فرمود :

«ای مردم ! نسب مرا بررسی کنید و ببینید من کیستم و از چه خاندانی هستم آنگاه با خود فکر کنید و خویشتن را ملامت نمائید که آیا برای شما شایسته است مرا بکشید و حرمت مرا از بین ببرید !؟»

آیا من فرزند پیغمبر شما نیستم؟

آیا حمزه سیدالشهداء عموی من نیست؟

آیا جعفر طیار عموی من نیست؟

آیا این حدیث پیغمبر خدا (ص) که درباره من و برادرم فرموده

است: حسن و حسین دوسرور جوانان بهشتند بگوش شما نرسیده است؟

اگر آنچه را میگویم باور نمیکنید از جابر بن عبدالله انصاری، «ابوسعید

خُدَری»، «سهل ساعدی»، «زید بن ارقم»، و «انس بن مالک» پرسید آنان

بشما خواهند گفت: که این حدیث را درباره من و برادرم از رسول خدا (ص)

شنیده اند.

آیا این حدیث پیغمبر خدا کافی نیست که شمارا از ریختن خون من

بازدارد؟ اگر در این حدیث پیغمبر شك دارید آیا در این مطلب هم شك

دارید که من فرزند پیغمبر شما هستم؟! بخدا قسم از شرق تا غرب عالم

دخترزاده پیغمبری بغیر از من وجود ندارد.

وای بر شما من کسی را کشته ام که میخواهید مرا بعنوان قصاص

بکشید؟ یا مالی را از شما برده ام یا به کسی جراحی وارد کرده ام که

میخواهید به کیفر آن خون مرا بریزید؟^۱ قیس بن اشعث گفت: تو تسلیم

۱- بین مردم مشهور است که اهل کوفه در جواب امام گفتند: «نقاتلك بغضاً

منالایک، یعنی ما بخاطر دشمنی که با پدرت داریم با تو میجنگیم».

ما این جمله را در هیچیک از منابع تاریخی که در دسترس است نیافتیم مگر

در کتاب پرازدروغ «نورالعین» اسفرائینی ص ۵۷ و کتاب پرافسانه ای که بنام

«مقتل ای مخنف» معروف است و بضمیمه جلد دهم بحار نیز چاپ شده. این جمله

در آن کتاب درص ۷۴ چاپ بغداد آمده، ولی این کتابی است پرازدروغ و افتراء

و بسیاری از مطالب دروغ آن با مطالب «نورالعین» اسفرائینی یکی است بطوریکه

حکم بنی عمت بشو (مقصودش ابن زیاد است) آنان موافق رضای تو عمل خواهند کرد ، امام فرمود : نه بخدا قسم ، من دست ذلت بدست شما نخواهم داد و مثل بندگان ذلیلانه اقرار نخواهم کرد^۱ .

مرحله چهارم :

اولین تیر :

امام حسین (ع) بموجب رهبری عالی روحانی خویش آنچه لازم میدانست فرمود و برای راهنمایی این مردم گمراه نهایت دلسوزی را بخرج داد .

سخنان گرم و پرشور امام که از قلبی سوزان برمیخاست يك عده را که قریب سی نفر بودند چنان منقلب کرد که دست از جان خود شستند و

→ خواننده خیال میکند این دروغها را یکی از این دو کتاب از دیگری گرفته یا مأخذ هر دو یکی بوده است.

محدث نوری در لؤلؤ و مرجان ص ۱۵۶ درباره این کتاب میگوید : «این مقتل موجود که به ابی مخنف نسبت میدهند مشتمل است بر بعضی مطالب منکره مخالف اصول مذهب و البته آنرا اعادی و جهال بجهت پاره‌ای از اغراض فاسده در آن کتاب داخل کرده‌اند».

در هر حال اگر مدرک جمله معروف : «نقاتلك بغضاً منالایك» فقط کتاب «نورالعین» اسفرائینی و همین کتاب پر افسانه معروف به «مقتل ابی مخنف» باشد قابل اعتماد نیست. البته این کتاب غیر از آن مقتل ابی مخنف است که طبری از آن نقل میکند و آن کتاب پر ارزشی بوده که متأسفانه در دسترس ما نیست.

۱- ارشاد مفید ص ۲۱۶، تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۳

بصفوف فرزند پیغمبر (ص) ملحق گشتند ، و مرگ باحسین را بر زندگی باعمال حکومت سیاه ترجیح دادند .

این عده سی نفری چون از مذاکراتی که امام (ع) با عمر بن سعد برای جلوگیری از جنگ کرده بود آگاه بودند و از پیشنهاد مراجعت که آن حضرت بمنظور برقرار کردن صلح و مسالمت فرموده بود اطلاع داشتند بدین جهت از اینکه عمال حکومت پیشنهاد فرزند پیغمبر (ص) را نپذیرفتند سخت ناراحت شدند و گفتند : فرزند پیغمبر پیشنهاد صلح میکند و شما نمی پذیرید ؟

بدین گونه ضمن اعتراض شدیدی که به وحشیگری و درندگی عمال حکومت کردند به اردوی امام پیوستند و در رکاب آن حضرت جانبازی نمودند .^۱

در طلیعه این عده از جان گذشته خربن یزید ریاحی بود که ملحق شدن او به اردوی امام بعلمت مقام و شخصیتی که داشت در روح اردوی مخالف خصوصاً افرادی که تحت فرماندهی او بودند اثر عمیقی گذاشت . و نیز اکثریت مردمی که با تهدید و نطمیع بادودلی و تردید بجنگ امام آمده بودند پس از شنیدن سخنان سوزان سبط پیغمبر (ص) دودل تر و سرگردان تر گشتند .

عمر بن سعد که برخلاف میل قلبی خود این مأموریت خطرناک را پذیرفته بود پس از شنیدن خطبه تکان دهنده امام از دیگران سرگردانتر و ناراحت تر شده بود .

پسر سعد در حال اضطراب فکر و ناراحتی وجدان برای اینکه

۱ - ذخائر العقبی ص ۱۴۹ سیر النبلاء ج ۳ ص ۲۱۰

باین سرگردانی خاتمه دهد بعنوان شروع جنگ ، تیری بطرف اردوی امام پرتاب کرد که بقول «عقّاد» مصری : گویا این تیر در سینه او فرورفته و ناراحتش کرده بود و خواست خود را از این ناراحتی خلاص کند^۱ . با این تیر عمر بن سعد، جنگ رسماً شروع شد و بدینگونه قیام امام حسین (ع) وارد مرحله چهارم گشت .

پسر پیغمبر (ص) خیلی کوشش کرد که جنگ واقع نشود و قیام وی بخون رنگین نگردد ولی عمّال حکومت تجاوزکار یزیدی نخواستند کار به مسالمت تمام شود و حادثه وحشتناک کربلارا بوجود آوردند که روی تاریخ اسلام بلکه تاریخ انسانیت را سیاه کرد .

شاید همه مدت جنگ بیش از شش ساعت طول نکشید، ولی در این مدت کوتاه از اردوی عمر بن سعد آنقدر قساوت و بیرحمی و درندگی و وحشیگری و اعمال غیر انسانی سرزد که برای شرح جزئیات آن صدها ساعت وقت لازم است ، و نوشتن و گفتن و شنیدن آن قلب را میسرزاند و اعصاب را مرتعش میکند و وجدان را ناراحت میسازد و عقل را مبهوت میگرداند .

و در مقابل ، از حسین بن علی (ع) و یاران و خاندانش آنقدر بزرگواری و جوانمردی و ایمان و انسانیت و تقوی و فضیلت و عشق بحقیقت و فداکاری و جانبازی در راه خدا و در راه عقیده و ایمان ظاهر گشت که هر انسانی را بخضوع و امیدارد و هر فرد حقیقت دوستی در مقابل این همه عزت نفس و حرّیت ضمیر و عظمت روح سر تعظیم فرود میآورد .

این مرحله از قیام امام که مرحله جنگ اضطراری و دفاع خونین

۱- ابوالشهداء ص ۱۷۹

بود از نظر مدت از سه مرحله دیگر کوتاه تر ولی از نظر عمل، خیلی جانکاه تر و تکان دهنده تر و جگر سوز تر بود. شرح جزئیات این جنگ چند ساعته و وقایع غم انگیز و دلخراش آن از هدف این کتاب خارج است.

اسیری بازماندگان :

بدون تردید، اسیری بازماندگان خاندان پیغمبر و گردش اجباری اسیران در کوفه و رفتن آنان با آن وضع دلخراش در مجلس عبیدالله زیاد و مسافرتشان بشام و گردش اجباری در خیابانها و گذرگاههای عمومی و حضور آنان در مجلس یزید و اقامه مجلس یادبود شهیدان در شام، اینها همه در شناساندن ماهیت واقعی حکومت ضد اسلام یزید اثر عمیقی داشت. و همچنین خطبه‌های کوبنده امام سجاد علیه السلام و زینب کبری در شام برای بیشتر شناساندن چهره حقیقی حکومت پسر معاویه و رفع تهمت‌های دولت وقت نسبت با امام حسین (ع) و روشن کردن افکار عمومی درباره خاندان پیغمبر (ص) تأثیر شایان توجهی داشت.

ولی نکته‌ای که ذکرش لازم است اینست که : اسیر شدن خاندان پیغمبر (ص) و رسوائی بیش از پیش حکومت یزید جزء هدف امام نبود بلکه اثر قهری جنگ بود.

نتیجه بجای هدف :

شاید بعضی گمان کنند : جزئی از هدف امام حسین (ع) از همراه بردن خاندانش این بود که اسیری آنان یزید را رسوا کند و پایه‌های سلطنت وی را متزلزل سازد. ولی باید گفت : این از باب اشتباه هدف با

نتیجه است. هیچگاه هدف امام از بردن خاندانش این نبود که با اسیری آنان حکومت یزید رسوا شود بلکه اسیری خاندان امام برخلاف رضای آنحضرت و برخلاف رضای خدا و پیغمبر (ص) بوده است.

آنچه درباره خاندان امام میتوان گفت اینست که چون مسافرت آنحضرت بمکه بقصد توقف در حرم خدا و ارزیابی اوضاع سیاسی و قدرت نظامی خویش بود، و معلوم نبود که مدت اقامت امام حسین (ع) در مکه چقدر خواهد بود برای اینکه از نزدیک از حال خاندانش آگاه باشد و در نگهداری و صیانت آنان بکوشد عائله خویش را بمکه برد. و پس از چهار ماه و پنج روز توقف در مکه و قتیکه احساس خطر کرد بسوی کوفه حرکت کرد و از قرائن معلوم بود که امام میخواهد در کوفه بماند و رهبری و زمامداری مردم را بعهده بگیرد. و چون اطمینان نداشت که اگر خانواده اش در مدینه یا مکه بمانند از مزاحمت عمال حکومت در امان باشند^۱ از اینرو برای اینکه خاندانش را تحت نظارت مستقیم خود از هرگونه خطری مصون بدارد با همه خانواده خویش بسوی کوفه حرکت کرد تا با خانواده اش در کوفه سکونت گزینند.

پس هدف حسین بن علی (ع) از بردن خانواده این بود که از نزدیک از حال آنان آگاه باشد و تا آنجا که میتواند در حفظ و حراست آنان بکوشد، و بتعبیر دیگر، مقصود امام از بردن خانواده این بود که گرفتار دست دشمن نشوند نه اینکه گرفتار بشوند و گرفتاری و اسیری آنان حکومت بنی امیه را رسوا کند.

۱- لهوف درص ۷۴ احتمال مزاحمت عمال حکومت را ذکر کرده است.

آری سختگیربهای عمال حکومت و جنگ طلبی و بیخردی آنان
حادثه خونین کربلا را بوجود آورد که نتیجه طبیعی آن اسیر شدن
خاندان امام بود و نتیجه طبیعی اسیری خاندان امام این بود که حکومت
ننگین پسر معاویه ننگین تر شود. و این نتیجه قهری را نباید باهدف قیام
اشتباه کرد .

بخش چهارم

هدف قیام:

قیام برای اصلاح :

بدون تردید هدف امام حسین (ع) از قیام خود يك هدف اصلاحی وسیعی بوده است که از روح اسلام الهام میگرفته و اساس آنرا حمایت و دفاع از اسلام تشکیل میداده است.

سخنان خود امام درباره بیان هدف آنحضرت بدین شرح است:
۱- آنگاه که امام بر اثر تهاجم عمال حکومت ناچار شد از مدینه خارج گردد ضمن مرقومه‌ای که بنام وصیت‌نامه معروف است هدف اصلاحی

خود را بدینگونه شرح داده است:

«وَأِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي^۱ مِنْ فَقْطٍ بِرَأْيِ إِصْلَاحِ

درامت جدم از وطنم خارج شدم».

۲- و نیز ضمن نامه‌ای که در آن از بزرگان بصره کمک نظامی

خواست به‌دفع خود اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«فَإِنَّ السَّنَةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُخِيَّتْ^۲. سنت اسلام مرده و

بدعتها و ضداسلام جای آنرا گرفته است». یعنی هدف من از بین بردن

بدعتها و زنده کردن اسلام و سنت پیغمبر (ص) است.

۳- و نیز در خطبه‌ای که پس از برخورد با حُر بن یزید در منزل

«بیضة» ایراد فرموده هدف خود را روشن کرده و آن خطبه اینست:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَالِرًا مُسْتَحِلًّا

يُحَرِّمُ اللَّهُ نَائِمًا يَعْبُدُ اللَّهَ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ

فَلَمْ يُغَيِّرْ (ما) عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلَهُ.

أَلَا وَإِنَّ هَؤُلَاءَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ وَ

أَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَظَلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفِئَةِ وَأَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَّمُوا

حَلَالَهُ وَأَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيْرٍ، وَقَدْ آتَيْتَنِي كُتُبَكُمْ وَقَدِمْتُمْ عَلَيَّ رُسُلَكُمْ بِيَعْتِكُمْ أَنْكُمْ

لَا تُسَلِّمُونِي وَلَا تَخَذُلُونِي فَإِنْ تَمَمْتُمْ عَلَيَّ بِيَعْتِكُمْ تُصِيبُوا رُشْدَكُمْ فَأَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ

وَ ابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ وَ أَهْلِي مَعَ أَهْلِيكُمْ فَلَكُمْ

۱- مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۸۸ بنقل از ابن‌اعثم. ابن نقل اگرچه در غیر

تاریخ ابن‌اعثم دیده نشده ولی مضمون آن موافق دلایلی دیگر و مطابق با روح

نهضت انبیاء است و بدین جهت عین حقیقت و مورد قبول می‌باشد.

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۶

فِيْ اَسْوَةٍ ، وَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوْا وَ نَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ وَ خَلَعْتُمْ بَيْعَتِيْ مِنْ اَعْنَاقِكُمْ فَلَعَمْرِيْ
 مَا هِيَ لَكُمْ بِشَيْءٍ لَقَدْ فَعَلْتُمْوَهَا يَا بِي وَ اَخِيْ وَ ابْنِ عَمِّيْ مُسْلِمٍ وَ الْمَفْرُوْرُ مِنْ اَعْتَرَّ
 بِكُمْ فَحَظَّكُمْ اَخْطَاكُمْ وَ نَصَبْتُمْ ضَيْعَتُمْ وَ مَنْ نَكَثَ فَاِنَّمَا يَنْكُثُ عَلٰى نَفْسِهٖ» ۱.

ای مردم! رسول خدا (ص) فرموده است: کسی که ببیند زمامدار
 ستمگری بحقوق الهی و احکام دین تجاوز میکند و پیمان خدا را می‌شکند
 و با سنت پیغمبر (ص) مخالفت می‌ورزد و با بندگان خدا بر اساس ظلم و گناه
 رفتار مینماید و برای تغییر روش چنین زمامدار ستمگری به گفتار یا کردار
 اقدام نکند حقا خداوند او را به همان جایی می‌برد که آن ستمگر را می‌برد.
 آگاه باشید این اعمال حکومت پیروی شیطان را بر نامه خود قرارداد و
 اطاعت خدا را ترك کرده و فساد را ظاهر ساخته و رواج داده‌اند و حدود
 و مقررات دین را تعطیل نموده و خزانه کشور را بنخود اختصاص داده و
 حرام خدا را حلال و حلال او را حرام نموده‌اند و من از هر کس شایسته‌ترم
 که وضع موجود را تغییر دهم. و نامه‌های شما (درباره قبول زمامداری)
 بمن رسیده و فرستادگان تنان بیعت شما را بمن ابلاغ کردند. شما عهد کرده
 بودید که مرا رها نکنید و دست از یاریم بردارید، اکنون اگر بعهد
 و بیعت خود وفادار بمانید راه سعادت پیموده‌اید، من حسین بن علی و
 فرزند فاطمه دختر رسول خدا (ص) هستم. خود من باشما هستم و خانواده
 من با خانواده شما هستند، پس لازم است از روش من (درباره با حکومت
 ظلم) پیروی کنید زیرا عمل من برای شما حجت و سرمشق است ولی اگر
 از من پیروی نمی‌کنید و عهد و بیعت خود را شکسته‌اید این از شما نازگی
 ندارد زیرا با پدر و برادر و پسرعم من مسلم چنین کردید، فریب خورده

کسی است که بشما اعتماد کند. شما (با این عهدشکنی) محرومیتی برای خود فراهم آوردید و نصیب خود را ضایع ساختید و کسی که عهد خود را بشکنند زیانش بخود او خواهد رسید» .

اگرچه امام حسین (ع) این خطبه را پس از برخورد با حر بن یزید که زیر نظر نیروهای مسلح دشمن قرار گرفته بود انشاء فرموده و در آنوقت چون دیگر امکان پیروزی نظامی برای آنحضرت نبود از تشکیل حکومت منصرف شده بود.

ولی چند مطلب اساسی از این خطبه استفاده میشود که لازم است بدان اشاره شود :

- ۱- تغییر حکومت ظلم واجب بود.
 - ۲- برای رسیدن باین مقصود راهی بغیر از تشکیل حکومت نبود.
 - ۳- شرایط تشکیل حکومت موجود بود .
 - ۴- هدف امام حمایت و دفاع از اسلام بود .
- اگرچه مقصود اصلی در این بخش فقط بحث درباره قسمت چهارم یعنی هدف امام است ولی برای اینکه همه این چهار قسمت روشن شود تمام خطبه امام را تفسیر میکنیم و توضیح میدهیم :

۱- مبارزه با ظلم واجب بود :

امام میفرماید: اینکه من بقیام و اقدام برخاستم برای اینست که پیغمبر خدا (ص) فرموده است : « هر کس ببیند زمامدار ستمگری دست تجاوز بحقوق مردم دراز کرده و احکام خدا را پایمال میکند واجب است در دفع ظلم و تغییر روش آن زمامدار ستم پیشه بکوشد و گرنه با همان

ستمگر محشور خواهد شد ، و این سازمان حکومت یزیدی براساس ظلم و تجاوز و کوبیدن احکام اسلام استوار شده و طبق فرمایش رسول خدا بر همه کسانی که قدرت دارند واجب است در دفع ظلم و تجاوز بکوشند ولی من از نظر قرابت با پیغمبر خدا (ص) و از نظر رهبری مردم وظیفه بیشتر و مسئولیت سنگین تری داشتم (وَإِنَّا أَحَقُّ مَنْ غَيْرٍ) از اینرو لازم بود برای نجات اسلام و مسلمانان وریشه کن کردن ظلم و فساد بیشتر بکوشم.

۲- تشکیل حکومت ضرورت داشت :

در حال حاضر راه جلوگیری از ظلم عمال حکومت و حمایت اسلام منحصر به تشکیل حکومت است زیرا اعمال حکومت ، نه خود دست از تجاوز برمیدارند و نه بنصیحت ماصحان مشفق گوش میدهند و همچنان به روش شیطانی خود ادامه میدهند وَتَزْمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ تا آنجا که از من سلب مصونیت کرده و میخواهند با قدرت سر نیزه موافقت اجباری مرا جلب کنند که حکومت ضد اسلام موجود را برسمیت بشناسم. بنا بر این راه جلوگیری از تجاوزات حکومت وقت منحصر است باینکه نیروهای طرفدار عدالت متشکل شوند و قدرتی بوجود آورند و حکومت نیرومندی تشکیل بدهند و قدرت را با قدرت جواب بگویند. پس برای عمل کردن بفرمایش رسول خدا (ص) و مقاومت در برابر ظلم و دیکتاتوری تشکیل حکومت ضرورت داشت .

۳- شرایط موجود بود :

برای تشکیل حکومت ، نیروی کافی موجود بود زیرا نیروهای

داوطلبی که زیر نظر نماینده مخصوص من تشکیل یافته بود هسته مرکزی قدرت حکومت بشمار میرفت و برای بسته شدن نطفه حکومت صدرصد اسلامی کافی بود . و آنکاه که من بکوفه می‌آمدم چون حسین بن فاطمه دخترزاده رسول خدا (ص) هستم بعلمت علاقه مخصوصی که مردم بخاندان رسالت دارند نیروهای تشنه عدالت از سایر استانهای کشور به کمک ما میشتافتند. شما مردم عراق با بی‌صبری درانتظار من بودید و باگریه شوق دست بیعت بدست نماینده من دادید، و نامه‌هایی بطورابتدائی و داوطلبانه درباره اینکه من زمامداری شما را بپذیرم فرستادید و نمایندگان شما نزد من آمدند و اطمینان دادند که نیروهای مردم آمادگی کامل دارند و عهد کرده‌اند که تا آخرین نفس ایستادگی کنند **وَقَدِمْتُ عَلَى رُسُلِكُمْ بَيْنَ عَيْتِكُمْ أَنْتُمْ لَا تَسْلِمُونِي وَلَا تَخَذُلُونِي** . پس شرایط تشکیل حکومت از هر جهت فراهم بود.

۴- هدف ما حمایت از اسلام بود :

اقداماتی که ما تا حال برای مقاومت در برابر ظلم و برای تشکیل حکومت صدرصد اسلامی کردیم بخاطر این بود که اسلام پایمال شده را زنده کنیم زیرا حکومت موجود حدود اسلام را تعطیل کرده و احکام دین را تغییر داده **وَ اَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَ حَرَّمُوا حَالَ اللَّهِ** حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام نموده و قرآن کریم را بازیچه هوسهای جاهلان پسر معاویه و دستیاران وی قرار داده است، از اینرو ما برای اینکه وضع موجود را تغییر بدهیم و اسلام و مسلمانان اسیر شده را از چنگال استبداد سیاه برهانیم بقیام و اقدام برخاستیم .

از آنچه گذشت روشن شد که هدف اصلی امام حسین (ع) از مقاومت و اقدام برای تشکیل حکومت حمایت از اسلام بوده است. و حمایت از اسلام یعنی حمایت از موجودیت اسلام و از همه مواهبی که اسلام بجهان انسانیت داده است. و ما چند قسم از آنرا که جنبه اجتماعی دارد از باب نمونه ذکر میکنیم :

- ۱- حمایت از استقلال نیروی قانونگذاری .
- ۲- حمایت از استقلال نیروی قضائی .
- ۳- حمایت از آزادی قلم .
- ۴- حمایت از آزادی بیان .
- ۵- حمایت از عدالت در امور بودجه عمومی .
- ۶- حمایت از موقع جهانی اسلام .

۱- حمایت از استقلال نیروی قانونگذاری :

هر اجتماعی چه کوچک و چه بزرگ به سه نیرو احتیاج دارد :

۱- نیروی قانونگذاری .

۲- نیروی قضائی .

۳- نیروی اجرائی .

نیروی قانونگذاری برای اینست که بمقتضای احتیاجات اجتماع ، قوانین مفید وضع کند و مردم را از مزایای قوانین مترقی بهره مند گرداند. و نیروی قضائی برای اینست که اختلافات موجود بین طبقات مردم و بین مردم و دستگاه حکومت را بر اساس حق و عدالت برطرف سازد. و نیروی اجرائی برای اینست که هر چه نیروی قانونگذاری و

نیروی قضائی دستور میدهند اجرا نماید.

در اسلام قانونگذاری بعد از وفات رسول خدا (ص) بمهده قرآن کریم و سنت پیغمبر (ص) با راهنمایی عترت آنحضرت گذاشته شده، یعنی باید دانشمندانی که در قرآن و سنت تخصص دارند بر اساس اجتهاد آزاد مسائل مورد احتیاج را از آن دو منبع استنباط کنند و در اختیار مردم قرار دهند. در اسلام به کسانی که اهلیت استنباط احکام را دارند استقلال کامل داده شده است بطوری که نه قوه قضائی و نه قوه اجرائی حق اعمال نفوذ در صاحبان فتوی و استنباط ندارند. وفقهای صاحب نظر با آزادی مطلق و استقلال کامل، درباره قوانین حقوقی و نظامات اجتماعی و مسائل جدیدی که بواسطه تحولات زمان پیش میآید دقت و تأمل میکنند و بر اساس اجتهاد آزاد طبق آنچه از قرآن و سنت استنباط میکنند فتوی میدهند و در اختیار مردم و دستگاه حکومت میگذارند.

یکی از بلاهای بزرگ اجتماعی اینست که نیروهای اجرائی بخواهند در قوه قانونگذاری اعمال نفوذ کنند و از نیروی قانون، سلب آزادی و استقلال نمایند که در این صورت مغزهای متفکر و قانونفهم از سیر تکاملی خود باز میمانند و حریت و آزادی فکر را از دست میدهند و نمیتوانند بر اساس اجتهاد آزاد، قوانین مورد احتیاج را با در نظر گرفتن مصالح اجتماع از قرآن و سنت استنباط کنند. اینجاست که نیروی قانونگذاری، فلج میگردد و در چنگال نیروهای اجرائی که تند و تیز و برنده هستند اسیر میشود و اجتماع از مزایای قوانین آزاد و مترقی محروم میگردد.

حکومت بنی امیه نیروی قانونگذاری را اسیر کرده و آزادی در اجتهاد را از علمای صاحب نظر سلب نموده و قوانین را بصورت موادی بیروح

و افراد صاحب نظر و قانون فهم را بصورت افرادی بی اراده و چاکر مآب در آورده بود .

عبدالله بن عمر که در نظر اهل سنت مردی صاحب فتوی^۱ و مورد توجه مردم بود و همچنین ابن عباس که در زمان خود از علمای بزرگ و سرشناس بود و افراد دیگری که در ردیف وی بودند همه این افراد از طرف حکومت یزید تحت فشار قرار داده شده و حق اظهار نظر از آنان سلب گشته و زیر برق سرنیزه از آنان میخواستند که تسلیم بی قید و شرط پسر معاویه شوند و خلافت او را بعنوان خلافت قانونی و اسلامی بشناسند و بمردم اعلام کنند .

در حالیکه خود این مسئله که آیا خلافت یزید قانونی است یا نه ، مسئله جدیدی است که احتیاج بنظر و اجتهاد دارد و باید صاحبان فتوی حکم آنرا از قرآن و سنت استنباط کنند .

این حق اجتهاد را از نیروی قانونگذاری سلب کرده اند و فقط اراده پسر معاویه است که هم قانون وضع میکند و هم اجرا مینماید . قانون یعنی اراده یزید . اجتهاد آزاد یعنی هوس پسر معاویه . نیروی قانونگذاری یعنی منافع شخصی خلیفه تحمیلی .

حسین بن علی (ع) که بحکم حدیث «ثَقَلَيْنِ» شارح و مفسر قرآن است^۲ و قوانین مورد احتیاج باید از نظر آنحضرت بگذرد با چنین وضعی

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۲۸

۲- دو گروه شیعه و سنی بحد تواتر از رسول خدا (ص) نقل کرده اند که فرموده است: من دو چیز گران بها «ثَقَلَيْنِ» را برای راهنمایی شما بجای میگذارم، یکی قرآن، و دیگری عترت من. بموجب این حدیث، قانون و رجال قانون

روبرو شده و حکومت یزید حق اظهار نظر را از وی سلب کرده است .
 با اینکه فقط امام حسین (ع) است که در این مسئله جدید یعنی
 خلافت یزید باید نظر بدهد و تنها نظر اوست که باید وظیفه مسلمانان را
 در حساس ترین مسئله روز یعنی مسئله حکومت اسلامی روشن کند. با این
 وصف ، این شخصیت عظیم را از حق رأی در این باره محروم نموده و
 میخواهند با قدرت سرنیزه آنحضرت را ناچار کنند که خلافت یزید را
 برسمیت بشناسد و سلطنت استبدادی پسر معاویه را بعنوان يك سلطنت
 صددرد صد قانونی و اسلامی اعلام نماید ، و بدین گونه حکومت یزید فوه
 قانونگذاری را فلج کرده و حق هرگونه اظهار نظر را از رجال قانون و
 صاحب نظر سلب نموده است .

سنت پیغمبر خدا اینست که باید استقلال رجال قانون در رأی و
 نظر محترم شمرده شود و حسین بن علی (ع) که خود از عترت رسول خدا (ص)
 و از رجال قانون است نظر قطعی خود را در مسئله خلافت و حکومت
 اسلامی اظهار کند و وظیفه مردم را روشن نماید .

ولی حکومت وقت این سنت پیغمبر خدا را پایمال کرده و حق
 رجال قانون را نمی شناسد .

امام حسین (ع) در خطبه ای که در حضور حُر بن یزید وارد وی
 ایراد فرمود ضمن ذکر انحرافات زمامدار ستمگر ، این جمله را گوشزد
 کرد که : « مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ،^۱ یعنی حکومت موجود ، مخالف

→ تعیین شده و امام حسین (ع) از عترت پیغمبر (ص) و از رجال قانون و نظری در
 مسئله خلافت ، قاطع و لازم الاجراء است . برای اطلاع بیشتر از این حدیث بکتاب
 «المراجعات» تألیف علامه مجاهد سید عبدالحسین شرف الدین مراجعه شود .

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۴

سنت رسول است .

حسین بن علی (ع) که خود را در مقابل چنین وضعی می بیند در مرحله دوم قیام که امکان پیروزی نظامی برای آنحضرت بود بر خود لازم میدانده چون شرائط مساعدات حکومت مستقلی تشکیل بدهد و در پناه قدرت حکومت ، اسلام را و ضمناً نیروی قانونگذاری را از این اختناق شدید نجات بخشد .

پس روشن شد که باید حمایت از استقلال نیروی قانونگذاری را جزئی از هدف وسیع و اصلاحی امام حسین (ع) دانست .

۲- حمایت از استقلال نیروی قضائی :

یکی از شاهرگهای حیاتی اجتماعی نیروی قضائی آن اجتماع است و چون در بین طبقات مردم همیشه اختلافاتی بوجود میآید و گاهی بین مردم و دستگاه حکومت اختلاف پدید میآید باید نیروی مستقل و آزادی بنام نیروی قضائی وجود داشته باشد که بتواند در زمینه اختلافات حقوقی و سیاسی در حدود قانون از حق و عدالت جانبداری کند و تا آنجا که امکان دارد در پناه قانون صاحبان قدرت را از تجاوز بدیگران بازدارد و حورا بصاحب حق برساند .

در اسلام مقامات قضائی از اعمال نفوذ مقامات ارتشی و انتظامی مصون هستند و هیچ مقامی حق ندارد درباره قاضی اعمال قدرت کند یا حکم او را نقض نماید .

اسلام به سازمان دادگستری آنقدر استقلال و آزادی داده است که اگر ضعیفترین فرد مردم از مقتدرترین فرد اجتماع شکایت داشته باشد

مقام قضائی مسئول بیدرتنگ بشکایت شاکی رسیدگی میکند و متهم را اگرچه بانفوذترین فرد باشد محاکمه مینماید، و در صورت محکومیت بمجازات میرساند. و درپناه همین استقلال قضائی است که ازتضییع حقوق طبقات ضعیف مردم جلوگیری میشود و مال و جان و ناموس مردم درپناه امنیت قضائی از دستبرد افراد متجاوز محفوظ میماند.

حکومت بنی‌امیه سازمان قضائی اسلام را زیر نفوذ خود گرفته و استقلال و آزادی رأی را از قاضی‌های قانونی سلب کرده و دستگاه دادگستری را چون آلتی بی‌اراده تحت قدرت خویش درآورده بود و چون فرماندهی عالی نیروهای ارتشی و انتظامی با شخص خلیفه بود طبعاً همه مقامات قضائی چاکران جان‌نثار یزید بودند و از خود اراده‌ای نداشتند.

عبیدالله بن زیاد نمایندهٔ دیکناتور یزید، شریح قاضی را با آن‌همه سوابق قضائی و موقع اجتماعی چون آلت بی‌اراده‌ای در اختیار خود داشت. و حتی برای متفرق کردن مردمی که بطرفداری هانی بن عروه در کنار قصر وی اجتماع کرده بودند از نفوذ اجتماعی شریح استفاده کرد و این قاضی پیرو دنیاپرست بعوض اینکه بمجرمیت ابن زیاد رأی بدهد او را از تهاجم مردم خشمگین نجات داد.

بدینگونه سازمان قضائی که باید حافظ حقوق اجتماع باشد حافظ منافع شخصی دستگاه حکومت شده بود، و این بدعت بزرگی بود که برخلاف قوانین اسلام و سنت پیغمبر (ص) رواج یافته بود.

امام حسین (ع) که خود حافظ سنت پیغمبر اکرم (ص) بود نمیتوانست در مقابل این بدعت و این تجاوز آشکاری که بحریم قوانین اسلام و سنت

۱- الاخبار الطوال ص ۲۱۶، مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۰۶

رسول خدا(ص) شده بود ساکت باشد. از این رو در نامه‌ای که به رؤسای بصره مینویسد و از آنان کمک نظامی می‌خواهد به رواج بدعت اشاره میکند و می‌فرماید: **وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُخِيَّتْ^۱** یعنی بدعتها جای سنت پیغمبر را گرفته است.

حسین بن علی(ع) در مقابل دستگامی قرار گرفته است که نیروی قضائی را در کام خود فرو برده و هضم کرده و از فرزند پیغمبر(ص) سلب مصونیت نموده و یک مرجع قضائی صلاحیت‌داری وجود ندارد و یا اگر وجود دارد آن قدرت را ندارد که از بسرفاطمه دفاع کند. و تجاوز حکومت قانون شکن را درهم بشکند و عمال دولت خود سر را جای خود بنشانند. از این جهت امام حسین(ع) تصمیم می‌گیرد بحکم مسئولیتی که پیدا کرده بود در آن شرائط مساعد، حکومت مستقلی تشکیل دهد تا این بدعت بزرگ را از میان بردارد و استقلال نیروی قضائی و سایر قوانین اسلام را از چنگال استبداد سیاه نجات بخشد.

با این بیان باید حمایت از استقلال نیروی قضائی را که از قوانین سعادت بخش اسلام است جزئی از هدف امام حسین(ع) دانست.

۳- حمایت از آزادی قلم :

یکی از وسائل پیشرفت اجتماع، قلم‌های نویسنده‌ای است که نتیجه افکار دانشمندان را منعکس می‌سازد و در دسترس مردم قرار می‌دهد. قلم‌های نویسنده می‌تواند عصاره مطالعات و تحقیقات مغزهای متفکر را تا دورترین نقطه برساند و حتی اجتماعات دور افتاده را از نتیجه زحمات دانشمندان

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۶

بهره‌مند سازد. قلمهای نویسنده در تنویر افکار و آشنا ساختن مردم با اهداف زندگی و سوق دادن اجتماع بسوی تکامل، نقش راهنمای دلسوز را به عهده دارد.

اگر قلمهای زنده و ارزنده آزاد باشد میتواند افکار عمومی را روشن کند و مردم را بحقوق خود آشنا سازد و میتواند با انتقادات منطقی و راهنماییهای دلسوزانه دستگاه حکومت را در پیشبرد اجتماع یاری کند و احیاناً با منطق قوی از لغزشهای زمامداران جلوگیری نماید .

اسلام آزادی قلم را تا حدودی که به ایمان و اخلاق و حقوق مردم زیان نرساند تأمین کرده ، و بالاتر از آن نویسندگان را تشویق نموده است که در نوشتن حقایق و راهنمایی اجتماع بکوشند تا آنجا که اثر قلمهای نویسنده را با خون شهید برابر بلکه بالاتر دانسته و گفته است: «مِدَادُ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ مِنْ دِمَائِ الشُّهَدَاءِ» یعنی اثر قلم دانشمندان از خون شهیدان ارزنده تر است .

دردنیای امروز هم ملت‌های زنده و رشد کرده آزادی قلم و مطبوعات را ازارکان حکومت‌های دمکراتیک دانسته‌اند. ولی حکومت بنی‌امیه این حق مشروع را از ملت مسلمان سلب کرده بود و فقط قلم‌هایی آزاد بود که در راه منافع شخصی عمال حکومت استبدادی بکار بیفتند و برای تأیید دستگاه حکومت، حقایق را وارونه کند و افکار مردم را منحرف نماید.

اگر نویسندگان چاکر مآب بر خلاف وجدان خود و برخلاف حقیقت در مدح و منقبت سازمان حکومت خصوصاً شخص خلیفه قلمفرسائی میکردند به بهترین پاداش نائل میگشتند. ولی اگر طبق ندای وجدان خویش حقایقی را مینوشتند که افکار مردم را روشن میکرد و ممکن بود بطور غیر مستقیم

با منافع حکومت برخورد داشته باشد بسخت‌ترین کیفر مبتلا می‌شدند.
 حسین بن علی (ع) در همان ایامی که از طرف دولت وقت مورد تهاجم و تعقیب واقع گشته و در مکه معظمه توقف داشت با قلم پر ارزش خود نامه‌ای صادر می‌کند و چند رو نوشت از روی آن بر میدارد و بصورت بخشنامه برای رؤسای بصره می‌فرستد. در این بخشنامه به تحولاتی که پس از رسول خدا (ص) در حکومت اسلامی پیش آمده بود اشاره نموده و ضمناً مینویسد:

وَقَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ
 نَسْتِ تَبِيَّتِهِ.^۱ من این نامه را بوسیله فرستاده خود ارسال داشته شما را دعوت
 میکنم که کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) را زنده کنید.

یکی از رؤسای بصره که بخشنامه برای او هم فرستاده شده بود از ترس این که مبادا این نامه دسیسه عبیدالله زیاد باشد نامه را با نامهرسان نزد عبیدالله زیاد حاکم بصره برد. حاکم خونخوار بصره نامهرسان امام حسین (ع) را بدون محاکمه اعدام کرد.^۲

از این داستان کوتاه میتوان حدس زد که حکومت یزید تا چه اندازه در شکستن قلمهای زنده و آموزنده و ترور کردن افکار آزادکوشا بوده است. بفتوای حکومت آزادی‌کش یزید، قلم حسین بن علی (ع) نباید آزاد باشد که مردم را دعوت بکتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) کند زیرا اگر کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) زنده شود با منافع حکومت استبدادی بنی‌امیه تصادم میکند.

این اختناق شدید و این جاوگیری از نوشتن مطالب بیدارکننده و

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۶

۲- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۲۳

تکان دهنده مخالف مقررات دینی و مخالف آزادی قلمی است که اسلام آنرا تأمین کرده است.

امام حسین (ع) در چنین وضعی قرار گرفته و از طرف چنین حکومتی مورد تجاوز واقع شده و در چنین شرائطی بمقاومت و اقدام برای تشکیل حکومت پرداخته است. در این صورت، بدون تردید باید حمایت از آزادی قلم را جزئی از هدف وسیع و اصلاحی فرزند پیغمبر (ص) دانست.

۴- حمایت از آزادی بیان :

یکی از عوامل تکامل اجتماع، گفتار و بیان گویندگانی است که بر اساس عقل و منطق حقایق را تشریح میکنند و راه و چاه را بمردم نشان میدهند.

اگر زبانهای گوینده آزاد باشند میتوانند بدون ترس و وحشت آنچه را بصلاح جامعه میدانند بیان کنند و اجتماع انسانی را در سیر تکاملی خود یاری نمایند.

اسلام آزادی بیان و گفتار را تا حدودی که بسعادت مردم ضرب به نزنند تأمین کرده و از این بالاتر، گفتن حقایق را با شرائط مخصوصی واجب شمرده و خودداری از آنرا گناه دانسته است.

همه میدانند که امر بمعروف و نهی از منکر از فرائض مهم اسلامی است، بلکه بتعبیر حدیث: **أَسْمَى الْقَرَائِضِ** یعنی عالی ترین و پرمفعت ترین واجبات دینی محسوب شده است.

اگر اصل آزادی بیان که در اسلام مقدر شده است رعایت شود و

۱- کافی جلد ۵ ص ۵۵ طبع آخوندی.

گویندگان دلسوز افکار مردم را رهبری نمایند و عوامل صلاح و فساد جامعه را بی‌پرده بیان کنند اجتماع راه تکامل را سریع‌تر می‌پیماید و در همه شئون زندگی زودتر به رشد و ترقی خود میرسد.

بدیهی است یکی از اموری که باید گویندگان با کمال دلسوزی و خیرخواهی درباره آن سخن بگویند نقاط ضعفی است که در دستگاه حکومت پدید می‌آید که هیچ حکومتی خالی از آن نیست.

این نقاط ضعف باید با حسن تشخیص و با کمال متانت بوسیله گویندگان بیان شود و مردم از آن آگاه گردند و دستگاه حکومت که خدمتگذار مردم است با کمال نواضع بپذیرد. در این صورت حس تعاون و خوش بینی بین دولت و ملت زنده میشود و همه با هم در راه اهداف عالی زندگی گام بر میدارند.

ولی اگر گویندگان دانشمند درد و درمان سازمان حکومت را بیان نکنند و افکار مردم را روشن نسازند و از راه دلسوزی دستگاه دولت را ارشاد ننمایند ممکن است اعمال حکومت که نیروهای مالی و انسانی مردم را در اختیار دارند گرفتار انحرافات شوند و مردم بدستگاه دولت بدبین گردند، آنگاه مفاسدی بوجود می‌آید که بر هیچکس پوشیده نیست. و در این صورت سهمی از مسئولیت بعهده گویندگان دانشمندی است که حقیقت را نگفته‌اند.

امیر المؤمنین (ع) میفرماید: «لَا تَتْرُكُوا الْأُمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ قِيَوْلِي عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ»^۱ امر بمعروف و نهی از منکر را ترك نکنید که اگر ترك کنید بدان شما زمامدار شما خواهند شد

۱- نهج البلاغه ج ۲ ص ۸۶ طبع مصر

آنگاه دعا میکنید (که خدا شر آنها را بگرداند) ولی دعای شما مستجاب نمیشود. .

حکومت بنی امیه آزادی بیان را از مردم سلب کرده و امر بمعروف و نهی از منکر را تعطیل نموده بود و دانشمندان دلسوز و صحابه آبرومند پیغمبر اکرم (ص) که صلاح و فساد مردم را تشخیص میدادند جرأت نداشتند آنچه را تشخیص میدهند بگویند .

هنگامیکه معاویه بن ابی سفیان از «احنف بن قیس» خواست که در باره ولیعهدی یزید نظر خود را بگوید، احنف گفت: اگر راست بگوئیم از شما میترسیم و اگر دروغ بگوئیم از خدا میترسیم **تَخَافُكُمْ إِن صَدَقْنَا وَتَخَافُ اللَّهُ إِن كَذَبْنَا** .

در حکومت استبدادی بنی امیه فقط گویندگانی آزاد بودند که در مدح و منقبت دولت ضد اسلام خصوصاً شخص خلیفه داد سخن بدهند . عبیدالله بن زیاد نماینده یزید در مسجد کوفه که چند سال صدای دلنواز امیر المؤمنین (ع) در آن طنین انداز بود در مدح و منقبت یزید بن معاویه بدینگونه سخن میگوید :

« وَهَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدُ قَدْ عَرَفْتُمُوهُ حَسَنَ السَّيْرِ مَحْمُودًا طَرِيقَةَ
مَيْمُونِ النَّقِيبَةِ مُخِينًا إِلَى الرَّعِيَةِ مُتَعَاهِدًا لِلتُّغُورِ يُعْطَى الْعَطَاءَ فِي حَقِّهِ حَتَّى قَدْ
أَمِنَتِ السُّبُلُ عَلَى عَهْدِهِ وَأُطِفَّتِ الْفِتَنُ بِجُهْدِهِ . ۲

این امیر المؤمنین یزید است که شما او را آزموده و میدانید کردارش نیکو و روش پسندیده و اخلاق و روحیاتش پاک و مذهب است، این خلیفه

۱- کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۵۰۸

۲- مقتل خواریزمی ج ۱ ص ۲۴۲

رعیت پرور و دادگستر بودجه کشور را بر اساس حق و عدالت مصرف میکند و از سرحدات مملکت مواظبت مینماید، امنیت راهها در زمان او برقرار شده و فتنه‌ها با سعی و کوشش وی خاموش گشته است.

این چاکر جان نثار یزید این سخنان پوچ و بیهوده را برمسند حکمرانی در حضور شیعیان علی (ع) میگوید و دلیل بر صحت گفتارش سر نیزه برنده او و جسدهای بدار آویخته و اعدام شده است. در حکومت یزید بدینگونه وارونه کردن حقایق آزاد و بیان حقایق ممنوع بود.

حسین بن علی (ع) در چنین اختناق شدیدی که آزادی بیان را از مردم سلب کرده اند گرفتار شده و مورد تهاجم دولت یزید واقع گشته. و از اینرو بحکم وظیفه الهی و اسلامی جنبش آزادیبخش خود را آغاز کرده است.

روی این قرائن باید گفت: حمایت از آزادی بیان که از مقررات سعادتبخش اسلام است جزئی از هدف همه جانبه امام حسین (ع) بوده است.

۵- حمایت از عدالت در امر بودجه:

یکی از ارکان بقاء هر اجتماعی بودجه عمومی است که در هر کشوری طبق قوانین آن کشور وصول و بخزانة مملکت تسلیم میشود. این بودجه عمومی مال مردم و دستگاہ حکومت امین مردم است که باید هم در وصول و هم در نگهداری و هم در مصرف کردن آن مصلحت عموم را در نظر بگیرد.

عدالت در امر بودجه اقتضاء میکند که سازمان حکومت هیچگاه و بهیچ عنوان بودجه کشور را در راه منافع شخصی کارگذاران دولت مصرف

نکند بلکه چون خدمتگذار دلسوز ، موجودی خزانه را در راه مصالح اجتماع و ترقی و تکامل ملت مصرف نماید.

و از این بالاتر، اگر زمامداران عدالت گستر هزینه زندگی خویش را از مال شخصی خود نیز تأمین نمایند باز لازم است برای رعایت حال نهی‌دستان از زیاد روی در خرج پرهیزند و بسادگی زندگی کنند.

امیر المؤمنین (ع) با اینکه در زمان حکومتش برای زندگی شخصی خود دیناری از بودجه عمومی خرج نمی‌کرد^۱ باز هم زندگی بسیار ساده‌ای داشت و هنگامی که از حضرتش پرسیدند: چرا شما با این مقام شامخ باین لباس خشن و خوراک ساده قناعت میکنید؟ در جواب فرمود:

« إِنْ أَلَّهَ قَرْضٌ عَلَى آيْمَةِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ^۲ . خداوند بر پیشوایان عدالت گستر واجب کرده است که مانند طبقات پائین اجتماع زندگی کنند تا نهی‌دستان از نهی‌دستی خود رنج نبرند» .

حکومت بنی‌امیه از زمان خلافت عثمان در امر بودجه مملکت اسراف و تبذیر فراوان کرد و دست عمال دولت را باز گذاشت تا بمیل و هوس خود خزانه کشور را در هر مصرفی که دلخواه آنانست خرج کنند. و این روش در زمان معاویه نیز تعقیب میشد و در دوران سلطنت بیست‌ساله وی بودجه بی‌حساب کشور در اختیار عمال حکومت و یاران وفادار خلیفه درآمد بود و اسرافها و تبذیرها و ولخرجی‌ها بیش از حد تصور بود و مالیات عمومی که از کیسه مردم پرداخت میشد در راه اشباع شهوات خلیفه و یاران

۱- وسائل چاپ جدید ج ۶ ص ۷۹ و ۸۰ و ۸۳

۲- نهج البلاغه خطبه ۲۰۴

جان نثارش مصرف میگشت و نزدیکان دوات ثروت‌های بی‌حساب اندوختند و غرق در ناز و نعمت شدند ولی طبقات پائین اجتماع با فقر سیاه و مرگ زرد دست بگریبان بودند . و اختلاف طبقاتی شدید با همه مظاهر زشت و ننگینش اجتماع اسلامی را تهدید بسقوط میکرد .

پس از مرگ معاویه نیز مصرف بودجه عمومی به همان منوال بود و در حالی که جمعی از مسلمانان مخصوصاً شیعیان امیر المؤمنین (ع) در آتش فقر میسوختند میمون اختصاصی یزید قبای ابریشمین میپوشید و مرکب اختصاصی آن میمون دارای زین رنگارنگ ابریشمین بود^۱ .

و استاندار سیستان «عُباد بن زیاد» برادر ابن زیاد که مالک هزار غلام بود به هزار غلام خود حداقل ده میلیون دینار یا درهم از بودجه مملکت می بخشید^۲ .

و استاندار خراسان عبدالرحمن بن زیاد برادر دیگر ابن زیاد بیست میلیون درهم از بودجه عمومی دزدی میکرد و یزید بخشنده این مبلغ ناچیز! را در مقابل اینکه او از استانداری خراسان صرف نظر کند بوی می بخشید^۳ .

این بود روشی که حکومت بنی امیه به رهبری خلیفه تعقیب میکرد .

امام حسین (ع) در آن خطبه‌ای که با سوزدل زیر برق آفتاب سوزان در مقابل حر بن یزید و اردوی او ایراد فرمود از این بلای خانمانسوز

۱- مروج الذهب ج ۳ ص ۶۷

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۶۲

۳- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۳۴

ذکری به میان آورد و ضمناً به هدف قیام خویش اشاره نمود .
امام در آن خطبه که سابقاً آنرا نقل کردیم به هفت نقطه ضمه
که در دستگاه حکومت بود و بتعبیر بهتر : هفت بلای عمومی که از طرف
حکومت بنی امیه بجان مردم ریخته بود اشاره کرد و از آن جمله فرمود :
« وَاسْتَأْتِرُوا بِالْفِئَاءِ »^۱ یعنی عمال حکومت بودجه عمومی را بخود اختصاص
داده و در راه هوسهای خویش مصرف مینمایند .

این جمله از خطبه امام علاوه بر اینکه به هدف قیام آنحضرت اشاره
میکند بطور صریح میفهماند که حسین بن علی (ع) از بیعدالتی در امر
بودجه عمومی رنج فراوان میبرده است .

امام حسین (ع) در چنین وضعی قرار گرفته و از طرف چنین حکومتی
مورد تهاجم واقع گشته و ناچار شده است بحکم وظیفه اسلامی برنامه
قیام خود را تنظیم کند و در راه نجات دادن مسلمانان تا آنجا که قدرت
دارد پیش برود .

بدینگونه می بینیم حمایت از عدالت در امر بودجه عمومی جزئی
از هدف اصلاحی فرزند پیغمبر (ص) بوده است .

۶- حمایت از موقع جهانی اسلام :

یکی از چیزهایی که مورد توجه کشورهای زنده است موقع
بین المللی و جهانی است ، اگر کشوری بتواند جای خود را در بین سایر
کشورها باز کند و نزد ممالک دیگر آبروی کسب نماید با همین سرمایه
آبرو میتواند گامهای بلندی در راه ترقی بردارد و در میان کاروان تمدن

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۲

جهانی نقش رهبر را بعهدہ بگیرد و یا حداقل در ردیف کشورهای مترقی
و توسعه یافته قرار گیرد .

برای بدست آوردن آبروی جهانی سه چیز را باید در ردیف عوامل
اصلی دانست :

۱- زمامدار کشور . ۲- اسلوب حکومت . ۳- قوانین و مقررات
کشور .

الف - اگر زمامدار مملکت مظهر عدالت و تقوی باشد و به خیر
خواهی و سلامت نفس و سایر فضائل انسانی شناخته شود علاوه بر اینکه
کشورش را برآه ترقی و تکامل میبرد توجه سایر کشورها را بخود جلب
مینماید و در بین ممالک دیگر نفوذ معنوی پیدا میکند و منافع و مزایای
این نفوذ معنوی بر هیچکس پوشیده نیست .

ب - و نیز اگر حکومت کشوری بر اساس عدالت و آزادی و خدمت
به مردم استوار باشد و در سیاست خارجی از روش بشردوستی و حسن تفاهم
پیروی کند کشورهای دیگر نیز باین اسلوب حکومت علاقه مند میشوند
و از همین راه آبرو و مقام بین المللی بوجود میآید .

ج - و نیز اگر قوانین کشوری بر اساس واقع بینی و حوائج اجتماع
استوار باشد سایر کشورها هم که تشنه سعادت هستند از قوانین چنین
کشوری اقتباس میکنند و بدینگونه این کشور نقش رهبر را ایفاء میکند
و معلوم است که چنین کشوری از این راه تا چه اندازه میتواند موقع خارجی
و جهانی خود را تثبیت نماید .

کسانی که درباره تمدن اسلام و عرب تحقیقاتی کرده اند اعتراف
دارند که پیشرفت اسلام در آغاز کار تا حدود زیادی مرهون این سه چیز

بوده است :

۱- زمامدار لایق .

۲- اسلوب آزادببخش حکومت اسلامی .

۳- قوانین زنده و مترقی اسلام .

اسلام در آغاز کار در زمان رسول خدا (ص) با داشتن این سه چیز موقع خارجی و جهانی خود را تثبیت کرد و از نظر بین‌المللی آبرو و مقام شایان توجهی بدست آورد و با این سرمایه معنوی جای خود را در دل ملت‌های دیگر باز کرد و برای نفوذ در دیگران راه خود را هموار نمود و رفته رفته از نظر شهرت جهانی و نفوذ خارجی بقدری اوج گرفت که بمقیده صاحب نظران اگر بهمان منوال پیش میرفت سراسر قاره اروپا بلکه سراسر جهان را تسخیر میکرد .

از فیلسوف انگلیسی «ولز» نقل میکنند که گفته است : «اگر اسلام بهمان منوال اول سیر کرده و پیش رفته بود چیزی نمانده بود که سراسر جهان را تسخیر کند» .

ولی با کمال تأسف در بخش دوم خلافت عثمان چون شخص خلیفه تحت تأثیر بنی‌امیه که قبیله وی بودند واقع شد از اینرو در کادر رهبری کشور اسلامی انحرافات زیادی پیش از انحرافات دو خلیفه سابق بوجود آمد و طبعاً اسلوب حکومت هم تغییر کرد و آن حکومت آبرو مند و عدالت گستر پیمبر اسلام بطور کامل بیک حکومت خودسرو ستم‌پرور مبدل گشت تا آنجا که بیشتر نیروی فکری رجال ملی اسلام در راه مجادلات داخلی مصرف میشد . و سرانجام ، عثمان بن عفان خلیفه وقت بآتش خشم مردم

۱- کتاب عظمت حسین پاورقی ص ۷۴

سوخت و از قتل عثمان فتنه‌های فراوانی بوجود آمد .

از جمله این فتنه‌ها اینکه معاویه بن ابی سفیان زیر سرپوش خونخواهی عثمان طغیان کرد و فتنه‌ها برانگیخت و خونها ریخت تا آنکه پس از قضیه تحکیم گوشه‌ای از مقاصد شیطانی خود را نشان داد . و پس از شهادت امیر المؤمنین (ع) برای کوبیدن نیروهای عراق و بیروان امام حسن مجتبی (ع) با نیروی مجهزی تا سرحد عراق پیش‌راند و سرانجام با ایجاد اختلاف در فرماندهان نیروهای عراق و بادادن پول زیاد و بکار بستن حیل‌های دیپلماتیک حضرت مجتبی (ع) را در شرایطی قرار داد که برای حفظ خون خلق و مصلحت اسلام صلح کردن و کنار رفتن از صحنه سیاست برای سبط اکبر پیغمبر (ص) امری ضروری و غیر قابل اجتناب بود .

معاویه آن‌گاه که قدرت حکومت را بدست گرفت هدفش بجز استثمار مردم و تشکیل سلطنت امپراطوری نبود .

سلطنتی که بر اساس استبداد سیاه و قانون شکنی و به زنجیر کشیدن آزادگان استوار بود .

سلطنت بی‌مهارى که با کشتن و بستن و تبعید کردن، چنانکه مسلم بن عقیل گفت استبداد کسری و قیصر را تجدید کرده بود^۱ .

علاوه بر اینها معاویه به پیشنهاد مغیره بن شعبه حاکم حیل‌گر کوفه ب فکر افتاد خلافت اسلامی را در خاندان خود موروثی کند که پس از مرگش فرزندان وی سلطنت اسلامی را همان‌طور که ابوسفیان گفت ، چون گوی دست بدست بگردانند . و این کار را برخلاف مواد پیمان صلحی که با حضرت مجتبی (ع) بست با سلب آزادی رأی و با بذل پول فراوان انجام

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۸۲ و ارشاد مفید ص ۱۹۶

معاویه درگذشت ولی بازمینه چینی محکمی که کرده بود پس از مرگش پسری تجربه والکلی وعیاش او قدرت حکومت را بدست گرفت . در اینجا لازم است بموقع خارجی و جهانی اسلام توجه شود تا وسعت دیدگاه وافق فکر امام حسین (ع) روشن گردد .

بدیهی است که چون حکومت بنی امیه براساس ظلم و تجاوز و دیکتاتوری استوار بود ومقررات اسلام را بیازی میگرفت آنهمه آبرو و مقام بین المللی که در آغاز کار نصیب اسلام شد در زمان این حکومت سیاه قوس نزولی پیموده واسلام از نظر نفوذ جهانی عقب گرد کرده بود .

یکی از نویسندگان اسلامی میگوید : یکی از دانشمندان بزرگ آلمان بیک عده از مسلمانان که یکی از شریفان مکه بین آنان بود گفت : شایسته است ما مجسمه معاویه بن ابی سفیان را از طلا بریزیم و در برلن باینتخت آلمان نصب کنیم زیرا معاویه بود که رژیم دمکراتیک حکومت اسلامی را بحکومت استبدادی تبدیل کرد و اگر معاویه این ضربه را به اسلام نزده بود اسلام همه جهان را میگرفت و اکنون ما آلمانیها و سایر کشورهای اروپا عرب ومسلمان بودیم^۲ .

قرارداد ذلت آور :

در زمان حکومت معاویه کشور اسلامی نه تنها از نظر حیثیت جهانی و نفوذ معنوی عقب گرد کرده بود بلکه از نظر قدرت نظامی نیز در شرائطی

۱- کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۵۰۳ تا ۵۱۱

۲- تفسیر المنار، ج ۱۱ ص ۲۶۰

فرار گرفته بود که در مقابل اروپا ذلیل و زبون گشته و ناچار شد طبق قراردادى که حاوى متارکه جنگ بود سالانه مبلغ چشمگیرى بعنوان باج و خراج به پادشاه روم بپردازد .

در سال ۶۰ هجرى که همان سال قیام حسین بن علی (ع) است معاویه که خود را در مقابل جهان غرب ضعیف میدید و مایل بمتارکه جنگ بود قرارداد ذلت آوری را با پادشاه روم در ضمن چهار فصل بدین صورت منعقد کرد:

« فصل ۱ : این مصالحه که بمنزله متارکه ۳۰ ساله است مابین امپراطور کنستانتین پادشاه تمام بلاد و ممالک مشرقى و مغربى فرنگ و پادشاه روم و یونان و مغرب و غیره و بین معاویه بن ابى سفیان خلیفه و پادشاه تمام بلاد عرب و ایران و توران و ماوراء سیحون و میان ولایة عهد و سرداران طرفین برقرار خواهد بود .

فصل ۲ : معاویه و اخلاف او همه ساله بدون استثناء سی هزار عدد مسکوک طلا و هشتصد نفر از اسرای عیسوی و هشتصد رأس اسب عربى به قسطنطنیه ارسال خواهند داشت .

فصل ۳ : امپراطور و اخلاف او متعهد میشوند که در این مدت ۳۰ سال و جهاً من الوجوه بمتصرفات حالیه عرب تاخت و دست اندازى ننمایند .

فصل ۴ : معاویه بن ابى سفیان مبلغ و مسطورات فوق را باسم خراج به دربار امپراطور خواهد فرستاد .

یزید هم این خراج را باچیزی علاوه می پرداخت و این باج تا زمان ولید بن عبدالملک داده میشد و لسی ولید بررومیان غالب شد و دیگر باج نداد .

بدینگونه معاویه و فرزندش در برابر بیکانگان ذلیل و زبون بودند و حاصل دسترنج مردم مسلمان را بصورت طلا و اسب به دربار پادشاه روم میفرستادند تا از حمله و تهاجم وی در امان باشند. ولی در برابر مسلمانان به زنجیر کشیده شده، نیرومند و با اقتدار بودند و قدرت سر نیزه و برق شمشیر استبدادشان مردم مسلمان بی گناه و بی پناه را با سارت در آورده بود. اکنون رئیس کشور عظیم اسلامی که قسمت بزرگی از قاره آسیا و افریقا را زیر پرچم خود دارد یزید بن معاویه است و تصمیم دارد ندهای آزادیخواهی و عدالت طلبی را که از روح اسلام برمیخاست خفه کند و در درجه اول حسین بن علی (ع) را تسلیم بی قید و شرط خود گرداند.

اگر در این شرایط از هیچ حلقومی ندائی بر نمیخاست و اگر بفرض محال امام حسین (ع) تسلیم بی قید و شرط یزید میشد در این صورت کشورهای دیگر، اسلام را در قالب یزید بن معاویه میشناختند زیرا رئیس کشور اسلامی اگر هیچ مخالفی نداشته باشد در نظر دنیای خارج نماینده روح اسلام است. آنگاه بیکانگان میگفتند:

کشور اسلامی یعنی کشور ظلم و بیدادگری.

یعنی کشوری که حکومت فردی و استبدادی را پذیرفته است.
یعنی کشوری که در آن از عدالت و انسانیت و آزادی خبری نیست.
یعنی کشوری که در آن تنها اراده یک جوان خودخواه و مغرور مقدرات مردم را تعیین میکند و دیگر نه مقرراتی دارد و نه قوانینی.
یعنی کشوری که رئیس خاندان پیغمبرش رسماً حکومت ضد عدالت و ضد آزادی را قبول کرده و یزید را بعنوان رهبر خود و رهبر اسلام پذیرفته است.

امام حسین (ع) که افق دیدش از مردم عادی خیلی وسیع تر است چون اسلام را از نظر موقع جهانی در چنین وضع خطرناکی می بیند بعلمت مسئولیت بزرگی که در برابر اسلام و نسلهای آینده دارد تصمیم میگیرد در مقابل تجاوز حکومت یزید مقاومت کند و در آن شرائط مساعد يك حکومت نیرومند اسلامی تشکیل بدهد و در پناه قدرت حکومت، اسلام و مسلمانان را از استبداد سیاه برهاند.

تادنیای خارج بدانند که اسلام را باید از دریچه افکار حسین بن علی (ع) و در قالب فرزند پیغمبر (ص) شناخت نه در قالب یزید. تا دنیای خارج بدانند که امام حسین (ع) تنها بخاطر ایمان و عشق با اسلام و بخاطر حمایت از دین خود تا این حد فداکاری کرد. تا دنیای خارج بدانند اسلام چنین فرزند برومندی را تربیت کرده است که در راه دین خود یعنی در راه دفاع از انسانیت و عدالت و در راه آزادی و حریت و تقوی و فضیلت بدینگونه مردانه مبارزه میکنند. از آنچه گذشت روشن شد که باید دفاع از موقع جهانی و بین المللی اسلام را جزئی از هدف وسیع و همه جانبه فرزند پیغمبر (ص) دانست.

يك اشتباه :

بعضی از نویسندگان خیال کرده اند هدف امام حسین (ع) از قیام این بوده است که با ایجاد صحنه مظلومیت خود بنی امیه را رسوا کند ، و بدینوسیله مقدمات سقوط حکومت این طائفه را فراهم آورد تا بنی هاشم (یعنی بنی عباس) که در نتیجه مظلومیت امام حسین (ع) محبوبیت پیدا میکنند در آینده قدرت حکومت را بدست بگیرند.

این دسته از نویسندگان میگویند: حسین بن علی (ع) از روی علم و اختیار بقربانگاه رفت و کوشش کرد کشته شدنش طوری واقع شود که دلخراش تر و رقت انگیز تر باشد تا مصیبت او در دلها بیشتر مؤثر شود و احساسات مردم برضد بنی امیه و بنفع بنی هاشم تحریک گردد.

ماربین^۱ آلمانی از نویسندگانی است که درباره قیام امام حسین (ع) و هدف آن حضرت بدینگونه اظهار نظر میکند.

او میگوید: «چندین سال متوالی حسین تدارك کشته شدن خود را دید و مقصدی بسیار عالی مد نظر داشت^۲».

و باز میگوید: «حسین بن علی چون قصدی جز کشته شدن که مقدمه آن خیالات عالی و آن (رولیسون^۳) مقدس بود مد نظر نداشت بزرگترین وسیله را بی کسی و مظلومیت دانسته و اختیار کرد تا مصائب وی در قلوب مؤثر واقع گردد^۴».

و باز میگوید: «حسین در افشای ظلم و ستم بنی امیه و ابراز خیالاتشان در عداوت بنی هاشم و اولاد محمد دقیقه ای فروگذار ننمود^۵».

و درباره مصیبت طفل شیرخوار امام میگوید: «(حسین) با آن همه مصائب جانگاز و افکار متراکمه و عطش و کثرت جراحات باز هم از مقصد عالی خود (مقصودش تحریک احساسات است) صرف نظر ننموده و با اینکه

۱- بعضی از بزرگان فرموده اند: «اصل صحیح این اسم، «مارتین» باتای

دو نقطه بوده و «ماربین» با بای يك نقطه غلط مشهور است».

۲- السياسة الحسينية ص ۳۳

۳- مقصود از (رولیسون) تحریک عواطف مردم برضد بنی امیه است.

۴- همان کتاب ص ۲۵

۵- همان کتاب ص ۲۶

میدانست بر فرزند صغیرش بنی امیه رحم نخواهند کرد محض بزرگ ساختن مصائب خود او را بر سردست گرفته بظاهر التجای آب برایش کرد و با تیر جواب شنید^۱ .

و درباره انقراض بنی امیه میگوید: «در کمتر از یک قرن سلطنت از قاطبه بنی امیه سلب گردید و اینها تمام ، نتایج سیاست حسینی است^۲ .

و درباره روی کار آمدن بنی عباس میگوید: «و کمتر از قرنی نگذشت که سلطنت وسیع اسلامی در بنی هاشم مسلم گردید^۳ .

و درباره زنده شدن اسلام بوسیله قتل امام میگوید: «حسین (ع) از قتل خویش احیای دین جدش و قوانین اسلام نمود^۴ .

گفته‌های این خاورشناس آلمانی در چند جمله خلاصه میشود:

۱- امام حسین (ع) چندین سال پی در پی قبل از شهادتش تدارك كشته شدن خود را میدید.

۲- امام کوشش میکرده است که هر چه ممکن است مصیبت‌های او دلخراش‌تر واقع شود.

۳- مظلومیت را که خودش در بوجود آوردن آن کوشش میکرده تنها وسیله رسیدن به هدف خویش قرار داده است .

۴- هدف امام این بوده است که عواطف مردم بر ضد بنی امیه تحریک

۱- همان کتاب ص ۲۹

۲- همان کتاب ص ۳۶

۳- همان کتاب ص ۳۸

۴- همان کتاب ص ۲۲

شود که انقلاب کنند و حکومت بنی امیه را ساقط گردانند و بنی هاشم (یعنی بنی عباس) را بحکومت برسانند. و نیز با قتل آنحضرت اسلام زنده گردد. ما پس از تأمل کامل هیچیک از گفته‌های این نویسنده آلمانی را نمیتوانیم بپذیریم. و اینک دربارهٔ نقاط ضعف هر چهار جمله از سخنان وی گفتگو میکنیم :

در بارهٔ جملهٔ اول :

در بارهٔ جملهٔ اول باید بگوئیم: معلوم نیست این مرد آلمانی این مطلب را از کجا آورده است که: امام حسین (ع) چندین سال متوالی تدارک کشته شدن خود را میدیده است؟

کدام تاریخ نویس شیعه یا سنی نوشته است که آنحضرت چندین سال مقدمات قتل خود را فراهم آورده است؟

اگر ما بین یا کسی که مثل او فکر میکند يك دليل تاريخي آورد که امام حسین (ع) يك سال یا يك ماه یا يك هفته یا يك روز یا يك ساعت پیش از قیام مردانه اش تدارک کشته شدن خود را دیده است ما باقی گفته‌های بی دلیل این خاورشناس را بی چون و چرا میپذیریم. این مطلبی که ما بین گفته، هیچ مؤرخي نگفته است.

آنچه مسلم است امام حسین (ع) پیش از تجاوز حکومت یزید بآن حضرت هیچگونه تدارکی برای کشته شدن خود ندیده و پس از تجاوز حکومت، آنگاه که از نظر عوامل طبیعی امکان پیروزی برای امام بود بسوی کوفه حرکت کرد تا حکومت نیرومندی بمنظور نجات اسلام تشکیل بدهد و آنوقت که اوضاع کوفه دگرگون شد و دیگر امکان تشکیل

حکومت نبود تا آنجا که توانست برای جلوگیری از جنگ کوشش کرد .
و پس از آنکه از طرف عمال حکومت این جنگ غیر انسانی و ضد اسلام
بر حضرتش تحمیل شد بحکم ضرورت و قانون و وجدان بدفاع پرداخت و
تا آخرین نفس برای نپذیرفتن ظلم و تجاوز مردانه مقاومت کرد.

پس امام حسین (ع) بر خلاف گفته ماربین نه پیش از تجاوز حکومت
یزید و نه پس از تجاوز تدارك كشته شدن خود را ندیده و مقدمات قتل
خویش را فراهم نیاورده است.

و اگر مقصودش از اینکه میگوید : (امام تدارك كشته شدن خود
را میدید) اینست که آنحضرت قبلا پیشگوئی قتل خود را میفرمود و
برای شهادت آمادگی داشت .

جوابش اینست که امیر المؤمنین علیه السلام نیز شهادت خود را
پیشگوئی میفرمود و برای این مطلب آمادگی داشت و این معنای تدارك
دیدن شهادت نیست .

درباره جمله دوم :

درباره جمله دوم باید بگوئیم : امام حسین (ع) هیچگاه کوشش
نکرد که هر چه بیشتر مصائبش دلخراش تر واقع شود ، بلکه تا آنجا که
قدرت داشت برای مقاومت کوشید و برای حفظ خانواده خود نیز تا آخرین
حدممکن مجاهدت کرد. و اگر این نقل صحیح باشد که برای طفل شیرخوارش
طلب آب کرده این بمنظور حفظ جان طفل معصوم بوده است نه برای اینکه
بچه را بکشند و مصیبت او در دلها اثر بیشتری بکند . پس امام حسین (ع)
در تمام مراحل قیام، در راه دفاع از دین و جان و خانواده و آنچه متعلق

بوی بود کوشش کرد . و بر خود واجب میدانست که جان خود را حفظ کند تا وجود پرارزش آنحضرت محفوظ بماند و پشتوانهٔ اسلام و مسلمانان باشد .

آری این دستگاه حکومت جبار یزید و عمال پسر معاویه بودند که در ندگی و قساوت و اعمال غیر انسانی را تا آخرین حد بظهور رسانیدند تا آنجا که طفل شیرخوار را هم تیر زدند . نه اینکه امام کوشش میکرد که دشمنانش با او هر چه بیشتر و وحشیانه رفتار کنند تا مصیبات او دلخراش تر شود ، چنانکه این خاورشناس خیال کرده است .

در بارهٔ جملهٔ سوم :

و در بارهٔ جملهٔ سوم باید بگوئیم: مظلومیت و حسین بن علی (ع) بوجود نیامد بلکه بالعکس برای اینکه ظلم را تحمل نکند تا آخرین نفس کوشید. منطق حسین بن علی (ع) این نیست که: این خنجر من، این خنجر تو بلکه منطق آنحضرت این است که چون پذیرفتن ظلم و ذلت و امضاء کردن خلافت تحمیلی پسر معاویه به اسلام ضربه میزند و به پامال کردن حقوق اجتماع کمک میکند از اینرو تا آخرین حد ممکن در راه نجات اسلام مجاهدت میکنم.

بنابراین امام حسین با استقبال ظلم نرفت و مظلومیت را بزرگترین وسیله برای رسیدن بمقصود خویش قرار نداد بلکه برای دفع ظلم و مقاومت در برابر دیکتاتوری تا سرحد جانبازی پیش رفت. و این دستگاه حکومت عدالت کش یزید بود که ظالمانه بفرزند رسول خدا (ص) تهاجم کرد و مظلومیت وی را بوجود آورد .

در بارهٔ جملهٔ چهارم :

و دربارهٔ جملهٔ چهارم باید بگوئیم: گویا این خاورشناس آلمانی هدف را با اثر قهری اشتباه کرده است. اگر کسی برای خود خانه بسازد هدفش اینست که در آن سکونت گزیند ولی طبعاً این اثر را هم دارد که مردم از سایهٔ دیوار آن استفاده میکنند. در اینجا نباید گفت: هدف از ساختن خانه این بوده است که مردم از سایهٔ آن استفاده کنند.

هدف امام حسین از قیام خود نجات دادن اسلام و مسلمانان بوده است. ولی این اثر قهری را هم داشت که حکومت رسوای بنی امیه را رسواتر کرد و بنی هاشم و خصوصاً خاندان پیغمبر را از یک جهت محبوب تر و محترم تر نمود و ضمناً بنی عباس هم توانستند برای رسیدن بقدرت از شهادت امام سوء استفاده کنند. ولی هرگز هدف امام این نبود که بنی هاشم محبوب شوند تا اینکه از میان آنان بنی عباس به حکومت برسند.

و اینکه میگوید: «باقتل امام اسلام زنده شد» جوابش اینست که امام سجاد علیه السلام میفرماید: با کشتن پدرم ضربت بزرگی به اسلام خورد^۱.

و گفتار ماربین در مقابل فرمایش امام سجاد (ع) ارزشی ندارد. آری چون قیام عظیم امام بخاطر نجات اسلام بوده و در این راه شهید شده هر مسلمان با وجدانی از این شهادت دلخراش ناراحت و گریان میشود و تحرکی در او بوجود میآید و وظیفهٔ اوست که همان راه امام را برای زنده کردن اسلام تعقیب کند، و این با ارزش ترین اثری است که قیام و شهادت امام در بردارد، ولی این مطلب مقصود ماربین نیست.

خلاصه سخن درباره گفته‌های «ماربین» این شد که آنچه او گفته ، اشتباه و مردود است و از اینجهت گفته او را تحت عنوان «يك اشتباه» بررسی کردیم. و بهتر این بود که این خاورشناس و تعبیر صحیح‌تر، این خاورشناس در مسائلی که تخصص ندارد اظهار نظر نکند. تا نه عرض خود ببرد. و نه زحمت دیگران بدارد.

بطور کلی در این نوشته ماربین نقاط ضعف زیادی بیچشم میخورد که معلوم میشود در تاریخ اسلام درست وارد نبوده مثلا در ص ۱۸ میگوید: «قتل عثمان بوسیله تحریکات و تبلیغات بنی‌هاشم! انجام شده» و این برخلاف حقیقت است.

يك احتمال :

«ماربین» آلمانی مینویسد: «من در ترکیه با مترجم خود در مجالس عزاداری حسین بن علی شرکت کردم و شنیدم که گویندگان درباره قیام امام حسین چنین و چنان می‌گفتند».

این احتمال وجود دارد که بعضی از گویندگان حرفه‌ای و کم‌عمق ترکیه بر اساس این تصور که (امام حسین ع) برای کشته شدن حرکت فرموده درباره فلسفه قیام آنحضرت بحث کرده باشند و ماربین آنچه شنیده یادداشت کرده باشد، و چون او احتمالا اطلاعاتی درباره قیام سیدالشهداء (ع) بجز همان مسموعاتش نداشته گمان کرده باشد که آنچه او در مجالس عزاداری ترکیه شنیده صددرصد صحیح است، از اینرو شنیدنیهای خود را بعنوان حقایق قطعی تاریخ امام حسین (ع) تلقی بقبول کرده باشد. و پس از

بازگشت بااروپا شنیدنیهای خود را بعنوان ره‌آورد سفر شرق برای غربیها نوشته باشد. چنانکه رسم بوده و هست که یادداشتهای سفر را منتشر میکرد و میکنند.

آنگاه بعد از آنکه نوشته‌های «ماربین» دربارهٔ قیام امام بزبانهای شرقی ترجمه شد شرقیها آنچه را که ماربین گفته است بعنوان صادرات غرب تلقی بقبول کرده و همچون سند تاریخی محکم دهن بدهن و کتاب به کتاب نقل نموده و بدان تمسك جستند و دلیل گفته‌ها و نوشته‌های خود قرار دادند.

وا اسفا!

يك نکته :

اگر مردم چنین تصور کنند که امام (ع) خواسته خود را به کشتن بدهد و این خواست وی بدست عمال حکومت انجام شده در این صورت احساسات آنان بر ضد حکومت تحريك نمیشود زیرا روی این فرض چیزی که خود آنحضرت خواسته و در پی آن بوده بدست ایادی حکومت بوقوع پیوسته است.

آری در صورتی احساسات مردم بر ضد حکومت تحريك میشود که بدانند حکومت عدالت کش برخلاف رضای امام آنچه را که آنحضرت نمیخواست انجام داد و سبط پیغمبر و فرزندان و یارانش را بخاك و خون کشید.

نکتهٔ دیگر:

امام حسین علیه السلام میفرماید: **«لَكُمْ فِيْ اُسُوَّةٍ عَمَلٌ مِنْ دَرِ اَيْنِ**

۱- السیاسة الحسینیة ص ۴۵ ۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۴

قیام سرمشق شماس است .

اگر ما مثل هاربین بگوئیم : آنحضرت میخواستہ خودش را با حدود ۱۷ نفر از بهترین رجال بیت نبوت و بیش از ۵۰ نفر از بهترین رجال اسلام و فرزندان قرآن را به بدترین وضعی بخاک و خون بکشد و حتی بچہ خود را هدف تیر قرار دهد و خانوادہ رسالت را بدست اراذل و اوباش بسپارد کہ آنرا بعنوان اسیری از اینجا به آنجا بکشانند.

آیا چنین عملی میتواند سرمشق مردم باشد و مسلمانان میتوانند از آن پیروی کنند ؟

يك تذکر :

رئیس فقہای شیعه مرحوم شیخ طوسی قدس سرہ میفرماید: «من در این مطلب تردید دارم کہ آیا جایز است امام دانستہ برای کشتہ شدن حرکت کند یا نه ؟»

و استاد شیخ طوسی عالم بزرگوار مرحوم سید مرتضی علم الهدی قدس سرہ میفرماید: «بحکم عقل و نقل حرام است کہ امام دانستہ برای کشتہ شدن حرکت کند .»

در صورتی کہ شیخ طوسی رحمۃ اللہ علیہ در این مطلب تردید دارد کہ آیا جایز است امام دانستہ برای کشتہ شدن برودیانہ . و سید مرتضی رحمہ اللہ صریحاً میگوید: حرام است چگونه میتوان بی پروا این نسبت را بہ امام داد کہ دانستہ برای کشتہ شدن حرکت کرده و چگونه میتوان از عملی پیروی کرد کہ بعضی از علماء در اصل جایز بودنش تردید دارند و بعضی

۲۹۱ - تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۱۹۰

بی‌تردید آنرا حرام میدانند؟
و چگونه میتوان نظر ماربین آلمانی را بر نظر علمای بزرگ شیعه
ترجیح داد؟ ۱۴ .

آیا کشتن امام بسود اسلام بود؟

گاهی گفته میشود: کشتن امام حسین علیه‌السلام اسلام را زنده
کرد .

در اینجا باید حساب کشتن امام را که از جنایات حکومت یزید بود
از حساب مبارزه امام تا سرحد شهادت جدا کرد .

اگر کسی بگوید: کشتن امام یعنی جنایتی که حکومت یزید انجام
داد بسود اسلام بود این مطلب بهیچوجه قابل قبول نیست زیرا:

۱- اگر مقصود اینست که کشتن فرزند پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سبب
شد که مسلمانان حجاز و عراق و شام و افریقای شمالی مثلاً با حکام اسلام
بیشتر عمل کنند. این مطلب صحیح نیست، زیرا چگونه میتوان باور کرد
که کشتن امام باعث شود مردم مسلمان بیشتر با حکام دین عمل کنند، و
مثلاً بیشتر نماز بخوانند، بیشتر روزه بگیرند، بیشتر جهاد کنند، بیشتر
قوانین جزائی اسلام را بکار بندند؟ ۱۴

۲- و اگر مقصود اینست، که با کشتن امام فتوحات دیگری نصیب
مسلمانان شد و مثلاً اندلس در غرب و سمرقند و بخارا در شرق در زمان ولید
ابن عبدالملک فتح شد. این مطلب هم صحیح نیست زیرا چهار بطنه‌ای بین
کشتن امام و فتح اندلس و سمرقند وجود دارد؟ مگر وجود امام مانع
پیشروی و پیروزی مسلمانان بود که با کشتن آنحضرت راه فتح و پیروزی

در شرق و غرب برای مسلمانان باز شد ؟ ۱

۳- واگر مقصود اینست که با کشتن امام حسین (ع) حکومت بنی امیه ضعیف شد و دیگر نتوانست اسلام را فدای هوسهای جاهلانۀ خود کند . این هم قابل قبول نیست زیرا با کشتن امام حکومت بنی امیه از يك جهت ضعیف شد و از جهت دیگر قوی گشت .

از این جهت ضعیف شد که در افکار عمومی مورد تنفر بیشتری واقع گشت .

و از این جهت قوی شد که رقیب بزرگ و نیرومندی مثل حسین بن علی (ع) را از میدان بیرون کرد و جنبش مردم عراق را درهم کوبید و امید تشکیل حکومت را در آنان خاموش نمود و ترس و وحشت شدیدی را بر مردم مستولی ساخت .

و بدون تردید پس از کشته شدن امام جنبۀ قوت حکومت بیش از ضعف آن بود زیرا قدرت حکومت پس از شهادت امام و کوبیده شدن جنبش عراق يك قدرت چشم گیر و رعب آور و وحشت انگیز بود . ولی ضعف حکومت فقط باعث تنفر شدید مردم آزادیخواه بود و این تنفر در بیشتر مردم ، مخفی و نامرئی بود و جرأت اظهار آنرا نداشتند . و از اینرو پس از حادثۀ کربلا حکومت بنی امیه برای اجرای برنامه های ضد اسلام خود هیچ مانع و مزاحمی نداشت بلکه با قدرتی وحشتناک تر و هراس انگیز تر به اجرای برنامه های شیطانی خود ادامه میداد . چنانکه در حادثۀ «خزّه» و همچنین در حمله به مکه و از بین بردن حرمت خانۀ خدا عملاً نشان داد .

و بعداً همین بنی امیه در زمان عبدالملک مروان و ولید بن عبدالملک

دارای یکی از بزرگترین قدرت‌ها و حکومت‌های روی زمین شدند تا آنجا که اندلس را در اروپا^۱ و سمرقند و بخارا و همه بلاد ماوراء النهر و همه تخارستان را در آسیا^۲ فتح کردند . و بعد از کشتن امام حسین (ع) این حکومت عدالت‌کش در حدود هفتاد سال دوام یافت و برنامه‌های ضد اسلام خود را اجرا کرد .

۴- و اگر مقصود اینست که با کشتن امام جمعیت شیعه متشکل‌تر شد در اینجا باید گفت : پس از شهادت امام حسین (ع) جمعیت شیعه از یک جهت قوی شد و از جهت دیگر ضعیف گشت . از این جهت قوی شد که احساسات مردم به نفع شیعه بجنبش آمد . و از این جهت ضعیف شد که زعیم بزرگی مثل حسین بن علی (ع) را از دست داد و یک عده از برجسته‌ترین رجال شیعه کشته شدند . و حادثه نو این و کشته شدن چند هزار از رجال برگزیده شیعه نیز شیعه را ضعیف‌تر ساخت . و شورش مختار و کشته شدن او و قتل عام گشتن شش هزار نفر از پیروان او^۳ بیش از پیش جمعیت شیعه را ناتوان کرد . و انقلاب زید بن علی علاوه بر تلفاتی که داد شیعه را به دو گروه زیدی و غیر زیدی تجزیه نمود .

همه این عوامل بجنبه ضعف شیعه می‌افزود . و بدون تردید پس از حادثه کربلا جنبه ضعف شیعه بیش از جنبه قوتش بود زیرا ضعف شیعه بر اثر کشته شدن امام و ناامیدی از تشکیل حکومت بود ، و این ضعفی چشم‌گیر و مأیوس‌کننده و آزار دهنده بود . ولی در مقابل ، احساسات

۱- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۵۵۶

۲- الاخبار الطوال ص ۲۸۲

۳- الاخبار الطوال ص ۲۶۹

موافق شیعه که باعث قوت این طائفه بود تا حدود زیادی مخفی و نامرئی بود و مردم کمتر جرأت اظهار آنرا داشتند .

۵- واگر مقصود اینست که کشتن امام حسین علیه السلام سبب شد که آل ابی سفیان رسوا شوند و بدینوسیله اسلام زنده شد ، این مطلب هم صحیح نیست زیرا رسوائی معاویه و پسرش یزید آنقدر واضح و آشکار بود که احتیاجی به عقب زدن پرده نبود بلکه اساساً پرده‌ای روی فجایع و رسوائی‌های این دو عنصر فساد نبود تا عقب زده شود . معاویه بقدری آشکارا و بی‌پرده احکام اسلام را پایمال میکرد که اندازه نداشت . ما در بحث ماهیت قیام امام از باب نمونه بیست مورد از جنایات ضد اسلام معاویه را برشمردیم و روشن کردیم که پسر ابی سفیان آن اعمال ضد دین را آشکارا و بدون پرده پوشی انجام میداد .

آیا معاویه طغیان برضد علی (ع) را مخفیانه انجام داد ، و جنگ صفین را که در آن خون بیش از هفتاد هزار نفر ریخته شد محرمانه بوجود آورد ؟!

آیا فرمان قتل و غارت شیعیان امیر المؤمنین (ع) را در مدینه و انبار و یمن مخفیانه صادر کرد ؟!

آیا نماز جمعه را در روز چهارشنبه مخفیانه خواند ؟!

آیا خُجْر بن عدیّ و عَمْرُو بن الحَمَق و یاران آن دورا محرمانه کشت ؟!

آیا لعن امیر المؤمنین (ع) را که بسراسر کشور اسلامی بخشنامه و اجرا کرد مخفیانه بود ؟! آیا ... آیا ...

امیر المؤمنین (ع) درباره پرده دری و هتاکی معاویه میفرماید :

« ظَاهِرٌ غَيْبٌ مَّهْتُوكٌ سَيْتْرُهُ ^۱ . گمراهی و انحراف معاویه آشکارا و هویدا است . او حجاب دین و حیارا دریده و قیافه شیطانی وی از پرده برون افتاده است إِنَّمَا هُوَ الشَّيْطَانُ ^۲ .

آیا با این سخن صریح و روشن علی (ع) درباره پرده‌داری و رسوائی معاویه باز هم ممکن است کسی خیال کند که رسوائیهای معاویه در پرده بوده است ۱؟

در جائیکه رسوائیهای معاویه اینطور آشکار باشد آیا ممکن است کسی خیال کند که رسوائیهای پسر یزید در پرده بوده است ۲؟
عواگر مقصود اینست که کشتن امام و اسیری خانواده اش احساسات مردم شام را تحریک کرد و برضد یزید قیام کردند و بدینوسیله اسلام زنده شد. اینهم قابل قبول نیست زیرا مردم شام در طول چهل سال حکومت معاویه چنان مادی و دنیاپرست شده بودند که اگر با پتک فولاد هم بر سر آنان میکوبیدند از خواب خرگوشی بیدار نمیشدند و برضد یزید قیام نمیکردند .

همین مردم شام بودند که پس از حادثه کربلا در واقعه حرّه با اشاره یزید به نوامیس مردم مدینه تجاوز کردند.

و همین مردم شام بودند که بدستور یزید به حرم خدا مکه معظمه حمله کردند و خونها ریختند و حرمت خانه خدا را از بین بردند.

۱- نهج البلاغه نامه ۳۹

۲- نهج البلاغه نامه ۴۴

۳- آری با جنایتی که حکومت یزید مرتکب شد و امام را شهید کرد آل ابی سفیان که رسوا بودند رسوا تر شدند ولی این رسوا تر شدن آل ابی سفیان که محصول جنایت یزید است نمیتواند هدف قیام امام باشد.

آیا ممکن بود چنین مردمی برضد یزید شورش کنند؟^۱

يك نکته :

علاوه بر همه اینها چنانکه در بخش دوم گذشت امام حسین (ع) پس از برخورد با خزین یزید تصمیم گرفت به حجاز برگردد و روی این مطلب پافشاری زیادی کرد تا آنجا که از آن هنگام تا شروع جنگ حداقل پنج دفعه پیشنهاد مراجعت و ترك خصومت فرمود^۲ و نیز روز عاشورا قشون دشمن را از کشتن خود بر حذر داشت^۳ و برای جلوگیری از جنگ و خونریزی کوشش بسیار کرد .

آیا اینکه امام تصمیم گرفت به حجاز برگردد و چند دفعه پیشنهاد ترك خصومت کرد و نیز قشون ابن سعد را از ریختن خون خویش بر حذر داشت نمیخواست با کشتن وی اسلام زنده گردد؟ آیا آنحضرت از زنده شدن اسلام ناراضی بوده است؟^۴

خلاصه سخن :

خلاصه سخن اینکه ما معنای صحیح و قابل قبولی برای این عبارت

۱- نه تنها مردم شام برضد یزید شورش نکردند بلکه مردم کوفه هم بر ضد پسر معاویه دست به انقلاب نزدند. ابن طاووس قدس سره درباره مردم کوفه میگوید: **وَمَا عَزَفْنَا هُمْ أَنْهُمْ غَضِبُوا فِي أَيَّامِ يَزِيدَ لِذَلِكَ الْقَتْلِ الشَّنِيعِ وَالْآخِرَ جُوعًا عَلَيْهِ وَلَا تَحَزُّوهُ عَنْ وِلَايَتِهِ** (کشف المحجق ص ۴۷) مانند دیدیم اهل کوفه در زمان یزید به ملت این قتل دلخراش (کشتن امام حسین (ع)) خشمگین شوند و برضد یزید شورش کنند و حکومتش را ساقط نمایند».

۲- ص ۱۴۹ و ۱۵۰ از همین کتاب

۳- ارشاد مفید ص ۲۱۶

گه: «باکشتن امام حسین (ع) یعنی با جنایت یزید اسلام زنده شد، تصور نمیکنیم.

۱- چه زنده شدن اسلام بمعنای عمل کردن به احکام اسلام باشد.

۲- چه بمعنای فتوحات اسلامی باشد.

۳- چه بمعنای ضعیف شدن حکومت بنی امیه باشد.

۴- چه بمعنای متشکل شدن شیعه باشد.

۵- چه بمعنای رسوا شدن آل ابی سفیان باشد.

۶- و چه بمعنای قیام مردم شام برضد یزید باشد.

آری آنچه حقیقت است اینست که مقاومت و مبارزه مردانه امام حسین علیه السلام تا سرحد شهادت در راه اسلام و برای زنده کردن احکام قرآن بود. و همین برنامه عملی امام است که همچون چراغ فروزانی در راه انسانها میدرخشد و مردم باید از برنامه عالی و انسانی حضرتش برای پیشبرد اهداف اسلام هر چه بیشتر استفاده کنند و طبق آن عمل نمایند.

تشبیه غلط :

گاهی گفته میشود: «همانطور که در مزاج يك فرد گاهی بیماری بحدی میرسد که احتیاج بچاقوی مقدس جراحی دارد در مزاج اجتماع هم گاهی فساد بحدی میرسد که بغیر از جنگ و خونریزی راه اصلاحی باقی نمیماند. امام حسین (ع) هم وقتی دید فساد اجتماع بحدی رسیده است که دیگر چاره‌ای بغیر از ریختن خون نیست اقدام بچنین کار بزرگی کرد».

در اینجا باید گفت: آیا در وقت جراحی باید عضو سالم را برید یا

عضو فاسد را ؟ البته عضو فاسد را . اگر دکتر جراح بجای عضو فاسد عضو سالم را قطع کند یا سبب قطع شدن آن گردد مورد ملامت واقع خواهد شد و مسئولیت این گناه عمدی بعهده او خواهد بود.

آیا صحیح است بگوئیم: امام حسین (ع) وقتی دید اجتماع فاسد است کاری کرد که يك عده از سالم ترین و باارزش ترین افراد اجتماع که در رأس آنان خود آنحضرت بود بکام مرگ کشیده شوند و بکشتن بروند و دلیلش این بود که من میخواهم اجتماع فاسد را جراحی کنم؟! آیا با کشته شدن افراد سالم و مصلح و زنده ماندن افراد فاسد و مفسد میتوان اجتماع فاسد را اصلاح کرد؟!۴

اشتباه صاحب این گفتار در اینست که خیال کرده است امام حسین (ع) از همان آغاز کار برای اینکه حادثه کربلا را بوجود آورد قیام کرد در حالیکه امام برای ایجاد چنین حادثه خسارت بار و وحشتناکی قیام نکرد، بلکه آنچه آنحضرت انجام داد مقاومت در برابر دیکتاتوری و قیام و اقدام برای نجات دادن اسلام و مسلمانان از راه تشکیل حکومت بود. و در مقابل آنچه عمال حکومت خونخوار انجام دادند کوبیدن نیروهای ملی و اسلامی و کشتن فرزندی پیغمبر (ص) و یاران وفادار وی بود.

پس نباید آنچه را عمال حکومت ضد اسلام یزید انجام دادند با آنچه را که امام انجام داد مخلوط کرد و حادثه خونین کربلا را بحساب امام حسین (ع) گذاشت، و از این راه هم ظلم دیگری بسبب پیغمبر (ص) کرد.

يك خیال :

بعضی خیال میکنند: امام حسین (ع) از همان اول کار تصمیم گرفت

که خود کشته شود و خانواده اش هم اسیر گردند و از این شهر بآن شهر
کشانده شوند و بتعبیر دیگر: اسیری خانواده اش از اول مطلوب وی بوده و
در این راه کوشش بسیار کرده و هدف آنحضرت از اسیری خانواده این بوده
است که حکومت وقت را رسوا کند!

آیا میتوان گفت: اینکه زینب کبری(ع) با جامه های کهنه در
مجلس عبیدالله زیاد وارد شد و در گوشه ای خود را در میان زنان پنهان کرد
که شناخته نشود و ابن زیاد با آنهمه خشونت سه دفعه گفت: این زن کیست؟
و انواع اهانت هایی که از طرف حاکم مغرور عراق نسبت بدختر امیرالمؤمنین
(ع) شد^۱ که دل هر فرد غیرتمندی را از غصه آب میکند اینها مطلوب
امام حسین(ع) بوده و برای آن فعالیت کرده است؟!

آیا میتوان گفت: اینکه ابن زیاد پس از سخنان متکبرانه خود با
امام سجاد بجرم اینکه آنحضرت جرأت جواب دادن او را کرده دستور
کشتن امام را صادر کرد و زینب کبری(ع) دست در گردن برادرزاده اش کرد
و گفت: اگر میخواهید او را بکشید مرا هم با او بکشید^۲. و منظره ای بوجود
آمد که شنیدنش بندبند بدن انسان را می لرزاند چه رسد به دیدنش اینها
مطلوب امام بوده و خود برای بوجود آوردنش کوشش کرده است؟!

آیا میتوان گفت: مسافرت اجباری کودکان یتیم شده خانندان پیغمبر
(ص) در آن راه های طولانی و بیابانی زیر برق آفتاب سوزان و زیر نظر
نیروهای مسلح اهرمنی بدون اینکه در پیاده شدن و استراحت و خواب و
خوراک آزاد باشند و از خود اختیاری داشته باشند که جگر هر انسان

۱- ارشاد مفید ص ۲۲۵

۲- ارشاد ص ۲۲۶

با عطفه‌ای را چاک میزند اینها مطلوب امام بوده است؟!
آیا میتوان گفت: اینکه دختران و خواهران امام حسین (ع) در
معرض تماشای چشمان حریص اراذل و اوباش درآمدند که قلب‌هرا انسان
با غیرتی راهیلرزاند مطلوب امام بوده است؟!۱

اگر اینها مطلوب آنحضرت بوده پس چرا زینب کبری (ع) در این
باره از سوز دل شکایت میکند و میگوید: «يَتَصَفَّحُ وُجُوهُنَّ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ
وَالدَّيْنِيُّ وَالشَّرِيفُ»^۱. طبقات مختلف مردم در چهره‌های دختران پیغمبر (ص)
بدقت مینگریستند ۱۴»

آیا میتوان گفت: اینکه آن مرد شامی اشاره بفاطمه دختر امام
حسین (ع) کرد و به یزید گفت: این دختر را بمن ببخش که کنیز من باشد و
زینب کبری (ع) با آن وضع رقت‌انگیز از دختر امام دفاع کرد و از طرف
یزید مورد آهانه‌ها و اهانت‌ها واقع شد^۲ که هیچ مسلمان‌انی طاقت شنیدنش را ندارد
اینها مطلوب امام بوده است!!!۱۴

آیا امامی که با بدن ضربت خورده از خانواده‌اش دفاع میکند و
میفرماید: اگر دین ندارید پس در امر دنیای خود آزاد مرد باشید «امنعوا
رَحْلِي وَاَهْلِي مِنْ طَغَامِكُمْ وَجُهَالِكُمْ»^۳، نگذارید این اراذل و اوباش بخانواده
من تهاجم کنند، چنین امامی راضی بوده است سرنوشت زنان و دخترانش
بدست اراذل و اوباش بیفتند و بکوچه‌ها و بازارها و تماشاگاه‌های عمومی
کشانده شوند؟!۱۴

۱- لهوف ص ۱۶۳

۲- ارشاد مفید ص ۲۲۸

۳- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۴۴

چقدر کودکانه است که کسی خیال کند امام حسین (ع) میخواست
کاری بکند که اعمال حکومت را وادار نماید اهل بیت پیغمبر (ص) را به اینجا
و آنجا بکشند تا بنی امیه را رسوا کند!!!

چقدر این منطق، تعجب آور است که کسی بگوید: امام به آنهمه
اعمال قساوت آمیز و غیر انسانی و ضد اخلاق و ضد اسلام که در باره
خانواده اش اجرا کردند راضی بوده است!!!

اسیر کردن خاندان پیغمبر (ص) آنهم با آن وضع دلخراش و قساوت
آمیز از جنایتهای بی نظیری است که روی تاریخ اسلام بلکه تاریخ بشریت
را سیاه کرده است، و نه خدا بچنین جنایت بزرگی راضی بود و نه پیغمبر
خدا (ص) و نه امام حسین (ع) و نه مسلمانان، و نه بدینوسیله اسلام زنده
میشود بلکه ضربت جبران ناپذیری با اسلام وارد میگردد چنانکه
وارد گشت.

بخش پنجم

نتائج و آثار:

در این بخش لازم است از يك طرف آثار نامطلوبتهاجم وحشیانه‌ای که حکومت ضداسلام یزید بفرزند پیغمبر(ص) کرد بیان شود . و از طرف دیگر، آثار پرارزش قیام جوانمردانه امام حسین(ع) روشن گردد. آثار زیان‌آور این تجاوز قساوت‌آمیزی که از طرف حکومت پسر معاویه با امام واسلام شد فراوانست. و ما در اینجا بیعضی از آنها اشاره میکنیم :

۱- خسارت جبران‌ناپذیر .

۲- ذلت مردم.

۳- ضربت خوردن اسلام .

۴- لکهٔ ننگ .

۱- خسارت جبران ناپذیر :

همه میدانند که در فاجعه اسفانگیز کربلا علاوه بر زیانهای مالی، يك عده از شریفترین و برگزیدهترین رجال اسلامی و ذخائر پر ارزش ملی که دارای عالیتترین صفات انسانی و نمونههای کامل مکتب قرآن بودند طعمه آتش جنگ شدند و خانوادههای آنان بی سرپرست و پریشان گشتند. و از همه مهمتر، سبط پیغمبر (ص) و فرزند برومند علی و فاطمه (ع) که حقیقاً باید جهان انسانیت را بسوی ترقی و تکامل رهبری کند با آن وضع دلخراش بنحاک و خون غلطید، زنان و دختران خاندان رسول خدا (ص) که نمونههای کامل عفت اسلامی بودند مورد تهاجم و غارت عناصر وحشی واقع شدند و در گذرگاهها و مجالس عمومی در معرض تماشای مردان بیگانه قرار گرفتند. بدون تردید این تهاجم و حشیانهای که بخاندان رسالت شد ضربت بزرگی بود که بدستگاه رهبری اسلامی وارد گشت و بی احترامی جسورانه ای بود که نسبت بمقام مقدس پیغمبر اکرم (ص) شد. و هیچ خسارتی بزرگتر از این نمیشود که خاندان نبوت مورد تهاجم و قتل و غارت واقع گردند. این خسارت جبران ناپذیری است که مسئولیت آن بعهده حکومت ضد اسلام پسر معاویه است که با تجاوز طلبی خود این فاجعه وحشتناک را بوجود آورد.

۲- ذلت مردم :

در زمانهایی که حکومتهای استبدادی مثل حکومت یزید بن معاویه همه آزادیها را از مردم سلب میکنند و حق و عدالت را میکشند و با افسار گسیختگی نیروهای مالی و انسانی مردم را استثمار مینمایند، تنها مایه

امید مردم شخصیت‌های بزرگ ولایتی مثل حسین بن علی (ع) هستند که
میتوانند در شرایط مساعد از نفوذ اجتماعی و محبوبیت ملی خود استفاده
کنند و طغیان حکومت سرکش را مهار نمایند و مردم را از ظلم و ستم برهانند.
پس از مرگ معاویه بن ابی سفیان مردمی که بیست سال حکومت
عدالت‌کش این دیکتاتور خونخوار را تحمل کرده و تشنه اصلاحات بودند
امید داشتند پیش از آنکه یزید بن معاویه بر اوضاع مسلط گردد امام
حسین (ع) وضع موجود را تغییر دهد و مردم را از آن استبداد و اختناق
شدید نجات بخشد. این امید و آرزو در مردم عراق که عموماً شیعیان
امیر المؤمنین (ع) بودند بیشتر وجود داشت، و همه امیدها و آرزوهای مردم
عدالتخواه در شخص حسین بن علی (ع) متمرکز شده و عقیده داشتند تنها
مرد اصلاحی که میتواند به آرزوهای مردم جامعه عمل بپوشد فرزند
پیغمبر (ص) است.

حالا اگر این تکیه‌گاه امیدها و آرزوهای مردم بشمشیر استبداد
کشته‌شود و اگر این زعم عظیم بدست عمال دولت عدالت‌کش یزید بخون
بغلطد، در این صورت آیا دیگر برای مردم ستم‌دیده پناهگاهی وجود
دارد؟ و آیا برای مردم آزادیخواهی که زیر ضربات شلاق دیکتاتوری
جانشان بلبرسیده مایه امید باقی میماند؟ و آیا برای مهار کردن طغیان
حکومت ستم‌گر بنی‌امیه وسیله دیگری موجود است؟

اینجاست که باید گفت: پس از کشتن امام حسین (ع) مردم
مسلمان در برابر حکومت یزید ذلیل‌تر و زبون‌تر شدند زیرا با کشته شدن
امام آرزوهای آنان بر باد رفته و امیدها به ناامیدی مبدل گشته و خود را

شکست خورده و بی پناه میدیدند^۱ .

«عبدالله بن مطیع» سیاستمدار معروف که در شورشهای ضد بنی امیه نقش مؤثری داشت وقتی که بین مکه و مدینه امام حسین (ع) را ملاقات کرد ضمن سخنانش با آنحضرت گفت : « لَئِنْ هَلَكْتَ لَنُتَرَقَّنَ بِعَدَاكَ^۲ . اگر تو کشته شوی حکومت موجود ، ما را برده و اسیر خود خواهد کرد» .

«زید بن ارقم» پیر مرد صحابی آنکاه که با خشم و تنفر از مجلس عبیدالله بن زیاد خارج شد گفت : « أَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ الْعَقِيدُ بَعْدَ الْيَوْمِ، قَتَلْتُمْ ابْنَ فَاطِمَةَ وَأَمْرَتُمْ ابْنَ مَرْجَانَةَ^۳ . شما که پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را بحکومت پذیرفتید از این پس بردگان حکومت خواهید بود» .

آنچه عبدالله بن مطیع و زید بن ارقم گفتند بوقوع پیوست و پس از حادثه کربلا مردم بردگان دستگاہ حکومت شدند .

از «ابو اسحاق سبیعی» پرسیدند : مردم چه وقت ذلیل شدند ؟ گفت : «حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ^۴ . آنکاه که امام حسین (ع) را کشتند» .

از این بالاتر ، کشتن امام این جنایت بزرگ تاریخ دامنۀ ذلت را در حادثه کربلا به دامن خاندان رسالت هم کشاید (نعوذ بالله) و این

۱- آری پس از شهادت حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه امام سجاد علیه السلام حجت خدا و جانشین پیغمبر (ص) و راهنمای مردم و چراغی روشن در دنیای تاریک بود ولی آنحضرت در شرائطی قرارداد داشت که نمیتوانست به فعالیتهای سیاسی دست بزند و طغیان حکومت ضد اسلام بنی امیه را مهار کند.

۲- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۲۰

۳- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۴۹

۴- بحار ج ۴۴ ص ۲۷۱ طبع جدید

برای خاندان عصمت بقدری رنج آور و جانکاه بود که حضرت امام رضا علیه السلام از روی شدت ناراحتی میفرماید : « إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَقْرَحَ جُفُونَنَا وَأَسْبَلَ دُمُوعَنَا وَأَذَلَّ عَزِيزَنَا ^۱ . کشته شدن امام حسین (ع) اشکهای ما را ریزان و پلکهای چشمان ما را مجروح و عزیز ما را ذلیل کرد .»
 از آنچه گفتیم روشن شد که ذلت و زبونی بیش از پیش مردم مسلمان در برابر حکومت جبار بنی امیه از آثار نامطلوب و رنج آور تنهاجم و وحشیانهای بود که از طرف دولت ضد اسلام یزید بفرزند پیغمبر (ص) شد .

۳- ضربت خوردن اسلام :

امام حسین (ع) پیشوای بزرگ اسلام بود و وظیفه آنحضرت این بود که :

- ۱- اصول و مقررات اسلام را بیان و تفسیر کند .
- ۲- با تبلیغ و ترویج قوانین اسلام زمینه پیشروی و نفوذ این دین را فراهم نماید تا در سایه تبلیغات وی توسعه و انتشار بیشتری پیدا کند .
- ۳- راهنمایی و سرپرستی سیاسی مسلمانان را بعهده گیرد و نیروها و فعالیتهای آنان را در سیاست و اقتصاد و سایر شؤون حیاتی متشکل و هم آهنگ سازد تا ملت مسلمان پایه های سعادت خود را استوارتر سازند و گامهای بلندتری در راه ترقی و تکامل بردارند . هرامت و جمعیتی اگر بخواهند سعادت مند شوند از دو چیز ناگزیر هستند : ۱- قانون . ۲- رجال قانون .
 قانون باید آنقدر کامل باشد که بتواند جوابگوی احتیاجات اجتماع باشد . و رجال قانون باید هم بآن ایمان داشته باشند ، و هم قانون را

۱- امالی صدوق ص ۷۸

درست بفهمند و هم برای ترویج و حمایت آن از بذل هیچگونه کوششی دریغ نمایند .

رسول خدا (ص) فرمود: « إِنِّي نَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي ۱ . من کتاب خدا و عترت خود را در بین شما میگذارم ، و بدینگونه هم قانون و هم رجال قانون را تعیین کرد . قانون کتاب خداست . و رجال قانون عترت پیغمبر (ص) هستند . و چون قانون بخودی خود نه زبان دارد و نه میتواند از خود دفاع کند از اینرو تنها رجال قانون هستند که باید آنرا هم تفسیر و هم پشتیبانی و ترویج نمایند .

بنابراین بهر نسبتی که مردان دانشمند دین شناس بیشتر باشند و برای پیشروی و سر بلندی دین فعالیت کنند بهمان نسبت دین زنده میشود و پیش میرود . و بهر نسبتی که عدو دانشمندان دینی کم شود و فعالیت های مذهبی رو بنقصان نهد بهمان نسبت دین رو بضعف میرود .

اگر يك عالم دینی بمیرد باندازه شعاع شخصیت دینی و نفوذ مذهبی او بدین ضربه میخورد . زیرا دین ، يك فرد طرفدار مدافع خود را از دست میدهد . و از این جهت در خبر وارد شده است : « إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيهُ نُئِمَ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَاثَةً لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ ۲ . اگر يك عالم دینی بمیرد ، شکستی به اسلام میخورد که هیچ چیز آنرا جبران نمیکند » .

از این مقدمات میتوان باین حقیقت پی برد که کشتن امام حسین (ع) آن رهبر بزرگ و مجاهد چه ضربت جبران ناپذیری به اسلام وارد ساخت .

۱- مستدرک حاکم ج ۳ ص ۱۴۸

۲- کافی ج ۱ ص ۳۸ چاپ مکتبه صدوق

برای درك این حقیقت لازم است باین نکته توجه شود که : آیا وجود امام حسین (ع) بزرگترین شخصیت علمی و سیاسی از خاندان وحی و رسالت برای پیشروی و سر بلندی اسلام تا چه اندازه مفید و مؤثر بود ؟ بدیهی است وجود امام با اندازه شعاع شخصیت اسلامی و رهبری دینی و سیاسی آنحضرت برای پیشروی و شوکت و نفوذ اسلام مؤثر بود . پس بهمین نسبت کشتن چنین رهبر بزرگ دینی و سیاسی و زعیم عظیم اسلامی برای اسلام و مسلمانان زیان آور و خسارت بار بود و فقدان وی آنهم با آن صورت دردناک شکست بزرگی بود که بجهان اسلام وارد آمد . عبدالله بن جعفر ضمن نامه‌ای به امام حسین (ع) مینویسد : « **إِنْ هَلَكْتَ طَفِيَ نُورُ الْأَرْضِ** ^۱ . اگر تو کشته شوی نور زمین خاموش میشود » . از اینرو امام سجاد علیه السلام ضمن خطبه‌ای که هنگام بازگشت بمدینه در بیرون شهر ایراد کرد فرمود :

« **إِنَّ اللَّهَ قَدْ ابْتَلَانَا بِمَصَائِبَ جَلِيلَةٍ وَنُلِمَ فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمَةً ، قُتِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ** (ع) ^۲ . ما بمصیبت‌های بزرگی مبتلا شدیم حسین بن علی (ع) کشته شد و کشتن او شکست بزرگی بود که باسلام وارد گشت » . از آنچه گذشت روشن شد شکست بزرگی که با کشتن امام حسین (ع) باسلام وارد شد از آثار نامطلوب و اسفانگیز قتل امام بود که بدست عمال حکومت یزیدی واقع گشت .

شکست علمی :

بعضی از بزرگان فرموده‌اند : « در سراسر فقه شیعه حدیثی از امام

۱- ارشاد ص ۲۰۰

۲- لهوف ص ۱۸۰ و منیر الاحزان ص ۶۲

حسین (ع) نقل نشده و بعضی فرموده‌اند : فقط يك حدیث از آنحضرت نقل شده است .

اگر هر يك از این دو مطلب حقیقت داشته باشد باید گفت : علت آن اینست که پس از وفات حضرت مجتبی علیه السلام بعلت اختناق شدیدی که حکومت معاویه بوجود آورده بود امام حسین (ع) طبعاً از صحنه سیاست کنار و مراجعات مردم به آنحضرت کم بود و پس از مرگ معاویه نیز بلافاصله به امام تهاجم شد و بدنبال آن قیام وی بوجود آمد و در این قیام شهید گشت. اگر امام در این قیام شهید نمیشد و خلافت اسلامی را بمرکز اصلی خود باز میکرداند در این صورت مثل پدر بزرگوارش در مسجد کوفه خطبه‌ها میخواند و برای عزل و نصب حکام فرمانها صادر مینمود و در هر مناسبتی از حقایق قرآن و اسلام پرده برمیداشت و شاگردان فراوانی در تفسیر و حدیث و سایر علوم اسلامی تربیت میکرد و جهانی را از علم قرآن و حدیث پر مینمود .

نهج البلاغه جزء بسیار کمی از آثار علمی امیر المؤمنین علیه السلام است که بصورت خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار در اختیار مردم قرار گرفته و معلوم است که قسمت اعظم این اثر گرانبهار زمان خلافت آنحضرت صادر شده زیرا در این زمان بود که رهبری اجتماع را بهمه داشته و در هر مناسبتی خطبه‌ای یا نامه‌ای یا کلمات حکمت آمیزی از حضرتش صادر میشد .

اگر امام حسین علیه السلام نیز مثل پدر بزرگوارش زمام امور را بدست میگرفت و حداقل ده سال بر مردم حکومت میکرد نهج البلاغه‌ها از وی بیادگار میماند و آثار گرانبھائی بصورت خطبه‌ها و نامه‌ها و فرمانها و اخبار و احادیث اسلامی از حضرتش در اختیار مردم قرار میگرفت .

یا اگر در مرحله سوم قیام همانطور که خواست امام بود ترك خصوصت
میشد و پسر پیغمبر (ص) بمدینه برمی گشت و پس از مرگ یزید یا خلافت
اسلامی را بمرکز اصلی خود باز میگردداند و یا در وضعی مشابه وضع
حضرت سجاد و امام محمد باقر علیهما السلام بسر میبرد و در هر دو صورت
آثار گرانبهائی از علوم اسلامی از آنحضرت بیادگار میماند . ولی هزار
افسوس که آنوحود مقدس بشمشیر ظلم و استبداد کشته شد و جهان اسلام
از فیض وجودش محروم گشت .

پس باید گفت : يك علت اساسی اینكه از سیدالشهداء (ع) اخباری
در فقه نقل نشده همان كشته شدن آنحضرت بود و این هم یکی از آثار جنایت
یزید است .

در زیارت امام حسین (ع) در روز عرفه وارد شده : « وَأَصْبَحَ
كِتَابُ اللَّهِ بِفَقْدِكَ مَهْجُورًا » با كشته شدن تو ای فرزند پیغمبر (ص) ! قرآن
کریم متروك شد .

بدیهی است در صورتیكه با كشتن امام علیه السلام قرآن کریم متروك
شود اخبار اهل بیت بطور شدیدتری متروك خواهد شد .

۴- لَكَةُ نَنَكِي :

تهاجم وحشیانه ای كه در حادثه كربلا به خاندان وحی و رسالت شد
بدون تردید برای حكومت یزید (و بطور غیر مستقیم برای جهان اسلام)
لَكَةُ نَنَكِي بود كه بهیچ وسیله ای شسته نمیشد .
این يك سنت طبیعی و اجتماعی است كه هر حكومتی هر قدر طرفدار

۱- مفاتیح الجنان ص ۴۵۲ چاپ اسلامیه

حق و عدالت باشد در افکار عمومی محبوب میشود و در مقابل ، هر اندازه دست بظلم و ستم بزند در نزد مردم منفور میگردد و در سرایشی سقوط قرار میگیرد و از اینرو حکومت تحمیلی یزید پس از فاجعه کربلا بیش از پیش منفور شد و مورد نکوهش و سرزنش قرار گرفت .

اگرچه اختناق شدید ب مردم فرصت نمیداد که آزادانه اظهار تنفر کنند ولی این اختناق نمیتوانست از خشم و نفرت عمومی بکاهد بلکه آنرا بیشتر میکرد .

نه تنها مردم با ایمان از این حادثه دلخراش نگران و پریشان شدند بلکه جیره خواران و نزدیکان دستگاه حکومت نیز نتوانستند از اظهار تنفر و تأسف خودداری کنند .

اینک چند نمونه :

۱ - پس از شهادت امام حسین (ع) عبیدالله بن زیاد نامه فرمان قتل امام را از عمر بن سعد بشدت مطالبه کرد و ابن سعد از دادن آن بشدت امتناع نمود ، آنگاه به ابن زیاد گفت : من درباره قضیه حسین بن علی بقدری برای تو خیر خواهی کردم و برای جلوگیری از جنگ کوشیدم که اگر این اندازه خیر خواهی برای پدرم سعد بن ابی وقاص کرده بودم حق پدری او را اداء نموده بودم . عثمان بن زیاد برادر عبیدالله بن زیاد که در مجلس حاضر بود سخنان عمر بن سعد را تصدیق کرد و گفت : من دوست میداشتم که همه فرزندان زیاد تا روز قیامت ذلیل و خوار باشند و حسین بن علی کشته نشود^۱ . از این قصه میتوان بمیزان تأسف و تنفر عمر بن سعد از کشتن امام

۱- تاریخ طبری ج ۲ ص ۳۵۷

حسین (ع) پی برد بلکه نگرانی خود ابن زیاد را نیز میتوان فهمید .
 شاید عبیدالله زیاد فکر میکرد که ممکن است روزی قدرت بدست
 دیگران بیفتد و او را بدلیل این مدرک کتبی که درباره قتل امام نوشته است
 بمحاکمه بکشند . و شاید وجدانش (اگر وجدانی برای او فرض شود)
 از این جنایت بزرگ ناراحت بوده و میخواسته آثار جرم را اگرچه نامهم
 باشد محو کند تا خاطره این جنایت بزرگ کمتر تجدید شود و او را آزار
 دهد. و شاید هم این بوده است و هم آن. و در هر صورت نگرانی حاکم خونخوار
 از این قضیه معلوم میشود .

۲ - مر جانه مادر عبیدالله زیاد حاکم دیکتاتور را درباره کشتن
 امام حسین (ع) بشدت ملامت کرد و گفت : **يَا خَبِيثُ قَتَلْتَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ
 وَاللَّهِ لَا تَرَى الْجَنَّةَ أَبَدًا** .^۱ تو ای عنصر ناپاک ! فرزند پیغمبر (ص) را کشتی،
 بخدا قسم هرگز بهشت را نخواهی دید.

۳ - هنگامی که سر امام حسین (ع) را بمسجد دمشق آوردند یحیی
 ابن حکم برادر مروان حکم از آنان پرسید : چه کردید ؟ آنان جریان
 کشته شدن امام را توضیح دادند او گفت : « بین شما و پیغمبر خدا در روز
 قیامت جدائی افتاد، من دیگر باشما در هیچ کاری شرکت نخواهم کرد » .^۲
 ۴ - همین یحیی بن حکم وقتیکه سر امام را نزد یزید دید از روی
 ناراحتی و تأسف گفت : « آیا باید فرزندان «سُمَيَّة» مادر زیاد (که زن
 بدکاره ای بود) به عدد ریگهای بیابان باشند ولی فرزندان فاطمه زهراء
 دختر پیغمبر (ص) باید کشته و نابود گردند ؟ ! »^۳ .

۱- تذکرة سبط ابن الجوزی ص ۲۵۹

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۵۶

۳- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۵۲ و ارشاد مفید ص ۲۲۷

۵ - وقتیکه مأموران حکومت، سر امام حسین (ع) را نزد یزید آوردند و سخنگوی آنان گزارش کشتن امام را داد هندی زن یزید از اندرون خانه سخنان سخنگورا شنید و بقدری ناراحت شد که خود را در لباس مخصوصی مستور کرد و از اندرون خانه بمجلس مردان آمد و با نگرانی و پریشانی به یزید گفت: آیا این سر حسین پسر فاطمه است؟! یزید گفت: آری این سر حسین پسر فاطمه است، تو برای او گریه و عزاداری کن خدا بکشد این زیاد را که در کشتن وی تعجیل کرد^۱.

از این ناراحتی شدیدی که در نزد یکان دستگاه حکومت از جهت کشتن امام حسین (ع) دیده میشود میتوان فهمید که خشم و تنفر سایر مردم نسبت به حکومت تحمیلی یزید بعد از حادثه کربلا تا چه اندازه بیشتر شده و این جنایت بزرگ در نظر مسلمانان تا چه حد قبیح و ننگین جلوه کرده است.

این بود بعضی از آثار زیانبخش تهاجم وحشیانه‌ای که از طرف حکومت یزید بفرزند پیغمبر شد.

اینک بعضی از تبلیغات تخریبی که حکومت بنی امیه پس از شهادت امام برضد آنحضرت کرده و نیز عکس العمل ائمه علیهم السلام را در برابر آن تبلیغات شرح میدهیم. آنگاه به بعضی از آثار ثمربخش قیام مردانه سیدالشهداء صلوات الله علیه اشاره میکنیم:

محیط مسموم :

حکومت ضد اسلام بنی امیه پس از شهادت امام کوشش میکرد با

۱ - تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۵۶

تبلیغات دامنهداری آنحضرت را يك فرد مهاجم و طغیانگر (العیاذ بالله) معرفی کند .

بدیهی است این تبلیغات سوء چون بوسیله دستگاہهای دولت بنی امیه و باپول بیحساب خزانه مملکت انجام میشد تأثیر چشمگیری در قشرهای مختلف مردم کرده و افکار عمومی را نسبت به امام علیه السلام بدبین مینمود و محیط فکری مردم را مسموم میکرد.

جعل اخبار :

علاوه بر این يك عده از دنیاپرستان خود فروخته بدستور عمال حکومت اخباری جعل کردند که روز عاشوراء (روز قتل حسین بن علی (ع)) روز عید و برکت است^۱ و کسی که این روز را روز عید و شادی قرار بدهد خداوند پاداش نیکو بوی خواهد داد.

در اینجا از آنهمه اخبار مجعول يك خبر را بعنوان نمونه ذکر میکنیم :

از قول رسول خدا (ص) نقل میکنند که فرمود : **دَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ تَابَ اللَّهُ عَلَى آدَمَ وَاسْتَوَتْ سَفِينَةُ نُوحٍ عَلَى الْجُودِيِّ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَرَدَّ اللَّهُ الْمَلِكَ عَلَى سُلَيْمَانَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَفَلَقَ الْبَحْرَ لِمُوسَى يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَغَرَّقَ فِرْعَوْنَ وَمَنْ مَعَهُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَبَعَثَ زَكَرِيَّا رَسُولًا يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَتَابَ اللَّهُ عَلَى يُوسُفَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَآخَرَ جِ يُوسُفَ مِنْ بَطْنِ الْحَوْتِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَرَفَعَ اللَّهُ إِدْرِيسَ مَكَانًا عَلِيًّا يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَكَشَفَ صُرَّاءَ يُوسُفَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَآخَرَ جِ يُوسُفَ مِنْ الْجَبِّ**

۱- بحار الانوار ج ۱۰ ص ۱۶۲ سطر ۷

يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَكَمْى هَارُونَ قَمِيصَ الْحَيَاءِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَ آلِهِمْ يَحْيَى الْحِكْمَةَ
يَوْمَ عَاشُورَاءَ إِنَّ يَوْمَ عَاشُورَاءَ سَبْعُونَ عِيداً فَمَنْ وَسَّعَ عَلَى عِيَالِهِ فِيهِ وَسَّعَ اللَّهُ
عَلَيْهِ إِلَى مِثْلِهَا فِي السَّنَةِ ١ .

روز عاشورا روزی است که : ۱- خدا توبهٔ آدم را قبول کرد ۲-
کشتی نوح برکوه جودی قرار گرفت ۳- خدا سلطنت را به حضرت سلیمان
(ع) برگرداند ۴- دربارا برای موسی شکافت ۵- فرعون را با پیروانش
غرق کرد ۶- زکریا (ع) را به رسالت برگزید ۷- توبهٔ یونس را قبول
کرد ۸- اورا از شکم ماهی بیرون آورد ۹- ادریس را بر مقام بلندی بالا
برد ۱۰- ایوب را از ناراحتی نجات داد ۱۱- یوسف را از چاه بیرون آورد
۱۲- پیراهن شرم و حیا به هارون پوشانید ۱۳- به یحیی حکمت الهام کرد،
روز عاشوراء هفتاد عید است پس کسی که در روز عاشوراء بر عیال خود
توسعه دهد خداوند تا سال دیگر بوی توسعه میدهد.

ناگفته پیداست وقتی روز عاشوراء از زبان رسول خدا (ص) بعنوان
روز عید معرفی شود دبری نمی‌باید که مسلمانان بی‌خبر از همه‌جا روز
عاشورا را روز عید مذهبی می‌شناسند و يك نسل که عوض شود اکثریت
مردم در این روز شادی میکنند آنهم شادی که بحساب دین میگذارند.

و معلوم است که با این تبلیغات مسموم بطور غیر مستقیم بمقام مقدس
حسین بن علی (ع) که روز عاشوراء شهید شده لطمه وارد میشود زیرا مردم
با خود میاندايشند : کسی که روز کشتن وی روز عید مذهبی و روز برکت
است ناچار او از دین بیگانه است (العیاذ بالله)

و نیز روشن است در محیطی که در سراسر قلمرو اسلامی روی منبرها

به پدر این حسین (ع) لعن می‌کردند لکه دار کردن و محکوم نمودن آن حضرت در افکار عمومی کار آسانی بود.

عکس العمل ائمه علیهم السلام :

در چنین محیط مسمومی که افکار بسیاری از مردم بر ضد سیدالشهداء (ع) تحریک شده و شادی کردن در روز قتل آنحضرت را از حسنات می‌پنداشتند ائمه اهل بیت علیهم السلام به روشن کردن افکار مردم پرداختند و در آن اختناق شدید برای عقیم کردن تبلیغات مسموم بنی‌امیه مشغول کار شدند.

وسائل تبلیغی که ائمه اهلبیت (ع) برای روشن کردن افکار مردم بکار بستند چند چیز بود :

- ۱- شعرائی را که در وصیت امام حسین (ع) شعر می‌گفتند و نیز کسانی را که آن اشعار و مرثیه‌ها را می‌خواندند به بهترین وجهی تشویق می‌فرمودند.^۱
- ۲- روز عاشوراء را برخلاف تبلیغات حکومت، روز عزا و مصیبت اعلام کردند و شیعیان خود را از شادی کردن در این روز و ذخیره نمودن آذوقه شدیداً منع فرمودند و عزاداری و گریه کردن و گریاندن در این روز را از بهترین اعمال که دارای بهترین ثواب و پاداش است معرفی کردند.^۲
- و خود ائمه علیهم السلام در روز عاشوراء رسماً بعزاداری مشغول میشدند.^۳
- ۳- دستور مخصوصی برای زیارت کردن امام حسین (ع) در روز

۱- بحارج ۱۰ ص ۱۶۴ و ۱۶۵

۲- بحارج ۱۰ ص ۱۶۵

۳- بحارج ۱۰ ص ۱۶۴

عاشوراء صادر فرمودند و عبارات زیارت را خود انشاء کرده و بمردم آموختند .

علاوه بر زیارت عاشوراء در روزهای دیگری نیز بمناسبت‌های مختلف دستور زیارت آنحضرت را صادر فرمودند مثل روز اربعین امام و روز عرفه و ... و در ضمن زیارت‌هایی که بمردم آموختند آن امام معصوم و مظلوم را با نیکوترین عبارات به بهترین صفات ستودند و بدینوسیله حقیقت حسینی با عالی‌ترین صفات انسانی و برجسته‌ترین کمالات بشری از افق زیارات تجلی کرد .

يك غصه كشنده :

یکی از غصه‌های کشنده اینست که محیط اسلامی بر اثر تبلیغات مسموم حکومت بنی‌امیه باندازه‌ای آلوده شده و افکار مردم بی‌خبر بطوری برضد امام حسین (ع) تحریک گشته بود که قشرهای وسیعی از همین مسلمانانی که به جد آنحضرت ایمان داشتند امام را (العیاذ بالله) از دین بیگانه می‌پنداشتند و تازه باید ثابت کرد که آنحضرت از دین بیگانه نبوده است. مضمون بعضی از زیارت‌های امام حسین (ع) اینست که پسر پیغمبر (ص) در امر نماز کوشا بوده و زکوة میداده و امر بمعروف و نهی از منکر میکرده و تا زنده بوده پرستش خدا مینموده یعنی وظائف یک فرد مسلمان را انجام میداده است .

دَأْشَهُدُ أَنْكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ

عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَطَعْتَ اللَّهَ حَتَّى أَنَاكَ الْيَقِينُ ۱

۱ - مفاتیح الجنان ضمن زیارت عرفه، ص ۴۵۱ چاپ اسلامیة

عجبا ! که تازه باید ثابت کرد حسین بن علی علیه السلام يك فرد
 مسلمان بوده و به دستورات اسلام عمل میکرده است !!!
 شکفتا که تازه باید ثابت کرد فرزند پیغمبر (ص) از دین بیگانه
 نبوده و سزاوار دشنام نیست !!! .
 و احسرتا ! که تازه باید بمردم فهماند پسر فاطمه زهرا (ع) در راه
 دین جهاد کرده و تا زنده بوده پرستش خدا نموده است !!! .
 از اینجا میتوان پی برد که تبلیغات غرض آلود سازمان حکومت
 بنی امیه تا چه اندازه محیط اسلامی را مسموم کرده و افکار مردم را در باره
 این امام مجاهد منحرف نموده و برضد آنحضرت برانگیخته است.

تکرار تاریخ :

نظیر همین محیط مسموم در زمان امیر المؤمنین (ع) پس از پیدایش
 خوارج برای آنحضرت بوجود آمد. همه میدانیم که پس از پیدایش خوارج
 از طرف این گروه متعصب و لجوج برضد آنحضرت تبلیغات شدیدی براه
 افتاد. خوارج میگفتند: علی (ع) چون حکمیت را قبول کرده (العیاذ بالله)
 کافر شده و باید از کفر خود توبه کند تا ما با او نجنگیم.
 آه! چقدر رنج آور است که امیر المؤمنین (ع) پس از آنهمه سوابق
 درخشان و فداکاریهایی که در راه پیشرفت اسلام کرده است بشنود که وی را
 کافر میدانند و از او میخواهند که از کفر خود توبه کند !!!
 علی علیه السلام در یکی از مناسبتها از این درد جانکاه پرده برمیدارد
 و میفرماید : « أَبْعَدُ اِپْمَانِي بِاللّٰهِ وَ جِهَادِي مَعَ رَسُوْلِ اللّٰهِ اَشْهَدُ عَلٰى نَفْسِي

بِالْكَفْرِ! لَقَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ^۱ آیا من پس از آنکه بخدا
ایمان آورده و در ملازمت رسول خدا جهاد کرده‌ام به کفر خود گواهی بدهم؟!
در این صورت من فرد گمراهی خواهم بود.

آه که این تهمت کفر در ذائقه امام چه اندازه تلخ و ناگوار است!
پس از شهادت امام حسین (ع) نیز تبلیغات دامن‌داری که برضد آن
حضرت میشد در شعاع وسیع تری افکار مردم ساده‌را در باره سبط پیغمبر (ص)
بدبین و منحرف ساخت تا آنجا که روز شهادت امام را روز عید و برکت
پنداشتند!

بدینگونه تاریخ امام حسین (ع) مثل تاریخ پدر بزرگوارش مکرر
شد، و در چنین محیط آلوده‌ای لازم بود ائمه اهل بیت علیهم السلام ابرهای
تیره تبلیغات مسموم را کنار بزنند و خورشید حقیقت حسینی را آنچنانکه
هست به جلوه در آورند.

آثار ثمر بخش :

اکنون به بعضی از آثار ثمر بخش قیام مردانه حضرت امام حسین
علیه السلام اشاره میکنیم :

۱- مکتب سیار :

فعالیت‌های ثمر بخشی که ائمه اهل بیت (ع) برای عقیم کردن تبلیغات

۱- نهج البلاغه خطبه ۵۸

مسموم وزنده نگه داشتن نام پرافتخار امام حسین (ع) کردند مکتب‌زنده و آموزنده سرور مجاهدان را با آن تشعشع مخصوصش بجهانیان معرفی کرد و هر چه زمان بیشتر گذشت خورشید حقیقت حسینی بیشتر درخشید و شعاع نوربخشی آن وسیع تر گشت تا آنجا که شخصیت با عظمت سیدالشهداء صلوات الله علیه شمع جمع شد و شیفتگان انسانیت را دلباخته خود گردانید و محبت آنحضرت تا اعماق روح و جان مردم حقیقت طلب نفوذ کرد.

این جاذبه شخصیت با عظمت امام حسین (ع) مکتب آنحضرت را بصورت مکتبی خود کار و سیار و فعال در آورد تا آنجا که میتوان گفت :

در جهان تشیع اگر احکام اسلام تبلیغ میشود و اگر اخلاق و عقائد دینی تشریح میگردد و اگر ندای قرآن تا دورترین روستاها و حتی دربین عشائر خانه بدوش طنین میافکند همه اینها به برکت مجالسی است که بنام سیدالشهداء علیه السلام وزیر لوای آنحضرت تشکیل میگردد و مردم باشور و اشتیاق کم نظیری به این مجالس رومیآوردند و حقایق اسلامی را میشنوند و از منبع فیض حسینی سیرآب میگردند .

۲- تربت امام، شفای بیماران :

یکی از ثمرات و برکاتی که خداوند عالم در عوض شهادت امام حسین (ع) بوی داده اینست که تربت آنحضرت را وسیله شفای بیماران قرار داده است .^۱

مادر اینجا از آنهمه روایاتی که در این باب وارد شده میگذریم و

۱- بحارج ۱۰ ص ۱۵۰

بنقل يك حكايت اکتفا میکنیم :

عالم زاهد پرهیزگار حجة الاسلام والمسلمین مرحوم آقای حاج شیخ محمد حسن عالم نجف آبادی قدس سره (دائی اینجاناب) نقل فرمودند :
« من در زمان مرجعیت مرحوم آیه الله آخوند خراسانی قدس سره که در نجف اشرف مشغول تحصیل بودم مریض شدم و این بیماری مدتی طول کشید و پرستاری مرا بعضی از طلاب در همان حجره مدرسه بهمهده داشتند. پس از چندی بیماری من بقدری شدید شد که اطباء از شفاء یافتن مأیوس شدند و دیگر برای معالجهام نیامدند و من در حال شدت تب گاهی بیهوش میشدم و گاهی بیهوش میآمدم. یکی از رفقاء که مرا پرستاری میکرد شنیده بود که عالم زاهد مرحوم آیه الله آقای حاج آقا علی محمد نجف آبادی قدس سره متعذاری از تربت اصل حضرت سیدالشهداء علیه السلام را دارد . او بمنزل معظم له رفته و از وی خواسته بود که قدری از آن تربت را بدهد که بمن بخوراند تا شفاء یابم. ایشان فرموده بود من بقدر يك عدس تربت دارم و آنرا گذاشته ام که بعد از مرگم در کفنم بگذارند. آن آقا ناراحت شده و گفته بود : حالا که ما از همه جا مأیوس شده و بشما پناه آورده ایم شما هم از دادن تربت خود داری میکنید این بیمار در حال احتضار است و میمیرد. مرحوم آیه الله آقای حاج علی محمد دلش بحال بیمار سوخته و قدری از آن تربت که از جان خودش عزیز ترش میداشت به آن شخص داده بود. تربت را با آداب مخصوصی که وارد شده در آب حل کرده و به حلق من ریخته بودند من که در حال بیهوشی بسر میبردم ناگهان چشمان خود را باز کرده دیدم رفقا اطراف بستر من نشسته اند خوب دقیق شدم و آنرا شناختم . قصه تربت را که بحلقم ریخته بودند

برایم شرح دادند. من کم‌کم در خود احساس نیرو و نشاط کردم و حرکتی بخود داده نشستم دیدم نشاط بیشتری دارم برخاستم و ایستادم و چون یقین کردم که به برکت تربت مقدس امام حسین (ع) شفاء یافته‌ام حال خوشی پیدا کردم و به رفقا گفتم بدون مجامله می‌خواهم از شما خواهش کنم از حجره بیرون بروید چون می‌خواهم زیارت عاشوراء بخوانم رفقا از حجره بیرون رفتند من درب حجره را بستم و بدون احساس ضعف با آن حال خوشی که قابل وصف کردن نیست مشغول خواندن زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام شدم .

مرحوم آقای حاج شیخ قدس سره این داستان را با حال گریه نقل می‌کردند بطوری که گاهی گریه سخنان معظم له را قطع می‌کرد .
قصه شفا یافتن مرحوم آقای حاج شیخ قدس سره بوسیله تربت مقدس امام حسین علیه السلام در نجف اشرف بطوری شایع شد که در آن محیط علمی همه جا نقل محافل و نقل مجالس گشته و برای مدت زیادی در خاطرها مانده بود حتی اینکه در زمانی که مرحوم آیه الله بروجردی قدس سره هنوز بقم هجرت نفرموده بودند یکی از علمای اصفهان دو بروجرد به محض رایشان رفته و ضمن مذاکراتی که درباره علمای اصفهان شده بود نام مرحوم حجة الاسلام آقای شیخ محمد حسن عالم نجف آبادی را برده و از معظم له پرسیده بود : شما ایشان را می‌شناسید ؟ فرموده بودند : « آری خوب می‌شناسم ایشان همان کسی هستند که در زمان تحصیل ما در نجف اشرف بوسیله تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام شفاء یافتند » .
خداوند ایشان را با آن حضرت محشور گرداند .

۳- محبوبیت امام:

یکی از آثار ثمر بخش قیام مردانه حسین بن علی (ع) محبوبیت بیش از پیش امام بود، زیرا پس از حادثه کربلا محبوبیت آنحضرت چنان ریشه دار شد که تا اعماق دل و جان مردم نفوذ کرد.

اگر حسین بن علی (ع) پیش از قیام بعنوان امام وقت و سبط پیغمبر (ص) و بزرگترین شخصیت از خاندان وحی و رسالت شناخته میشد پس از قیام، علاوه بر مقامات سابق بنام عالیتترین نمونه مردانگی و فداکاری در راه حقیقت شناخته شد و بعنوان کاملترین مرد مجاهدی که بعلت طرفداری و دفاع از اسلام بخاک و خون غلطید نام پر عظمتش در خاطرها نقش بست. کیست بشنود که: حسین بن علی (ع) بخاطر حمایت از قرآن در پیش چشم خانواده اش با شمشیر استبداد کشته شد و دلش بسوی او متوجه نشود و بوی عشق نوزد؟ کیست که از جاب بازی عاشقانه سبط پیغمبر (ص) آگاه شود و بهیجان نیاید و قلبش در محبت وی نطبد؟ هر انسان با شعوری در هر گوشه ای از جهان و دارای هر عقیده ای باشد و قتی که بشنود بزرگترین شخصیت علمی و سیاسی از خاندان پیغمبر (ص) بعلت دفاع از انسانیت و حقوق انسانها بدست عمال حکومت سر نیزه بخون غلطید بی اختیار دلش در این مصیبت جانگاز میسوزد و بر قهرمان این فداکاری بی نظیر درود میفرستد و قلبش مجذوب وی میگردد و در عشق او بهیجان میآید، و هر چه نامش را بیشتر بشنود و از قیام مردانه وی بیشتر یاد کند علاقه و محبتش باین پیشوای مجاهدان عمیق تر و ریشه دار تر میشود.

و این يك سنت طبیعی و غیر قابل تغییر است که روح و دل انسانها بسوی انسانی که در راه دفاع از حقیقت کشته میشود مجذوب میگردد.

يك نکته :

ولی این نکته را باید دانست که این محبوبیت از آثار طبیعی و قهری مجاهدات مردانه امام است نه هدف او. البته این محبوبیت قهری از نظر روشن بین آنحضرت مخفی نبود بلکه پیش از وقت هم پیش بینی میکرد که پس از شهادت محبوب تر و گرامی تر خواهد شد. و از اینرو روز عاشوراء و قتیکه حملات شدید دشمن بوی شروع شده بود ضمن سخنانش با اردوی دشمن فرمود: «وَأَيُّمُ اللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يُكْرِمَنِي اللَّهُ بِهَذَا يَوْمًا»^۱ بخدا قسم من امیدوارم که خداوند مرا گرامی گرداند و شما را خوارو بیمقدار سازد.

امام در این سخن بدوسنت طبیعی اشاره فرموده است :

۱ - سست شدن دستگاهی که بکشتن فرزند پیغمبر (ص) اقدام

کرد.

۲ - عزت و محبوبیت بیش از پیش امام که در راه دفاع از حقیقت

بخاک و خون غلطید.

در اینجا باز باید تذکر دهیم که «ماربین» آلمانی چون دیده است امام حسین (ع) پس از شهادت محبوب تر شده خیال کرده است که آنحضرت خود را بکشتن داد تا احساسات مردم بنفع وی تحریک شود و بیشتر باو محبت پیدا کنند^۲ ولی این نیز از باب اشتباه هدف با نتیجه قهری است ، زیرا محبوبیت بیشتر امام پس از شهادت يك سنت طبیعی و از آثار قهری قیام مردانه آنحضرت است نه اینکه هدف حسین بن علی (ع) از قیام خود

۱ - تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۴۶

۲ - السياسة الحسينية ص ۳۶ تا ۳۸

این بود که کسب محبوبیت بیشتری بنماید.

۴- درسهای عملی :

یکی دیگر از آثار گرانبهای قیام امام حسین (ع) اینست که با قیام آنحضرت درسهای عملی پرارزشی در اختیار جهان اسلام بلکه جهان انسانیت گذاشته شد، و بدون تردید درس عملی از درس زبانی و قلمی خیلی مؤثرتر و نافذتر است .

جامعه اسلامی بلکه جهان انسانی میتواند از هر یک از مراحل قیام امام درس مخصوصی فراگیرد و از مکتب جاویدان حسین بن علی (ع) برای سعادت اجتماع همیشه استفاده کند. و اینک به درسهای عملی که از چهار مرحله قیام آنحضرت میتوان آموخت اشاره میکنیم:

الف- آنگاه که عناصر دنیاپرست بخواهند با قدرت سر نیزه تصویب حکومت غیر قانونی را تحمیل کنند باید چنین تحمیلی را نپذیرفت و بمقاومت پرداخت. و اگر امید این معنی هست که نیروهای ملی متشکل شوند و برای مبارزه با حکومت ظلم شروع بفعالیت کنند باید به ارزیابی اوضاع سیاسی و نیروهای ملی پرداخت تا اگر امکان مبارزه هست برای درهم کوبیدن ظلم و فساد شروع بکار شود. چنانکه امام حسین (ع) برای مقاومت در برابر حکومت یزید و ارزیابی اوضاع سیاسی و ارزیابی قدرت ارتش ملی بمکه هجرت فرمود.

این درسی است که از مرحله اول قیام امام میآموزیم .

ب- اگر پس از ارزیابی نیروهای ملی معلوم شد که افکار عمومی خواهان تغییر حکومت است و نیروی کافی برای تشکیل حکومت وجود

دارد باید با کمال شهامت برای تشکیل حکومت عادلانه اقدام کرد. چنانکه امام حسین (ع) پس از گزارش مسلم بن عقیل که نیروی کافی برای تشکیل حکومت فراهم شده و امکان پیروزی نظامی بود با همتی مردانه برای تشکیل حکومت اسلامی و سوزاندن ریشهٔ ظلم و فساد اقدام فرمود و بسخنان این و آن گوش نداد.

و این درسی است که از مرحلهٔ دوم قیام امام می‌آموزیم.

ج- اگر معلوم شد که دیگر امکان پیروزی نظامی نیست باید با تمام نیرو برای حفظ صلح و جلوگیری از جنگ کوشید تا نیروهای موجود بحالت ذخیره بماند و بتوان در فرصتهای دیگری فعالیت‌های وسیع‌تری بنفع اسلام آغاز نمود. چنانکه حسین بن علی (ع) وقتیکه با خُربن یزید برخورد کرد و دیگر امکان پیروزی نظامی و تشکیل حکومت نبود برای مراجعت بحجاز و جلوگیری از برخورد نظامی کوشش فراوان کرد و از هنگام برخورد با خُربن یزید تا آخر کار حداقل پنج دفعه پیشنهاد مسالمت فرمود چنانکه شرح در بخش دوم صفحهٔ ۱۴۹ و ۱۵۰ گذشت.

و این درسی است که از مرحلهٔ سوم قیام امام می‌آموزیم.

د- اگر رهبر قیام در محاصرهٔ دشمن واقع شود و از او بخواهند که بی‌قید و شرط تسلیم شود ولی معلوم است که اگر تسلیم گردد او را خلع سلاح میکنند و ذلیلانه میکشند در این صورت باید تسلیم دشمن نشود و مردانه بمقاومت و دفاع بپردازد تا یا پیروز شود اگر چه با احتمال يك درصد باشد و یا بافتخار شهادت برسد. چنانکه امام حسین (ع) پس از آنکه در محاصرهٔ نیروهای دشمن واقع شد و معلوم بود که اگر تسلیم شود آنحضرت را ذلیلانه خواهند کشت در این شرایط مردانه بمقاومت و دفاع پرداخت و

سرانجام بافتخار شهادت رسید.

و این درسی است که از مرحله چهارم قیام آنحضرت می‌آموزیم.

۵- درس عزت نفس :

علاوه بر درسهائی که گفته شد درس دیگری نیز از قیام امام حسین (ع) میتوان آموخت و آن درس عزت نفس است.

از مطالعه تاریخ قیام امام معلوم میشود پس از آنکه آنحضرت در محاصره نیروهای ابن زیاد واقع شد دو مسئله مطرح بوده است: یکی اینکه امام حسین (ع) خلافت یزید را بپذیرد و دیگری اینکه ذلیلانه و خاضعانه تسلیم ابن زیاد گردد، و این غیر از پذیرفتن خلافت یزید است یعنی چیزی است که علاوه بر خلافت یزید میخواستند بر امام تحمیل کنند.

آنگاه که در مدینه بفرزند پیغمبر (ص) پیشنهاد کردند خلافت یزید را بپذیرد فقط از او میخواستند که تسلیم اراده یزید شود و دیگر از پذیرفتن فرمان ابن زیاد سخنی درین نبود. ولی آنگاه که در بیابان سوزان کربلا آنحضرت را در محاصره نیروهای مسلح عبیدالله زیاد گرفته بودند علاوه بر پذیرفتن خلافت یزید میخواستند این ذات را بروی تحمیل کنند که تسلیم بی قید و شرط ابن زیاد شود تا او هر فرمانی دلش خواست درباره امام صادر کند اگر چه فرمان اعدام باشد.

امام حسین در یکی از خطبه‌های روز عاشورا این مطلب را بدینگونه توضیح میدهد: «این ناکس پسر ناکس (ابن زیاد) مرا بپذیرفتن یکی از دو چیز ناچار کرده است: یا شمشیر کشیدن و جنگیدن و یا قبول ذات کردن».

۱- مقتل خوارزمی ج ۲ ص

چنانکه روشن است در این خطبه امام این مطلب مطرح است که باید حسین ابن علی (ع) ذلیلانه تسلیم ابن زیاد گردد. پس معلوم میشود اگر بفرض محال امام در کربلا خلافت یزید را می پذیرفت باز هم او را آزاد نمیگذاشتند که مثلاً بوطن خود مدینه برگردد بلکه باید پس از بیعت کردن بایزید تسلیم اراده ابن زیاد شود. بنابراین از وقتیکه امام حسین (ع) در محاصره نیروهای عبیدالله زیاد واقع شد مقاومت آنحضرت دو جانبه گشت یعنی هم مقاومت میکرد که خلافت ضدقرآن یزید را نپذیرد و هم مقاومت میکرد که ذلت و خفتی را که میخواستند بر وی تحمیل کنند نپذیرد و عزت نفس خود را حفظ کند. و این عزت نفس در مراحل اخیر مبارزه امام بیشتر تجلی کرد.

مقاومت حسین بن علی (ع) در مقابل دستگاه دیکتاتوری یزید در همه مراحل، مردانه و شجاعانه بود، ولی مقاومت دلیرانه و عاشقانه ای که از صبح عاشوراء تا وقت شهادتش از خود نشان داد باندازه ای حیرت انگیز و بهت آور است که بدون مبالغه، هیچ قلم توانا یا زبان گویائی نمیتواند آنرا آنچنانکه هست تحریر یا تقریر نماید.

آنگاه که حسین بن علی (ع) در محاصره شدید نیروهای مسلح ابن زیاد قرار گرفته و اردوی تجاوزکار دشمن آماده بود که بایک حمله کار آن حضرت را یکسره کند.

آنگاه که برق شمشیر سی هزار نظامی مسلح دشمن^۱ چشمه را خیره کرده و دلها را میلرزاند.

آنگاه که سوز تشنگی سراپای وجود امام را میگداخت و جهان

۱- بحار ج ۴ ص ۲۹۸ طبع جدید، امالی صدوق ص ۲۷۷

پیش چشمش تیره و تار شده بود.

آنگاه که زنان و کودکان امام درخیمه‌ها منقلب و پریشان در حال سوز و گداز بسر میبردند .

آنگاه که خاندان آنحضرت در حال بالانگلیفی و نگرانی از آینده و در انتظار اسیری دقیقه شماری میکردند.

آنگاه که ناله‌های جانسوز زنان و کودکان تشنه و سرگردان قلب پر محبت امام را می‌لرزاند و جگرش را چاک میزد. امام حسین (ع) در چنین اوضاع و احوال و حشترائی که هر پهلوان مرد افکنی را بیچاره میکند و در چنین عرصهٔ پرمحنتی که تهمتنان و شیردلان را بزانو درمی‌آورد. و در میان چنین طوفان بلائی میگوید:

«هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ^۱ ما هرگز ذلت را نمیپذیریم» .

و میگوید : «لَا أُعْطِيهِمْ بَيْدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ^۲ من دست ذلت بدست

اینان نمیدهم» .

اُودَ! که چه عزت نفس و حُرِّیت ضمیری از فرزند پیغمبر (ص) بروز

کرده است!

عجبا! که چه عظمت روح و علو طبع و نبوغ ذات حیرت انگیزی از

بسر فاطمه (ع) ظاهر گشته است!

این همان درس عزت نفسی است که از مکتب حسین بن علی (ع)

میتوان آموخت .

۱- مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۷

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۲۳ رارشاد مفید ص ۲۱۶

با چنین حسن و ملاحت اگر اینان بشوند
ز آب و خاک دگر و شهر و دیار دگرند
سلام گرم عاشقان آزادگی و عزت نفس بر توباد ای قهرمان آزادگی
و خُریت که ذلت را پذیرفتی و در حال مقاومت افتخار آمیز به خون
خود غلطیدی .
درود پر شور شیفتگان حق و عدالت بر تو باد ای فرشته بشر سیما که
در راه دفاع از حق و عدالت تا آخرین نفس ایستادگی کردی و سرانجام در راه
هدف مقدس خود عاشقانه جان دادی .
سلام سوزان دل باختگان آزادی و انسانیت نثار بارگاه عظمت و جلال
توباد ای مرد آسمانی و ملکوتی که از تار و پود وجود تو برای همیشه این نبلند
است که : هِنَاهَات مِّنَا الْإِذَّةُ مَاهِرْ كَز ذَلْت رَانْمِیْ پَذِیرِیم .

خاتمه'

سابقاً در صفحه ۹۸ وعده دادیم در آخر کتاب ، نقلهائی را که باعث این تصور شده که: (امام حسین (ع) بقصد کشته شدن حرکت فرموده) بررسی کنیم .

نقلهائی که در پیدایش این تصور نقش اساسی داشته بدین قرار است:

۱ - داستان خواب امام کنار مرقد رسول خدا (ص).

۲ - حدیث : «وَأَخْرَجَ بِأَقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ» .

۳ - حدیث : «أَنْزَلَ اللَّهُ النَّصْرَ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ (ع)»

۴ - خطبه : «خُطِّبَ الْمَوْتُ عَلَيَّ وَوَلِدِ أَدَمَ» .

۵ - حدیث : «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً» .

۶ - حدیث ام سلمه .

۷ - داستان فرشته ها .

۸ - داستان فرشته ها و جن ها .

۹ - حدیث : «مَنْ لَحِقَ بِي أُسْتُهِدَ» .

۱ - از صاحب نظران محقق تقاضا میشود این خاتمه را با دقت مطالعه فرمایند.

۱۰ - حدیث : «عَمْرُو بْنُ لَوْذَانَ».

۱۱ - حدیث : «آبِی هِرَّةَ اَزْدَبِی» . و بعضی نقلهای دیگر .

اینک به بررسی این نقلها میپردازیم .

قبلا باید دانست منظور از این بحث این نیست که بگوئیم : امام علیه السلام علم به شهادت خود نداشته بلکه منظور اینست بدانیم آیا این نقلها دلالت میکنند که آنحضرت برای کشته شدن حرکت کرده یا دلالت نمیکند.

قصه خواب

بسیاری از مردم تصور میکنند امام حسین علیه السلام کنار قبر رسول خدا (ص) آنحضرت را در خواب دید که بوی دستورداد برای کشته شدن خارج شود و از اینرو از همان مدینه برای کشته شدن حرکت فرمود .
ما برای تحقیق درباره این مطلب بهمه مدارک تاریخی که در دسترس بود مراجعه کردیم و بعضی را با بعضی دیگر تطبیق نمودیم ، و برای اینکه معلوم شود چه کنایی در کتابهای دیگر اثر گذاشته بین عبارات کتابهاییکه این خواب را نوشته اند مقایسه کردیم و نتیجه این بررسی خسته کننده را نوشتیم ، و اینک نتیجه بررسی :

گفتار مؤرخان :

مؤرخان مینویسند : حاکم مدینه بدستور یزید بن معاویه امام حسین (ع) و عبدالله زبیر را سه روز به آخر ماه رجب مانده سال ۶۰ هجری

برای بیعت با یزید احضار کرد، امام بحضور حاکم رفت و به آنحضرت پیشنهاد بیعت شد. فرمود: حتماً شما به بیعت مخفیانه اکتفاء نمیکنید و میخواهید من در حضور مردم بیعت کنم حاکم گفت: آری امام فرمود: پس امشب مهلت بدهید و تصمیم قطعی را فردا صبح موکول کنید. حاکم قبول کرد و امام بمنزل برگشت. ولی عبدالله زبیر بحضور حاکم رفت و از اینجهت تحت فشار واقع شد و مهلت خواست که فردا صبح بحضور حاکم برود ولی همان شب مخفیانه بمکه رفت. و امام حسین نیز که دوباره برای احضارش مأمور فرستاده بودند شب بعد، یعنی يك شب بعد از عبدالله زبیر بدون اینکه دوباره بحضور حاکم برود با خانواده اش مخفیانه بمکه هجرت فرمود و حرکت امام دوروز به آخر ماه رجب مانده بود.

(۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۵۲ ۲- الاخبار الطوال ص ۲۰۹ . ۳- ارشاد مفید ص ۱۸۰ . ۴- اعلام الوری ص ۲۲۱ . ۵- روضة الواعظین ص ۱۷۱ . ۶- کامل ابن اثیر ج ۴- ص ۱۶ . ۷- تذکره سبط ص ۲۳۶ . ۸- الفصول المهمة ص ۱۶۵ . ۹- تاریخ ابن کثیر ج ۸- ص ۱۴۷ . ۱۰- تاریخ ابن خلدون جلد ۳ ص ۴۴ . ۱۱- انساب الاشراف جزء ۴ ص ۱۴).

از همه این تواریخ استفاده میشود امام حسین (ع) بعد از آنکه برای بیعت احضار شد يك شب بیشتر نتوانست در مدینه بماند و آن يك شب هم طبق نوشته علمای بزرگ شیعه (مثل شیخ مفید و طبرسی و قتال نیشابوری) در منزل خود ماند و شب بعد بمکه هجرت فرمود.

و طبق نوشته بعضی ازه وُرخان حتی يك شب هم در مدینه نماند و همان شب اول که برای بیعت احضار شد بمکه رفت^۱.

۱- تاریخ یعقوبی ص ۲۲۹ و تهذیب ابن عساکر ص ۴۲۸ و استیعاب ج ۱- ص ۳۸۱ مینویسند: امام حسین (ع) و عبدالله زبیر هر دو همان شی که برای بیعت احضار شدند مخفیانه بمکه رفتند.

گفتار ابن اعثم :

ولی ابن اعثم کوفی متوفای ۳۱۴ هجری (بنقل خوارزمی) مینویسد:
«حاکم مدینه بفرمان یزید، امام حسین (ع) را برای بیعت احضار
کرد و در آن مجلس نتوانست موافقت وی را جلب کند و امام باخشم و خشونت
از مجلس خارج شد و فردا در کوچه بامروان حکم بر خورد و مذاکرات
مفصل و تندی بین آن دو شد و مروان گفت: تراها نمیکنم تا همینجا ذلیلانه
برای یزید بیعت کنی^۱ و امام به مروان پر خاش تندی کرد و بانگرانی از هم
جدا شد. مروان نزد حاکم رفت و آنچه در کوچه واقع شده بود باو گفت،
حاکم مدینه نامه‌ای به یزید نوشت که: «عبدالله زبیر بمکه گریخت و حسین
ابن علی هم بیعت ترا نمی پذیرد». یزید در جواب نوشت: «عبدالله زبیر در هر حال
زیر سلطه ماست در اندیشه او مباش ولی سر حسین بن علی را با جواب این نامه
برای من بفرست» (شاید در حدود ۲۰ روز وقت لازم بود تا نامه حاکم
بشام برود و جوابش برگردد^۲). نامه یزید که رسید حاکم مدینه ناراحت
شد. آنگاه حسین بن علی (ع) شبی به زیارت قبر رسول خدا (ص) رفت
و بعبادت و بازگو کردن درد دل خویش پرداخت و صبح بمنزل برگشت و
باز شب دوم به زیارت قبر جدش رفت و پس از عبادت و راز و نیاز بخواب
رفت و در خواب، رسول خدا را دید در حالیکه فرشتگان از چهار طرف،

۱- این خیلی سفیهانه است که مروان با اینکه حاکم نبود و بیعت گرفتن
او از امام آنهم در کوچه برای یزید اثر و ارزشی نداشت بخواند با خشونت از
آنحضرت بیعت بگیرد!

۲- در واقعه «حَرَّة» نامه‌رسان بنی امیه که نامه آنان را بشام برد رفتن و
برگشتن او ۲۴ روز طول کشید (تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۷۰ و ۳۷۱)

آنحضرت را احاطه کرده بودند. پیغمبر خدا (ص) امام حسین (ع) را در آغوش گرفت و بوی فرمود: تو در آینده نزدیکی کشته میشوی، امام از جدش خواست که مرا با خود بقبر پیر رسول خدا (ص) فرمود: چاره‌ای جز این نیست که دنیا برگردی و شهید شوی. امام بانرس و وحشت از خواب بیدار شد و صبح بمنزل برگشت و خواب خود را برای خانواده‌اش توضیح داد و مجلس گریه و ماتم پرغوغائی برپا شد که از شرق تاغرب عالم نظیر نداشت! و شب سوم بزیارت قبر مادر و برادرش رفت و صبح بمنزل آمد و شب بعد با خانواده بمکه هجرت کرد و هنگامیکه میخواست حرکت کند مکتوبی به محمد حنفیه تسلیم فرمود که ضمن آن نوشته بود: من میخواهم به سیره جد و پدرم و به سیره خلفای راشدین عمل کنم^۱، آنچه ابن‌اعثم اینجا در باره خواب امام نوشته بچند دلیل قابل تردید است:

۱- طبع قضیه ایجاب میکند که حکومت تحمیلی یزید قبل از انتشار خبر مرگ معاویه هر چه زودتر از امام بیعت بگیرد و اینقدر آنحضرت

۱- چند اشکال به این جمله وارد است: الف - امام حسین (ع) که میدانست شهید خواهد شد چگونه ممکن بود از جدش بخواهد که در خواب از دنیا برود؟ ب - اگر امام در خواب جان میداد چه کسی با حکومت یزید بمبارزه برمیخواست؟ ج - اگر امام در خواب قالب تهی میکرد همه پیشگوئیهای رسول خدا (ص) در باره شهادت آنحضرت دروغ از کار درمیآمد! د - مگر روح رسول خدا (ص) در قبر بود که امام از آنحضرت درخواست میکند او را با خود بقبر ببرد؟!

۲- مقتل خوارزمی جلد ۱ ص ۱۸۰ تا ۱۸۹، عبارات ابن‌اعثم خیلی مفصل است و قریب ۹ صفحه از مقتل خوارزمی را اشغال کرده و ما فشرده آنرا نوشتیم.

را مهلت ندهد که بعد از امتناع از بیعت، مدتی طولانی در مدینه بدون مزاحمت بماند. و بهمین علت بود که نزدیک غروب همان روز اول دوباره برای احضار امام مأمور فرستادند و آنحضرت يك شب دیگر نیز مهلت خواست.^۱

۲- از عقل و درایت امام حسین (ع) خیلی دور است که به شدت عمل عمال حکومت یزیدی توجه نکند و از نقشه‌های شیطانی آنان غافل بماند و با خیال راحت مدتی در مدینه توقف کند تا نامه حاکم مدینه بشام برود و جواب آن درباره کشتن امام از یزید برسد باز هم چند روز دیگر در مدینه بماند و دوشب سر قبر رسول خدا (ص) و یکشب سر قبر مادر و برادرش برود تا دشمن، همه راهها را ببندد و امکان هرگونه جنبش اصلاحی از آنحضرت سلب گردد. بلکه امام به شدت عمل عمال حکومت کاملاً توجه داشت و حتی در اولین ملاقات با حاکم يك عده از افراد مسلح را همراه خود برد که آنحضرت را از خطرهای احتمالی حفظ کنند.^۲ بنا بر این لازم بود فوراً از مدینه که منطقه خطر بود خارج شود.

۳- طبق نوشته مؤرخان معتبر که یازده نفر از آنانرا نام بردیم حسین بن علی (ع) بعد از آنکه برای بیعت احضار شد و يك شب مهلت خواست، چون از طرف حاکم تحت فشار واقع شد و دوباره برای احضارش مأمور فرستادند بیش از يك شب نتوانست در مدینه بماند و آن شب هم (بنقل ارشاد ص ۱۸۰ و اعلام الوری ص ۲۲۱ و روضة الواعظین ص ۱۷۱) در منزل خود مانده و شب بعد هم بسوی مکه حرکت کرده (و بقولی همان شب اول حرکت کرده

۱- ارشاد مفید ص ۱۸۰

۲- ارشاد مفید ص ۱۷۹

است). پس دیگر آنحضرت کی آنقدر فرصت داشته که نامه حاکم بشام برود و جوابش برگردد و بعداً هم چند روزی در مدینه بماند و دوشب بزیارت قبر جدش و یکشب بزیارت قبر مادر و برادرش برود^۱؛ از آنچه گذشت روشن شد که خیلی انسان باید ساده و خوش باور باشد که آنچه را ابن اعثم درباره خواب دیدن امام حسین (ع) کنار قبر رسول خدا (ص) نوشته است قبول کند.

تاریخ ابن اعثم و کتابهای دیگر:

بعضی از کتابهایی که بعد از تاریخ ابن اعثم یا همزمان آن نوشته شده همان مطالب ابن اعثم را با کمی اختلاف درباره خواب امام حسین (ع) نوشته اند بدون اینکه بنقاط ضعف آن اشاره کنند. اینک به بعضی از آن کتابها اشاره میکنیم:

۱- امالی صدوق صفحه ۹۲ و ۹۳ قسمتی از مطالب ابن اعثم را در باره خواب امام با کمی اختلاف از «محمد بن عمر بغدادی» و او از کتاب «ابوسعید حسن بن عثمان سُتْرِي» نقل کرده است. این «ابوسعید حسن بن عثمان سُتْرِي» از راویان کذاب است^۱. و معلوم است که نقل از کتاب راوی کذابی چه اندازه ارزش دارد^۲.

۱- الغدير ج ۵ ص ۱۹۶ چاپ نجف ۱۳۶۷

۲- در نقل این راوی کذاب (ابوسعید سُتْرِي) نقاط ضعف دیگری نیز

هست که در اینجا ببعضی از آنها اشاره میکنیم:

الف- میگوید: وقتی که معاویه درگذشت حاکم مدینه مروان حکم بود

(امالی ص ۹۲) در حالیکه حاکم مدینه ولید بن عتبة بود. ←

۲- مناقب «ابن شهر آشوب» جزء ۴ صفحه ۸۸ بطور سر بسته خوابی
راکه ابن اعثم نقل کرده با امام حسین (ع) نسبت میدهد (تاریخ ابن اعثم از
مدارک مناقب است) ^۱ .

۳- «روضه الصفاء» عین مطالب ابن اعثم را درباره خواب امام نوشته
است. (روضه الصفاء ضمن ذکر منابع تاریخی از تاریخ ابن اعثم نام برده
است) .

۴- «کاشفی» در کتاب پر افسانه روضه الشهداء صفحه ۱۵۸ بیعده مطالب
ابن اعثم را درباره خواب امام با اضافاتی نوشته و آنچه را آنچه نکرده
است. (تاریخ ابن اعثم از مدارک روضه الشهداء است) .

→ ب - میگوید : یزید بجای مروان عموی خود ، «عتبه بن ابی سفیان» را
بحکومت مدینه منصوب کرد (امالی ص ۹۲) در حالیکه نمران در آن وقت حاکم
بود تا معزول شود و نه یزید ، عتبه بن ابی سفیان را بحکومت مدینه نصب کرد.
ج- میگوید: حاکم جدید مدینه میخواست فرمان یزید را درباره مروان
حکم اجرا کنند و او از مدینه فرار کرد (امالی ص ۹۲) در حالیکه حاکم مدینه مروان
حکم را دعوت کرد تا درباره بیعت گرفتن از امام حسین (ع) و عبدالله زبیر و عبدالله
عمر با وی مشورت کند و مروان هرگز از مدینه فرار نکرد.
میگوید: امام حسین (ع) پس از آنکه سر قبر رسول خدا (ص) خواب دید
از مدینه بسوی عراق حرکت کرد (امالی ص ۹۳) در حالیکه امام از مدینه بمکه
رفت نه بعراق.

۱- عبارت مناقب اینست: «فَكَانَ الْحُسَيْنُ (ع) يُصَلِّي يَوْمًا إِذْ وَسَنَ قَرَأَى
النَّبِيَّ (ص) فِي مَنَامِهِ يُخْبِرُهُ بِمَا يَجْرِي عَلَيْهِ» ابن شهر آشوب متون تاریخ را
تلخیص و نقل بمعنی میکند در اینجا هم بظن قوی عبارت ابن اعثم را تلخیص و
نقل بمعنی کرده و مقصودش از «یوم» مطلق زمان است نه روز مقابل شب مثل
«كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» . و از نقل مناقب دستور اینکه امام برای کشته شدن برود
فهمیده نمیشود چه این نقل را از ابن اعثم گرفته باشد و چه از دیگری.

۵- «محمد بن ابیطالب حسینی موسوی» بنقل بحار جلد ۱۰ صفحه ۱۷۲ در کتاب «تسلیة المجالس» عین عبارات ابن اعثم را در باره خواب امام نقل نموده و فقط کلمه (خلفاء راشدین) را ساقط کرده است. و چون عبارات او عین عبارات ابن اعثم است، بدون تردید آن عبارات را بی واسطه یا با واسطه از ابن اعثم گرفته و یا مأخذ هر دو یکی بوده است، و در هر صورت همان سه اشکال سابق باین نقل هم وارد است.

و نفس المهموم صفحه ۳۷ و ناسخ التواریخ صفحه ۱۷۰ عین عبارات «محمد بن ابیطالب موسوی» را که همان عبارات ابن اعثم است نقل کرده اند.

۶- «مقام» با اینکه در صفحه ۲۱۹ و ۲۲۰ همان مطلب ارشاد مفید را که: «امام حسین (ع) پس از آنکه برای بیعت احضار شد شب اول در منزل خود ماند و شب بعد مخفیانه بمکه هجرت فرمود» نقل کرده با این وصف در صفحه ۲۲۱ و ۲۲۲ مطابق ابن اعثم را که: «امام بعد از آنکه برای بیعت احضار شد دو شب سر قبر رسول خدا (ص) رفت و شب دوم خواب دید» نوشته و توجه نکرده که ممکن نیست این هر دو نقل صحیح باشد و ناچار باید نوشته شیخ مفید را بر نوشته ابن اعثم ترجیح داد.

۷- «معادن الحکمة» تألیف پسر فیض کاشانی (ج ۲- ص ۴۱) عین عبارات ابن اعثم را در باره خواب امام بدون ذکر مأخذ نقل کرده است.

بدینگونه می بینیم که تاریخ ابن اعثم چگونه در کتابهای بعدی اثر گذاشته و مطالبی که ابن اعثم در باره خواب دیدن امام حسین علیه السلام نوشته چطور بین نویسندگان و مردم شهرت پیدا کرده است.

بدیهی است آنچه دیگران بی واسطه یا با واسطه از ابن اعثم گرفته و یا مأخذشان با ابن اعثم یکی بوده نمیتواند بیش از نوشته های خود ابن اعثم

ارزش و اعتبار داشته باشد .

ابن اعثم کیست ؟

در اینجا بد نیست کمی دربارهٔ هویت ابن اعثم و طرز تفکر او گفتگو کنیم تا بیشتر به مقدار ارزش نوشته‌های او پی ببریم .
ابن اعثم مردی است از اهل سنت که هم بعقائد مخصوص اهل سنت پای بند بوده و هم نسبت به اهل بیت پیغمبر (ص) علاقه نشان میداده است .
و چون بنخاندان رسالت اظهار علاقه میکرده اهل سنت دربارهٔ او گفته‌اند که او «شیعی» بوده است^۱ . و این اصطلاحی بوده است که دربارهٔ سنی‌های متمایل به اهل بیت بکار میبرده‌اند نه اینکه مقصود آنان از کلمهٔ «شیعی» شیعهٔ اثناعشری باشد و از این جهت «سفیان ثوری» و افرادی مثل او را «شیعی» شمرده‌اند^۲ .

در هر حال آنچه از مجموع قرائن استفاده میشود اینست که: ابن اعثم از آن نویسندگانی است که ضمن نوشتن مطالب تاریخی ، افکار و عقائد مخصوص اهل سنت را اعمال کرده و برای ترویج آن افکار و عقائد از دروغ و نهمت خودداری نکرده است. اینک دو نمونه :

۱- برای ترویج و تصویب روش خلفاء از قول محمد حَنَفِیَّه نقل میکنند که او ضمن مذاکراتش با امام حسین (ع) گفت : اگر مردم بیعت ترا پذیرفتند با آنان به روش رسول خدا و خلفای راشدین رفتار میکنی !

۱- معجم الادباء جلد ۲ ص ۲۳۰

۲- قاموس الرجال ج ۱ ص ۱۳

فَإِنْ بَايَعَكَ النَّاسُ فُتِّمْ فِيهِمْ بِمَا كَانَ يَقُومُهُ رَسُولُ اللَّهِ وَالْخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ ۱ .

۲- باز برای ترویج روش خلفاء از قول امام حسین (ع) نقل می‌کند که ضمن مرقومه‌ای که هنگام حرکت بمکه تسلیم محمد حنفیه کرد نوشت: «میخواهم به روش جدم رسول خدا (ص) و پدرم علی بن ابیطالب (ع) و روش خلفای راشدین رفتار کنم . آسِرُ بِسِيرَةِ جَدِّي مُحَمَّدٍ وَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ وَ سِيرَةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ ۲» .

از این قبیل دروغها و افتراءها در نوشته‌های ابن‌اعثم بازهم دیده میشود بهمین جهت درباره او گفته‌اند : او نزد علمای حدیث قابل اعتماد نیست ۳ .

از آنچه گذشت روشن شد که گفتار ابن‌اعثم در مورد خواب امام قابل قبول نیست .

حالا فرض می‌کنیم خواب دیدن امام کنار قبر رسول خدا (ص) آنطور که ابن‌اعثم گفته صحیح باشد ولی از آن معلوم نمیشود که امام در خواب دست‌ور گرفته است برای کشتن شدن بیرون بروود زیرا مضمون خوابی که ابن‌اعثم گفته اینست که رسول خدا (ص) در خواب به امام حسین (ع) فرموده: تو در آینده کشته‌میشوی و این خبر را رسول خدا (ص) در زندگی خود مکرر داده بود که : حسین من کشته میشود . و این خود روشن است که از این خبر امر و دستور استفاده نمیشود تا کسی بگوید: امام حسین (ع) کنار قبر جدش خواب دیده و مأمور شده بود که برای کشته شدن بیرون بروود .

۱- مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۸۷

۲- خوارزمی ج ۱ ص ۱۸۹

۳- کنی و التاب ج ۱ ص ۲۱۰

يك تذکره :

امام حسین (ع) هنگامیکه بسوی کوفه میرفت بعد از آنکه جعفر فرمود:
رسول خدا (ص) در خواب بمن دستوری داده که بدان عمل خواهم کرد و
آنها برای هیچکس نگفته و نخواهم گفت^۱.

باید دانست که این خواب به دو دلیل غیر از خوابی است که ابن اعثم
نقل کرده :

۱- این خواب مشتمل بر دستور رسول خداست و خواب ابن اعثم
مشتمل بر دستور نیست.

۲- امام گفتاری را که در این خواب از جدش شنیده برای هیچکس
نقل نفرموده ولی طبق نقل ابن اعثم آنحضرت گفتاری را که در خواب از
جدش شنیده برای خانواده خود بطور کامل شرح داده است.

توجه: مقصود از این بیانات اینست که خواب دیدن امام علیه السلام
به آن صورت که ابن اعثم نوشته قابل قبول نیست و گرنه ممکن است امام
لحظه‌ای کنار مرقد رسول خدا (ص) یا در منزل خوابی دیده و دستوری
هم از جدش گرفته باشد چنانکه در امالی صدوق ص ۷۰ اشاره‌ای بدین معنی
شده است. و آنچه در امالی آمده دو مطلب است: ۱- دستور خروج امام از
مدینه. ۲- اخبار از شهادت امام. و از حدیث امالی فهمیده نمیشود که
امام دستور گرفته خود را به کشتن بدهد بلکه دستور خروج از مدینه برای
رهائی از خطر است. و اخبار از شهادت آنحضرت هم همان اخباری است
که رسول خدا (ص) در حبه خود مکرر فرموده بود.

۱- ارشاد ص ۲۰۰ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۲

۲ = حدیث : «وَ أَخْرَجَ بِاقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ» :

۱- مرحوم کلینی قُدس سرّه در «کافی» ضمن حدیثی از «آبِی جَمِیلَه» از معاذ بن کثیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام چنین نقل میکند: «... فَلَمَّا تَوَقَّيَ الْحَسَنُ وَمَضَى فَتَحَ الْحُسَيْنُ (ع) الْخَاتَمَ الثَّالِثَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنْ قَاتِلُ فَاقْتُلْ وَ تُقْتَلُ وَ أَخْرَجَ بِاقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ لِشَهَادَةِ لَهُمِ الْأَمْعَكُ ۱ ... آن گاه که امام حسن علیه السلام در گذشت امام حسین علیه السلام مهر سوم را گشود و در آن چنین یافت که: پیکار کن و بکش و کشته خواهی شد و با مردمی بیرون برو برای شهادت که برای آنان شهادتی نیست مگر باتو» .

۲- باز کلینی ضمن حدیث دیگری چنین نقل میکند: «... ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ (ع) فَكَانَ خَاتَمًا فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ أَخْرَجَ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ فَلَا شَهَادَةَ لَهُمِ الْأَمْعَكُ ۲ ... پس امام حسن (ع) نامه آسمانی را به امام حسین (ع) داد و آن حضرت مهر را گشود و در آن چنین یافت که بیرون برو با مردمی برای شهادت که شهادتی برای آنان نیست مگر باتو» .

باتوجه باینکه راویها اخبار را نقل بمعنی میکرده اند با احتمال قوی این دو نقل يك روایت است که با کمی تغییر در عبارت از زبان دو راوی نقل شده است.

و این «آبِی جَمِیلَه» که در سند حدیث اول است همان «مُفَضَّلُ بْنُ صَالِحٍ» است که علامه حلی قُدس سرّه درباره او فرموده است: «كَذَّابٌ يَضَعُ الْحَدِيثَ ۳» او دروغگو بوده و حدیث جعل میکرده است.

۱ و ۲- کافی ج ۱ ص ۲۸۰

۳- خلاصة الرجال ص ۲۵۸

وحدیث دوم طبق گفته مرحوم مجلسی (درمرءات العقول ج ۱ ص ۲۰۰) سندش مجهول است.

ممکن است کسی بادیدن این دوحدیث (یا يك حدیث) تصور کند که امام حسین (ع) از همان آغاز کار برای کشته شدن خارج شده است. ولی مطلب مهم در اینجا اینست که ما بدانیم آیا این حدیث وظیفه امام را در همه دوران یازده ساله امامتش تعیین کرده یا وظیفه زمان مخصوصی از دوران امامت آنحضرت را ؟

برای تشخیص این مطلب لازم است عمل خود امام را مفسر حدیث قرار دهیم زیرا آنحضرت در هر صورت به دستور الهی عمل کرده و از اینرو عمل وی به بهترین وجهی حدیث را تفسیر میکند بنا بر این باید ما معنای این دوحدیث را با خارج تطبیق کنیم و بدانیم چه وقت امام حسین (ع) با اصحابش برای شهادت خارج شد؟ تا با توجه به عمل خود امام معنای این دوحدیث را بطور صحیح درک کنیم .

معلوم است که پس از وفات حضرت مجتبی (ع) امام حسین (ع) برای شهادت خارج نشد بلکه ده سال در حال صلح با معاویه بسر برد.

۱- پس تا معاویه زنده بود آنحضرت برای شهادت خارج نشد. و پس از مرگ معاویه نیز هنگامیکه برای بیعت با یزید تحت فشار واقع شد بحرم خدا، مکه معظمه پناه برد و روابطی با عراق برقرار کرد.

۲- پس در این زمان هم برای شهادت خارج نشد.

و پس از آنکه گزارش مسلم بن عقیل به آنحضرت رسید و در مکه نیز احساس خطر کرد برای رهایی از خطر و نیز برای تسخیر کوفه حرکت فرمود.

۳- پس در این زمان هم برای شهادت خارج نشد.
و پس از برخورد با خُزَیْمَن بن یزید تا قبل از شروع جنگ کوشش امام
این بود که ترك خصومت شود و خون ریخته نشود و تلاشهای خالصانه امام
در این راه از آفتاب روشن تر است^۱.

۴- پس در این زمان هم برای کشته شدن خارج نشد.
آری هنگامیکه روز عاشوراء از طرف دشمن حمله شروع شد
بحکم اضطرار دستور دفاع صادر فرموده و خود و اصحاب و فادارش به پیکار
با دشمن پرداختند که بشهادت آنحضرت و یاران فداکارش انجامید.
پس مضمون این دو روایت با روز عاشوراء منطبق میشود، آنهم
نه بمعنای اینکه امام برای کشته شدن خارج شده بلکه باین معنی که
پس از حمله دشمن به پیکار و جهاد پرداخت و آنحضرت و یارانش در این
پیکار شهید شدند.

بنابراین با توجه به عمل امام که در خارج انجام داد از این دو حدیث
استفاده نمیشود که امام حسین علیه السلام از خدا دستور داشته است از
همان آغاز کار برای کشته شدن خود و اصحابش خارج شود.

۳- حدیث : « أَنْزَلَ اللَّهُ النَّصْرَ »

کافی حدیثی بدینصورت نقل میکند : «... عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ: أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى النَّصْرَ عَلَى الْحُسَيْنِ (ع) حَتَّى كَانَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ خَيْرَ:

۱- به ص ۱۴۱ ۱۴۲۰ از همین کتاب رجوع شود.

النَّصْرَ أَوْ لِقَاءَ اللَّهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ^۱. خدا نصرت خود را بر حسین (ع) نازل کرد تا اینکه بین آسمان و زمین رسید آنگاه امام مخیر شد بین نصرت یا ملاقات خدا و آنحضرت ملاقات خدا را اختیار کرد.

ممکن است کسی بآید این حدیث تصور کند امام منظورش این بوده که کشته شود ولی باید دانست این حدیث بچند علت تا بهر حدیثت نمیرسد:

۱- معارض دارد و آن حدیثی است که «لُوطُ بْنُ يَحْيَى» بدین صورت نقل میکند: «قَالَ عُقْبَةُ بْنُ بَشِيرٍ الْأَسَدِيُّ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ: إِنَّ لَنَا فِيكُمْ يَا بَنِي آسَدٍ دَمًا قَالَ: قُلْتُ: فَمَا ذَنْبِي أَنَا فِي ذَلِكَ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ! وَمَا ذَلِكَ؟ قَالَ: أَتَى الْحُسَيْنُ (ع) بِصَبِيٍّ لَهُ فَهَوَّ فِي حَجْرِهِ إِذْ رَمَاهُ أَحَدُكُمْ يَا بَنِي آسَدٍ بِهِمْ فَذَبَحَهُ فَتَلَقَى الْحُسَيْنُ دَمَهُ فَلَمَّا مَلَأَ كَفَيْهِ صَبَّهُ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ: رَبِّ إِنَّكَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِي مَا هُوَ خَيْرٌ وَانْتِقِمْ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الظَّالِمِينَ^۲. عُقْبَةُ بْنُ بَشِيرٍ اسدی میگوید: امام محمد باقر علیه السلام بمن فرمود: ای بنی اسد شما يك خون از ما ریخته اید گفتم: گناه من چیست؟ وقصه چگونه بوده؟ فرمود: بچه ای را از امام حسین (ع) به آنحضرت دادند آن بچه در دامن امام بود که یکی از شما بنی اسد تیری بوی زد و ذبحش کرد حسین (ع) دودست خود را زیر خونهای گلوی بچه گرفت وقتی دودست وی پر شد خونها را بزمین ریخت. آنگاه گفت: خدا یا

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۲۶۰

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۴۲. ارشاد مفید نیز این حدیث را با کمی

اختلاف درص ۲۲۱ نقل کرده است.

اگر نصرت آسمانی را از ما بازداشته‌ای این مصیبت را ذخیره آخرت ما
قرارداده و انتقام ما را از این ستمگران بگیر.

از حدیث کافی معلوم میشود نصرت آسمانی برای امام حسین
علیه السلام آمده در حالی که از حدیث «لُوطُ بْنُ یَحْیٰی» معلوم میشود
نیامده است.

و روایت کافی طبق نوشته علامه مجلسی قدس سره در مرآت العقول
ج ۱ ص ۱۸۹ روایت حسنه است و روایت حسنه تاحدودی قابل قبول است
ولی بپایه حدیث صحیح نمیرسد. و حدیث «لُوطُ بْنُ یَحْیٰی» نیز تاحدودی
قابل قبول است زیرا «لُوطُ بْنُ یَحْیٰی» طبق نوشته رجال نجاشی ص ۲۴۵
قابل اعتماد بوده و «عُقَبَةُ بْنُ بَشِير» اسدی که راوی دیگر این حدیث
است چون «أَبَانُ بْنُ عُثْمَانَ» که از اصحاب اجماع است از وی نقل حدیث
میکند (کافی ج ۴ ص ۲۰۵ حدیث ۴) از این رو تاحدودی قابل اطمینان است.
و در هر حال اگر چه حدیث «لُوطُ بْنُ یَحْیٰی» شاید سندش به قوت سند
حدیث کافی نباشد ولی اینقدر هست که حدیث کافی را از حد حُجَّت
تنزل میدهد.

۲- لازمه حدیث کافی اینست که سیدالشهداء صلوات الله علیه مخالف
سیره رسول خدا (ص) عمل کرده باشد زیرا رسول اکرم (ص) کمک غیبی
را در جنگ بدر پذیرفت^۱ و اسلام را از خطر نجات داد، ولی امام حسین (ع)
طبق حدیث کافی برخلاف سیره پیغمبر (ص) کمک خدا را نپذیرفت. و
مسلم است که مخالفت با سیره رسول خدا (ص) را نمیتوان به سیدالشهداء

۱- سورة انفال آیه ۹

صلوات الله عليه نسبت داد.

۳- لازمه حدیث کافی اینست که امام نمیخواسته با کمک نیروهائی که خدا فرستاده اسلام را زنده کند و درحقیقت به زنده شدن اسلام راضی نبوده! آیا چنین نسبتی را میتوان بفرزند پیغمبر داد!؟

يك نکته :

در اینجا نمیتوان گفت : همانطور که خدا نخواست از راههای غیبی و غیرعادی اسلام را نصرت دهد امام هم نخواست از راههای غیبی اسلام را از خطر نجات دهد . این قیاس صحیح نیست زیرا خداوند يك فرد مکلف نیست ولی امام علیه السلام مکلف است تا آنجا که میتواند اسلام را از خطر نجات دهد و بهمین منظور هم قیام کرد و آنهمه مشقت را تحمل فرمود. علاوه بر این از حدیث کافی استفاده میشود که خدا خواسته با کمک غیبی اسلام را زنده کند ولی امام نخواست است !
انصاف دهید آیا با حدیثی که دارای سه نقطه ضعف است میتوان ثابت کرد که امام برای کشته شدن حرکت فرموده است؟

يك تذکر :

از اینجا بعد نقلهائی را بررسی میکنیم که امام علیه السلام در آنها به نوعی اشاره به شهادت خود فرموده ولی برای اینکه بتوانیم سخنانی را که امام در این باره فرموده بطور صحیح درک کنیم لازم است خود را در آن زمان و قبل از وقوع حادثه فرض کنیم و پایای امام برویم و بسخنان آنحضرت گوش دهیم و همانطور که پایای امام علیه السلام میرویم در نظر

داشته باشیم که رسول خدا(ص) بطور سر بسته شهادت حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه را پیشگوئی فرموده، و در این حرکت امام امکان برخورد نظامی هست و در برخورد نظامی امکان پیروزی و شکست هر دو هست. و لازم است خود را از این فکر که ما در زمانی پس از وقوع حادثه کربلا هستیم تجرید نمائیم تا وقوع خارجی شهادت امام ذهن ما را از اول متوجه قطعیت شهادت آنحضرت در این سفر نکند و این تصور را بوجود نیاورد که امام برای کشته شدن حرکت فرموده چون اگر از اول این تصور در ذهن ما بوجود آید طبعاً سخنان امام را با آنچه در ذهن خود تصور کرده ایم تطبیق میکنیم ولی اگر ذهن خود را از این تصور تجرید نمائیم خواهیم توانست مفهوم سخنان سیدالشهداء علیه السلام را آنطور که هست درک نمائیم.

۴= خطبه : «خَطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ وَوَلِدِ أَدَمَ»

در لُهوف آمده است که امام حسین(ع) در مکه قبل از حرکت بسوی کوفه خطبه ای بدین شرح ایراد کرد :

«خَطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ وَوَلِدِ أَدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَيَّ جَبِدِ الْفِتَاةِ وَ مَا أَوْلَاهَنِي إِلَى أَسْلَافِي إِشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ، وَخَيْرَ لِي مَضْرَعُ أَنَا لِأَقْبِيهِ كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَقَطَّعُهَا عُلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَابِيسِ وَكَرْبَلَا فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جُوفًا وَآجِرِبَةً سُنْبًا، لَأَمْحِصَ عَن يَوْمِ خُطِّ بِالْقَلَمِ، رِضَا اللَّهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصِيرُ عَلَيَّ بِاللَّهِ وَ يُوقِنُنَا أُجُورَ الصَّابِرِينَ، لَنَ

تَشَدَّعْنَ رَسُولِ اللَّهِ لُحْمَتَهُ وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ تَقْرُبُهُمْ
عَيْنُهُ وَيَنْجِزُهُمْ وَعَدُهُ مَنْ تَأَنَّنَ بِأَذِلَّافِنَا مُهَجَّتَهُ وَ مَوْطِنَا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ
نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنِشَاءً لِلَّهِ^۱

مرگ چون گردن بند دختران جوان ، گردنگیر فرزندان آدم
است ، و من بملاقات گذشتگانم خیلی اشتیاق دارم همچون یعقوب که
بملاقات یوسف اشتیاق داشت ، و در محل معینی که برایم انتخاب شده کشته
خواهم شد گویا می بینم اعضای بدنم را گرگهای بیابانها میان نوایس و
گر بلاپاره پاره میکنند و شکمهای خالی و گرسنه خود را از من پرمینمایند
از روزی که مقدر شده نمیتوان فرار کرد ، رضای خدا رضای ما اهل بیت
است بر بلای خدا صبر میکنیم و پاداش صابران را بما میدهد ، پاره تن
پیغمبر (ص) از او دور نمیشود بلکه در بهشت به او ملحق میگردد و باعث
روشنی چشم و انجام شدن وعده وی میشود ، هر کس میخواهد در راه ما
جانبازی کند و خود را برای مرگ آماده کرده با ما کوچ کند که من صبحگاهان
کوچ خواهم کرد^۲ .

باملاحظه این خطبه ممکن است کسی تصور کند امام حسین (ع)
از مکه بقصد قربانگاه خود در کربلا حرکت کرده نه بقصد کوفه و برای
امتناع از بیعت و تشکیل حکومت .

ولی در اینجا لازم است اوضاع و احوال محیطی که این خطبه در آن
انشاء شده در نظر گرفته شود تا درك صحیح معنای خطبه میسر گردد :

۱- لهوف ص ۵۳

۲- چون حرکت امام از مکه مخفیانه و دور از چشم عمال حکومت بوده
طبعاً این خطبه را هم بطور محرمانه و در میان اصحاب خاص انشاء فرموده

مطالعات چند ماهه امام حسین (ع) و بررسی های دقیقی که از میزان قدرت حکومت از یکطرف و قدرت خود از طرف دیگر فرمود چنین نتیجه میداد که : عوامل پیروزی فراهم شده^۱ و اگر کوفه در این شرایط مساعد تسخیر شود و حکومت حسینی تشکیل گردد میتوان اسلام را در پناه قدرت حکومت نجات داد و سنت پیغمبر (ص) را زنده کرد. ولی از طرف دیگر معلوم است که عمال حکومت بیکار ننشسته و مراقب اوضاع هستند ، و از اینرو امکان برخورد نظامی هست . بنابراین باید افرادی که در این مبارزه وارد هستند با قاطعیت و جدیت کامل آماده هرگونه فداکاری و جانبازی باشند ، و قبل از همه ، رهبر قیام باید برای فداکاری آمادگی داشته باشد .

در چنین شرایطی امام حسین (ع) از فداکاری و جانبازی سخن میگوید و به یاران خود بیدار باش میزند و میفرماید : مرگ مثل گردن بند گریبانگیر فرزندان آدم است و همه خواهند مرد . و برای من هم شهادت مقدر شده و خیر بی مضرع^۲ آنالاقبه^۳ و من برای زنده کردن اسلام آماده فداکاری هستم . حالا اگر در این مبارزه پیروز شویم چه بهتر از اینکه خلافت اسلامی را بمرکش برگردانده و بدینوسیله اسلام را زنده گردانیم و این نعمتی است که باید خدا را بر آن شکر کنیم **فَإِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نَحِبُّ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ** ، و اگر بردشمن ظفر نیابیم و همان شهادتی که برای من مقدر شده پیش بیاید و بین نو او ایس و کربلا شهید شوم من آماده آن هستم و از تقدیر خدا نمیتوان فرار کرد **لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطِّ بِالْقَلَمِ** . و هر چه خدا بخواهد ما اهل بیت بدان راضی هستیم . اینک هر کس آماده فداکاری

۱ - بهص ۲۹ تا ۳۹ از همین کتاب مراجعه شود.

است با ما حرکت کند مَنْ تَابَ بَاذِلًا فَبِنَا مُهَجَّةً فَلْيَزَحَلْ مَعَنَا .

يك تذکر :

باید دانست معنای جمله بالا این نیست که هر کس با من بیاید حتماً باید خون قلبش ریخته شود بلکه این جمله کنایه از آمادگی برای فداکاری است . در عرب کلمه « بَدَلِ مُهَجَّة » کنایه از آمادگی برای پیکار تا سرحد مرگ است . در فضائل حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمده: « وَكَانَ أَصْدَقَ النَّاسِ لَهْجَةً وَأَحْسَنَهُمُ بَهْجَةً وَابْدَلَهُمُ مُهَجَّةً^۱ یعنی آنحضرت از همه مردم راستگوتر و نکورتر و جانبازتر بود. معنای جمله سوم اینست که امام پنجم از همه مردم برای جانبازی آماده تر بود .

چنانکه کلمه « إِعَارَةٌ جُنُجَمَةٌ » نیز کنایه از آمادگی برای فداکاری است . در سخنان امیرالمؤمنین (ع) آمده که در جنگ جمل بفرزندش محمد حنفیه میفرمود : « أَعِزَّ اللَّهُ جُمُجَمَتَكَ^۲ ،^۱ سر خود را بخدا عاریه بده، یعنی آماده باش که در راه خدا سر بدهی . محمد حنفیه هم فداکاری کرد و آماده بود که در راه خدا سر بدهد ولی سر نداد و کشته نشد .

ایجاد روح فداکاری :

همواره این رسم فرماندهان قشون بوده و هست که برای ایجاد روح حماسه و فداکاری در سربازان خود سخن از مرگ به میان میآورند و منظورشان اینست که سربازان تا سرحد مرگ آماده جنگ و فداکاری شوند.

۱- مناقب ابن شهر آشوب جزء ۴ ص ۲۰۸

۲- نهج البلاغه خطبه ۱۱

امیر المؤمنین علیه السلام در مقام تشجیع سربازان خود برای مبارزه با اردوی معاویه میفرماید: « **الْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ** ». ^۱ اگر مقهور دشمن شوید و زنده بمانید این زندگی با مرگ برابر است ولی اگر جانبازی کنید تا بردشمن غالب گردید حیاة با ارزش خواهید داشت اگر چه بعضی از شما کشته شوند » .

بدیهی است منظور علی (ع) از جمله دوم این نیست که همه شما باید خود را به کشتن بدهید زیرا اگر همه سربازان آنحضرت کشته شوند دیگر کلمه « قَاهِرِينَ » معنی ندارد . پس مقصود امام اینست که شما اگر غالب شوید زندگی با افتخار و استقلال خواهید داشت اگر چه بقیمت شهادت يك عده تمام شود .

اساساً در مواردی که زمینه مبارزه فراهم است کلمه «مرگ» شعار مردان مبارز است چنانکه « زهیر » هنگامیکه تصمیم گرفت بیاری امام بشتابد به اصحابش گفت: « **إِنِّي قَدْ وَطَّئْتُ نَفْسِي عَلَى الْمَوْتِ** ^۲ » من خود را برای مرگ آماده کرده‌ام » یعنی من آماده‌ام که دریاری امام و برای پیروزی آنحضرت تا سرحد مرگ مبارزه کنم .

و نیز مؤرخان گفته‌اند: پس از رسیدن خبر شهادت مسلم امام حسین (ع) این خبر را فاش کرد و فرمود: هر کس می‌خواهد برگردد . و این کار را بدان جهت کرد که میدانست وقتیکه حقیقت روشن شود **لَمْ يَصْحَبْهُ إِلَّا مَنْ يُرِيدُ مَوَاسَاةَ وَالْمَوْتِ مَعَهُ** (تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۱) یعنی در آنصورت فقط کسانی با آنحضرت خواهند ماند که آماده‌اند در راه پیروزی امام تا سرحد مرگ مبارزه کنند . و هرگز معنای این سخن این نیست که فقط کسانی

۱- نهج البلاغه خطبه ۵۱ ۲- الأخبار الطوال ص ۲۲۳

با امام میمانند که میخواهند خود را به کشتن بدهند .
 رسول خدا (ص) نیز وقتی که در « حُدَیْبِیَّة » از اصحابش بیعت گرفت
 سخن از مرگ بمیان آورد و فرمود: باید شما بیعت علی الموت بکنید و
 اصحاب هم بیعت علی الموت کردند^۱ (اگرچه بعداً جنگی واقع نشد .)
 معلوم است که رسول اکرم (ص) نمیخواست بفرماید شما باید خود را بکشتن
 بدهید بلکه منظور آنحضرت ایجاد روح حماسه و جنگجوئی تا سرحد
 مرگ بود چون روح آمادگی برای پیکار تا سرحد مرگ به پیروزی مجاهدان
 کمک میکند .

امام حسین (ع) هم که میفرماید: «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا
 هر کس آماده است در راه ما تا سرحد مرگ مه-ارزه کند با ما حرکت
 نماید» . منظور آنحضرت اینست که هر چه بیشتر روح فداکاری و شهادت
 را در یارانش زنده کند^۲ .

بنابراین جمله « مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ » درباره کسانی نیز که همراه
 امام آمدند ولی کشته نشدند صدق میکند مثل فرزندان امام حسن مجتبی
 علیه السلام : حسن بن الحسن ، عمرو بن الحسن و زید بن الحسن که آماده
 فداکاری بودند ولی کشته نشدند^۳ .

از آنچه گذشت روشن شد که امام حسین (ع) در این خطبه نخواستند
 است بفرماید : من حتماً برای کشته شدن از مکه حرکت میکنم .

۱- مجمع البیان ج ۹ ص ۱۱۳ و سیره ابن هشام ج ۲ ص ۳۱۵

۲- یکی از علمای بزرگ معاصر فرموده است: مقصود امام بیعت حتی الموت
 است نظیر بیعت رضوان در حُدَیْبِیَّة

۳- لهوف ص ۱۲۸ و ۱۲۹

يك نکته :

نباید تصور شود که جمله «تَأْتِي بِأَوْصَالِي تَأْخِرُهُ» از آینده نزدیک خبر میدهد زیرا رسول خدا (ص) بیش از پنجاه سال قبل از شهادت امام حسین (ع) درباره وی فرموده: «تَأْتِي بِهِ وَقَدْ اسْتَجَارَ بَحْرَمِي وَقُرْبِي فَلَا يُجَارُ...»
تَأْتِي أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَقَدَرُمِي بِهِمْ فَخَرَّ عَنْ قَرَسِهِ صَرِيحًا^۱ گویا می بینم که تیری بوی میخورد و از اسبش سقوط میکند. امام حسین (ع) نیز در این خطبه همان مطلبی را که رسول خدا (ص) درباره اش فرموده بود بصورتی دیگر بازگو میکند و میفرماید: «تَأْتِي بِأَوْصَالِي تُقَطِّعُهَا عَسَلَانُ الْفَلَوَاتِ» گویا می بینم گرگهای بیابانها بدنم را قطعه قطعه میکنند.»

بنابراین اگر فرض کنیم امام کوفه را تسخیر میکرد و حکومت اسلامی را تشکیل میداد و اسلام را چنانکه دلخواه حضرتش بود زنده میکرد و مثلاً بیست سال بعد شهید میشد در آن صورت نیز این خطبه امام با واقع منطبق میشد و صحیح بود که بفرماید: من مشتاق مرگم و شهادت برایم مقدّم شده و گویا می بینم گرگهای بیابانها بدنم را قطعه قطعه میکنند. ضمناً تذکر این نکته مناسب است که این خطبه در هیچیک از منابع تاریخی معروف از قبیل:

- ۱ - تاریخ یعقوبی ۲ - الاخبار الطوال ۳ - الامامة والسياسة
- ۴ - تاریخ طبری ۵ - العقد الفريد ۶ - مروج الذهب ۷ - مقاتل الطالبين
- ۸ - ارشاد مفيد ۹ - اعلام الورى ۱۰ - روضة الواعظين ۱۱ - كامل ابن اثير
- ۱۲ - تذكرة سبط ۱۳ - تهذيب ابن عساكر ۱۴ - تاریخ ابن كثير ، ذکر نشده است .

۱- امالی صدوق ص ۷۰ و ۷۱

سؤال :

در اینجا سئوالی پیش میآید که : در زیارت اربعین آمده است :
« وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فَبِكَ لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَخَيْرَةَ الضَّلَالَةِ » ، یعنی
خدایا ! حسین بن علی (ع) خون خود را در راه تو داد که بندگان را از
جهالت و گمراهی نجات دهد ، .

آیا از این جمله فهمیده نمیشود که امام حسین (ع) از اول میخواسته
است خون خود را در راه خدا بدهد و از این رو بمنظور کشته شدن حرکت
کرده است ؟

در جواب این سؤال باید گفت : آیا صحیح نیست که درباره حضرت
حمزه رضوان الله علیه بگوئیم : بَدَلَ مُهْجَتَهُ فِي اللَّهِ لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادِهِ مِنَ الشَّرِكِ وَالْجَهَالَةِ
او خون خود را در راه خدا داد که بندگان او را از بت پرستی و جهالت
نجات بدهد ؟ بدون تردید این تعبیر درباره جناب حمزه صحیح است ،
ولی معنای آن این نیست که حضرت حمزه از اول که از خانه اش بیرون آمد
و بجبهه جنگ رفت مقصودش این بود که خونش ریخته شود ، بلکه مقصودش
این بود که با نیروی بت پرستان مبارزه کند و قدرت آنان را درهم بشکند ،
ولی در راه این مبارزه و این هدف شهید گشت پس او خون خود را برای
نجات دادن مردم از شرك در راه خدا داده است .

درباره امام حسین (ع) هم باید گفت : آنحضرت بمنظور تشکیل
حکومت اسلامی و کوبیدن حکومت ظلم و زنده کردن اسلام از مکه بسوی
کوفه حرکت کرد ، ولی قدرت حکومت باوی بمبارزه برخاست و امام در
راه هدف مقدس خود شهید گشت ، پس فرزند پیغمبر (ص) خون خود را

برای نجات دادن مردم از گمراهی در راه خدا داده است. بنابراین از جمله: « وَبَدَلْ مُهْجَتَهُ فَيْكَ » نمیتوان فهمید که امام حسین (ع) از اول برای کشته شدن حرکت کرده است .

يك تذکر :

عبدالله جعفر پس از حرکت امام حسین (ع) از مکه به آنحضرت نوشت : « از این سفر منصرف شو چون میترسم کشته شوی » . معلوم میشود عبدالله جعفر از خطبه « خُطْبَةُ الْمَوْتِ » نفهمیده است که سیدالشهداء علیه السلام میخواهد با علم و عمد به قربانگاه خود در کربلا برود و شهید شود زیرا اگر چنین نفهمیده بود دیگر معنی نداشت به آنحضرت بنویسد : « میترسم کشته شوی » چون در آن صورت کشته شدن امام قطعی بود و جمله « میترسم کشته شوی » که معنای احتمال را میدهد مورد نداشت .

بدیهی است عبدالله جعفر که از خویشان نزدیک و ملازمان امام بوده بیش از دیگران از خطبه « خُطْبَةُ الْمَوْتِ » و معنای آن اطلاع داشته و ما باید فهم ویرا قرینه قرار دهیم و با توجه به فهم او خطبه نامبرده را تفسیر کنیم.

⑤ = حَدِيثٌ : « إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا »

میکویند : هنگامیکه امام حسین (ع) از مکه بقصد عراق خارج

میشد به برادرش محمد حنفیه فرمود : پیغمبر خدا (ص) بمن فرموده است :
 « اُخْرَجَ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا . بیرون برو چون خدا خواسته است
 ترا کشته ببیند » .

پیش از آنکه در معنای این حدیث بحث کنیم لازم بود بررسی
 کاملی از مدارک تاریخی و حدیثی بکنیم و منبع اصلی آنرا بدست بیاوریم.
 پس از بررسی کامل باین نتیجه رسیدیم که این حدیث تا حدود
 نیمه دوم قرن هفتم هجری در هیچیک از منابع تاریخی و حدیثی که در
 دسترس ما هست وجود نداشته است و از نیمه دوم قرن هفتم هجری در کتب
 مقاتل موجود درج شده و شهرت پیدا کرده است .

اینک نام منابع اصلی تاریخی و حدیثی که این نقل در آنها وجود
 ندارد به ترتیب زمانی ذکر میکنیم :

- ۱ - الامامة والسياسة . تأليف ابن قتيبة دینوری . وفات ۲۷۶ هجری
- ۲ - الاخبار الطوال . » ابو حنیفه دینوری . » ۲۹۰ »
- ۳ - تاریخ یعقوبی . » ابن واضح . » بعد از ۲۹۲ »
- ۴ - تاریخ طبری . » محمد بن جریر . » ۳۱۰ »
- ۵ - العقد الفريد . » ابن عبدربه . » ۳۲۸ »
- ۶ - کافی . » کلینی . » ۳۲۹ »
- ۷ - مروج الذهب . » مسعودی . » ۳۴۶ »
- ۸ - مقاتل الطالبیین . » ابوالفرج اصفهانی . » ۳۵۶ »
- ۹ - ارشاد . » شیخ مفید . » ۴۱۳ »
- ۱۰ - روضة الواعظین . » قتال نیشابوری . » ۵۰۸ »
- ۱۱ - اعلام الوری . » امین الاسلام طبرسی . » ۵۴۸ »

- ۱۲ - مقتل خوارزمی . « اخطب خوارزم . » ۵۶۸ »
 ۱۳ - تهذیب ابن عساکر . « علی بن الحسن الشافعی » ۵۷۱ »
 ۱۴ - الكامل . « ابن اثیر . » ۶۳۰ »
 ۱۵ - تذکرة الخواص . « سبط بن الجوزی . » ۶۵۴ »

در این پانزده کتاب نامبرده که تا حدود قبل از نیمه دوم قرن هفتم هجری تألیف شده این نقل که : « أُخْرِجَ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا » وجود ندارد . آنگاه می بینیم در کتاب « لُهُوف » تألیف مرحوم ابن طاووس متوفای ۶۶۴ هجری این حدیث درج شده و بعداً در کتابهای از قبیل بحار و ناسخ التواریخ و نفس المهموم و غیر اینها ذکر شده و در این اواخر شهرت کاملی پیدا کرده است . بدیهی است منشاء نقل کتابهای بعد از « لُهُوف » بی واسطه یا با واسطه کتاب « لُهُوف » است که در اواسط قرن هفتم هجری تألیف شده است .

اینک آنچه را که کتاب « لُهُوف » نوشته است عیناً درج میکنیم و درباره آن بحث مینمائیم .

در کتاب « لُهُوف » چنین آمده است :

« وَرَوَيْتُ مِنْ كِتَابِ أَصْلِ لِأَخْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ
 يَزِيدَ الثَّقَفِيِّ (وَعَلَى الْأَصْلِ أَنَّهُ كَانَ لِمُحَمَّدِ بْنِ دَاوُودَ الْقُمِيِّ) بِالْإِسْنَادِ
 عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : سَأَرَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي
 أَرَادَ الْخُرُوجَ صَبِيحَتَهَا عَنْ مَكَّةَ فَقَالَ : يَا أَخِي إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَنْ قَدْ
 عَرَفَتْ غَدْرَهُمْ بِأَبِيكَ وَأَخِيكَ وَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ خَالِكَ كَحَالِ مَنْ
 مَضَى فَإِنَّ رَأَيْتَ أَنْ تُقِيمَ فَإِنَّكَ أَعَزُّ مَنْ فِي الْحَرَمِ وَأَمْنُهُ فَقَالَ : يَا أَخِي

قَدْخِفْتُ أَنْ يَفْتَانِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ فَأَكُونُ الَّذِي يُسْتَبَاحُ
 بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ فَإِنْ خِفْتَ ذَلِكَ فِرْ إِلَى
 الْيَمَنِ أَوْ بَعْضِ نَوَاحِي الْبَرِّ فَإِنَّكَ أَمْنُ النَّاسِ بِهِ وَلَا يَقْدِرُ عَلَيْكَ فَقَالَ:
 أَنْظِرْ فِيمَا قُلْتَ فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ إِزْتَحَلَ الْحَسِينُ فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنْفِيَّةِ
 فَأَنَاءُ فَأَخَذَ زِمَامَ نَاقَتِهِ الَّتِي رَمَبَهَا فَقَالَ: يَا أَخِي أَلَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ
 فِيمَا سَأَلْتُكَ؟ قَالَ بَلَى قَالَ: فَمَا حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا؟ فَقَالَ:
 أَنَا بِي رَسُولِ اللَّهِ بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ: يَا حَسِينُ أَخْرِجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ
 شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
 فَمَا مَعْنَى حَمَلِكَ هَؤُلَاءِ الْنِسَاءِ وَأَنْتَ تَخْرُجُ عَلَيَّ مِثْلَ هَذِهِ الْحَالِ؟
 قَالَ، فَقَالَ لَهُ: قَدْ قَالَ لِي: إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا وَسَلَّمَ
 عَلَيْهِ وَمَضَى. ١

« ابن طاووس رحمه الله میگوید: من از کتاب «اصل» احمد بن
 حسین بن عمر بن یزید ثقه (که بر پشت آن نوشته شده: این نسخه از
 کتاب سابقاً در ملک محمد بن داود قمی بوده است) بسندی که در آن کتابست
 از امام صادق (ع) نقل میکنم که گفت: در آن شبی که صبح آن حسین بن
 علی (ع) میخواست از مکه خارج شود «محمد حنفیه» نزد وی رفت و
 گفت: ای برادر تو اهل کوفه را میشناسی که با پدر و برادرت بی وفایی
 کردند و من میترسم با تو همانطور رفتار کنند اگر تصمیم بگیری در مکه
 بمانی تو در حرم خدا عزیز ترین و محفوظ ترین افراد هستی گفت:

میت‌رسم یزید بن معاویه مرا ترور کند و احترام خانه خدا بسبب من از بین برود. «محمد حَنْفِيَّة» گفت: اگر میت‌رسی، به یمن یا بعضی از نواحی «بر» برو که آنجا محفوظ‌ترین افراد خواهی بود و کسی بر تو ظفر نمی‌یابد. گفت: درباره آنچه تو گفتی فکری میکنم. آنگاه سحر امام کوچ کرد. خبر به محمد حَنْفِيَّة رسید، آمد و مهار شتر امام را گرفت و گفت: مگر تو وعده ندادی درباره آنچه من گفتم فکر کنی؟ گفت: چرا، گفت: پس چرا بتعجیل از مکه بیرون میروی؟ گفت: بعد از آنکه از تو جدا شدم رسول خدا آمد و گفت: بیرون برو که خدا خواسته است ترا کشته ببیند، محمد حَنْفِيَّة گفت: تو که با اینحال میروی پس چرا این زنان را با خود میبری؟! امام فرمود: رسول خدا (ص) بمن گفت: خدا خواسته است زنان را اسیر ببیند آنگاه به رسم خدا حافظی بروی سلام کرد و رفت.»

بدینگونه می‌بینیم در بین کتابهایی که در دست‌رس ما هست منبع اصلی این نقل که: «خدا خواسته است امام حسین (ع) را کشته ببیند» از قرن ۷ بعد کتاب لهوف است.^۱

اینک باید بدانیم آنچه کتاب لهوف نقل کرده است تا چه اندازه ارزش و اعتبار دارد؟

بطوریکه می‌بینید کتاب لهوف این خبر را بدون سند نقل کرده

۱- در «اثبات الوصیة» ص ۱۳۹ آمده که محمد حنفیه به امام حسین (ع) گفت: «اللَّهُ أَنَّهُ فِي حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ: أَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَكُنَّ سَبَائِنَا» احتمال دارد کتابی که نزد صاحب لهوف بوده نزد مؤلف «اثبات الوصیة» نیز بوده و این جمله را بطور نقل بمعنی از آن کتاب گرفته است.

و ما نمیدانیم راویان این قصه چه کسانی بوده‌اند ، و نیز نمیدانیم آن کتابی که لهوف این خبر را از آن نقل کرده تا چه اندازه قابل اعتماد بوده است ؟ آیا کتابی که مؤرخان و علمای دیگر مثل یعقوبی و کلینی و شیخ مفید و امین‌الاسلام طبرسی و قتال نیشابوری ، پیش از صاحب لهوف از آن اطلاعی نداشته یا اگر هم داشته‌اند این مطلب را از آن نقل نکرده‌اند تا چه اندازه میتواند قابل اعتماد باشد ؟

معارض دارد :

علاوه بر این خبر لهوف معارض دارد و آن خبری است که « **أَبُو مِخْنَفٍ** » از حارث بن کعب و البی از امام سجاد علیه‌السلام نقل کرده و مرحوم شیخ مفید نیز آنرا در ارشاد آورده که : « امام حسین (ع) در جواب عبدالله جعفر که اصرار داشت آنحضرت بمکه برگردد فرمود : رسول خدا (ص) در خواب بمن دستوری داده که بدان عمل خواهم کرد **عَلَى كَأَنِّ أَوْبَى**^۱ چه پیروز شوم و چه شکست بخورم . عبدالله جعفر پرسید : آن دستور چیست ؟ فرمود : آنرا به هیچ کس نگفته و نازنده‌ام به هیچکس نخواهم گفت^۲ . »

از این خبر معلوم میشود امام دستور رسول خدا را به هیچکس نگفته در حالی که از خبر لهوف معلوم میشود آنرا برای محمد حَنْفِيَه گفته است و این تعارضی است بین نقل « **أَبُو مِخْنَفٍ** » و ارشاد مفید از يك طرف

۱- از جمله « **عَلَى كَأَنِّ أَوْبَى** » معلوم میشود رسول خدا (ص) دستوری داده که با اجرای آن احتمال پیروزی و شکست هر دو در بین بوده است.

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۲ و ارشاد ص ۲۰۰

و نقل لهوف از طرف دیگر و لازمه تعارض اینست که اگر ترجیحی در بین نباشد هر دو از اعتبار ساقط میشوند و نتیجه چنین میشود که نقل لهوف منهای نقل «ابومخنف» و ارشاد مساوی است با هیچ :

هیچ = نقل ابومخنف و ارشاد - نقل لهوف

سخنی در معنای حدیث :

اگر چه بعد از آنکه حدیث لهوف بعلت تعارض از اعتبار ساقط شد بحث در معنای آن زائد بنظر میرسد ولی برای اینکه همه جنبه‌های حدیث بطور کامل بررسی شود چند جمله در معنای آن گفتگو میکنیم :

در کلمه « شاء » در این حدیث دو احتمال است :

- ۱ - اینکه « شاء » تشریحی باشد .
- ۲ - اینکه تکوینی باشد .

اگر تشریحی باشد :

اگر « شاء » تشریحی باشد صحیح نیست^۱ زیرا کشتن امام و

۱ - اگر « شاء » تشریحی باشد بمعنای امر و تکلیف خواهد بود. آنگاه امر خدا باید به یکی از سه چیز تعلق بگیرد :

الف - امر به کشتن امام تعلق بگیرد و این باطل است زیرا خدا هرگز امر به کشتن امام نمیکند.

ب - امر به کشته شدن یعنی رفتن روح از بدن تعلق بگیرد و این هم باطل است زیرا کشته شدن، انفعال است نه فعل، و تکلیف به فعل تعلق میگیرد نه بافعال.

ج - امر بمقدمات کشتن تعلق بگیرد یعنی خدا امر کرده است امام قاتل خود را وادار کند که او را بکشد و این هم باطل است زیرا همانطور که تحریک برای کشتن دیگران گناه است، تحریک برای کشتن خود محرک هم گناه است . بنابراین ممکن نیست « شاء » تشریحی باشد.

اسیر کردن خانواده‌اش گناه بزرگی است ، و هیچ‌گناهی را خدا از نظر تشریح و قانون نخواسته است. خدا نخواسته است مردم دروغ بگویند و ولی میگویند و نخواسته است در زمین فتنه و فساد کنند ولی میکنند ، و نخواسته است امام حسین (ع) را بکشند و خانواده‌اش را اسیر کنند ولی میکنند . کشتن حسین بن علی (ع) چنانکه امام سجاد علیه‌السلام فرمود^۱ ضربت بزرگی بود که باسلام زدند و بدون تردید خدا نخواسته است چنین ضربتی را باسلام بزنند .

آری یزید و ابن زیاد خواسته‌اند امام حسین را کشته ببینند نه خدا. اگر خدا از نظر تشریح خواسته امام را کشته ببیند پس چرا از کشتن وی نهی کرده است ؟

و اگر کسی بگوید : کشته شدن در راه دین مطلوب خداست جوابش اینست که کشته شدن مطلوب خدا نیست بلکه دفاع و حمایت از دین مطلوب خداست که گاهی به کشته شدن میانجامد ، پس آنچه مطلوب است و خدا خواسته ، دفاع از دین است نه کشته شدن^۲ .

برای توضیح مطلب می‌گوئیم :

آیا سیلی زدن بمظلوم مطلوب است ؟ البته نه ، پس خود را بمنظور سیلی خوردن در معرض سیلی قرار دادن هم مطلوب نیست .

۱- لهوف ص ۱۸۰ و مشیرالانحزان ص ۶۲

۲- البته نباید گفته شود : «اگر کشته شدن مطلوب خدا نیست پس چرا امر به ذبح اسمعیل کرده ؟» زیرا این امر امتحانی بود و ذبح اسمعیل هرگز مطلوب نبود و خدا نمیخواست او کشته شود بلکه میخواست زنده بماند تا وجود مقدس خاتم الانبیاء (ص) از نسل او بوجود آید . و بهمین جهت از کشتن او جلوگیری کرد.

آیا کشتن مظلوم مطلوب است؟ البته نه، پس در معرض قتل در آمدن مظلوم بمنظور کشته شدن هم مطلوب نیست.

آیا کشتن امام مطلوب است؟ البته نه، پس در معرض قتل در آمدن امام بمنظور کشته شدن هم مطلوب نیست. نه مطلوب خداست، نه مطلوب پیغمبر خدا (ص)، نه مطلوب خود امام، نه مطلوب اهل ایمان.

البته کسی که از اسلام حمایت و دفاع کند تا کشته شود مقامش بالاتر است ولی نه از آن جهت که کشته شده است بلکه از آن جهت که دفاع را بحد کمال رسانده، و چون دفاع کاملتری انجام داده اجرو پاداش بیشتری دارد، پس اجرو پاداش بیشتر، در مقابل دفاع کاملتر است که مطلوب خداست نه در برابر کشته شدن، یعنی بیرون رفتن روح از بدن^۱.

بِك نكته :

باید دانست آیاتی که در باب جهاد وارد شده همه دعوت به کشتن و نابود کردن دشمن کرده و در هیچیک از آیات مردم را دعوت به کشته شدن نکرده است.

از اینرو اگر فرض کنیم مسلمانی در جبهه جنگ فقط باین منظور بمیدان برود که دشمن را وادار کند او را بکشند بدون اینکه برای کوبیدن دشمن و تقویت نیروی اسلام کمترین کوششی بنماید، چنین

۱- و اینکه در دعا میگوئیم: «أَرْزُقْنَا الشَّهَادَةَ». خدایا شهادت را نصیب ما

کن» مقصود اینست که خدایا بما توفیق بده در راه دین تا سرحد جانبازی پیکار کنیم یعنی کاملترین جهاد را انجام دهیم تا کاملترین پاداش را دریافت نمائیم نه اینکه خود کشته شدن یعنی بیرون رفتن جان از بدن را از خدا بخواهیم.

فردی اگر بدست دشمن کشته شود هیچگونه اجری در برابر کشته شدن ندارد زیرا هیچ نفعی برای اسلام نداشته است .

بلکه شاید بتوان گفت : چنین فردی بطور غیرمستقیم خودکشی کرده ، و علاوه بر خودکشی به اندازه یک نفر از نیروی اسلام کم کرده و به نیروی دشمن افزوده است .

آری اگر برای کوبیدن دشمن و تقویت اسلام فعالیت کند تا کشته شود مقام شامخ شهید را خواهد داشت ، ولی بدان جهت که عالی ترین درجه جهاد یعنی پیکار تا پای جان را انجام داده است .

و باید دانست که چنین فرد مجاهدی اگر جهاد کند و کشته هم نشود دارای اجر عظیمی خواهد بود . بنابراین اگر دو نفر مسلمان در جبهه جنگ بمیدان بروند و هر یک ده نفر از دشمن بکشند و یکی از آن دو کشته شود و یکی سالم برگردد هر دو نفر دارای مقامی شامخ و اجری عظیم خواهند بود .

قرآن کریم این حقیقت را بطور صریح بیان کرده و فرموده است :
«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ^۱ خداوند خود مؤمنان و اموالشان را (یعنی نیروهای انسانی و مالی آنان را) از ایشان خریده است که بهشت به آنان بدهد آنها در راه خدا پیکار میکنند و میکشند و کشته میشوند» .

از این آیه شریفه معلوم میشود کسی که در راه خدا دشمنان را بکشد

وکسی که خود در این راه کشته شود هر دو جهاد بنفس^۱ کرده‌اند و پاداش آنان بهشت خواهد بود.

و نیز در آیه دیگر فرموده است: «وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبُغْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَتَوْفِئَتْ لَهُ أَجْرًا عَظِيمًا»^۲ کسی که در راه خدا پیکار کند پس کشته شود یا غالب گردد در آینه اجر بزرگی بوی می‌دهیم.

بدینگونه می‌بینیم کسی که در حال پیکار در راه خدا کشته شود و نیز کسی که غالب گردد از نظر قرآن هر دو دارای اجر عظیم هستند. پس معلوم می‌شود اجر عظیم در برابر فعالیت و کوشش برای کوبیدن دشمن و تقویت اسلام است نه در برابر کشته شدن.

آری می‌توان گفت: آنکس که در حال جهاد کشته می‌شود چون از زندگی محروم گشته مورد لطف مخصوص خداوند خواهد بود، ولی این هم بدان جهت است که این محرومیت از زندگی بعثت پیکار در راه خدا و تقویت اسلام بوده نه اینکه خود محروم شدن از زندگی و بیرون رفتن جان از بدن از نظر تشریح، مطلوب خدا باشد و بدان امر کرده باشد.

پس معنی ندارد رسول خدا (ص) به امام حسین (ع) دستور بدهد که برو خود را به کشتن بده چون خدا خواسته ترا کشته ببیند بلکه اگر رسول خدا (ص) بخواهد دستوری با امام حسین (ع) بدهد باید بفرماید: بیرون برو برای حمایت اسلام چه پیروز شوی و چه شهید گردی چون خدا

۱- نفس در این آیه شریفه بمعنای جان نیست بلکه بمعنای «خود» است در مقابل مال چون بعضی از مردم خودشان در جهاد شرکت میکنند و بعضی مال خود را در راه جهاد میدهند. آنانکه خودشان در جهاد شرکت میکنند جهاد بنفس کرده‌اند اگرچه کشته نشوند.

۲- سورة نساء آیه ۷۴

خواسته است ترا حامی و مدافع اسلام ببیند، و این هم دستور جدیدی لازم ندارد زیرا حمایت از اسلام بر هر مسلمانی واجب است. و بدینجهت وقتیکه شرائط پیروزی بیش از پنجاه درصد برای امام حسین (ع) فراهم شد برای نجات دادن اسلام از راه برگرداندن خلافت بمرکز خود باتصمیمی قاطع حرکت فرمود.

اگر «شاء» تکوینی باشد

تا اینجا بحث بر مبنای این بود که « شاء » تشریحی باشد. اینک بحث دیگری بر مبنای اینکه « شاء » تکوینی باشد: برای اینکه روشن شود آیا ممکن است « شاء » تکوینی باشد یا نه لازم است توضیح کوتاهی بدهیم:

همه پدیده‌های جهان مورد مشیت تکوینی خداست یعنی خداوند چنین مقرر داشته که بر اساس قوانین علت و معلول، علل هر پدیده‌ای که بوجود آمد آن پدیده موجود میشود. بدیهی است اعمال بندگان نیز چه خوب و چه بد از این قانون مستثنی نیست، هم نماز مشمول این قانون است و هم قتل نفس، نهایت اینکه کارهای خوب علاوه بر مشیت تکوینی، مورد امر تشریحی خدا نیز هست، مثلاً نمازی که در خارج واقع میشود مورد مشیت تکوینی خداست چون علل وجودی آن حاصل شده و نماز بوجود آمده. و مورد امر تشریحی است چون خداوند دستور خواندن نماز را داده است. ولی کارهای بد مثل قتل نفس مورد امر تشریحی واقع نمیشود چون مبعوض خداست و فقط مورد مشیت تکوینی خدا واقع میشود یعنی علل قتل که موجود شد قتل بوجود می‌آید و در عین حال این قتل مورد نهی خداست.

بنا بر این گشتن امام مورد مشیت تکوینی خدا و در عین حال ، مورد
نهی تشریحی است و چیزی که مبعوض خداست ممکن نیست ملاک امر تشریحی
واقع شود زیرا ملاک امر تشریحی باید محبوب و دارای مصلحت باشد نه
مبعوض. پس نمیتوان گفت : رسول خدا به امام حسین (ع) دستور داده که
بیرون برو بملاک اینکه خدا گشتن ترا بمشیت تکوینی خواسته است. این
صحیح نیست زیرا قتل نفس از نظر تشریح مبعوض خداست و ممکن
نیست ملاک امر تشریحی قرار گیرد .

آری اگر از کلمه «أُخْرِجْ» چشم بپوشیم «شاء» میتواند تکوینی
باشد زیرا در این صورت معنای «شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا» اینست که خدا مقدر
کرده است تو کشته شوی و این همان پیشگوئی شهادت امام است. و این
پیشگوئی را رسول خدا (ص) در زمان حیاتش مکرر فرموده بود.

خلاصه بحث :

خلاصه بحث اینکه حدیث : « إِنْ أَلَّهِ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا »
معارض دارد و از اینرو از اعتبار ساقط است .
علاوه بر این کلمه «شاء» در این حدیث ممکن نیست تشریحی
باشد که از آن امر و دستور استفاده شود ولی با صرف نظر از کلمه « أُخْرِجْ »
میتواند تکوینی باشد که بمعنای پیشگوئی شهادت امام خواهد بود .
بنابراین از این حدیث نمیتوان فهمید که امام حسین (ع) از
رسول خدا (ص) دستور گرفته است برای کشته شدن برود .

يك تذکر :

صاحب لهوف میفرماید : «ممکن است علت اینکه امام (ع) اهل بیت خود را همراه برد این باشد که اگر آنان را در حجاز یا جای دیگر میگذاشت یزید دستور میداد خانواده امام را اسیر کنند و بشام نزد او ببرند و نسبت به آنان بد رفتاری میکرد و این سبب میشد که آنحضرت نتواند بجهاد پردازد و در نتیجه از سعادت شهادت محروم میگشت^۱ .

از این سخن صاحب لهوف معلوم میشود او بحديث مورد بحث اعتماد نداشته و گرنه بهمین حدیث استدلال میکرد و میفرمود : علت اینکه امام خانواده خود را همراه برد این بود که میخواست به اسیری بروند زیرا خدا خواسته آنانرا اسیر بیند **إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا** نه اینکه بگوید : امام آنانرا همراه خود برد که یزید اسیرشان نکند.

و فراوان شده است که علماء حدیثی را در کتاب خود میآورند بدون اینکه بصحت آن عقیده داشته باشند ، چنانکه مرحوم صدوق در «عیون اخبار الرضا» جلد ۲ ص ۲۳۸ چنین کرده^۲ .

يك سؤال :

کسانی که عقیده دارند امام علیه السلام در صحیفه آسمانی خوانده بود که باید برای کشته شدن در کربلا حرکت کند ، و در مدینه نیز

۱- لهوف ص ۷۴

۲- و چنانکه علامه مجلسی قدس سره وقتی خواسته داستانی را که ضمن آن قصه: «در آغوش گرفتن فاطمه زهراء (ع) حسنین (ع) را بعد از وفات آن بی بی» آمده نقل کند قبل از نقل داستان فرموده است: کتابی که من این داستان را از آن نقل میکنم قابل اعتماد نیست (بحارج ۱۰ ص ۵۰)

رسول خدا (ص) در خواب همین دستور را به آنحضرت داده بود ، آیا این افراد میگویند: پیغمبر اکرم (ص) دوباره درمکه در عالم خواب به ملاقات امام حسین (ع) آمده بود تا همان دستور صحیفه آسمانی و همان دستوری را که در مدینه در خواب به امام داده بود تکرار کند که : « أُخْرِجَ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا . بیرون برو که خدا خواسته ترا کشته ببیند » ؟ چه احتیاجی به تکرار این دستور بود ؟ مگر امام (العیاذ بالله) در عمل کردن بدستوری که در صحیفه آسمانی و در خواب کنار قبر مطهر رسول خدا (ص) از آنحضرت دریافت کرده بود مردد شده یا میخواست در اجرای دستور کوتاهی کند که احتیاج به تأکید و تکرار دستور داشت ۱۴

۶- حدیث ام سلمه :

در بعضی از روایات وارد شده است که رسول خدا (ص) چیزی شبیه خاک سرخ به ام سلمه داد و او آنرا در شیشه‌ای ضبط کرد^۱ و رسول اکرم (ص) به ام سلمه فرمود : هر وقت این خاک خون شد ، بدان که حسین (ع) کشته شده است^۲.

و در روایت دیگری است که فرمود : هر وقت این خاک خون شد حسین (ع) کشته میشود^۳.

۱- بحارج ۱۰ ص ۱۵۵

۲- بحارج ۱۰ ص ۱۵۱

۳- مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۶۳

و در نقل دیگری است که جبرئیل خاک سرخی از قربانگاه امام حسین (ع) به رسول خدا (ص) نشان داد.^۱

و در حدیث دیگری است که جبرئیل خاک سفیدی به آن حضرت نشان داد.^۲

و در خبر دیگری است که جبرئیل مقداری از خاک قتلگاه امام حسین (ع) را به رسول خدا (ص) داد.^۳

بظن قوی اصل مطلب يك چیز بوده ولی هر کسی آنرا بصورتی نقل کرده، یکی گفته است: جبرئیل خاک را به رسول خدا (ص) نشان داد، و دیگری گفته است: خاک را با آن حضرت داد. یکی گفته است: آن خاک، سرخ بود، و دیگری گفته سفید بود، و شخص سومی گفته است: خاک نبود بلکه شبیه بن خاک بود، یکی گفته است: هر وقت خاک، خون شد معلوم میشود حسین بن علی (ع) کشته شده است. و دیگری گفته: هر وقت خاک، خون شد بعداً حسین (ع) کشته میشود.

قدر مشترك بين این روایات اینست که درباره محل شهادت امام حسین (ع) پیش از وقت چیزی، خاک یا غیر خاک به رسول خدا نشان داده شده و آن حضرت آنرا يك دفعه یا مکرر نقل فرموده اند.

و این مطلب از نظر مدارک تاریخی و حدیثی قابل تردید نیست.

بدیهی است این مطلب مربوط به زمان حیات رسول خدا (ص) یعنی

بیش از پنجاه سال قبل از حادثه کربلا بوده است ولی نقل دیگری به ام سلمه

۱- مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۵۹

۲- مناقب جزء ۴ ص ۵۵

۳- مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۵۸

نسبت داده شده که مربوط بزمان قیام امام حسین (ع) یعنی پنجاه سال بعد از وفات رسول خدا (ص) است و لازم است مورد بررسی قرار گیرد، و ما آنرا نقل و بررسی میکنیم:

نقل اثبات الوصیه :

کتاب اثبات الوصیه که مؤلف آن معلوم نیست^۱ حدیثی از ام سلمه بدینصورت نقل میکند:

«بعد از آنکه مردم عراق با امام حسین (ع) مکاتبه کردند و امام، مسلم بن عقیل را بسوی آنان فرستاد، هنگامیکه خود آنحضرت میخواست

۱- در ماه شعبان سال ۱۳۸۸ هجری در تهران بزیارت علامه مجاهد آیه الله امینی صاحب «الغدیر» رفتیم. اینجانب از معظم له پرسیدم: آیا کتاب اثبات الوصیه از مسعودی مؤلف کتاب مروج الذهب است؟ فرمودند: نه، کتاب اثبات الوصیه از مسعودی نیست.

و جناب ایشان برای اثبات این مطلب دلیلهائی آوردند که جای ذکرش نیست. طبق این نظر، آن کتاب «اثبات الوصیه» که در کتب رجال به مسعودی مؤلف مروج الذهب نسبت داده اند غیر از این کتابی است که در دسترس ما است. از مطالعه مجموع از این کتاب «اثبات الوصیه» معلوم میشود نویسنده آن مردی خوش باور و سهل انگار بوده و از نوشتن مطالب نامعقول و بی اعتبار پرهیز نمیکرده است. مثلاً درص ۱۳۷ مینویسد: در همان روزی که امام حسن مجتبی (ع) منولد شد نطفه امام حسین (ع) بسته شد!

و درص ۱۳۸ مینویسد: وقتی که ابراهیم فرزند رسول خدا (ص) فوت شد جبرئیل برای رسول اکرم (ص) خبر آورد که اگر میخواهی خدا ابراهیم را زنده میکند و بعد از تو نبوت را بوی میدهد!

و از این قبیل مطالب بی اعتبار فراوان دارد که جای ذکر آنها نیست. و داستان ام سلمه هم که در متن کتاب نقل کردیم یکی از همان مطالب بی اعتباری است که در کتاب مزبور آمده و دیگران هم بدون توجه بنقاط ضعف آن، نقل کرده اند.

ب عراق برود ام سلمه بوی پیغام داد که حرکت نکن چون من از رسول خدا شنیدم که میگفت : فرزندم حسین در عراق کشته میشود و يك شیشه خاك بمن داد و فرمود: آنرا نگاه دار . امام به ام سلمه پیغام داد: من حتماً کشته خواهم شد و از تقدیر خدا نمیتوان فرار کرد و از مرگ چاره‌ای نیست و من آن روز وساعت و مکانی را که در آن کشته میشوم میدانم و جای دفن خود را میشناسم چنانکه ترا میشناسم و اگر بخواهی آرامگاه خود و کسانی را که با من کشته میشوند بتو نشان میدهم. گفت: میخوام. آنگاه ام سلمه بحضور امام آمد آنحضرت اسم اعظم خدا را بزبان آورد و زمین پائین رفت و آرامگاه خود و بارانش را بام سلمه نشان داد و از خاک آن زمین بهوی داد و او با خاکی که نزدش بود مخلوط کرد پس امام بهوی فرمود: من روز عاشوراء بعد از نماز ظهر کشته میشوم». (اثبات الوصية صفحة ۱۳۹) .

و همین مطلب را خرائج راوندی صفحه ۲۶ و بحار جلد ۱۰ صفحه ۱۷۵ با کمی اختلاف نقل کرده‌اند.

پیش از آنکه در معنای نقل «اثبات الوصية» گفتگو کنیم باید دانست که این نقل از نظر صدور بدو علت قابل تردید است :

۱- سند ندارد.

۲- این نقل، ام سلمه را با آن ایمان صحیح و سوابق حسنه، بی ایمان بصحت پیشگوئی رسول اکرم صلی الله علیه و آله معرفی میکند زیرا طبق این نقل، ام سلمه بد امام گفته است: به عراق برو که پیشگوئی رسول خدا (ص) درباره کشته شدن تو واقع نشود .

مگر ممکن است قصه شهادت امام حسین (ع) که حتی با انبیاء سلف

خبر داده شده بود^۱ و پیغمبر اسلام (ص) مکرر از وقوع آن خبر داده بود
دروغ از کار در آید؟!۴

در این نقل به ام سلمه نسبت داده شده که خواسته است از وقوع شهادت امام
جلوگیری کند. مگر ام سلمه ایمان نداشته که پیشگوئی رسول خدا احتمالاً
واقع خواهد شد؟!۵

معنای حدیث :

در معنای نقل «اثبات الوصیه» دو احتمال است :

۱- اینکه بگوئیم مضمون این نقل اینست که فقط امام از زمان و
مکان شهادت خود خبر داده است نه اینکه بقصد قربانگاه خود در کربلا
حرکت کرده باشد.

۲- اینکه بگوئیم: مضمونش اینست که امام از همان مکه بقصد
قربانگاه خود در کربلا حرکت کرده است.

بنابرا احتمال اول این نقل دلالت نمیکند که امام بقصد کشته شدن
حرکت فرموده است.

و بنا بر احتمال دوم ، این نقل با گفتار و کردار امام مخالف میشود
زیرا طبق احتمال دوم مضمون این نقل اینست که آنحضرت از مکه بقصد
قربانگاه خود در کربلا حرکت کرده است تا در روز معینی در زمین معینی
فرود آید و در ساعت معینی همانجا کشته شود. در حالیکه مسام است که امام
از مکه بقصد کوفه حرکت کرده نه بقصد کربلا ، زیرا اگر امام حسین (ع)
از مکه قصد داشت بقربانگاه خود در کربلا برود :

- ۱- چرا مسلم بن عقیل را بکوفه فرستاد؟!
- ۲- و چرا بانکای نامهٔ مسلم حرکت کرد؟ مسلم که آمادگی کوفه را گزارش داده بود نه کربلا را.
- ۳- و چرا بعد از زُبَیر فرمود: من قصد رفتن بکوفه دارم؟ (طبری ج ۴ ص ۲۸۸).
- ۴- و چرا ابن عباس با امام گفت بکوفه نرو؟ (الاکبار الطوال ص ۲۲۱).
- ۵- و چرا عبدالله بن مطیع با آنحضرت گفت: بکوفه نرو؟ (ارشاد مفید ص ۲۰۱).
- ۶- و چرا از بین راه بمردم کوفه نامه نوشت که من همین روزها بکوفه می‌آیم؟ (طبری ج ۴ ص ۲۹۷).
- ۷- و چرا بعد از رسیدن خبر قتل مسلم با اصحاب خود مشورت فرمود که بکوفه برویم یا نه؟ (ارشاد ص ۲۰۳).
- ۸- و چرا به «عَمْرُو بْنُ تَوْذَانَ» فرمود: به کوفه می‌روم؟ (ارشاد ص ۲۰۴).
- ۹- و چرا امام بن‌حرب بن یزید واردوی او فرمود: اگر اطمینان بدهید در یاریم وفادار هستید من به شهر شما (کوفه) می‌آیم؟ (تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۳ و الاخبار الطوال ص ۲۲۴).
- هر گفتگو و اقدامی امام کرده برای کوفه بوده نه کربلا. و نیز اگر امام قصد داشت بکربلا برود
- ۱۰- چرا بعد از درگونی اوضاع کوفه آنحضرت در حضور حُرَبن یزید و اصحابش فرمود: من بر می‌گردم؟ (ارشاد ص ۲۰۵).
- ۱۱- و چرا بعد از آنکه از جلب موافقت «حُر» و اصحابش مایوس

شد کاروان خود را بطرف حجاز بحرکت درآورد تا بمدینه برگردد؟
(طبری ج ۴ ص ۳۰۴) .

از آنچه گذشت معلوم شد که این نقل «اثبات الوصیه» و خرائج و بحار
نه از نظر صدور قابل اعتماد است و نه از نظر معنی و مضمون بسه دلیل:
۱- سند ندارد.

۲- به ایمان امسلمه لطمه میزند .

۳- مضمون این نقل طبق احتمال دوم با گفتار و کردار ام حسین (ع)
مخالف است .

يك نکته :

مضمون نقل بی اعتبار «اثبات الوصیه» این بود که امام حسین (ع)
هنگامیکه میخواست از مکه بکوفه برود این مذاکرات را با امسلمه
فرموده است، پس طبق این نقل، مذاکرات (فرضی) بین امام و امسلمه در مکه
بوده نه در مدینه.

و خرائج را وندی همین مطلب اثبات الوصیه را با کمی اختلاف
بدین صورت نقل کرده است :

« إِنَّهُ لَمَّا أَرَادَ الْعِرَاقَ قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ لَا تَخْرُجْ إِلَيَّ الْعِرَاقَ فَإِنِّي سَمِعْتُ
رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ : يُقْتَلُ ابْنِي الْحُسَيْنُ بِالْعِرَاقِ ۱ الخ . وقتیکه امام حسین (ع)
خواست بعراق برود امسلمه گفت: بعراق نرو چون من از رسول خدا (ص)
شنیدم که میفرمود: فرزند من حسین در عراق کشته میشود .

و همین مطلب را بحار الانوار چاپ امین الضرب جلد ۱۰ صفحه ۱۷۵

۱- خرائج را وندی ص ۲۶ چاپ ۱۳۰۱

وچاپ سنگی ۱۳۳۲ خط میرزا صمد تبریزی صفحه ۱۷۵ با کمی اختلاف بدینصورت نقل میکند:

« وَجَدْتُ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ أَنَّهُ أُمِّسَلَمَةٌ
فَقَالَتْ: لَا تُخْرِجْنِي بِخُرُوجِكَ إِلَى الْعِرَاقِ فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكَ يَقُولُ: يُقْتَلُ وَلَدِي
الْحُسَيْنُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ - الخ. در برخی کتبها یافتیم: وقتیکه امام حسین (ع)
میخواست خارج شود، ام سلمه بحضور وی آمد و گفت: با مسافرت خود به عراق مرا
محزون نکن چون من شنیدم جدت میفرمود: فرزند من حسین در زمین عراق
کشته میشود. »

بدیهی است چون مذاکرات ام سلمه درباره سفر عراق است باید
گفت: طبق نقل خرائج و بحار نیز مذاکرات (فرضی) بین امام و ام سلمه در
مکه بوده است نه در مدینه، چون وقتیکه آنحضرت از مدینه به مکه هجرت
فرمود هیچ تصمیمی درباره مسافرت عراق نگرفته بود بلکه بعد از گزارش
مسعود مسلم بن عقیل تصمیم گرفت از مکه به عراق برود، و قبل از گزارش
مسلم تصمیم داشت که اگر اوضاع کوفه مساعد نیست به عراق سفر نکند و از
ازاینرو وقتیکه مسلم را فرستاد بوی دستور داد که اگر اوضاع کوفه مساعد
نیست زود مراجعت کن^۱.

تا اینجا مطلب روشن است.

ولی در یک چاپ دیگر بحار که سال ۱۲۷۰ نوشته شده این نقل
چنین آمده است: « وَجَدْتُ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ مِنَ
الْمَدِينَةِ أَنَّهُ أُمِّسَلَمَةٌ فَقَالَتْ : لَا تُخْرِجْنِي بِخُرُوجِكَ إِلَى الْعِرَاقِ - الخ. »

بدینگونه در این چاپ بحار که چاپ بر غلطی است و شماره صفحات

هم ندارد کلمه «مِنَ الْمَدِينَةِ» اضافه شده و شاید این اشتباهی باشد که از کتاب سرزده زیرا در نقل «اثبات الوصية» و «خراج» و آن دو چاپ دیگر بحار که قبلاً نام بردیم کلمه «مِنَ الْمَدِينَةِ» وجود ندارد.

آنکه کتاب «نفس المهموم» درص ۳۹ این داستان را از بحار نقل کرده و کلمه «مِنَ الْمَدِينَةِ» را هم نوشته است. معلوم میشود مؤلف نفس المهموم قدس سره این مطلب را از این چاپ بحار که متعلق بسال ۱۲۷۰ است یا چاپی مشابه آن نقل کرده و به آن دو چاپ دیگر بحار مراجعه فرموده است.

حالا کسی که به «نفس المهموم» یا به این چاپ بحار رجوع کند و به آن دو چاپ دیگر بحار و «خراج» و «اثبات الوصية» رجوع نکند خیال میکند امام حسین (ع) از همان مدینه قصد رفتن بعراق را داشته آن هم برای کشته شدن. در حالیکه منشأ این خیال فقط کلمه «مِنَ الْمَدِينَةِ» است که شاید کاتب آنرا اشتبهاً نوشته باشد. و بفرض اینکه خود مؤلف بحار هم کلمه «مِنَ الْمَدِينَةِ» را نوشته باشد چون این عبارت را از کتابی نقل کرده که نه اسمش را میدانیم و نه مؤلفش را میشناسیم از اینرو نمیتوانیم بدان اعتماد کنیم.

يك تذکر :

چون این مطلب که انسان خود را با این وضع و حشمتناك بدگشتن میدهد مخالف عقل اجتماعی مردم است و همه عقلاء ظاهر آنرا عملی سفیهانه می‌شمارند از اینرو باید چنین کاری مستند به تعبد و مأموریت الهی باشد، و اثبات اینکه امام مأمور بوده چنین کاری را انجام دهد دلیلی محکم تر از حدیث بی سند ام سلمه لازم دارد.

و بعبارت دیگر : اثبات چنین مطلبی که مخالف عقل اجتماعی مردم است در حد مطالب تاریخی نیست که بتوان به نقل مؤرخان یا به حدیث بی سند اعتماد کرد بلکه در حد يك مسئله فقهی یا بالا تر است و احتیاج به دلیلی محکم دارد که مورد قبول همه علماء باشد . و حدیث مورد بحث نه محکم است و نه مورد قبول همه علماء و صرف نقل حدیث در کتب روایتی دلیل این نیست که همه علمائی که آنرا نقل کرده اند بمضمونش معتقد بوده اند .

و نیز مسئله علم امام علیه السلام بمکان و زمان شهادت خود يك مسئله کلامی و اعتقادی است که با خبر واحد اگر صحیح اعلائی هم باشد بدون ملاحظه اخبار معارض و آیات قرآن از قبیل «وَمَا تَذَرِي نَفْسٌ يَأْتِي أَرْضِ تَمُوتُ» ثابت نمیشود ، چه رسد به خبر بی سندی که با عمل امام هم مخالف است .

۷ = داستان فرشته ها :

ابو جعفر طبری در کتاب « دلائل الامامة » از مردی از اهل سنت بنام «سُفْيَانُ بْنُ وَكَيْعٍ» و او از راویان دیگری نقل میکند :

« سه شب پیش از آنکه امام حسین (ع) به عراق حرکت کند دو نفر بحضور آنحضرت آمدند و گفتند : مردم کوفه در یاری شما ضعیف هستند . امام بآدمت به آسمان اشاره کرد عدّه بیشماری از فرشته ها فرود آمدند آنگاه فرمود : اگر اجر من ضایع نمیشد به کمک این فرشته ها

بادشمنان جنگ میکردم ولی میدانم که در آنجا قتلگاہ من و اصحابم خواهد بود و از یاران من کسی نجات نمی‌یابد بغیر از فرزندم علی
 وَلَٰكِنْ اَعْلَمُ يَقِيْنًا اَنَّ هُنَاكَ مَضْرَعِيْ وَمَضْرَعُ اَصْحَابِيْ لَا يَنْجُو مِنْهُمْ اِلَّا وَاَلِدِيْ عَلِيٌّ^۱ .

کلمه « مَضْرَعُ » بمعنای محل کشته شدن استعمال میشود چنانکه در حدیث لهوف آمده : « وَخَيْرَ بِيْ مَضْرَعٍ اَنَا لَاقِيْهِ »^۲ و اهل لغت نوشته‌اند : « مَضَارِعُ الْقَوْمِ حَيْثُ قُتِلُوْا »^۳ و کلمه « اصحاب » بمعنای اخص شامل فرزندان و غلامان شخص نمیشود و بمعنای اعم شامل فرزندان و غلامان هم میشود و در این روایت بمعنای اعم است زیرا علی بن الحسین علیه السلام از اصحاب استثناء شده پس در اینجا کلمه « اصحاب » شامل غلامان و فرزندان امام هم میشود .

ممکن است کسی بادیدن این نقل گمان کند امام حسین (ع) از مکه بقصد کشته شدن حرکت فرموده است ولی باید دانست که بچند علت به این نقل نمیتوان اعتماد کرد :

۱- یکی از راویان این قصه یعنی « سُفْيَانُ بْنُ وَكَيْعٍ » متهم به دروغ گوئی است^۴ .

۲- این نقل معارض دارد و آن روایتی است که « لُؤْطُ بْنُ يَحْيَى » از « عُقْبَةُ بْنُ بَشِيرٍ » اسدی از امام محمد باقر علیه السلام نقل میکند که

۱- دلائل الامامة ص ۷۴

۲- لهوف ص ۵۳

۳- اقرب الموارد ج ۱ ص ۶۴۴

۴- میزان الاعتدال ج ۲ ص ۱۷۳

در روز عاشوراء وقتی بچه امام حسین (ع) تیر خورد آنحضرت بدرگاه خدا عرضه داشت :

«خدا یا اگر کمک آسمانی را از ما باز داشته‌ای این مصیبت را ذخیره آخرت ما قرار ده و انتقام ما را از این ستمگران بگیر» .
از این حدیث معلوم میشود خداوند کمک آسمانی را از امام باز داشته درحالی که از حدیث مورد بحث معلوم میشود کمک آسمانی را باز نداشته است .

۳- در این نقل میگوید : غیر از امام سجاد علیه السلام کسی از اصحاب امام باقی نمیماند درحالی که غیر از حضرت سجاد (ع) این عده که نام میبریم باقی ماندند :

- ۱- حسن بن الحسن (طبری ج ۴ ص ۳۵۹) .
- ۲- عمرو بن الحسن^۲ (طبری ج ۴ ص ۳۵۹) .
- ۳- زید بن الحسن (اہوف ص ۱۲۹ و مقاتل الطالبیین ص ۱۱۹) .
- ۴- غلام عبدالرحمن بن عبدالربہ انصاری (طبری ج ۴ ص ۳۲۱) .
- ۵- ضحاک بن عبدالله مشرقی (طبری ج ۴ ص ۳۳۹) .
- ۶- عقبه بن سمان (طبری ج ۴ ص ۳۴۹) .
- ۷- مرقع بن نمامہ اسدی (طبری ج ۴ ص ۳۴۷) .

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۴۲ و ارشاد ص ۲۲۱
۲- طبری ج ۴ ص ۳۵۹ میگوید: « وَاسْتَضَفِرَ عَمْرُو بْنُ الْحَسَنِ » و این بدان معنی نیست که عمرو بن الحسن بچه بوده و از اصحاب نبوده زیرا در همان صفحه درباره امام سجاد علیه السلام میگوید: « وَاسْتَضَفِرَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ » و درباره حسن منی هم میگوید: « وَاسْتَضَفِرَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ » .

۸- مسلم بن رباح مولى على (تهذيب ابن عساکر ج ۴ ص ۳۳۸) .

۹- قاسم بن عبدالله بن جعفر (سیر النبلاء ج ۳ ص ۲۰۳) .

۱۰- محمد بن عقيل (سیر النبلاء ج ۳ ص ۲۰۳) .

اگرچه درباره عمرو بن الحسن قولی هست که کشته شده (ارشاد ص ۱۷۶) و درباره زید بن الحسن هم قولی هست که همراه امام نیامده ولی اگر ۸ نفر از عده نامبرده هم باقی مانده باشند بلکه اگر نصف این عده هم باقی مانده باشند باز این جمله حدیث که: «لَا يَنْجُو مِنْهُمْ إِلَّا وَوَلَدِي عَلِيٌّ» از اصحاب من بجز فرزندم علی کسی باقی نمی ماند، صحیح نیست .

به این سه علتی که ذکر شد حدیث مزبور قابل اعتماد نیست .

علاوه بر این معنای این سخن چیست که نسبت به امام میدهد :
« اگر اجر من ضایع نمیشد به کمک این فرشته ها میجنگیدم » ؟ آیا اگر امام بکمک فرشته ها دشمنان را نابود کند و اسلام پایمال شده را زنده نماید اجرش ضایع میشود ؟!

جواب این مطلب را باید آن راوی متهم بدروغ گوئی «سُفْيَانُ بْنُ وَكَيْعٍ،

بدهد .

نقل لهوف :

لهوف هم این داستان را در ص ۵۴ نقل کرده در حالی که زنده ماندن حسن بن الحسن و زید بن الحسن و عمرو بن الحسن را در ص ۱۲۸ و ۱۲۹ آورده و این تناقض روشنی است ! .

۸- داستان فرشته‌ها و جن‌ها :

لهوف از کتابی بنام «مَوَيْدُ النَّبِيِّ وَمَوَيْدُ الْأَوْصِيَاءِ» که آنرا از مرحوم شیخ مفید قدس سره دانسته از امام صادق علیه السلام داستانی را نقل میکند که خلاصه آن اینست :

«آنگاه که امام حسین علیه السلام از مکه حرکت فرمود چند فوج از فرشته‌ها آمدند و گفتند : خدا ما را در چند جا به کمک جد شما فرستاده و اینک به کمک شما اعزام نموده ، امام کمک فرشته‌ها را نپذیرفت و فرمود : وقتی به محل شهادت خود رسیدم شما بیایید . هیچ امر نامطلوبی از دشمنان بمن نخواهد رسید تا به محل شهادت خود برسم لَا يَلْقَوْنِي بِكَرْبَهَةٍ اَوْ اَصِلَ اِلَيَّ بِقَعْتِي ، پس از آن چند فوج از مؤمنان جن آمدند و گفتند : اگر امر بفرمائید ما همه دشمنان شما را نابود میکنیم آنحضرت کمک جن‌ها را نیز نپذیرفت و فرمود : شما در روز عاشوراء که در آخر آن کشته خواهم شد بیایید^۱ .»

ممکن است کسی بادی بن این نقل تصور کند امام حسین (ع) از مکه بقصد کشته شدن حرکت فرموده ولی باید دانست که این نقل بچند علت قابل اعتماد نیست :

۱- سند ندارد .

۲- از این نقل معلوم میشود امام حسین (ع) مخالف سیره رسول خدا (ص) رفتار کرده زیرا پیغمبر خدا (ص) کمک فرشته‌ها را در جنگ بدر پذیرفت^۲ و به کمک آنها اسلام را نجات داد ولی طبق این نقل امام

۱- لهوف ص ۵۸ و ۵۹

۲- سورة انفال آیه ۹

حسین (ع) برخلاف جدش کمک فرشته‌ها را نپذیرفت .

و میدانیم که عمل رسول خدا (ص) بحکم آیه « لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ » سرمشق مردم است و حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه از هر کس سزاوارتر است که به سیره پیغمبر خدا (ص) عمل کند و کمک الهی را بپذیرد و اسلام را نجات دهد .

۳ - در این نقل نسبت به امام میدهد که «هیچ امر نامطلوبی بمن نخواهد رسید تا به قتلگاه خود برسم» و این برخلاف حقیقت است زیرا پیش از آنکه امام به کربلا برسد خُربن یزید برای جلب فرزند پیغمبر (ص) آمد و آنحضرت را بسیار ناراحت کرد و خانواده وی را لرزاند و سرانجام از برگشتن سبط پیغمبر (ص) به حجاز جلوگیری کرد و این از بزرگترین ظلم‌هایی است که قبل از رسیدن به کربلا به امام حسین علیه السلام شده و بهترین دلیل بزرگی این ظلم اینست که خود خُربن یزید شك داشت توبه‌اش قبول میشود یا نه و از اینرو از امام پرسید : آیا توبه من قبول میشود؟ و همین ظلم بزرگ مقدمه ظلم‌های دیگری شد که سرانجام بشهادت آنحضرت انجامید .

پس چگونه میتوان مطلبی را که در این نقل نسبت به امام داده که :
«هیچ امر نامطلوبی بمن نخواهد رسید تا به قتلگاه خود برسم» قبول کرد ۱۴

۴ - این حدیث ، معارض دارد و آن حدیثی است که میگوید :
«وقتی بچه امام حسین (ع) در دامش تیر خورد آنحضرت به درگاه خدا عرضه داشت : خدایا اگر کمک آسمانی را از ما باز داشته‌ای این مصیبت

را ذخیره آخرت مقرر کرده^۱. از این حدیث معلوم میشود خداوند کمک آسمانی را از امام باز داشته در حالی که از حدیث فرشته‌ها و جن‌ها معلوم میشود کمک آسمانی را باز نداشته است.

۵- همه میدانند که امام حسین علیه السلام برای ارزیابی نیروهای خویش مسلم را به کوفه فرستاد و از مردم بصره کمک نظامی خواست^۲. آیا ممکن است در زمانی که امام برای حمایت اسلام و زنده کردن سنت پیغمبر (ص) احتیاج به هر گونه کمکی داشت از پذیرفتن نیروهای کمکی که خداوند فرستاده خودداری کند تا دشمن بر اوضاع مسلط گردد و همچنان اسلام را پایمال نماید ۱۴

آیا چنین نسبتی را به این زعییم عظیم و امام مجاهد که همه چیز خود را وقف اسلام کرده بود میتوان داد ۱۴

۶- از این نقل معلوم میشود امام مخالف خواست خدا عمل کرده زیرا فرضاً خدا همان فرشته‌هایی را که در چند جا بکمک پیغمبر (ص) آمده بودند فرستاده که امام حسین (ع) بکمک آنها اسلام را از خطر نجات دهد ولی امام کمک خدا را نپذیرفته آیا میتوان به امام نسبت داد که مخالف خواست خدا عمل کرده است ۱۴

يك تذکر :

مرحوم شیخ مفید قدس سره که لهوف حدیث فرشته‌ها و جن‌ها را از وی نقل کرده به این حدیث اعتماد نداشته زیرا از این حدیث

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۴۲ و ارشاد ص ۲۲۱

۲- لهوف ص ۳۲ تا ۳۷

معلوم میشود امام حسین (ع) با علم و عمد برای کشته شدن حرکت فرموده در حالی که شیخ مفید میفرماید: « وَأَمَّا عَلْمُ الْحُسَيْنِ بِأَنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ خَاذِلُوهُ فَلَسْنَا نَقْطَعُ عَلَى ذَلِكَ إِذْ لَاحِجَةٌ عَلَيْهِ مِنْ عَقْلِ وَلَا سَمْعٍ^۱ » یعنی هیچ دلیل عقلی یا نقلی نداریم که حسین علیه السلام میدانسته اهل کوفه یارش نمیکند و در این سفر کشته میشود ، معلوم میشود مرحوم شیخ مفید این حدیث را حُجَّتْ نمیدانسته است .

تذکر دیگر:

دو مطلب در حدیث فرشته ها و جن ها وجود دارد که اثبات هر يك احتیاج به دلیل قطعی مثل قرآن و حدیث متواتر دارد :

۱ - خرق عادت .

۲ - اینکه امام خود را به کشتن داده و این مخالف عقل اجتماعی مردم است .

و میدانیم اثبات خرق عادت و نیز اثبات مطلبی که ظاهر آن مخالف عقل اجتماعی است احتیاج به دلیل قاطع دارد نه دلیلی که دارای ۶ نقطه ضعف است .

نقل نورالعین :

داستان فرشته ها و جن ها را ابواسحاق اسفرائینی نیز در ص ۲۳ و ۲۴ از کتاب پرافسانه و گمراه کننده « نُورُ الْعَيْنِ^۲ » با کمی اختلاف آورده است .

۱ - بحار طبع جدید ج ۴۲ ص ۲۵۸

۲ - نورالعین کتابی است پر از دروغ که ابواسحاق اسفرائینی متوفای ۱۰۰۰

۹ = حدیث: « من لحق بی استشهد » :

حمزة بن حمران میگوید : مادر محضر امام صادق علیه السلام از قیام امام حسین (ع) و همراهی نکردن محمد حنفیه با آنحضرت سخن بمیان آوردیم ، حضرت صادق (ع) فرمود : من حدیثی برای تو نقل میکنم

→ ۴۱۷ یا ۴۱۸ هجری در مقتل امام حسین (ع) به عربی بسیار رکیک نوشته و حقایق تاریخی را تحریف کرده. صاحب بن عبّاد درباره ابواسحاق میگوید: او آتش سوزنده‌ای است (لعت نامۀ دهخدا ص ۲۳۲۲). برای معرفی این سنی دروغ پرداز چند مطلب را از باب نمونه از کتاب او نقل میکنیم: ۱ - میگوید: علی علیه السلام در محراب مسجد کوفه دفن شده (ص ۵) ۲ - میگوید: معاویه درباره حسین (ع) از پدرش علی مهر بان تر بود (ص ۵) ۳ - میگوید ، معاویه به یزید گفت: خلافت از حسین و پدر اوست و ما بنده حسین و پدر او هستیم تو بگذار خلافت به اهلش بر گردد (ص ۷) ۴ - میگوید، امام بمردم کوفه نوشت: مسلم برای شما در مسجد کوفه نماز میخواند و نعمان بن بشیر بین شما حکم میکند تا من به کوفه بیایم (ص ۱۵) ۵ - میگوید: مسلم بمنزل نعمان بن بشیر رفت و نعمان نامه امام را روی سر گذاشت و با مسلم موافقت کرد و مسلم نماز جماعت میخواند و بین مردم قضاوت میکرد و نعمان حکومت میکرد (ص ۱۶) ۶ - میگوید ، امام به خواهرش سکینه گفت : من از جدم شنیده‌ام که حسین کشته میشود ولی شاید آن حسین غیر از من باشد (ص ۱۷) ۷ - میگوید ، عبدالله زبیر به امام حسین (ع) گفت : مرا با خود به کوفه ببر و من دو هزار مرد شجاع بکمک شما میآورم و تا دروازه مکه امام را بدرقه کرد و با چشم گریان با او وداع کرد و بر گشت (ص ۱۹) ۸ - میگوید ، ابن زیاد نامه‌ای باسم مسلم جعل کرد و از زبان وی به امام نوشت : هر چه زودتر به کوفه بیا (ص ۳۷) ۹ - میگوید ، اجساد شهدای کربلا را قومی از جنها دفن کردند (ص ۶۶) ۱۰ - میگوید . یزید از شدت پشیمانی سبلی به صورت خود میزد و میگفت : مرا با حسین چه کار؟! (ص ۸۵) و صدها دروغ دیگر .

(و حقیقت مطلب را میگوییم) تا دیگر بعد از این مجلس از قضیه محمد بن حنیفه سؤال نکنی :

امام حسین علیه السلام وقتی که از مکه بسوی کوفه حرکت کرد کاغذی خواست و چنین نوشت : بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ اِلَىٰ بَنِي هَاشِمٍ : اَمَّا بَعْدُ فَاِنَّهُ مِنْ لِحَقِّ بِيْ مِنْكُمْ اُسْتَشْهِدُ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنِّيْ لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ وَالسَّلَامُ^۱ . این نامه‌ای است از حسین بن علی به بنی هاشم : از شما کسی که بمن ملحق شود شهید میشود و کسی که ملحق نشود به فتح و پیروزی نمیرسد . ۴ .

در معنای این حدیث چند وجه است :

۱ - بگوئیم : مقصود اینست که هر کس از بنی هاشم به امام ملحق شود شهید میشود مثل پسران عبدالله جعفر ولی دیگر از شهادت یا عدم شهادت خود امام و سایر همراهان آنحضرت ساکت است (و این معنای ظاهر حدیث است).

۲ - بگوئیم : مقصود اینست که هر کس از بنی هاشم به امام ملحق شود گذشته میشود و همچنین خود آنحضرت و همه همراهان (از باب اینکه حکم لاحق و ملحق یکی است) شهید میشوند . و این وجه با واقع منطبق نمیشود زیرا چند نفر از اصحاب امام از بنی هاشم و غیر آنان زنده ماندند چنانکه سابقاً در صفحه ۴۱۸ اشاره کردیم .

۳ - بگوئیم : مقصود اینست که اکثریت بنی هاشم چه لاحق و چه ملحق شهید میشوند و از شهادت یا عدم شهادت خود امام بشخصه ساکت

۱ - اهوف ص ۵۷ و دلائل الامامة ص ۷۷ و کامل الزیارات ص ۷۵ با کمی اختلاف.

است چون احتمال دارد خود آنحضرت جزء اقلیت باشد یا جزء اکثریت. چنانکه دربارهٔ يك يك از همراهان نیز این احتمال هست که جزء اقلیت باشند یا جزء اکثریت .

۴- بگوئیم: مقصود اینست که بنی هاشم ، چه لاحق و چه ملحق در معرض شهادت هستند زیرا امکان برخورد نظامی هست، ولی از شهادت یا عدم شهادت خود امام (ع) بشخصه و يك يك از افراد بنی هاشم باشخاصهم ساکت است .

۵- بگوئیم : کلمه (اُسْتُفِهَدَ) اخبار بمعنای انشاء است و مقصود امام (ع) اینست که از بنی هاشم استنصار کند و ضمناً میخواهد روح شهادت و آمادگی برای فداکاری را در آنان بدمد و معنای « اُسْتُفِهَدَ » اینست که (هر کس بمن ملحق شود) باید آمادهٔ پیکار تا سرحد شهادت باشد . پس منظور آنحضرت اینست که بنی هاشم را تشویق کند تا بوی ملحق گردند و از اینرو در ذیل نامه فرموده است : هر کس بمن ملحق نشود به فتح و پیروزی نخواهد رسید یعنی حالا که ماندن شما در مدینه به پیروزی نمیانجامد و باید زیر سایهٔ ظلم زندگی کنید همان بهتر که آمادهٔ پیکار شوید و در این قیام با من همکاری کنید با امید اینکه بردشمن غالب گردیم .

يك نکته :

چون در محضر امام صادق (ع) سخن از همراهی نکردن محمد حَنْفِيَه با امام در بین بوده احتمالاً آنحضرت خواسته بفرماید : سیدالشهداء (ع) محمد حَنْفِيَه را با سایر بنی هاشم بدکمك خود طلبید با این وصف او از

نصرت وی خودداری کرد^۱ و شاید ضمناً خواسته باشد از طایفه کیسانیه انتقاد کند و بفرماید: آنان کسی را به امامت پذیرفته‌اند که از کمک به امام خود دریغ کرده‌است.

خلاصهٔ وجوه:

وجه اول از پنج وجه مزبور معنای حقیقی حدیث محسوب می‌شود و وجه دوم قابل قبول نیست و سه وجه دیگر با نوعی تأویل قابل قبول است. آیا با این احتمالاتی که در معنای حدیث هست میتوان یکی از احتمالات را با اطمینان خاطر پذیرفت و آیا میتوان از این حدیث استفاده کرد که امام حسین (ع) بقصد کشته شدن حرکت فرموده است؟ و آیا چنین مطالبی را که مخالف عقل اجتماعی مردم است میتوان با چنین حدیثی اثبات کرد؟ داوری آن بعهدهٔ خود شما.

۱۰ = حدیث «همرو بن لوزان»:

آنگاه که امام حسین (ع) در راه کوفه به «بَطْنُ الْعَقْبَةِ» رسید مردی

۱- ابن عساکر نوشته است: «امام حسین (ع) از مکه برای مدینه پیکی فرستاد و نوزده نفر مرد وزن از بنی عبدالمطلب برای همراهی آنحضرت آمدند (تهذیب ابن عساکر ج ۴ ص ۳۳۱)» معلوم میشود امام از بنی هاشم کمک خواسته و عده‌ای از آنان بکمک حضرت شتافته‌اند و ممکن است گفته شود: همین ناممورد بحث را برای کمک خواستن فرستاده و یک عده از بنی هاشم بکمک آمده‌اند ولی محمد حنفیه تخلف کرده است. و در اینصورت کلمه «استشهد» اخبار بمعنای انشاء است و شاید این معنی بهتر باشد زیرا خبر دادن امام از اینکه هر کس بمن مسلح شود کشته میشود چه سودی دارد؟

از بنی عِکْرِمَه بنام « عمرو بن لوذان » با آنحضرت ملاقات کرد و پرسید:
 کجا میروید؟ فرمود: کوفه، آن مرد گفت: ترا بخدا برگرد زیرا
 بخدا سوگند جز بر نیزه ها و شمشیر های دشمن وارد نمیشوی آنانکه
 شمارا دعوت کرده اند اگر خودشان با رقیب جنگیده و زمینه پیروزی شما
 را فراهم کرده بودند در اینصورت رأی صحیح این بود که به کوفه بروید
 امام فرمود: رأی صحیح بر من پوشیده نیست ولی در عین حال نمیتوان بر امر
 و تقدیر خدا غالب شد لایخفی علی الرأی ولیکن الله لا یغلب علی امره .
 آنگاه فرمود: « وَانَّه لَایَدْعُوْنِی حَتّٰی یَسْتَخْرِجُوْا هٰذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ جَوْفِی
 فَاِذَا فَعَلُوْا سَلَطَ اللهُ عَلَیْهِمْ مَنْ یُّدِلُّهُمْ حَتّٰی یَكُوْنُوْا اَذَلَّ فِرْقِ الْاُمَمِ » .
 بخدا قسم اینان مرا رها نمیکنند تا اینکه این گوشت آویزان را (یعنی
 قلب مرا) از اندرونم بیرون آورند پس آنگاه که چنین کردند خداوند
 کسی را بر آنان مسلط خواهد کرد که ذلیلشان کند آنچنانکه ذلیلترین
 فرقه ها گردند . ۴

برای درک صحیح معنای این حدیث لازم است توضیح کوتاهی

بدهیم:

اگر يك نفر مسلمان که بجهان بعد از مرگ عقیده دارد بمنظور
 پیکار بادشمن از خانه اش بیرون برود و فرض کنیم که رسول خدا (ص)
 باو فرموده است: تو با شهادت از دنیا میروی نه با مرگ عادی، منطق این
 شخص آنگاه که برای جنگ بادشمن می رود اینست که: من برای غلبه
 بر دشمن بجنگ میروم و برای پیروزی اسلام تمام نیروی خود را بکار
 میبرم . حالا اگر در این مبارزه پیروز شوم و دشمن را نابود کنم و خود

زنده بمانم چه بهتر از اینکه دشمن را کوبیده و اسلام را رونق داده و سر بلند کرده‌ام. و اگر در این مبارزه کشته شوم بسعادت شهادت که رسول خدا (ص) پیشگوئی فرموده رسیده‌ام .

آیا در اینجا میتوان گفت : این شخص برای کشته شدن بیرون رفته است ؟ البته نه ، زیرا او تمام نیروی خود را بکار برده که دشمن را بکوبد و هیچگاه برای کشته شدن فعالیت نکرده ، بلکه در همان حال جنگ و پیکار هم در حفظ جان خود کوشیده است که زنده بماند و پشتیبان نیروهای اسلام باشد . نهایت اینکه قضیه شهادت هم بصورت يك آرزوئی دردناک وجود داشته و منطق او اینست که اگر بدست دشمن کشته شوم مغبون نشده‌ام بلکه بسعادت شهادت رسیده‌ام .
يك نمونه روشن :

امیر المؤمنین علیه السلام از يك طرف در بار مبارزه با معاویه میفرماید : « وَسَاجِدٌ فِي أَنْ أُطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَغْكُوسِ وَالْجَنِيِّ الْمَغْرُكُوسِ^۱ . من کوشش میکنم که زمین را از این عنصر ناپاک معاویه بن ابی سفیان پاک گردانم . »

و از طرفی میفرماید : « تَوْلَاظَمَنِي عِنْدَ لِقَائِي عَدُوِّي فِي الشَّهَادَةِ وَتَوَطَّيَنِي نَفْسِي عَلَى الْمَنِيَّةِ لِأَخْبَبْتُ أَنْ لَا بَقِيَّ مَعَهُ هُوْلَاءُ يَوْمًا وَاحِدًا^۲ . اگر نه این بود که هنگام ملاقات با دشمن در میدان جنگ آرزوی شهادت دارم و آماده مرگ هستم دوست نمیداشتم يك روز با این مردم زندگی کنم . »

۱- نهج البلاغه نامه ۴۴

۲- نهج البلاغه نامه ۳۵

آیا علی علیه السلام هنگامی که در میدان جنگ با معاویه روبرو میشود هم برای کشتن معاویه فعالیت میکنند و هم برای کشته شدن خودش؟ اگر امیر المؤمنین (ع) برای کشته شدن خود فعالیت کند و کشته شود که دیگر نمیتواند زمین را از وجود معاویه پاک گرداند، در حالی که خود امام میفرماید: من کوشش میکنم که زمین را از وجود معاویه پاک گردانم.

حقیقت اینست که امیر المؤمنین (ع) وقتی عازم بیکار با معاویه میشود تمام نیروی خود را بکار میبرد که معاویه را از زمین بردارد، و هر چه فعالیت میکند فقط برای همین منظور است و هرگز برای کشته شدن بیرون نمیروند و برای شهید گشتن فعالیت نمیکنند. آری آرزوی شهادت در دل آنحضرت وجود دارد و رسول اکرم (ص) نیز قبلاً بوی خبر داده بود که: تضربت میخوری و شهید میشوی. و چون در صحنه جنگ احتمال کشته شدن امام در بین بود از اینرو میفرمود: من آرزوی شهادت در میدان جنگ را دارم و در انتظار آن بسر میبرم.

پس آنجا که علی (ع) میفرماید: «لَوْلَا ظَمَعِي عِنْدَ لِقَائِي عَدُوِّي فِي الشَّهَادَةِ» اشاره بهمین آرزو میکند، و معنای سخن آنحضرت اینست که اگر در مبارزه با معاویه پیروز شدم و او را نابود کردم چه بهتر از اینکه زمین را از این عنصر ناپاک، پاک کرده‌ام، و اگر کشته شدم این برای من سعادت است و همواره آرزوی شهادت دارم.

آیا صحیح است کسی بگوید: امیر المؤمنین (ع) که سخن از شهادت خود بمیان آورده خواسته است بفرماید: من برای کشته شدن بمیدان جنگ میروم!؟

امام حسین (ع) هم در آن شرائط مساعدی که سابقاً در صفحه ۲۹ بیعد شرح گذشت برای امتناع از بیعت و برای اینکه خلافت اسلامی را بمرکز اصلی خود برگرداند از مکه بسوی کوفه حرکت کرد و منطق وی این بود که: « نَحْنُ أَوْلَىٰ بِوِلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُدَّعِيْنَ مَا لَيْسَ لَهُمْ ۱ ما اهل بیت پیغمبر برای حکومت اسلامی شایسته‌تریم از اینان که بدروغ ادعای مقام خلافت میکنند » .

و برای اینکه با قدرت نیروهای داوطلب، حکومت ظلم را تغییر دهد مردانه وارد میدان شد و شعار حضرتش این بود که: « أَنَا أَحَقُّ مَنْ غَيْرِ ۲ . من از هر کس شایسته‌ترم که حکومت خدا را موجود را تغییر دهم » .
و بمنظور اینکه بفریاد آزادبخواهان ستم‌کشیده برسد و مسلمانان اسیر شده را از چنگال استبداد سیاه برهاند با کمال شهامت اقدام کرد و منطقش این بود که: « فَأَصْرَخْنَاكُمْ مُوجِعِينَ ۳ . ما بفریاد درسی شما شتافتیم » .

ولی در این حال چون احتمال بر خوردن نظامی و شهادت امام هم در بین بود و ممکن بود شهادت آن حضرت که قبل از رسول خدا (ص) از آن خبر داده بود در این سفر واقع شود از این رو میفرمود: « مَا أَؤْتِهَبِي إِلَيَّ إِلَّا فِي إِسْتِثْنَاءٍ يَفْقُوبُ إِلَيَّ يُؤَسِّفُ، مِنْ خِيَلِي مُشْتَقِ مَالَقَاتِ گِذْشْتِ . نم هستم .

و میفرمود: « سَأَمْضِي وَمَا بِالْمَوْتِ عَارُ عَلَيَّ الْفَتَى . مرگ برای جوانمردان ننگ نیست. و میفرمود: « فَيَسْنُوهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَقِرُ ۴ . بعضی

۱- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۴۷ و ارشاد مفید ص ۲۰۵

۲- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۴

۳- احتجاج ج ۲ ص ۲۴

۴- کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۵۰

درگذشتند و بعضی انتظار میکشند» و سخنانی از این قبیل .

و منظور امام حسین (ع) از این قبیل سخنان اینست که اگر من در این مبارزه پیروز شوم و خلافت اسلامی را بمرکز اصلی خود بازگردانم و ریشه ظلم را بسوزانم چه بهتر از اینکه به هدف مقدس خود رسیده‌ام و اگر در این مبارزه کشته شوم باز هم مغبون نشده‌ام و من همواره در انتظار شهادت هستم .

تفسیر حدیث :

با توجه به این سخن امام که : « فَإِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَبِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى نِعْمَائِهِ^۱ . اگر قضای الهی به دلخواه ما نازل شود و بردشمن پیروز شدیم خدا را بر نعمتش شکر میکنیم » .

و با توجه به سخن دیگر آنحضرت که : « فَأَصْرَحْنَاكُمْ مُؤَجِبِينَ^۲ . ما برای فریادرسی شما شتافتیم و بسوی کوفه حرکت کردیم » . تفسیر سخنی که امام در حدیث مورد بحث در جواب « عَمْرُوبِنِ لَوْذَانَ » فرموده اینست :

من که در عمق جریانات سیاسی وارد هستم و از اوضاع کوفه توسط نماینده خود بطور دقیق خبر یافته‌ام رأی صحیح برایم پوشیده نیست و تشخیص داده‌ام رأی صحیح اینست که در این شرایط برای برگرداندن خلافت اسلامی بمرکز خود مجاهدت کنم. حالا اگر در این مبارزه پیروز شدم و در سایه قدرت خلافت ، اسلام پایمال شده را زنده کردم چه بهتر ؟ و اگر در این راه کشته شدم این همان شهادتی است که برای من مقدر گشته

۱- ارشاد ص ۱۹۹

۲- احتجاج ج ۲ ص ۳۰۴

وقبلا جدم رسول خدا (ص) پیشگوئی فرموده بود که بنی امیه مرا خواهند کشت و از تقدیر خدا نمیتوان فرار کرد **وَلَكِنَّ اللَّهَ لَأَيُّغْلِبُ عَلَىٰ أَمْرِهِ .**

پس روشن شد که حدیث « **عَفْرُوبَيْنَ لَوْذَانِ** » دلیل این نیست که امام حسین (ع) بقصد کشته شدن حرکت فرموده ، ولی بعضی افراد چون در زمانی بعد از وقوع حادثه کربلا زندگی میکنند بطور ناخود آگاه از اول فکرشان متوجه شهادت امام میشود و فقط آن سخنانی را که درباره شهادت آنحضرت است مورد توجه قرار میدهند درحالیکه برای درك صحیح مطالب مربوط بقیام امام لازم است انسان خود را در زمان قبل از وقوع حادثه عاشوراء فرض کند آنگاه همه سخنان حسین بن علی (ع) را یعنی هم سخنانی را که درباره تشکیل حکومت اسلامی و سرنگون کردن حکومت ظلم فرموده و هم سخنانی را که درباره شهادت خود فرموده مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار دهد تا بتواند بطور واقع بینانه درباره سخنان امام و مطالب مربوط بقیام آنحضرت نظر بدهد .

۱۱ = « حدیث ابوہریرہ ازدی » :

آنگاه که امام حسین (ع) از مکه بسوی کوفه میرفت « **أَبُو هُرَيْرَةَ** » ازدی بحضور وی شرفیاب شد و گفت : یا بن رسول الله چرا از حرم خدا و حرم جدت بیرون آمدی ؟ فرمود : « **يَا أَبَاهِرَّةَ إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةَ أَخَذُوا مَا بِي فَصَبْرْتُ وَ شَتَمُوا عِزِّي فَصَبْرْتُ وَ طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ وَ أَيُّمُ اللَّهِ لَتَقْتُلَنِي الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ وَ لَيَلْبَسَنَّهُمُ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا وَ سَيْفًا قَاطِعًا وَ لَيَسْلَطَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّن**

يُدِّئُهُمْ حَتَّىٰ يَكُونُوا أَذِلَّةً مِّنْ قَوْمٍ سَبَّأُ إِذْ مَلَكَتْهُمْ أَمْرًا لَّفَحَّكَمْتَ فِي أَمْوَالِهِمْ وَدِمَائِهِمْ

ای ابوهره بنی امیه مال مرا گرفتند صبر کردم به آبروی من لطمه زدند صبر کردم اینک خواستند خونم را بریزند فرار کردم، بخدا قسم گروه ستمکار مرا خواهند کشت و خدا به ذلت و ظام گرفتارشان خواهد کرد و کسی را بر آنان مسلط خواهد ساخت که تالیاشان کند آنچه آنکه از مردم سبأ که يك زن بر مال و جانشان حکومت میکرد ذایل تر شوند .

ممکن است کسی از اینکه امام از شهادت خود خبر داده تصور کند که آنحضرت برای کشته شدن حرکت فرموده است . ولی باید توجه داشت که این همان پیشگوئی است که رسول خدا (ص) درباره شهادت امام حسین (ع) فرموده بود و امام همان را بازگو کرده بدون اینکه زمان و مکان شهادت خود را تعیین کند . و معلوم است که پیشگوئی کردن شهادت معنایش این نیست که امام خواسته خود را به کشتن بدهد چنانکه رسول خدا (ص) درباره عمار یاسر فرموده بود : « تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ » . گروه ستمکار ترا خواهند کشت . اگر عمار یاسر هنگامی که بجنک صفین میرود به استناد پیشگوئی رسول خدا (ص) بگوید : « گروه ستمکار مرا خواهند کشت » آیا معنای آن اینست که من میروم خودم را بکشتن بدهم ؟ البته نه .

علاوه بر این اگر امام برای کشته شدن حرکت کرده چرا در همین حدیث « ابوهره » میفرماید : « طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ » . میخواستند خونم را بریزند نقل مکان کردم ؟

نقلهای دیگر :

امام علیه السلام در طول نهضت خود نه تنها در احادیث گذشته بلکه

در اخبار دیگری نیز بطور سر بسته از شهادت خود خبر داده^۱ ولی در هیچیک از این اخبار زمان و مکان شهادت خود را تعیین نفرموده است، و مقصود آنحضرت در این اخبار همانست که در تفسیر حدیث «عمر و بن لوذان» گذشت و خلاصه اش اینست: با توجه به سخنانی که امام درباره برگرداندن خلافت بمرکز خود فرموده از قبیل: **أَنَا أَحَقُّ مَنْ تَخَيَّرَ. وَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ أَوْلَى بِوِلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ.** آنحضرت میخواهد بفرماید: «هل ترَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا خِدَى الْخُنَيْتِينَ»^۲. در این مبارزه بغیر از یکی ازدو خوبی و سعادت برای ما پیش بینی نمیشود، (یا پیروزی بردشمن و یا شهادتی که قبلا رسول خدا (ص) پیشگوئی فرموده).

و بهمین جهت بود که امام در این سفر گاهی از شهادت یحیی بن زکریا یاد میکرد^۳ و منظور آنحضرت این بود که اگر من در این مبارزه شهید شوم همان راهی را رفته‌ام که یحیی بن زکریا (ع) رفته است.

دو خواب:

۱- امام حسین (ع) بین راه کوفه آنکاه که زیر نظر نیروهای مسلح حُر بن بزید قرار داشت همانطور که سوار مرکب بود خوابی دید و چشم باز کرد و جمله: **وَأَنبَأَنِي أَنِّي رَأَيْتُكَ، رَا بَهْزَانَ جَارِي كَرْد.** علی اکبر علیه السلام پرسید: چرا این کلمه را گفتید؟ فرمود: خواب دیدم اسب سواری میگفت: این عده میروند و مرک از بی آنان میروند من دانستم خبر مرک

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۸۹

۲- سوره توبه آیه ۵۲

۳- ارشاد مفید ص ۲۳۳

ماست که بما میدهند قَعَلِمْتُ أَنهَا أَنفُسُنَا نُعِيَتْ إِلَيْنَا ۱.

۲- خواب دیگری نیز در کامل الزیارات ص ۷۵ به آنحضرت نسبت داده شده که به شهادت خود تعبیر فرموده است.

ولی تعبیر خواب ممکن است زود محقق شود و ممکن است سالها طول بکشد چنانکه خواب حضرت یوسف (ع) پس از سالها تعبیرش واقع شد.

مکان شهادت امام :

در بعضی اخبار پیشگوئی شده که محل شهادت امام زمینی است بنام «کر بلا» (بحار ج ۱۰ ص ۱۵۵ و تذکره سبط ص ۲۵۰).

ولی در بعضی اخبار دیگر آمده است که آنحضرت در مذاکراتش با عبدالله زُبَیر فرمود: من درمکه نمیمانم زیرا نمیخواهم خونم در حرم خدا ریخته شود. و اگر کشته شوم و بین من و حرم يك ذراع فاصله باشد بهتر از اینست که يك وجب فاصله باشد. و اگر در زمین طفّ کشته شوم در نظر من بهتر است از اینکه در حرم کشته شوم ۲.

از این اخبار معلوم میشود احتمال میرفته امام علیه السلام در حرم خدا کشته شود و از اینرو از ماندن درمکه پرهیز میکرده است.

حالا آیا چگونه بین این اخبار و اخباری که پیشگوئی کرده امام

در «کر بلا» شهید میشود میتوان جمع کرد ؟

شاید بتوان گفت: قبل از پیشگوئی شده بود که امام حسین (ع) در کر بلا

شهید میشود ولی این از خبرهائی محسوب میشود که مورد «بَدَاه» و قابل

۱- ارشاد ص ۲۰۷

۲- کامل الزیارات ص ۷۲

محو و اثبات بوده و بدینجهت امکان داشته شهادت آنحضرت درمکه واقع شود و ازاینرو ازماندن درحرم خدا برهیز میکرده است.

يك تذکره:

ازاین اخباراستفاده میشودکه امامحسین(ع) ازمکه بیرون رفته تا خونس درحرمخدا ریخته نشود. ولی ازآنها استفاده نمیشودکه آنحضرت برای کشته شدن درکربلا حرکت کرده زیرا منظورامام دراین اخبار اینست که بنی امیه میخواهند خون مرا بریزند و اگر درمکه بمانم ممکن است درحرم کشته شوم و احترام خانه خدا ازبین برود پس من ازمکه بیرون میروم تا اگرخونم ریخته شد ازحرم دورباشم اگرچه يك ذراع باشد.

بنابراین تفسیر سخنان امام درمذاکراتش با عبدالله زُبَیر اینست که من باحکومت یزید درحال مبارزه هستم و درهرمبارزه ای امکان پیروزی و شکست هر دو هست ولی من باید ازحرم بیرون بروم تا اگر دراین مبارزه شکست خوردم و خونم ریخته شد درحرم خدا نباشد و احترام بیت الله از بین نرود.

تا اینجا بررسی نقلهائی که باعث این تصور شده بود که (امام بقصد کشته شدن حرکت کرده) به انجام رسید و معلوم شد این مطلب ازاین نقلها استفاده نمیشود.

دو نکته :

۱- یکی از مقدس ترین وظائف ما زنده کردن آثار و نظرهای علمی دانشمندان بزرگ شیعه است خصوصاً آن گروه که از نظر مقام علمی جایگاه رفیعی دارند و بالاخص آنانکه به زمان ائمه معصومین سلام الله علیهم نزدیک تر

بوده‌اند. از اینرو کتاب حاضر کوشیده است تحقیقات دانشمندان بزرگی را که دارای دوامتیاز نامبرده هستند تشریح کند. و بهمین علت نظری را که دو عالم بزرگ شیعه مرحوم سیدمرتضی علم‌الهدی و مرحوم شیخ طوسی قدس سرهما در «تنزیه الانبیاء» و «تلخیص الشافی» دربارهٔ نهضت مقدس امام حسین علیه‌السلام اظهار کرده‌اند بصورتی مفصل‌تر منعکس نموده تا تحقیق تاریخی دانشمندان بزرگ شیعه با اسلوبی تازه و زنده در دسترس مردم فارسی‌زبان قرارگیرد پس آنچه در این کتاب آمده همانست که دو عالم بزرگ نامبرده گفته‌اند.

۲- منظور از زنده کردن تحقیق این دو عالم بزرگوار همان منظوری است که خود این دو مرد بزرگ از نوشتن این تحقیق داشته‌اند، نهایت اینست که این کتاب خواسته است مردم فارسی‌زبان نیز بتوانند از آثار علمی این پرچمداران تشیع در این باره بهره‌مند گردند.

اینک برای مزید استحضار، متن نظر مرحوم سیدمرتضی و شیخ طوسی رضوان الله علیهما را در اینجا نقل میکنیم:

نظر دو دانشمند بزرگ شیعی مر حوم سید مرتضی و شیخ طوسی

قُدَسَ سِرُّهُمَا دَرَبَارَةَ قِيَامِ اِمَامِ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

اگر سؤال شود: بچه علت روش سیاسی حسین بن علی علیه السلام مخالف روش برادرش حسن علیه السلام بود؟ و چگونه میتوان روش این دو امام را یکسان دانست با اینکه ظاهراً یکسان نبود؟ زیرا:

۱- امام حسین وقتی با خانواده خود بسوی کوفه حرکت کرد که دشمنانش بر آن شهر مسلط بودند و حاکم بزید بر کوفه فرمان میراند. با اینکه آنحضرت دیده بود مردم کوفه با پدر و برادرش چه کردند و آنان بی وفا و خائن هستند.

۲- چگونه نظر او با نظر

« فَإِنْ قِيلَ: قَدْ بَيَّنْتُمْ أَعْدَارَ الْحَسَنِ (ع) فَمَا أَعْدَارُ الْحُسَيْنِ (ع) لِأَنَّهُ فَعَلَ ضِدَّ مَا فَعَلَهُ وَ كَيْفَ يُمَكِّنُكُمْ الْجَمْعُ بَيْنَ أَعْمَالِهِمَا ؟

۱- لِأَنَّهُ خَرَجَ بِأَهْلِهِ وَ عِيَالِهِ إِلَى الْكُوفَةِ وَ الْمُسْتَوْبَى عَلَيْهَا أَعْدَائُهُ وَ الْمَتَأَمَّرُ فِيهَا مِنْ قَبْلِ يَزِيدَ مُنْبَسِطُ الْيَدِ وَ الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ وَ قَدْ رَأَى صَبِيحَ أَهْلِ الْكُوفَةِ بِأَبِيهِ وَ أَخِيهِ وَ أَنَّهُمْ غَادِرُونَ خَوَانُونَ .

۲- وَ كَيْفَ خَالَفَ ظَنَّهُ ظَنَّ جَمِيعِ

أَصْحَابِهِ لِأَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ
 آثَارَ بِالْعُدُولِ عَنِ الْخُرُوجِ وَ قَطَعَ
 عَلَى الْعُطْبِ وَ ابْنُ عُمَرَ لَمَّا وَدَّعَهُ يَقُولُ :
 اسْتَوِدُّ عَكَ اللَّهُ مِنْ قَبِيلٍ . وَ أَخُوهُ مُحَمَّدٌ
 مِثْلُ ذَلِكَ إِلَى غَيْرٍ مَنْ ذَكَرْنَا مِنْ مَن تَكَلَّمَ
 فِي هَذَا الْبَابِ .

۳- ثُمَّ لَمَّا عَلِمَ بِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ
 وَقَدْ أَنْفَذَهُ زَايِدًا لَهُ كَيْفَ لَمْ يَزِجْجِجْ وَ قَدْ
 عَلِمَ الْقَدَرُ مِنَ الْقَوْمِ وَ تَفَطَّنَ بِالْحَبِيلَةِ
 وَ الْمَكِيدَةِ ؟

۴- ثُمَّ كَيْفَ اسْتَجَازَانَ يُحَارِبَ بِنَفَرٍ
 قَلِيلٍ يَجْمُوعِ عَظِيمَةٍ خَلْفَهَا مَوَادُّهَا
 كَثِيرَةٌ ؟

۵- ثُمَّ لَمَّا عَرَضَ عَلَيْهِ ابْنُ زِيَادٍ
 الْأَمَانَ وَ أَنْ يُبَايِعَ يَزِيدَ كَيْفَ لَمْ يَسْتَجِبْ
 حَقْنَا لِدَيْهِ وَ دِمَاءَ مَنْ مَعَهُ مِنْ أَهْلِهِ وَ شَيْعَتِهِ

همه اصحابش مخالف بود؟ زیرا ابن
 عباس او را از رفتن کوفه بر حذر
 میداشت چون میدانست در این راه
 هلاکت است و عبدالله عمر وقتیکه
 با او وداع کرد گفت : ترا بخدا
 میسپارم ای کشته! و برادرش محمد
 نیز مخالف بود و غیر از این عده همه
 افرادی که با وی در این باره سخن
 گفتند با این سفر مخالف بودند .

۳- وقتیکه دانست نماینده اش
 مسلم بن عقیل کشته شده چرا
 بر نکشت با اینکه بی وفائی مردم
 کوفه معلوم شده بود؟

۴- چرا با عده کم بجنک سپاه
 عظیم دشمن رفت سپاهی که حکومت
 مرکزی شام پشتیبان آن بود؟

۵- چرا وقتیکه ابن زیاد بر
 امام عرض امان کرد و گفت: اگر با
 یزید بیعت کنی در امان هستی برای
 حفظ خون خود و همراهانش بیعت
 نکرد و خود را به هلاکت انداخت؟
 در حالیکه برادرش امام حسن (ع)

وَمَوَالِيهِ؟ وَ لِمَ أَلْقَى بِيَدِهِ إِلَى التَّهْلُكَةِ
 وَ يَدُونِ هَذَا الْخَوْفِ سَلَّمَ أَخُوهُ الْحَسَنُ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ الْأَمْرَ إِلَى مُعَاوِيَةَ؟ فَكَيْفَ يَجْمَعُ
 بَيْنَ فِعْلِهِمَا فِي الصِّحَّةِ؟

قِيلَ لَهُمْ :

الف - قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْإِمَامَ مَتَى غَلَبَ
 عَلَى ظَنِّهِ أَنَّهُ يُصِلُ إِلَى حَقِّهِ وَالْقِيَامِ بِمَا
 فُوضَ إِلَيْهِ بِضَرْبٍ مِنَ الْفِعْلِ وَجَبَ عَلَيْهِ
 ذَلِكَ وَإِنْ كَانَ فِيهِ ضَرْبٌ مِنَ الْمَشَقَّةِ يَتَحَمَّلُ
 مِثْلَهَا تَحَمُّلَهَا، وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 لَمْ يَسِرْ إِلَى الْكُوفَةِ إِلَّا بَعْدَ تَوْثُقٍ مِنَ الْقَوْمِ
 وَ عُهُودٍ وَ عَقُودٍ وَ بَعْدَ أَنْ كَاتَبُوهُ طَائِعِينَ
 غَيْرِ مُكْرَهِينَ وَ مُبْتَدِئِينَ غَيْرِ مُجْبِئِينَ.

وَقَدْ كَانَتْ الْمَكَاتِبَةُ مِنْ وُجُوهِ أَهْلِ

الْكُوفَةِ وَ أَشْرَافِهَا وَ قُرَاهَا تَقَدَّمتْ إِلَيْهِ

حکومت را به معاویه وا گذاشت
 با اینسکه کمتر از امام حسین (ع)
 گرفتار خطر بود .

خلاصه : روش سیاسی این دو
 برادر را چگونه میتوان یکسان
 دانست ؟

جواب :

الف - میدانیم اگر امام ظن قوی
 پیدا کرد که میتواند خلافت را قبضه
 کند و به وظائف زمامداری بپردازد
 واجب است برای گرفتن خلافت
 اقدام کند و اگر هم برای او مشقتی قابل
 تحمل دارد باید آنرا تحمل نماید.
 و امام حسین (ع) بسوی کوفه حرکت
 نکرد مگر وقتی که مردم کوفه
 داوطلبانه و بطور ابتدائی بوی نامه
 نوشتند و از روی رغبت با او عهد
 وفاداری بستند.

و قبلا هم در زمان معاویه بعد از
 صلح حضرت مجتبی (ع) بزرگان
 کوفه حضرتش را دعوت بقیام کرده
 بودند و جواب لازم را به آنان داده بود

فِي أَيَّامِ مُعَاوِيَةَ وَبَعْدَ الصُّلْحِ الْوَاقِعِ بَيْنَهُ
وَبَيْنَ الْحَسَنِ قَدَفَهُمْ وَ قَالَ فِي الْجَوَابِ
مَا وَجَبَ.

ثُمَّ كَاتَبُوهُ بَعْدَ وِفَاةِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَمُعَاوِيَةَ بِأَقْيَمِ فَوَعَدَهُمْ وَمَنَاهُمْ ، وَ
كَانَتْ أَيَّامُ مُعَاوِيَةَ صَعْبَةً لَا يُطْمَعُ فِي مِثْلِهَا.
فَلَمَّا مَضَى مُعَاوِيَةَ وَأَعَادُوا الْمَكَاتِبَ
وَبَدَلُوا الطَّاعَةَ وَ كَرَّرُوا الطَّلَبَ وَالرَّغْبَةَ
وَ رَأَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قُوَّتِهِمْ عَلَى مَنْ كَانَ
يَلِيهِمْ فِي الْحَالِ مِنْ قَبْلِ يَزِيدٍ وَ تَسَلَّحَهُمْ
عَلَيْهِ وَ ضَعْفَهُ عَنْهُمْ مَا قَوَّى فِي ظَنِّهِ. أَنَّ
الْمَسِيرَ هُوَ الْوَاجِبُ تَعَيَّنَ عَلَيْهِمَا
فَعَلَهُ مِنَ الْإِجْتِهَادِ وَ التَّسْبِيبِ وَ لَمْ
يَكُنْ فِي حِسَابِهِ أَنَّ الْقَوْمَ يَغْدِرُ بَعْضُهُمْ وَ
يَضَعُفُ بَعْضُهُمْ تَنْ نَصْرَتِهِ وَ يَتَّفِقُ مَا اتَّفَقَ
عَنِ الْأُمُورِ الطَّرِيفَةِ الْغَرِيبَةِ، فَإِنَّ مُسْلِمَ بْنَ

و پس از وفات امام حسن (ع)
در حیات معاویه بار دوم وی را
دعوت بقیام کردند و آنحضرت به
آنان وعده داد و امیدوارشان کرد
ولی چون قدرت معاویه زیاد بود
امیدی به نتیجه دادن قیام نبود.

پس آنگاه که معاویه مرد و برای
بار سوم مردم کوفه نامه نوشتند و
اظهار اطاعت کردند و بطور پی گیر
مشتاقانه از امام خواستند که دعوت
آنانرا برای زعامت بپذیرد و آن
حضرت دید حاکم کوفه ضعیف است
و نیروهای داوطلب ملی براو غلبه
دارند در چنین شرائطی ظن قوی
پیدا کرد که حرکت وی بسوی کوفه
برای قبضه کردن خلافت واجب عینی
است. و تصور نمیکرد که بعضی از
مردم کوفه بی وفائی میکنند و بعضی
دیگر از کمک امام ناتوان میگردند
و آن حوادث عجیب پیش میآید
زیرا: مسلم بن عقیل وقتی به کوفه
آمد از بیشتر مردم کوفه برای امام

عَقِيلٌ لَمَّا دَخَلَ الْكُوفَةَ أَخَذَ الْبَيْعَةَ عَلَى أَكْثَرِ
 أَهْلِهَا وَ لَمَّا وَرَدَهَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ وَ
 قَدِ سَمِعَ بِخَبَرِ مُسْلِمٍ وَ دَخُولِهِ فِي دَارِ هَانِي
 بْنِ عُرْوَةَ الْمُرَادِيِّ عَلَى مَا شَرَحَ فِي السِّيَرِ
 وَ حَصَلَ شَرِيكَ بْنُ الْأَعْوَرِ بِهَا جَاءَ ابْنُ
 زِيَادٍ عَائِدًا وَ قَدْ كَانَ شَرِيكَ وَ أَفَقَ مُسْلِمًا
 ابْنَ عَقِيلٍ عَلَى قَتْلِ ابْنِ زِيَادٍ عِنْدَ حُصُولِهِ
 لِعِيَادَةِ شَرِيكَ وَ أَمَكَّنَهُ ذَلِكَ وَ تَيَسَّرَ لَهُ فَمَا
 فَعَلَ وَ اعْتَذَرَ بَعْدَ قَوْتِ الْأَمْرِ إِلَى شَرِيكَ
 بِأَنْ قَالَ : ذَلِكَ فَتَكَ وَ أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ :
 «إِنَّ الْإِيمَانَ قَيْدُ الْفَتَكِ» . وَ لَوْ كَانَ فَعَلَ
 مُسْلِمٌ مِنْ قَتْلِ ابْنِ زِيَادٍ مَا تَمَكَّنَ مِنْهُ وَ
 وَ أَفَقَهُ عَلَيْهِ شَرِيكَ لَبَطَلَ الْأَمْرُ وَ دَخَلَ
 الْحُسَيْنُ (ع) الْكُوفَةَ غَيْرَ مُدَافِعٍ وَ حَسَرَ
 كُلَّ أَحَدٍ قِنَاعَهُ فِي نُصْرَتِهِ وَ اجْتَمَعَ
 لَهُ كُلُّ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ نُصْرَتُهُ وَ ظَاهِرُهُ
 مَعَ أَعْدَائِهِ .

بیعت گرفت و وقتی که عبیدالله زیاد
 به کوفه آمد و شنیده بود که مسلم
 در خانه هانی بن عروه مرادی است
 بشرحی که در تواریخ هست و شریک
 ابن اعور نیز در خانه هانی بود ابن
 زیاد برای عیادت شریک آمد و
 شریک با مسلم موافقت کرده بودند
 که وقتی ابن زیاد میآید مسلم او را
 بکشد و برای او امکان داشت ابن
 زیاد را بکشد ولی نکشت و بعد که
 ابن زیاد رفت عذر خود را برای
 شریک چنین بیان کرد که پیغمبر
 خدا (ص) فرموده : ایمان مانع
 اینست که مؤمن کسی را بطور
 غافلگیر بکشد. و اگر مسلم عبیدالله
 را کشته بود نقشه های ابن زیاد باطل
 میشد و امام حسین (ع) بدون مزاحم
 وارد کوفه میگشت و همه مردم
 آشکارا بکمک وی میشتافتند و
 هر کس در دل خواهان یاری آن
 حضرت بود به نیروهای وی می پیوست
 و با دشمنانش مبارزه میکرد .

وَقَدْ كَانَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ أَيْضًا لَمَّا حَبَسَ
 ابْنُ زِيَادٍ هَانِنًا سَارًا إِلَيْهِ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ
 أَهْلِ الْكُوفَةِ حَتَّى حَصَرَهُ فِي قَصْرِهِ وَآخَذَ
 يَكْظِمُهُ فَأَعْلَقَ ابْنُ زِيَادٍ الْأَبْوَابَ دُونَهُ
 خَوْفًا وَجُبْنًا حَتَّى بَثَّ النَّاسَ فِي كُلِّ وَجْهِ
 يُرَغِبُونَ النَّاسَ وَيُرْهِبُونَهُمْ وَيَخَذِلُونَهُمْ
 عَنْ نُصْرَةِ ابْنِ عَقِيلٍ فَتَقَاعَدُوا وَتَفَرَّقَ
 أَكْثَرُهُمْ حَتَّى آمَسَى فِي شِرْذِمَةٍ وَانصَرَفَ
 وَمَكَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ.

وَإِنَّمَا أَرَدْنَا بِذِكْرِ هَذِهِ الْجُمْلَةِ أَنَّ
 أَسْبَابَ الظَّفَرِ بِالْعَدُوِّ كَانَتْ لِأَيْحَةَ وَأَنَّ
 الْإِتِّفَاقَ السَّيِّئَ هُوَ الَّذِي عَكَسَ الْأَمْرَ وَ
 قَلْبَهُ حَتَّى تَمَّ فِيهِ مَا تَمَّ.

وَقَدْ هَمَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا
 عَرَفَ يَقْتُلُ مُسْلِمًا وَأُشِيرَ عَلَيْهِ بِالْعَوْدِ فَوَثَبَ
 إِلَيْهِ بَنُو عَقِيلٍ فَقَالُوا: وَاللَّهِ لَأَنْصَرِفُ
 حَتَّى نُدْرِكَ ثَارَنَا وَنَذُوقَ مَا ذَاقَ أَخُونَا

و نیز وقتی که ابن زیاد هانی بن عروه
 را زندان کرد مسلم با جمعیت انبوهی
 از نیروهای ملی کوفه قصر ابن زیاد
 را بطوری محاصره کرد که او از ترس
 هلاکت درهای قصر را بست و بعداً
 افرادی را فرستاد که مردم را با
 تطمیع و تهدید از یاری مسلم باز
 دارند و فعالیت های آنان مؤثر افتاد
 و سرانجام بیش از اندکی از یاران
 مسلم نماندند و شد آنچه شد.

و منظور از ذکر این مطالب
 اینست که معلوم کنیم اسباب پیروزی
 امام حسین (ع) و غلبه وی بر دشمن
 فراهم بود ولی پیش آمد نامطلوب
 بود که اوضاع را دگرگون ساخت
 و شد آنچه شد.

و هنگامیکه خبر قتل مسلم به
 امام رسید و بایاران مشورت کرد
 ب فکر افتاد برگردد ولی برادران
 مسلم نظر دادند که باید به کوفه
 برویم تا با انتقام خون برادرمان را
 بگیریم و یا آنچه او چشید ما هم

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَأَخْتَرَفِي الْعَيْشَ بَعْدَ هَؤُلَاءِ . ثُمَّ لَحِقَهُ الْحَرْبُ بْنُ يَزِيدَ وَ مَنْ مَعَهُ مِنَ الرِّجَالِ الَّذِينَ أَنْفَذَهُمْ ابْنُ زِيَادٍ وَمَنْعَهُ مِنَ الْإِنصِرَافِ وَ سَأَمَهُ أَنْ يَقْدَمَ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ نَارِيًّا عَلَى حُكْمِهِ فَأَمْتَنَعَ وَلَمَّا رَأَى أَنْ لَأَسْبِيلَ إِلَيَّ الْعَوْدِ وَ لِأَيْسَى دُخُولِ الْكُوفَةِ سَلَكَ طَرِيقَ الشَّامِ سَائِرًا نَحْوَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لِيَعْلِمَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنَّهُ عَلَى مَا بِهِ أَرَأَى مِنْ ابْنِ زِيَادٍ وَأَصْحَابِهِ فَسَارَ حَتَّى قَدِمَ عَلَيْهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي الْعَسْكَرِ الْعَظِيمِ وَ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا قَدْ ذُكِرَ وَسَطِرًا .

فَكَيْفَ يُقَالُ : إِنَّهُ أَلْقَى بِيَدِهِ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ قَدْ رُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ : إِخْتَارُوا مِنِّي :

۱- إِمَّا الرُّجُوعَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي

أَقْبَلْتُ مِنْهُ .

بچشم، آنگاه امام فرمود زندگی بدون این عموزاده‌ها ارزشی ندارد بعداً خربن یزید باسر بازانش رسیدند و نکذاشتند آنحضرت به حجاز برگردد و او را ملزم کرد که نزد ابن‌زیاد برود و تسلیم فرمان وی گردد ولی امام نپذیرفت و هنگامی که دید نه برگشتن به حجاز میسر است و نه رفتن به کوفه راه شام را درپیش گرفت تا با یزید بن معاویه ملاقات کند چون میدانست یزید با همه خبائتی که دارد از ابن‌زیاد و یارانش نسبت به آنحضرت مهربان‌تر است، و امام به حرکت خود بسوی شام ادامه داد تا وقتیکه عمر بن سعد با سپاه عظیمی آمد و شد آنچه شد که در توارینح‌مسطور است .

بس چگونه میتوان گفت: امام خود را به هلاکت انداخت با اینکه نقل شده آنحضرت به عمر بن سعد فرمود: یکی از چند پیشنهاد را از

- ۲- اَوَانِ اَضَعَ يَدِي فِي يَدِ يَزِيدَ فَهُوَ
ابْنُ عَمِّي يَرَى فِي رَأْيِهِ!
من بپذیرید :
- ۱- برگردم به حجاز.
۲- دست بدست یزید بدهم
تا او که بسرعم من است نظر خود را
در باره من بدهد .
- ۳- مرا بیکسی از سرحدات
بفرستید تا مثل مردم آنجا و طبق
عُبَيْدِ اللَّهِ زِيَادٍ بِمَا سَأَلَ فَأَبَى عَلَيْهِ وَكَاتَبَهُ

۱- این پیشنهاد را (که امام علیه السلام دست در دست یزید بگذارد) علاوه بر سید مرتضی و شیخ طوسی قدس سرهما علمای بزرگ دیگری مثل مرحوم شیخ مفید در ارشاد ص ۲۱۰ و مرحوم طبرسی در اعلام الوری ص ۲۳۳ و مرحوم فتال نیشابوری در روضة الواعظین ص ۱۸۲ نوشته اند بدون اینکه درباره آن تعلیق و حاشیه ای بنویسند یا اعتراضی بکنند. و علماء درباره این مطلب بدو گونه نظر داده اند:

۱- اینکه عمر بن سعد این پیشنهاد را از پیش خود جعل کرده و خواسته است بدینوسیله از جنگ جلوگیری کند.

۲- اینکه دست دادن امام حسین علیه السلام به دست یزید مثل دست دادن امیر المؤمنین علیه السلام به دست خلفای سابق و مثل دست دادن امام حسن مجتبی علیه السلام به دست معاویه است یعنی این بیعت صوری و ظاهری بود و در شرائطی انجام میشد که امام علیه السلام راهی برای دفاع و امتناع نداشت چنانکه بیعت علی علیه السلام با خلفاء و بیعت امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه در شرائطی انجام شد که هیچ راهی برای دفاع و امتناع وجود نداشت.

و چنین یعنی که از روی اضطرار انجام شود نه بمعنای پذیرفتن خلافت یزید است و نه مردم را گمراه میکند زیرا همه میدانند که این بیعت حقیقی نیست بلکه سازش ظاهری است که بمنظور حفظ مصالح اسلام و جلوگیری از تلف شدن نیروهای آن که باید در آینده برای پیشرفت اسلام فعالیت کنند انجام شده است.

بِالْمُنَاجَزَةِ وَ تَمَثَّلَ بِالْبَيْتِ الْمَعْرُوفِ
وَهُوَ :

الآن اذعلقت مخالبتنا به

يَرْجُو النِّجَاةَ وَلَا تَحِبُّ مَنَاصِ

فَلَمَّا رَأَى إِقْدَامَ الْقَوْمِ وَ أَنَّ الدِّينَ

مَنْبُودٌ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ عَلِمَ أَنَّهُ إِنْ دَخَلَ

تَحْتَ حُكْمِ ابْنِ زِيَادٍ تَعَجَّلَ الدَّلَّ وَ الْعَارَ

وَ آلَ أَمْرِهِ مِنْ بَعْدِ إِلَى الْقَتْلِ التَّجَا إِلَى

الْمُحَارَبَةِ وَ الْمُدَافَعَةِ لِنَفْسِهِ وَ كَانَ بَيْنَ

إِحْدَى الْحُسَيْنِيِّينَ : إِمَّا الظُّفْرَ أَوْ الشَّهَادَةَ

وَ الْمَنِيَّةَ الْكَرِيمَةَ.

ب - وَأَمَّا مُخَالَفَةُ ظَنِّهِ لِظَنِّ جَمِيعِ

مَنْ أَشَارَ عَلَيْهِ مِنَ النَّصَحَاءِ كَأَبْنِ عَبَّاسٍ

وَغَيْرِهِ فَالظُّنُونُ إِنَّمَا تَقْلِبُ بِحَسَبِ الْآ

مَارَاتِ وَقَدْ تَقَوَّى عِنْدَ وَاحِدٍ وَ تَضَعُ

عِنْدَ آخَرَ . وَلَعَلَّ ابْنَ عَبَّاسٍ لَمْ يَقِفْ عَلَى

مقررات آنان زندگی کنم. عمر بن
سعد این پیشنهادها را برای ابن زیاد
نوشت ولی او نپذیرفت و بوی دستور
جنگ داد و شعر معروفی را خواند
که (ترجمه آن اینست): آیا حالا
که جنگ‌الهای ما بوی گیر کرده
امید نجات دارد در حالیکه وقت
نجات نیست؟.

امام چون اقدام عمال حکومت

را دید و فهمید که دین را پشت سر

انداخته‌اند و دانست که اگر تسلیم

ابن زیاد شود باید ذات و عار را

بپذیرد و سرانجام هم کشته شود ناچار

به دفاع و جنگ اضطراری پرداخت

و در این دفاع یکی از دو خوبی

درباره وی انتظار میرفت یا غایب

بردشمن باشد یا در آنجا حاضر

ب - اما اینکه تشخیص

با تشخیص همه صحیح است

ابن عباس و دیگران محسوس بود

برای اینست که پیدایش ظن در

موضوعات بوسیله قرائن است و

مَا كُوتِبَ بِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْكُوفَةِ وَ مَا
 تَرَدَّدَ فِي ذَلِكَ مِنَ الْمَكَاتِبِ وَالْمُرَاسَلَاتِ
 وَالْعُهُودِ وَالْمَوَائِقِ وَهَذِهِ أُمُورٌ يَخْتَلِفُ
 أَحْوَالُ النَّاسِ فِيهَا وَلَا يُمْكِنُ الْإِشَارَةُ إِلَّا
 إِلَى جُمْلَتِهَا دُونَ تَفْصِيلِهَا

ج- فَأَمَّا مُحَارَبَةُ الْكَثِيرِ بِالنَّفَرِ
 الْقَلِيلِ فَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّ الضَّرُورَةَ دَعَتْ إِلَيْهَا
 وَأَنَّ الدِّينَ وَالْحَزْمَ مَعَامًا اقْتَضِيَا فِي هَذِهِ
 الْحَالِ إِلَّا مَا فَعَلَ.

د- وَتَمَّ يَبْدُلُ ابْنَ زِيَادٍ لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ
 مِنَ الْأَمَانِ مَا يُوثِقُ بِمِثْلِهِ وَإِنَّمَا أَرَادَ
 إِذْ لَالَهُ وَالْفَضَّ مِنْ قَدِيرِهِ بِالنُّزُولِ تَحْتَ
 حُكْمِهِ ثُمَّ يُفْضِي الْأَمْرَ بَعْدَ الذَّلِيلِ إِلَى مَا
 جَرَى مِنْ إِتْلَافِ النَّفْسِ وَ لَوْ أَرَادَ بِهِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخَيْرَ عَلَى وَجْهِ لَا يَلْحَقُهُ فِيهِ
 تَبَعَةٌ مِنَ الطَّاعِيَةِ يَزِيدُ لَكَانَ قَدَمَكُنُهُ مِنَ

گاهی قرائن نزد کسی قوی است و
 نزد دیگری ضعیف و شاید ابن عباس
 از نامه‌ها و پیمانها و میثاقهای مردم
 کوفه آگاه نبوده و این قرائن از
 اموری است که احوال مردم در مورد
 آن مختلف است و تنها بطور سر بسته
 بدان میتوان اشاره کرد نه بتفصیل.
 ج - اما اینکه بکمک عدو کم
 بالشکر عظیم دشمن جنگید قبلا
 گفتیم : این بعلت اضطرار بود و
 دین و احتیاط در آن حال جز این
 اقتضاء نمیکرد .

هـ و ابن زیاد لعنه الله به امام
 طوری امان نداد که قابل اطمینان
 باشد بلکه او منظورش این بود که وی
 را وادار به تسلیم سازد تا بدینوسیله
 او را ذلیل کند و از قدر و مقامش
 بکاهد آنگاه آنحضرت را بقتل
 برساند . و اگر درباره امام نیت
 خیر داشت میتوانست بطوری که
 متهم به مخالفت یزید هم نشود
 بگذارد امام برای ملاقات یزید

التَّوَجُّهُ نَحْوَهُ وَاسْتَظْهَرَ عَلَيْهِ بِمَنْ يُنْفِذُهُ
لَكِنَّ التِّرَاتِ الْبَدْرِيَّةَ وَ الْأَحْقَادَ النَّبَوِيَّةَ
ظَهَرَتْ فِي هَذِهِ الْأَحْوَالِ.

وَلَيْسَ يَمْتَنِعُ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي تِلْكَ الْحَالِ مُجَوِّزاً أَنْ يَفِيءَ إِلَيْهِ قَوْمٌ
مِمَّنْ بَايَعَهُ وَ عَاهَدَهُ ثُمَّ قَعَدَ عَنْهُ وَيَحْمِلُهُمْ
مَا يَرَوْنَ مِنْ صَبْرِهِ وَ اسْتِسْلَامِهِ وَقَلَّةِ نَاصِرِهِ
عَلَى الرَّجُوعِ إِلَى الْحَقِّ دِيناً أَوْ حَمِيَّةً فَقَدْ
فَعَلَ ذَلِكَ نَفَرٌ مِنْهُمْ حَتَّى قَتَلُوا بَيْنَ يَدَيْهِ
شُهَدَاءَ وَمِثْلُ هَذَا يُطْمَعُ فِيهِ وَيَتَوَقَّعُ فِي
أَحْوَالِ السِّدَّةِ .

وَ أَمَّا الْجَمْعُ بَيْنَ فِعْلِهِ وَ فِعْلِ أَخِيهِ
الْحَسَنِ (ع) فَوَاضِحٌ لِأَنَّ أَخَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
سَلَّمَ كَفَاءً لِلْفِتْنَةِ وَ خَوْفاً عَلَى نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ
وَ شَبِيعَتِهِ وَ إِحْسَاساً بِالْقَدْرِ مِنْ أَصْحَابِهِ .
وَ الْحَسَنِ (ع) لَمَّا قَوِيَ فِي ظَنِّهِ النَّصْرَةُ

بشام برود و نیروهائی نیز همراه
وی بفرستد، ولی کینه‌هایی که از
زمان جنگ بدر از رسول خدا (ص)
در دل داشتند در این زمان بظهور
رسید (وخواستند از فرزند پیغمبر
(ص) انتقام بگیرند).

وامکان دارد که امام در آن حال
احتمال میداد یک عده از کسانی که
با وی بیعت کردند ولی از یاریش
دریغ نمودند بوی بیبوندند و صبر
و شکیبائی و کمی یاوران آنحضرت
آنرا تحت تأثیر قرار دهد و بخاطر
دین یا از روی غیرت بکمک وی
بشتابند چنانکه عده‌ای چنین کردند
و در یاری امام شهید شدند، و همیشه
در موارد سختی چنین انتظاری
میرود .

اما درباره اینک که روش امام
حسین و امام حسن علیهما السلام باهم
موافق بود یا نه باید گفت: روش این
دو امام بطور واضح باهم موافق بود
زیرا حضرت مجتبی (ع) وقتیکه دید

مَنْ كَاتَبَهُ وَوَقِلَّ لَهُ فَرَأَى مِنْ أَسْبَابِ قُوَّةٍ

نُصَارِ الْحَقَّ وَضَعِفَ نُصَارِ الْبَاطِلِ مَا وَجَبَ

مَعَهُ عَلَيْهِ الطَّلَبُ وَالْخُرُوجُ فَلَمَّا انْعَكَسَ

ذَلِكَ وَظَهَرَتْ آمَارَاتُ الْقَدْرِ فِيهِ وَسُوءُ

الْإِتِّفَاقِ زَامَ الرُّجُوعَ وَالْمُكَافَأَةَ وَالتَّسْلِيمَ

كَمَا فَعَلَ أَخُوهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمِنَعَ مِنْ ذَلِكَ

وَحِيلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ فَالْحَالَانِ مُتَّفِقَانِ إِلَّا

أَنَّ التَّسْلِيمَ وَالْمُكَافَأَةَ عِنْدَ ظُهُورِ أَسْبَابِ

الْخَوْفِ لَمْ يُقْبَلَا مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَمْ يَجِبْ

إِلَى الْمُوَادَعَةِ وَطُلِبَ نَفْسُهُ فَمِنَعَ مِنْهَا

بُجْهِدِهِ حَتَّى مَضَى إِلَى جَنَّةِ اللَّهِ وَرِضْوَانِهِ»

(تتزیه الانبیاء ص ۱۷۹ تا ۱۸۲ و

تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۱۸۲ تا ۱۸۸

با کمی اختلاف)

یارانش بوی خیانت کردند برای
جلوگیری از فتنه و حفظ جان خود
و خاندان و شیعیانش تسلیم شد و
امام حسین (ع) وقتیکه ظن قوی
پیدا کرد کسانی که با وی مکاتبه
نمودند یاریش خواهند کرد دید
بطوری طرفداران حق قوی و
طرفداران باطل ضعیف هستند که
واجب است (برای تسخیر کوفه)
حرکت کند، پس آنگاه که نشانه‌های
بی‌وفایی ظاهر گشت و حوادث
نامطلوبی اتفاق افتاد تصمیم گرفت
برگردد و مثل برادرش حکومت را
بدیگران واگذار کند ولی عمال
حکومت قبول نکردند .

پس روش این دو امام یکی است
ولی صلح از امام حسین (ع) پذیرفته
نشد و خواستند خودش را بریزند
ناچار از خود دفاع کردند و در راه
دفاع بسوی بهشت و رضوان خدا
شتافت .

این بود متن نظری که مغز متفکر شیعه عالم بزرگ مرحوم سید
مُرْتَضی و رئیس فقهای شیعه مرحوم شیخ طوسی رضوان الله علیهما در باره
حل مُعَمَّای قیام امام حسین علیه السلام در ده قرن پیش اظهار کرده اند.

يك تذکر :

چون بحث مرحوم شیخ طوسی قُدِّس سرِّه در این قسمت که از «تلخیص
الشافی» نقل کردیم برای این اساس بود که امام علیه السلام تصور نمی کرد اوضاع
کوفه دگرگون شود و طرفداران حق ضعیف گردند و آنحضرت کشته شود، از
اینرو در دنباله این بحث سؤال دیگری از قول اهل سنت بدینصورت
طرح میکنند که :

« مگر در اصحاب شما کسانی نیستند که میگویند : امام حسین (ع)
میدانست در این سفر کشته میشود و خواست از راه صبر کردن بر قتل، بندگی
خدا کند ، آیا در نزد شما جایز است که انسان با علم و عمد خود را به
کشتن بدهد ؟ ».

آنگاه جواب میدهد که : « اصحاب ما در این مسئله (که آیا جایز
است امام دانسته برای کشته شدن برود؟) اختلاف دارند. بعضی جایز میدانند
و بعضی جایز نمیدانند. آنانکه جایز میدانند میگویند : دفع ضرر از
خویشتن عقلا و شرعاً واجب است و جایز نیست انسان از راه صبر کردن بر امر
قبیح، بندگی خدا کند و شکی نیست که قتل امام قبیح بود بلکه از قبیح ترین
قبیحا محسوب میشد پس جایز نیست امام دانسته خود را به کشتن بدهد
و مرحوم سید مُرْتَضی همین نظر را در این مسئله اختیار کرده که جایز نیست
امام دانسته خود را به کشتن دهد وَ هَذَا الْمَذْهَبُ هُوَ الَّذِي اخْتَارَهُ الْمُرْتَضِي

فی هذه المسئلة^۱ ولی خود من در این مسئله تردید دارم.»

در اینجا باید دانست تردید مرحوم شیخ طوسی در اینست که آیا جایز است امام دانسته خود را به کشتن بدهد یا نه؟ و گرنه در مسئله سابق هیچگونه تردیدی نداشت بلکه بطور قطع نظر داد که امام حسین (ع) تصور نمیکرد اوضاع کوفه دگرگون میشود و بعضی از مردم کوفه بی وفائی میکنند و بعضی دیگر از یاری حضرتش ناتوان میشوند^۲ چنانکه در تلخیص الشافی جزء ۳ ص ۸۶ فرموده: «امام حسین (ع) امیدوار بود با کمک مردم کوفه در این مبارزه پیروز گردد» و نیز در کتاب نامبرده جزء ۱ ص ۲۵۲ فرموده است: «وَلَمْ تُوجِبْ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِمَا لَا تَعَلُّقَ لَهُ بِالْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ . ما گروه شیعه لازم نمیدانیم امام غیر از احکام شرعیه چیزهای دیگر را نیز بداند.»

توجه :

ضمناً باید توجه داشت که مرحوم سید مرتضی چون جایز نمیداند امام دانسته برای کشته شدن برود معلوم میشود آنجا که میفرماید: «امام حسین (ع) تصور نمیکرد بعضی از اهل کوفه بی وفائی میکنند و اهل حق از یاریش ناتوان میگردند و آن حوادث عجیب پیش میآید^۳ . این عقیده خود ایشان بوده که اظهار کرده نه اینکه این مطلب را برخلاف عقیده خود و عقیده شیعه برای قانع کردن اهل سنت گفته باشد .

۱- تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۱۹۰

۲- تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۱۸۳ و همین کتاب ص ۴۴۲

۳- تنزیه الانبیاء ص ۱۷۹ و ۱۸۰ و همین کتاب ص ۴۴۲

سُئِلَ الشَّيْخُ الْمُفِيدُ قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ فِي الْمَسَائِلِ الْعُكْبَرِيَّةِ : الْإِمَامُ
عِنْدَنَا مُجْمَعٌ عَلَى أَنَّهُ يَعْلَمُ مَا يَكُونُ فَمَا بَالُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ مَقْتُولٌ وَقَدْ عَرَفَ قَاتِلَهُ وَالْوَقْتَ
وَالزَّمَانَ ؟ وَمَا بَالُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ وَقَدَعِمَ
أَنَّهُمْ يَخْدُلُونَهُ وَلَا يَنْصُرُونَهُ وَأَنَّهُ مَقْتُولٌ فِي سَفَرِهِ تَيْكَ ؟ ... فَأَجَابَ
الشَّيْخُ رَحِمَهُ اللهُ عَنْهَا بِقَوْلِهِ :

« وَ أَمَّا الْجَوَابُ عَنْ قَوْلِهِ: « إِنَّ الْإِمَامَ يَعْلَمُ مَا يَكُونُ » فَاجْمَاعُنَا
أَنَّ الْأَمْرَ عَلَى خِلَافِ مَا قَالُوا وَمَا أَجْمَعَتِ الشَّيْعَةُ عَلَى هَذَا الْقَوْلِ وَإِنَّمَا
اجْمَاعُهُمْ ثَابِتٌ عَلَى أَنَّ الْإِمَامَ يَعْلَمُ الْحُكْمَ فِي كُلِّ مَا يَكُونُ دُونَ أَنْ يَكُونَ
عَالِمًا بِأَعْيَانِ مَا يَخْدُتُ وَيَكُونُ عَلَى التَّفْصِيلِ وَالتَّمْيِيزِ وَهَذَا يُسْقِطُ
الْأَصْلَ الَّذِي بُنِيَ عَلَيْهِ الْأَسْؤَلَةُ بِاجْمَعِهَا وَلَسْنَا نَمْنَعُ أَنْ يَعْلَمَ الْإِمَامُ أَعْيَانَ
مَا يَخْدُتُ وَيَكُونُ بِإِعْلَامِ اللَّهِ تَعَالَى ذَلِكَ فَمَا الْقَوْلُ بِأَنَّهُ يَعْلَمُ كُلَّ مَا يَكُونُ
نَسْنَا نَطْلِقُهُ وَلَا نَصَوِّبُ فَإِنَّهُ لَيَدْعُوا فِيهِ مِنْ غَيْرِ حُجَّةٍ وَلَا بَيَانٍ وَالْقَوْلُ
بِأَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَعْلَمُ قَاتِلَهُ وَالْوَقْتَ الَّذِي كَانَ يُقْتَلُ
فِيهِ فَقَدْ جَاءَ الْخَبْرُ مُتَظَاهِرًا أَنَّهُ كَانَ يَعْلَمُ فِي الْجُمْلَةِ أَنَّهُ مَقْتُولٌ وَجَاءَ

أَيْضًا بَأَنَّهُ يُعَلِّمُ قَاتِلَهُ عَلَى التَّفْصِيلِ فَأَمَّا عِلْمُهُ بِوَقْتِ قَتْلِهِ فَلَمْ يَأْتِ عَلَيْهِ
 أَثَرٌ عَلَى التَّحْصِيلِ وَأَمَّا عِلْمُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنَّهُ أَهْلُ الْكُوفَةِ
 خَاذِلُوهُ فَلَسْنَا نَقَطِعُ عَلَى ذَلِكَ إِذْ لَاحِجَةٌ عَلَيْهِ مِنْ عَقْلِ وَلَا سَمْعٍ ...»

(بحار طبع جدید ج ۴۲ ص ۲۵۷ و ۲۵۸)

از شیخ مفید رحمه الله پرسیده اند: ما اجماع داریم که امام همه
 حوادث آینده را میداند پس چرا امیرالمؤمنین (ع) بمسجد رفت در
 حالیکه میدانست کشته میشود و قاتل خود را میشناخت و زمان قتل خود
 را نیز میدانست؟ و چرا حسین بن علی (ع) با اینکه میدانست اهل کوفه
 یاریش نمیکنند و در این سفر کشته میشود بسوی کوفه حرکت کرد؟ ...
 شیخ مفید رحمه الله جواب داده:

داینکه گفته اند: (امام حوادث آینده را میداند) اجماع ما
 گروه شیعه مخالف این گفتار است و هرگز شیعه چنین اجماعی ندارد آری
 شیعه اجماع دارد که امام حکم همه حوادث را میداند نه اینکه خود
 حوادث را بطور تفصیل بداند و این جواب، اساس سؤالهایی که شده باطل
 میکند. در عین حال ما قبول داریم که ممکن است خداوند امام را از بعضی
 حوادث آینده آگاه کند. اما اینکه کسی بگوید: امام همه حوادث آینده را
 میداند این را قبول نداریم و گوینده آنرا تصدیق نمیکنیم چون ادعای او
 بی دلیل است. و اینکه گفته اند: امیرالمؤمنین (ع) قاتل خود را میشناخت و
 وقت شهادت خود را میدانست حقیقت اینست که اخبار فراوان وارد شده
 که آنحضرت بطور سربسته میدانست شهید میشود و نیز وارد شده که قاتل
 خود را میشناخت ولی دلیلی نداریم که وقت شهادت خود را بطور دقیق

میدانست اما اینکه گفته اند : امام حسین علیه السلام میدانست اهل کوفه یاریش نمیکنند (و در این سفر کشته میشود) ما این مطلب را تصدیق نمیکنیم زیرا هیچ دلیل عقلی و نقلی بر آن نداریم ... »

از آنچه گذشت روشن شد که شیخ مفید رضوان الله علیه نیز مثل سید مرتضی و شیخ طوسی قیاس سیررهما میگوید: امام حسین (ع) میدانست در این سفر شهید میشود^۱ و این قول در حدود ۳ قرن بین علمای شیعه مشهور بوده و ما از زمان شیخ مفید تا قرن هفتم هجری (زمان تألیف لهوف) يك عالم مشخص شیعی را نیافتیم که نظرش در این باره مخالف نظر سه عالم بزرگ نامبرده باشد . ولی «لهوف» در ص ۲۰ برخلاف نظر مشهور نظر داده که امام حسین (ع) میدانست در این سفر شهید میشود (با اینکه دو حدیثی که دلیل مدعای خود آورده فقط اصل کلی شهادت امام را پیشگوئی کرده نه زمان آنرا) بعداً هم گروهی از وی پیروی کردند و کم کم این قول غیر مشهور تبدیل بیک قول مشهور شد .

يك نکته :

باید دانست به اتفاق علمای شیعه علم غیب پیغمبر و امام با همه وسعتی که دارد محدود است و بطور بی نهایت نیست (الغدیر ج ۵ ص ۴۷ چاپ نجف نیز این مطلب را تذکر داده است) و معنای محدودیت اینست که بعضی از موضوعات غیبی را میدانند چنانکه رسول خدا (ص) وقت

۱- باید دانست که چون شیخ مفید در جواب يك فرد شیعه ابن عقیده را اظهار کرده و با کلمه «فاجماعنا یعنی اجماع ما گروه شیعه» سخن خود را شروع نموده آنچه گفته طبق عقیده شیعه بوده نه اهل سنت .

قیامت را نمیداند^۱ و این معنی ابدأ از مقام حضرتش نمیگاهد . در خبر است که خداوند دو گونه علم دارد یکی را به هیچکس تعلیم نکرده و دیگری را به ملائکه و پیغمبران و ائمه علیهم السلام تعلیم کرده (کافی ج ۱ ص ۲۵۵) و در خبر دیگری امام میفرماید : **يُبْسَطُ لَنَا الْعِلْمُ فَتَعْلَمُ وَ يُقْبَضُ عَنَّا فَلَا نَعْلَمُ** . گاهی علم برای ما گسترده میشود و میدانیم و گاهی جلو آن گرفته میشود و نمیدانیم (کافی ج ۱ ص ۲۵۶) . پس این نقص امام نیست که دریاك مورد خداوند علم غیب را در اختیار حضرتش نگذارد و مثلاً او را از زمان شهادتش آگاه نکند ولی این نقص امام است که دریاك مورد کار حرام یا شبهه ناك انجام دهد و سید مرتضی قُدس سرّه میفرماید : حرام است که امام دانسته برای کشته شدن برود و شیخ طوسی قُدس سرّه میفرماید : من شك دارم که این کار جایز است یا نه^۲ . پس اگر امام حسین (ع) دانسته برای کشته شدن رفته باشد بنا بر قول شیخ طوسی کاری شبهه ناك انجام داده و بنا بر قول سید مرتضی کار حرامی کرده است . و در این صورت نه تنها از مقام عصمت تنزل میکند بلکه از عدالت هم ساقط میشود یعنی از حدیك امام جماعت هم پائین تر میآید !!!

بنا بر این کسانی که میگویند : امام دانسته برای کشته شدن رفت باید به آنچه این دو عالم بزرگ شیعه فرموده اند توجه کنند و عجولانه در این باره قضاوت نکنند مبادا نسبتی را که شایسته مقام امام نیست به آنحضرت بدهند و از قدر و منزلتش بکاهند .

۱- سورة اعراف آية ۱۸۷

۲- تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۱۹۰

نظر ابن شهر آشوب :

مرحوم ابن شهر آشوب عالم بزرگ شیعی درباره علم غیب پیغمبر
وامام چنین فرموده است :

«النَّبِيُّ وَالْإِمَامُ يَجِبُ أَنْ يَعْلَمَا عُلُومَ الدِّينِ وَالشَّرِيعَةِ وَ لَا يَجِبُ أَنْ
يَعْلَمَا الْغَيْبَ وَمَا كَانَ وَمَا يَكُونُ لِأَنَّ ذَلِكَ يُؤَدِّي إِلَى أَنَّهُمَا مُشَارِكَانِ
لِلْقَدِيمِ تَعَالَى فِي جَمِيعِ مَعْلُومَاتِهِ وَمَعْلُومَاتِهِ لِأَنَّهَا لَيْسَتْ تَحْتَ حُجُبِ الْغَيْبِ
يَكُونَانِ عَالِمَيْنِ لِأَنفُسِهِمَا وَقَدْ ثَبَتَتْ أَنَّهُمَا عَالِمَانِ بِعِلْمٍ مُخْتَلِفٍ وَالْعِلْمُ لَا يَتَعَلَّقُ
عَلَى التَّفْصِيلِ إِلَّا بِمَعْلُومٍ وَاحِدٍ وَلَوْ عَلِمَا مَا لَا يَتَنَاهَى لَوْجَبَ أَنْ يَعْلَمَا
وَجُودَ مَا لَا يَتَنَاهَى مِنَ الْمَعْلُومَاتِ وَذَلِكَ مُحَالٌ وَبِجُوزِ أَنْ يَعْلَمَا الْغَائِبَاتِ
وَالكَائِنَاتِ الْمَاضِيَاتِ أَوِ الْمُسْتَقْبَلَاتِ بِإِعْلَامِ اللَّهِ تَعَالَى لَهُمَا شَيْءٌ مِنْهَا وَمَا
رَوَى أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَعْلَمُ أَنَّهُ مَقْتُولٌ وَأَنَّ قَاتِلَهُ ابْنُ مَلْجَمٍ
فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِالْوَقْتِ الَّذِي يَقْتُلُهُ فِيهِ عَلَى التَّمْيِيزِ لِأَنَّهُ
لَوْ عَلِمَ ذَلِكَ لَوْجَبَ عَلَيْهِ أَنْ يَنْفَعَهُ عَنْ نَفْسِهِ وَلَا يُلْقِي يَدَيْهِ إِلَى التَّهْلُكَةِ
وَإِنَّ هَذَا فِي عِلْمِ الْجُمْلَةِ غَيْرٌ وَاجِبٌ».

پیغمبر و امام لازم است احکام دین را بدانند ولی لازم نیست که
علم غیب داشته باشند و ماکان و مایکون را بدانند زیرا در اینصورت لازم

می‌آید در همه معلومات خدا شریک باشند در حالیکه معلومات خدایی نهایت است. و نیز لازم می‌آید پیغمبر و امام علم بالذات داشته باشند در حالیکه ثابت شده که علم آنها حادث است. و علم بطور تفصیل فقط بیک معلوم تعلق می‌گیرد، و اگر علم پیغمبر و امام بی نهایت باشد لازم می‌آید که معلومات بی نهایت را بدانند و این غیر ممکن است. آری ممکن است آنها بعضی از حوادث غیبی گذشته و آینده را به تعلیم خدا بدانند و اینکه نقل شده: «امیر المؤمنین علیه السلام میدانست شهید میشود و قاتل وی ابن ملجم خواهد بود». این قابل قبول نیست که از وقت مخصوص شهادت خود بتفصیل و بطور دقیق آگاه باشد چون اگر آگاه باشد لازم است از خود دفاع کند و خویشتن را در مهلکه نیندازد^۱ ولی اگر بطور سر بسته و اجمال بداند شهید میشود و وقت مخصوص آنرا نداند این لازم نیست (زیرا اگر آنوقت مخصوصی را که در آن ضربت می‌خورد نداند نمیتواند در آنوقت نامعاوم از خود دفاع کند). این بود سخنان ابن شهر آشوب قدس سره در باره علم پیغمبر و امام.

چند نکته:

۱- مسئله علم امام از مسائل اعتقادی است و نظر ورأی هیچ مجتهد و فقیهی در این مسئله برای دیگران حجت نیست و ارزش پیروی ندارد (رسالة توضیح المسائل مسئله شماره يك).

۲- چون این مطلب که آیا امام حسین (ع) میدانست در این سفر

۱- شاید ابن شهر آشوب در باره علم امام حسین (ع) بوقت شهادت خود بزمین نظر را داشته باشد چون بین این دو امام فرقی دیده نمیشود.

شهید میشود یا نه بین علماء مورد اختلاف است هیچیک از دو طرف مسئله از ضروریات مذهب نیست و یک فرد شیعه میتواند نظر مرحوم سید رضی را بپذیرد و بگوید: نمیدانست و میتواند نظر صاحب لهوف را بپذیرد و بگوید: میدانست و میتواند هیچیک را نپذیرد و در این مسئله توقف کند چنانکه مرحوم شیخ انصاری در مسئله مقدار معلومات امام توقف کرده است (رسائل ص ۲۲۴ چاپ رحمة الله)

۳- بحث در يك مسئله اعتقادی اختلافی که هیچیک از طرفین آن از ضروریات مذهب نیست هیچگونه نتیجه عملی ندارد بلکه فقط نتیجه علمی و اعتقادی دارد آنهم اعتقادی که داشتن آن هیچ لزومی ندارد چون نه از اصول دین محسوب میشود نه از فروع آن و نه ضروری مذهب است.

۴- آنچه نتیجه عملی مهم و بر ارزش دارد تشخیص دادن برنامه قیام امام است زیرا اگر برنامه قیام آنحضرت بطور صحیح درك شود نتایج سودمندی دارد، چنانکه اگر بطور غیر صحیح درك شود نتایج زیانباری خواهد داشت. پس آنچه وظیفه ماست کوشش برای فهم صحیح نقشه و برنامه امام است، و کتاب حاضر در این راه و برای این منظور کوشید است. امید است این تلاش و کوشش در نظر صاحب ولایت کبری حضرت سید الشهداء سلام الله علیه و در نظر مردم حقیقت طلب مقبول افتد.

ای پسر پیغمبر (ص) !

ای نور چشم علی (ع) !

ای میوه دل فاطمه (ع) !

ای عنصر فضا ئل انسانی !

ای عصاره کمالات بشری !

ای انسان آسمانی !

ای فرشته زمینی !

ای معشوق اهل دل !

ای زهبرآزادگان !

ای امام مجاهد !

وای شهید بخون غلطیده !

بخون گرم و مقدست سوگند که آنچه درباره قیام عظیم و انسانی تو
نوشتم خونابه دل بود که بر صفحات این کتاب نقش بست، دلی که در عشق
تو می‌طپد، و در دوستی و محبت بی‌قرار و خود باخته است، چیزی نداشتم
به پیشگاه پرشکوهت تقدیم کنم بجز همین خونابه دل .

هَدِيَّةٌ رَخِيصَةٌ إِلَىٰ مَوْلَىٰ غَالٍ وَبِضَاعَةٌ مُّزْجَاةٌ فِي سُوْقِ الْجَوَاهِرِ وَالْمَأْمُولُ

مِنْ سَعَةِ صَدْرِكَ يَا مَوْلَايَ هُوَ الْقَبُولُ .

وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَوْمَ وُلِدْتَ وَيَوْمَ قُتِلْتَ وَيَوْمَ بُعِثَ حَيًّا .

سه تقاضا :

۱- از گویندگان محترمی که اصول و مبانی این کتاب را می‌پسندند تقاضا میشود مطالب تازه کتاب را برای کوبیدن تصورات مردم نقل نفرمایند بکه بعنوان نظرهایی که اظهار شده بیان نمایند و مردم را در رد و قبول آنها آزاد بگذارند.

۲- از مردمی که از گویندگان محترم مطالبی مخالف با مطالب تازه این کتاب میشوند تقاضا میشود به گویندگان بزرگوار اعتراض نکنند بلکه یا سکوت کنند یا مطالب تازه کتاب را فقط بعنوان تشریح مساعی در راه روشن شدن حقیقت با آنان در میان بگذارند، مبادا از این گروه خدمتگذار خاطری آزرده گردد.

۳- از صاحب نظرانی که درباره مطالب تازه کتاب نظر موافق یا مخالف دارند تقاضا میشود نظر خود را به آدرس مؤلف:
(قم آبخارکوی فاضل پلاک ۲۶) ارسال فرمایند تا آماری از نظرهای موافق و مخالف بدست آید و مورد استفاده قرار گیرد.

باب علم مفتوح و اجتهاد آزاد است

یکی از افتخارات-اسلام اینست که آزادی فکر را محترم شمرده و دعوت به تحقیق در مسائل مختلف علمی کرده و استقلال عقیده را تا آنجا محترم شمرده و بلکه لازم دانسته که میگوید: نظر و رأی هیچ فقیه و مجتهدی در مسائل اعتقادی (مثل مسئله علم امام) برای هیچکس حتی برای مقلدین خود او قابل پیروی نیست .

همین آزادی در فکر و تحقیق است که حقایق اسلام را تا بد زنده نگه میدارد و حوزه های علمیه دز سراسر جهان اسلام به این منظور بوجود آمده که افراد محصل درس بخوانند و تحقیق کنند و بافکری آزاد در رشته های مختلف علوم اسلامی اجتهاد نمایند.

دستگاه روحانیت مسیحی از آن جهت شکست خورده و رسوا شد که با علم و تحقیق به مبارزه برخاست، ولی روحانیت اسلام از این عیب پاک بوده و باید همیشه پاک بماند.

علماء و فضلاء نخواهند گذاشت استبداد دینی و اختناق فکری سایه شومش را بر سر محصلین جوان بگسترند و اجازه نخواهند داد مکتب امام صادق علیه السلام که بطور کامل آزادی در فکر و تحقیق را تضمین کرده به بیماری نابود کننده اختناق فکری و دینی آلوده شود . علماء و فضالای بیدار این میراث امام صادق (ع) را با عمده نیروی خود پاسداری خواهند کرد و شعارشان اینست که : باب علم مفتوح و اجتهاد آزاد است .

توجه ، توجه

کسانی که میگویند: امام حسین علیه السلام وقتی که به حُرّ بن یزید فرمود: من برمی گردم واقعا قصد برگشتن نداشت و پیشنهاد برگشتن آنحضرت صوری و ظاهری و باصطلاح برای اتمام حجت بود. آیا این افراد میگویند: حُرّ بن یزید در این جلوگیری از برگشتن امام گناه نکرده بلکه فقط قصد و خیال گناه کرده چون امام واقعا نمیخواست به حجاز برگردد پس جلوگیری حُرّ بن یزید نیز واقعا جلوگیری نبوده بلکه خیال و قصد جلوگیری بوده مثل اینکه کسی ظرف آبی را بخیال اینکه شرابست بنوشد این گناه نیست بلکه قصد گناه است آیا در باره «حُرّ» هم میگویند فقط قصد گناه کرده و به اصطلاح علمی تجرّی نموده است؟

اگر چنین است پس آیا این گفتار «حُرّ» که از امام می پرسد: «آیا توبه من قبول میشود؟» اشتباه است؟ چون او گناه نکرده تا احتیاج به توبه داشته باشد و امام باید بد «حُرّ» بفرماید: توبه گناه نکرده ای بلکه تنها قصد گناه کرده ای چون من واقعا قصد برگشتن نداشتم در این صورت این جواب امام را که بد «حُرّ» میفرماید: «توبه تو قبول میشود» چگونه باید تفسیر نمود؟

تذکر:

با اینکه وسعت علم غیب پیغمبر و امام باندازه‌ای است که درك آن برای مردم عادی غیرممکن است . و با اینکه رسول خدا (ص) يك ميليون باب علم به امیرالمومنین علیه‌السلام آموخت (کافی ج ۱ ص ۲۳۹ و خصال صدوق ص ۶۴۲ تا ۶۵۲) و با اینکه وجود مقدس معصوم دریای مواجی است از علوم الهی . با همه اینها باید دانست که علم پیغمبر و امام بطور نامحدود و بی‌نهایت نیست بلکه محدود به همان حدی است که خداوند بوی تعلیم کرده است . و علت اینکه علم معصوم محدود است اینست که وجودش محدود است و هر موجودی که وجودش محدود باشد همه چیزش محدود خواهد بود و تنها وجود نامحدودی که به همه چیز بدون استثناء احاطه کامل دارد فقط خداست چنانکه «المیزان» نیز در ج ۸ ص ۳۸۸ به این مطلب تصریح کرده است . اینک مناسب است فهرست مختصری از مواضعی که علمای شیعه بطور مستقیم یا غیر مستقیم به محدود بودن علم معصوم اشاره کرده‌اند ذکر کنیم تا اهل مطالعه بدون اتلاف وقت به این مواضع رجوع کنند:

- ۱ - «اوائل المقالات» ص ۳۸ چاپ تبریز .
- ۲ - «تنزیه الانبیاء» ص ۱۷۸ تا ۱۸۰ چاپ عبدالرحیم .
- ۳ - «تلخیص الشافی» جزء ۴ ص ۱۸۲ تا ۱۸۸ .
- ۴ - «مجمع البیان» ج ۲ ص ۲۸۹ در آیه تهلکه .
- ۵ - «منهج الصادقین» ج ۱ - ص ۴۱۸ چاپ علمی در آیه تهلکه .
- ۶ - بحار الانوار ج ۴۲ ص ۲۵۹ نقل از علامه حلی .
- ۷ - شرح نهج البلاغه ابن میثم ج ۳ ص ۲۰۹ در شرح خطبة ۱۴۸ .
- ۸ - شرح نهج البلاغه ملا صالح قزوینی ص ۲۲۰ .

- ۹ - «الدرة النجفية» شرح نهج البلاغة ص ۱۸۲
- ۱۰ - رسائل مرحوم شیخ انصاری ص ۲۲۴ چاپ رحمة الله نقل از مرحوم شیخ حر عاملی.
- ۱۱ - «قوانین» مرحوم میرزای قمی ص ۲۲۶ چاپ احمد در بحث عام و خاص .
- ۱۲ - حاشیه سیدعلی بر قوانین ص ۲۲۶ .
- ۱۳ - «جواهر الکلام» طبع جدید ج ۱ ص ۱۸۲ در بحث کفر.
- ۱۴ «کفایة الاصول» مرحوم آخوند خراسانی ج ۱ ص ۳۷۳
- ۱۵ - حاشیه مرحوم مشکینی بر کفایة در حاشیه ص ۳۷۴ ج ۱
- ۱۶ - متشابه القرآن ومختلفه از ابن شهر آشوب قدس سره ص ۲۱۱
- ۱۷ - اصل الشیعه و اصولها ص ۹۳ . طبع نجف
- ۱۸ - شیعه چه میگوید ؟ از ص ۱۲۱ تا ۱۳۰ .
- ۱۹ - «المسائل العکبرية» از مرحوم شیخ مفید بنقل بحار ج ۴۲ ص ۲۵۸
- ۲۰ - «الشیعة والنشع» از محمد جواد مغنیه ص ۴۲
- ۲۱ - مجمع البیان ج ۵ ص ۲۰۵ آیه ۱۲۳ از سوره هود.
- ۲۲ - مجمع البیان ج ۳ ص ۲۶۱ آیه ۱۰۹ از سوره مائده .
- ۲۳ - «الفصول المختارة از شیخ مفید ص ۸۰ .
- ۲۴ - «الغدیر ج ۵ ص ۴۷ چاپ نجف.
- ۲۵ - «المیزان» ج ۸ ص ۳۸۸ .
- ۲۶ - الفصول فی الاصول ج ۲ ص ۵۸ بحث حجیت تقریر معصوم .
- ۲۷ - حاشیه آشتیانی بر رسائل مرحوم شیخ انصاری ج ۲ ص ۶۰
- ۲۸ - اقبال ابن طاووس رحمه الله ضمن دعای امام حسین (ع) در روز عرفه :
- «الهي انا الجاهلُ في علمي»
- از سخنان علمای شیعه در کتابهایی که نامبرده شد معلوم میشود همه آنان اتفاق دارند که قسمتی از علوم مختص به خداوند است که در اختیار پیغمبر و امام نگذاشته است .

مدارك كتاب :

از كتابهای ذیل سه نوع استفاده شده :

از بعضی فقط بعنوان مدرک .

و از بعضی گاهی بعنوان مدرک و گاهی برای بحث و انتقاد .

و از بعضی فقط برای بحث و انتقاد .

از این کتابها فقط بعنوان مدرک استفاده شده است:

نام کتاب	مؤلف	وفات	محل چاپ
۱- سیره نبویه	ابن هشام	۲۱۸ قمری	مصر ۱۳۷۵ قمری
۲- طبقات	محمد بن سعد	۲۳۰ »	بیروت ۱۳۷۶ »
۳- الامامة والسياسة	ابن قتيبة	۲۷۶ »	مصر ۱۳۷۷ »
۴- انساب الاشراف	بلاذری	۲۷۹ »	مصر
۵- الاخبار الطوال	ابو حنيفة دينورى	۲۹۰	
۶- تاريخ يعقوبى	ابن واضح	بعد از ۲۹۲ »	نجف ۱۳۸۴ »
۷- قرب الاسناد	عبدالله بن جعفر حميرى		طهران ۱۳۷۰ »
۸- المقالات والفرق	سعد بن عبدالله اشعري	۳۰۱ »	طهران مطبعة حيدرى
۹- تاريخ طبرى	ابن جرير	۳۱۰	قاهره ۱۳۵۸ »
۱۰- العقد الفريد	ابن عبدربه	۳۲۸ »	مصر ۱۳۵۳
۱۱- رجال كشى	ابو عمرو كشى		نجف مطبعة آداب

نام كتاب	مؤلف	وفات	محل چاپ
۱۲- كافي	محمد بن يعقوب كليني	۳۱۰ قمری	تهران ۱۳۸۱ قمری
۱۳- مروج الذهب	مسعودی	۳۴۶	بيروت دارالاندلس
۱۴- مقاتل الطالبين	ابو الفرج اصفهانی	۳۵۶	قاهره ۱۳۶۸
۱۵- كامل الزيارات	جعفر بن قولويه	۳۶۷	نجف ۱۳۵۶
۱۶- خصال	صدوق	۳۸۱	تهران ۱۳۷۹
۱۷- تحف العقول	ابن شعبه		نجف ۱۳۸۵
۱۸- مستدرک	حاکم نيشابوری	۴۰۵	
۱۹- نهج البلاغة	سيد رضی	۴۰۶	مصر مطبعة استقامة
۲۰- ارشاد	شيخ مفيد	۴۱۳	اصفهان ۱۳۶۴ قمری
۲۱- تنزيه الانبياء	سيد مرتضى	۴۳۶	چاپ عبدالرحيم
۲۲- رجال	ابو العباس نجاشی	۴۵۰	تهران مرکز نشر کتاب
۲۳- تلخيص الشافى شيخ طوسى		۴۶۰	نجف ۱۳۸۳ قمری
۲۴- استيعاب	ابن عبدالبر	۴۶۳	مصر ۱۳۵۸
۲۵- روضة الواعظين قتال نيشابورى		۵۰۸	نجف ۱۳۸۶
۲۶- اعلام الورى	امين الاسلام طبرسى	۵۴۸	تهران ۱۳۷۹
۲۷- مجمع البيان	»	»	چاپ اسلاميه ۱۳۷۳
۲۸- احتجاج	احمد بن ايطلاب طبرسى		نجف ۱۳۸۶
۲۹- تهذيب ابن عساكر على بن حسن بن هبة الله		۵۷۱ قمری	
۳۰- متشابه القرآن ومختلفه ابن شهر آشوب		۵۸۸	چاپ ۱۳۶۹
۳۱- معجم الادباء	ياقوت حموى	۶۲۶ قمری	
۳۲- تاريخ كامل	ابن اثير	۶۳۰	بيروت ۱۳۸۵
۳۳- تذكرة الخواص	سبط بن الجوزى	۶۵۴	نجف ۱۳۸۳
۳۴- شرح نهج البلاغة	ابن ابى الحديد	۶۵۵	مصر ۱۳۷۸
۳۵- كشف المحجة	ابن طاووس	۶۶۴	نجف ۱۳۷۰
۳۶- مثير الاحزان	ابن نما		
۳۷- ذخائر العقبى	محب الدين طبرى	۶۹۴	قاهره ۱۳۵۶

نام کتاب	مؤلف	وفات	محل چاپ
۳۸ . خلاصة الرجال	علامة حلی	۷۲۶ قمری نجف ۱۳۸۱ قمری	
۳۹ - كشف الغمة	اربلی	قم ۱۳۸۱	»
۴۰ - سير النبلاء	ذهبی	۷۴۸	مصدر دارالمعارف
۴۱ : ميزان الاعتدال	»	»	مصر ۱۳۸۲
۴۲ . البداية والنهاية	ابن کثیر	۷۷۴	مصر مطبعة سعادة
۴۳ - تاريخ ابن خلدون	عبد الرحمن بن خلدون	۸۰۸	لبنان دار الكتاب
۴۴ - الصواعق المحرقة	ابن حجر مکی		
۴۵ - وسائل الشیعه	شیخ حر عاملی	چاپ اسلامیة	
۴۶ - بحار الانوار	علامة مجلسی	۱۱۱۱	»
۴۷ - حجة السعادة	اعتماد السلطنة		۱۳۱۰
۴۸ - لؤلؤ ومرجان	محدث نوری	۱۳۲	انتشارات نور
۴۹ - تفسير المنار	رشیدرضا	۱۳۵۶	مصر ۱۳۷۳
۵۰ - عظمت حسین	ابو عبدالله زنجانی	۱۳۶۰	تبریز ۱۳۷۴
۵۱ - کنی والقباب	محدث قمی		نجف ۱۳۷۶
۵۲ - ابو الشهداء	عقاد مصری		قاهره مطبعة سعد
۵۳ - الغدير	علامة امینی	۱۳۹۰	طهران ۱۳۷۲
۵۴ - الحسين في طريقة الى الشهادة . سيد علي خطيب			بغداد ۱۳۷۷
۵۵ - قاموس الرجال	علامة ششتری		مرکز نشر کتاب
۵۶ - رساله «بحثی کوتاه درباره علم امام» استاد علامه طباطبائی			چاپ دار التبلیغ
			قم ۱۳۹۱

وچند کتاب دیگر.

وازا این کتابها گاهی بی عنوان مدرک و گاهی برای بحث و انتقاد استفاده شده :

۵۷ - دلائل الامامة طبری شیعی فرق ۴ هجری

نام کتاب	مؤلف	وفات	محل چاپ
۵۸ - امالی	صدوق	۳۸۱ قمری	امین الضرب ۱۳۰۰ قمری
۵۹ - العواصم من القواصم	ابن العربی	۵۰۴ »	قاهره ۱۳۷۵ »
۶۰ - مقتل خوارزمی	اخطب خوارزم	۵۶۸ »	نجف ۱۳۶۷ »
۶۱ - مناقب	ابن شهر آشوب	۵۸۸ »	قم مطبعة علمیه
۶۲ - مطالب السئول	ابن طلحة شافعی	۶۵۲ »	
۶۳ - لهوف	ابن طاووس	۶۶۴ »	اصفهان ۱۳۶۶ »
۶۴ - معادن الحكمة علم الهدی كاشانی		۱۱۱۵ »	طهران ۱۳۸۸ »
۶۵ - نفس المهموم محدث قمی			طهران ۱۳۵۰ »

وازاين كتابها فقط برای بحث و انتقاد مطالبی نقل شده :

۶۶ - كتاب تفسير	منسوب به امام حسن عسکری عليه السلام	۱۳۱۵ قمری	
۶۷ - تاريخ فتوح ابن اعثم كوفی		۳۱۴ قمری	بنقل از مقتل خوارزمی
۶۸ - اثبات الوصية	منسوب بمسعودی		نجف مطبعة جيلدى
۶۹ - نورالعین	ابو اسحاق اسفرائینی	۴۱۷ »	بمبئی ۱۲۹۹ »
۷۰ - مقتل منسوب به ابی مخنف	مجهول المؤلف		بغداد ۱۹۶۶ م
۷۱ - خرائج	قطب راوندی	۵۷۳ »	۱۳۰۱
۷۲ - مقدمة تاريخ	ابن خلدون	۸۰۸ »	مصر
۷۳ - روضة الشهداء	كاشفی	۹۱۰ »	طهران ۱۳۳۴ شمسی
۷۴ - روضة الصفاء	محمد بن خاوند شاه	۹۰۳ »	
۷۵ - مقام	حاج فرهاد میرزا		
۷۶ - السياسة الحسينيه مارين يا (مارتين) آلمانی			طهران ۱۳۲۸ »
۷۷ - ناسخ التواريخ	سپهر		طهران ۱۳۰۷ »
۷۸ - مجلة رسالة الاسلام			قاهره
۷۹ - تعليقات كامل ابن اثير	عبدالوهاب نجار		مصر ۱۳۵۶ »
۸۰ - تعليقات العواصم	محب الدين خطيب	۱۳۹۰	قاهره ۱۳۷۵ »

فهرست مطالب

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۴۷	دفاع امام شخصی نبود	۳	بخش اول ولایت قیام امام
۱۵۷	مطلوب درجه ۱ و ۲ و ۳	۶	علل قیام از ناحیه حکومت یزید:
۱۶۱	مقایسه بین معاویه و یزید	۲۳	علل قیام از ناحیه امام:
۱۷۰	تهمت‌هایی که به امام زدند	۲۹	عوامل پیروزی امام
۱۷۷	اهل سنت چه میگویند؟	۴۳	امکان پیروزی امام و دلیلهای آن
	بخش سوم مراحل قیام	۵۸	حکومت در خلعت دین
۱۹۲	مرحله اول	۶۹	اتمام حجت دوجانبه
۱۹۴	جنبش کوفه	۷۰	نیروهای داوطلب چه شد؟
۱۹۹	عکس العمل امام	۸۳	روحیه مردم کوفه
۲۰۷	نامه تبلیغاتی یزید	۹۷	این تصور از کجاست؟
	مرحله دوم:	۹۸	خطبه « لاری الموت الاسعاده »
۲۰۹	حرکت ناگهانی امام		بخش دوم ماهیت قیام امام
۲۱۳	چرا کوفه را انتخاب کرد؟	۱۱۰	تقسیم قیام به ابتدائی و دفاعی
۲۱۷	شورای صحرا	۱۱۸	دلیل عقلی
۲۲۵	نقطه تحول	۱۲۲	دلیلهای تاریخی مرحله اول
	مرحله سوم	۱۳۶	دلیلهای مرحله دوم
۲۲۳	پیشنهاد حر بن یزید	۱۴۱	دلیلهای مرحله سوم

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۴۴	شکست علمی	۲۳۸	استمداد از مرد بی توفیق
۳۴۶	لکه ننگ	۲۴۴	پیشگوئی علی علیه السلام
۳۵۰	جمل اخبار درباره عاشوراء	۲۴۹	خطر جدید
۳۵۲	عکس العمل ائمه علیهم السلام	۲۵۰	حکم بیخردانه
۳۵۵	مکتب سیار امام	۲۵۲	عامل اصلی تصادم
۳۵۶	تربت امام شفای بیماران	۲۵۷	اینهمه نیرو برای چه؟
۳۵۹	محبوبیت امام	۲۵۹	دستور وحشیانه ابن زیاد
۳۶۱	درسهای علمی	۲۶۲	اعلام جنک و فرمان سفیهانه
۳۶۷	خاتمه	۲۶۶	جوانمردی دوجانبه
۳۶۸	قصه خواب امام کنار قبر جدش	۲۷۰	شایعه بی اساس
۳۷۹	حدیث «واخرج باقوام للشهادة»		مرحله چهارم
۳۸۱	حدیث «انزل الله النصر»	۲۸۱	اولین تیر
۳۸۵	خطبه «خطالموت علی ولد آدم»	۲۸۴	اسیری بازماندگان
۳۹۳	حدیث «ان الله شاء ان سراك قتيلا»		بخش چهارم هدف قیام
۴۰۷	حدیث «ام سلمه»	۲۹۲	تشکیل حکومت ضرورت داشت
۴۱۶	داستان فرشتهها	۲۹۴	حمایت از نیروی قانونگذاری
۴۲۰	داستان فرشتهها و جنها	۲۹۸	حمایت از نیروی قضائی
۴۲۴	حدیث «من لحق بی استشهد»	۳۰۰	حمایت از آزادی قلم
۴۲۷	حدیث «عمر و بن لوزان»	۳۰۳	حمایت از آزادی بیان
۴۳۳	حدیث «ابوهره ازدی»	۳۰۶	حمایت از عدالت در بودجه
	نظر سید مرتضی و شیخ طوسی	۳۰۹	حمایت از موقع جهانی اسلام
۴۳۹	قدس سرهما	۳۱۶	يك اشتباه از مارین آلمانی
۴۵۳	نظر شیخ مفید قدس سره.	۳۲۶	آیا کشتن امام بسودا اسلام بود؟
۴۵۷	نظر ابن شهر آشوب قدس سره.		بخش پنجم نتایج و آثار
۴۷۱		۳۴۲	ضرورت خوردن اسلام

« انجمن تحقیق مسائل تاریخی و اعتقادی »

نقد شهید آگاه

پاسخ به حُجَّتِ الْإِسْلَام

آقای لطف الله صافی گلپایگانی

تا همدکتاب را با دقت بخوانید درباره آن نظر ندهید

اسناد محرمانه ساواک در آخر کتاب

مقدمه :

این نکته بر صاحب نظران پوشیده نیست که در مسائل فکری و تعقلی چون احتیاج بیشتری به تحقیق و دقت نظر هست بیش از هر چیز باید از نیروی عقل و فکر استفاده شود و نیروی عاطفه هرگز نباید در قلمرو مسائل فکری وارد گردد و اگر حماسه سرایی که کار عاطفه است در حریم مسائل فکری و عقلی وارد شود، کار تحقیق و کنجکاوی را مشکل میکند و گاهی انسان را به اشتباه میاندازد.

ولی در موضوعاتی از قبیل موضوعات عشقی و رزمی و مسائل تخیلی باید از عاطفه نیرومند و برافروخته استفاده شود، نه از فکر و تعقل و اگر در مسائل عاطفی از فکر و تعقل استفاده شود، آن مسائل بصورتی بی روح و خشک و خسته کننده، جلوه خواهد کرد.

در مسئله قیام امام حسین - علیه السلام - که هم جنبه تعقلی دارد و هم جنبه عاطفی، اگر کسی بخواهد به تحقیق و کنجکاوی و جنبه تعقلی آن بپردازد، باید فقط از نیروی فکر و تعقل استمداد کند، نه از

نیروی عاطفه .

کتاب «شهید جاوید» چون بر مبنای تحقیق و کنجکاوی تألیف شده طبعاً بیشتر به جنبه فکری و تعقلی مسئله پرداخته و بحث و استدلال را تعقیب کرده و جنبه عاطفی مسئله را دنبال نکرده است .
روی این اصل ، اگر نویسنده ای بخواهد در برابر کتاب نامبرده ، بایستد و مخالف آن چیزی بنویسد باید فقط به استدلال و تحقیق پیردازد و اگر در این میدان ، تحت تأثیر عاطفه ، چیزی بنویسد ، طبیعی است که گرفتار لغزش میشود .

پیروی از عاطفه :

نویسنده کتاب «شهید آگاه» که تحقیقات کتاب « شهید جاوید » با طرز فکرش سازگار نبوده ، به خشم آمده و از همان اول که قلم بدست گرفته ، تحت تأثیر طغیان عاطفه و خشم و غضب ، شروع به نوشتن کرده و از اینرو ، نتوانسته است از مهمترین بزرگ درص ۱۱ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۶ و از تمسخرهای کودکان درص ۱۴ و ۱۵ و ۱۷ و از بی ادبی و هتاکگی نسبت به نویسنده کتاب «شهید جاوید» درص ۲۰۸ و از کهنه شمردن نظر دودانشمند بزرگ شیعه ، مرحوم سید مرتضی و شیخ طوسی - رضوان الله علیهما - در ص ۱۰۶ و از آرزوی مرگ کردن برای خویش درص ۴۲۷ خودداری کند !!!

خود معظم له نیز پس از نوشتن کتاب که قدری از خشمش کاسته شده ، فهمیده است که از حدود ادب نویسندگی خارج شده و از اینرو ، در مقدمه کتاب ، ص ۸ ، سطر ۱۱ و ۱۲ به معذرت خواهی پرداخته و از

خوانندگان کتابش تقاضا کرده که هنگام مطالعه کتاب، این عنذرخواهی را فراموش نکنند. ولی ایشان باید این عنذرخواهی را از شخص نویسنده کتاب «شهید جاوید» بکنند و گرنه به همین مقدار عنذرخواهی که در مقدمه کتاب کرده، مسئولیت قیامت از او برداشته نمیشود. حضرت علی - علیه السلام - فرمود:

«يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ» .

(کلمات قصار، نهج البلاغه، ۲۴۲)

یعنی: «روزی که بظرفداری مظلوم، ظالم را کیفر میدهند، سخت تر

است از روزی که وی به مظلوم ستم کرده است» .

بررسی اجمالی کتاب «شهید آگاه»

خلاصه محتوای کتاب «شهید آگاه» اینست که امام حسین - علیه السلام - هیچگونه امیدی به پیروزی نداشته بلکه میدانسته است در این سفر، در کربلا شهید میشود و به همین منظور هم حرکت کرده و امام در این حرکت خود، تعبُّد به شهادت نموده و خانواده رسالت را به اسیری کشانده است!

همه حساسیت معظم له، روی مسئله علم امام است و به همین جهت، اسم کتاب را «شهید آگاه» گذاشته است. در نظر ایشان کسی که بگوید: امام به امید پیروزی بردشمن، از مکه بسوی کوفه حرکت کرده، گناهی نابخشودنی مرتکب شده است.

این نویسنده آنجا که به سخنان بزرگانی از قبیل شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی - رضوان الله علیهم - میرسد و می بیند آنان میگویند: امام حسین (ع) به امید تسخیر کوفه و غلبه بردشمن از مکه

حرکت کرد ، چون نتوانسته صریحاً نسبت اشتباه به علمای نامبرده بدهد ، سخنانشان را توجیه کرده وبدون هیچ قرینه‌ای این بزرگان تشیع را به پیروی از اهل سنت - بمنظور اقناع آنان - متهم نموده است. (شهید آگاه، ص ۸۷ و ۱۷۲ و ۲۳۰)

چون پایه سخن معظم‌له اینست که امام حسین (ع) هیچگونه امیدی به پیروزی بردشمن نداشته، رفتار و گفتار امام را طوری تفسیر میکنند که با عقیده خودش منطبق شود. طبق نوشته این نویسنده، در حقیقت منطق آنحضرت اینست که :

اگرچه در ظاهر من مسلم بن عقیل را برای بررسی اوضاع کوفه و بیعت گرفتن برای جهاد و تهبیه نیرو، فرستادم ولی در واقع نه منظورم بررسی اوضاع کوفه بوده، نه بیعت گرفتن برای جهاد ، نه تهبیه نیرو ، نه تسخیر کوفه ، نه برگرداندن خلافت اسلامی به مرکز اصلی خود ، نه نجات دادن اسلام از راه قدرت خلافت، نه ضبط زکوات و گرفتن جزیه، نه اجراء حدود اسلام ، نه کوتاه کردن دست زورمندان از تجاوز به حریم اسلام ، نه بسط فرهنگ اسلامی ، نه بستن پیمانهای نظامی و اقتصادی و فرهنگی بنفع جهان اسلام و نه بسیج نیرو، برای جهاد با کشورهای متجاوز. هیچیک از این معانی منظور من نبوده. و اگر در خطبه‌ام گفته‌ام : بنی‌امیه حدود اسلام را تعطیل کرده‌اند (تاریخ طبری ، ج ۴ ، ص ۳۰۴) و در نامه خود به مردم بصره نوشته‌ام : سنت پیغمبر مرده و بدعت، جای آنرا گرفته (تاریخ طبری ، ج ۴ ، ص ۲۶۶) منظورم این نبوده که عملاً وارد میدان شوم و بادر دست گرفتن خلافت ، حدود اسلام را اجراء و سنت پیغمبر را زنده و بدعت‌ها را نابود سازم بلکه منظورم از این حرکت

این بوده که بطلان خلافت یزید را اعلام کنم و خود و یاران و کودکانم را عمداً به کشتن بدهم و خانواده خود را به اسیری بکشانم تا بدینوسیله یزید، خود بنخود، از خلافت اسلامی برکنار شود! و نظام حکومتی اسلام از این وضع رسوا نجات یابد!

به فتوای نویسنده کتاب « شهید آگاه » فرستادن مسلم بن عقیل به کوفه و بیعت گرفتن او از مردم و تهیه اسلحه و جمع آوری اعانه و اینکه مسلم پس از بررسی و تحقیق کامل به امام نوشت: مردم کوفه با شما هستند و زودتر بسوی کوفه حرکت کنید، اینها همه کارهای ظاهری و توخالی بوده و در واقع نه به بررسی اوضاع کوفه احتیاجی بوده، نه به بیعت گرفتن از مردم، نه به اسلحه و پول و نیروی نظامی، نه به تسخیر کوفه و اصلاً امام نمیخواسته به کوفه برود. به قول این نویسنده، این کارهای ظاهری و توخالی بنام اتمام حجت خوانده میشود. در نظر ایشان اتمام حجت کاری است ظاهری و توخالی نه جدی و واقعی (شهید آگاه، ص ۲۷۶، سطر ۲۱).

به عقیده معظم له، با این کارهای ظاهری و توخالی و سرانجام با کشته شدن امام و یارانش و اسیری خانواده اش، یزید همینطور خود بخود از خلافت اسلامی برکنار شد! (شهید آگاه، ص ۳۲۵، سطر ۱۹) و نظام حکومتی اسلام از استبداد و اختناق نجات یافت! (شهید آگاه، ص ۴۸۴) درست دقت کنید ببینید این نویسنده محترم چه گفته است!!!

سرگردانی نویسنده:

نویسنده کتاب « شهید آگاه » چون دیده است این منطق، عقلانی نیست

و با این بیان نمیتوان قیام امام را بطور عقل‌پسند، توجیه و تفسیر کرد، از اینرو، ناچار شده يك جنبه استثنائی به قیام آنحضرت بدهد و آنرا سرتی از اسرار و دارای رمز ملکوتی و بعنوان بر نامه خاص و فوق‌العاده و دستور محرمانه غیبی و مأموریت سرتی معرفی کند (شهید آگاه، ص ۳۳ و ۱۰۵ و ۱۸۳ و ۱۹۱ و ۱۹۹ و ۲۳۲ و ۲۳۷) بدیهی است معنای اینکه قیام امام، جنبه استثنائی دارد اینست که درك حقیقت این قیام برای ما ممکن نیست. ولی از طرفی چون دیده است این مطلب را دانشمندان و عقلاء نمی‌پسندند و اگر قیام امام جنبه استثنائی داشته باشد از قابلیت پیروی ساقط میشود از اینرو، ناچار شده کوشش کند که ناممکن است برای قیام بصورتی که خود ترسیم کرده تفسیر و توجیه معقولی اگرچه با تکلف زیاد باشد، پیدا کند. خلاصه، این نویسنده، بین این دو مطلب سرگردان مانده و گاهی قیام امام را يك کار استثنائی و دارای رمز ملکوتی میداند و گاهی به تفسیر و توجیه آن میپردازد و میخواهد آنرا با قوانین عقلائی و موازین شرعی تطبیق کند. و حقا کسی که نمیتواند قبول کند که قیام با امید پیروزی بسوی کوفه حرکت کرده، بهتر از این نمیتواند در قیام فرزند پیغمبر (ص) وارد و از آن خارج گردد.

اساس کتاب «شهید آگاه» باطل است

پایه و اساس کتاب «شهید آگاه» اینست که امام حسین - علیه السلام - هیچگونه امیدی به پیروزی نداشته و میدانسته در این سفر، در کربلا کشته خواهد شد و به همین قصد نیز حرکت کرده است. این نویسنده برای اثبات این ادعای خود از ص ۵۶ فصلی تحت عنوان «امام آگاه بود» نوشته و ۳۳ دلیل برای مطلب خود آورده و اثبات این ادعاه، اساس کتاب «شهید آگاه» محسوب میشود. ولی ما پس از بررسی دلیلهایش چنین یافتیم که ادعای او با این دلیلهای ثابت نمیشود و اینک خلاصه این بررسی:

الف - محصول دلیلهای ۲۱ و ۱۰ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۹ و ۳۰ اینست که طبق پیشگوییهای رسول خدا و خود امام حسین (ع) معلوم بود که آنحضرت مورد ظلم و ستم واقع گشته و سرانجام شهید خواهد شد و این مطلب را «عایشه» و «ابن عباس» و دیگران از رسول خدا نقل کرده اند.

بدیهی است از ۱۱ دلیل نامبرده، اصل کُلی شهادت امام معلوم میشود ولی از این دلایلی ثابت نمیشود که این شهادت در این سفر و در سال ۶۱ هجری خواهد بود و کتاب «شهِد آگاه» باید این مطلب را ثابت کند که نکرده است.

ب- دلیل ۳ خلاصه اش اینست که امام حسین (ع) به «عبداللہ جعفر» فرمود: «به دستور پیغمبر خدا که در خواب بمن داده عمل خواهم کرد چه به ضرر من باشد و چه بنفع من یعنی چه شکست بخورم و چه پیروز شوم». این دلیل چنانکه معلوم است برخلاف مقصود «شهِد آگاه» بیشتر دلالت دارد، زیرا امام احتمال پیروزی و شکست، هر دو را ذکر کرده و اگر میدانست در این سفر کشته میشود، نامی از پیروزی نمیبرد.

ج- دلیل ۴ گفتگوی امام را با «عبداللہ بن مطیع» نقل کرده که در آن فرموده: هر چه قضای الهی است به ما خواهد رسید یعنی چه پیروزی و چه شکست. و همین مطلب را بصورت مفصل تری به «فَرَزْدَق» فرمود که: «اگر قضای الهی به دلخواه ما نازل شد و پیروز شدیم شکر خدا را میکنیم و اگر برخلاف امید ما نازل شد، ما تجاوزکار نخواهیم بود، چون در راه حق قدم برداشته ایم». (ارشاد مفید، س ۱۹۹) پس دلیل ۴ هیچ دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد.

د- دلیل ۵ داستان ملحق شدن «زُهَیْر» را به امام حسین (ع) آورده و خیال کرده زهیر برای کشته شدن به آنحضرت ملحق شده در حالیکه «زُهَیْر» برای مبارزه بمنظور پیروزی امام به وی ملحق شد نه برای کشته شدن. تفصیل این مطلب را در چاپ جدید کتاب «شهِد جاوید» پاورقی ص ۲۶۷ بخوانید تا بدانید این داستان هم برخلاف مقصود نویسنده، بیشتر

دلالت دارد.

ه - در دلیل ۶ و ۷ گفته است: چرا امام حسین (ع) پس از معلوم شدن شهادت «مُسلِم» و «عبدالله بن یَقَطَر» بر نکشت؟ جواب این سؤال اینست که نتیجه مشورت امام با اصحابش این شد که به کوفه بروند. توضیح این مطلب را در چاپ جدید کتاب «شهید جاوید» ص ۲۱۷ بیعد ملاحظه فرمائید.

و - در دلیل ۸ گفته است: وقتی فرستاده «ابن اشعث» و «ابن سعد» برای امام نامه آورد و پیام «مُسلِم» را به آنحضرت رساند، چرا امام بر نکشت و فرمود: مَا حَمَّ نَازِلٌ وَ عِنْدَ اللَّهِ نَحْتَبُ أَنْفُسَنَا؟ . جواب این سؤال نیز همانست که قبلا اشاره شد که نتیجه مشورت امام با اصحابش این شد که به کوفه بروند و معنای این سخن امام که مَا حَمَّ نَازِلٌ... اینست که آنچه مقدر شده به ما میرسد چه پیروزی و چه شکست و این سخن امام همان مطلبی را میگوید که آنحضرت به «فَرَزْدَق» و «عبدالله بن مطیع» فرمود و دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد.

ز - دلیل ۹، حدیث «عمر و بن لوزان» است که به امام گفت: به کوفه نروید و تفسیر صحیح جواب امام به وی اینست که من به اوضاع سیاسی بهتر از تو وارد هستم و تشخیص داده‌ام که باید به کوفه بروم و این حدیث دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد. تفصیل این مطلب را در چاپ جدید کتاب «شهید جاوید» ص ۴۲۷ بیعد، ملاحظه فرمائید.

ح - دلیل ۱۱ اینست که امام از شهادت «یَحْيَى بن زکریا» یاد میکرد و معلوم میشود که آنحضرت آگاهانه برای کشته شدن، میرفته است. جواب این مطلب اینست که مقصود امام از یاد کردن شهادت

«یحییٰ بن زکریا» اینست که اگر من در راه این مبارزه‌ای که در پیش گرفته‌ام، کشته‌شوم همان راهی را رفته‌ام که «یحییٰ بن زکریا» رفت. و این دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد.

ط - دلیل ۱۲ و ۲۸ اینست که امام حسین (ع) میدانست عمر بن سعد و شمر و سنان و... کشتندگان آنحضرت هستند.

جواب این مطلب اینست که این مثل خبری است که میگوید: علی - علیه السلام میدانست قاتل وی، ابن ملجم است و این دلالت نمیکند که زمان شهادت را هم میدانسته است. سخنان مرحوم شیخ مفید و ابن شهر آشوب را در چاپ جدید کتاب «شہید جاوید» ص ۴۵۳ ببعد، ملاحظه فرمائید تا حقیقت را دریابید.

ی - دلیل ۱۳ خطبةُ حُطَّاءِ الْقَوْتِ است. تفسیر صحیح این خطبه را در چاپ جدید کتاب «شہید جاوید» ص ۳۸۶ ببعد، ملاحظه فرمائید. (۱)
یا - دلیل ۱۴ اینست که امام به سخن «عمر بن عبدالرحمن» که میگفت: به عراق نروید، گوش نداد. و این مطلب دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد.

ب - دلیل ۱۵ و ۱۷ متن تاریخ نیست بلکه سخنان يك سنی کم عمق است که از پیش خود اختراع کرده و این عجیب است که این نویسنده سخنان يك سنی بی تحقیق را میپذیرد و لسی سخنان شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی را نمیپذیرد و با زور گوئی توجیه میکند!
بج - دلیل ۱۶، حدیث مَنْ لَحِقَ بِیْ اسْتَشْهَدَ است. معنای این حدیث و احتمالات آنرا در چاپ جدید کتاب «شہید جاوید» ص ۴۲۵ ببعد، ملاحظه فرمائید.

(۱) و تفسیر کامل تراژدی کتاب «پیرامون نظر دکتر شریعتی» بخوانید

یاد- دلیل ۱۸ اینست که امام به «فرزدق» فرمود: مُسَلِّمٌ وَظِيفَةٌ
خود را انجام داد و بر ماست که وظیفه خود را انجام دهیم. و این مطلب
دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد، زیرا معنای سخن امام اینست که مُسَلِّمٌ
به امید پیروزی بر دشمن، مبارزه کرد و شهید شد و ما هم باید مثل او
برای نجات اسلام، به امید پیروزی بر دشمن، مبارزه کنیم و به فرض اینکه
شهید شویم، در راه مسلم رفته ایم.

یاد- دلیل ۲۷ اینست که «میثم تمار» به «مختار» گفت: تو از زندان
آزاد میشوی و به خونخواهی امام حسین (ع) قیام میکنی. و این دلیل
بر مقصود نویسنده دلالت ندارد، زیرا از آن معلوم نمیشود که شهادت امام
حسین (ع) پس از تشکیل حکومت اسلامی بدست آنحضرت، خواهد بود
یا قبل از آن

یاد- دلیل ۳۱ اینست که چون امام صادق - علیه السلام - فرمود:
در کتاب علی (ع) خواندم که محمد بن عبدالله بن حسن از خلفای این امت
نیست و کتاب علی - علیه السلام - نزد امام حسین (ع) نیز بوده، پس در
این کتاب خوانده که او به خلافت نمیرسد.

و دلیل ۳۲ اینست که طبق روایات، امام حسین (ع) مدت حکومت
بنی امیه را میدانست و یقین داشت که زمان انقراض حکومت این
طائفه نرسیده است.

و دلیل ۳۳ اینست که چون حوادث سال در شب قدر بر امام عرضه
میشود تفصیل واقعه کربلا نیز بر امام عرضه شده و دانسته است که در
فلان روز در کربلا کشته خواهد شد.

جواب این سه دلیل حدیثی است که در کتاب غیبه شیخ طوسی

قُدس سِرِّه - ص ۲۶۳ آمده که: «ابو حمزه ثمالی میگوید: به امام محمد باقر - علیه السلام - گفتم: علی (ع) فرموده: بعد از سال ۷۰ رخاء و گشایش خواهد بود و سال ۷۰ گذشت و ما گشایش ندیدیم. امام فرمود:

وَيَا ثَابِتُ إِنَّ اللَّهَ تَأَنَّنَ وَقَتَ هَذَا الْأَمْرِ فِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ (ع)
 اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخْرَهُ...».

یعنی: «ای ابو حمزه خداوند قبضه کردن خلافت را بدست اهل بیت در سال ۷۰ مقرر کرده بود. پس امام حسین - علیه السلام - را که کشتند غضب خدا بر مردم شدید شد و آنرا بتأخیر انداخت تا سال ۱۴۰ پس ما برای شما نقل کردیم و شما آنرا شایع کردید و خدا بار دیگر آنرا بتأخیر انداخت و دیگر نزد ما برای آن وقتی قرار نداد. و این حدیث در اصول کافی، ج ۱، ص ۳۶۸ نیز با کمی اختلاف نقل شده است. از این حدیث معلوم میشود حضرت علی - علیه السلام - قبلاً تشکیل حکومت اسلامی را بدست ائمه (ع) در سال ۷۰ هجری نوید داده و این امید در خاندان رسالت از همان زمان حضرت امیر (ع) وجود داشته که در سال ۷۰ هجری خلافت اسلامی بدست ائمه (ع) بیفتد ولی کشتن امام حسین (ع) جلوا این مطلب را گرفته و از اینجا روشن میشود که امکان داشته امام حسین (ع) در سال ۶۱ هجری شهید نشود و در سال ۷۰ هجری حکومت اسلامی بدست خود آنحضرت یا فرزندان بیفتد. و نیز معلوم میشود امکان داشته در سال ۱۴۰ یعنی زمان حضرت صادق - علیه السلام - خلافت بدست اهل بیت بیفتد.

اگر نویسنده کتاب «شهید آگاه» این حدیث را ندیده و اسفا که چگونه بدون تفحص کامل از دلیلهای يك مسئله و معارضات آنها قلم

بدست گرفته و میخواند مطلبی را بر مردم تحمیل کند! و اگر این حدیث را دیده و عمداً ندیده گرفته صدبار و اسفا که چگونه هر حدیثی را که با عقیده اش موافق نیست ندیده میگیرد!!!

یک نکته :

اینکه کتاب « شهید آگاه »، ص ۷۱ ضمن شماره ۳۳ میگوید :
حوادث سال در شب قدر بر امام عرضه میشود عمده دلیلش اخباری است که در اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۲ تا ۲۵۳، تحت ۹ شماره آمده. ولی باید دانست که راوی این اخبار « حسن بن عباس بن حریش » است که نزد علمای رجال، بدسابقه و غیر قابل اعتماد است و این اخبار را درباره شب قدر و عرضه شدن حوادث سال بر امام جعل کرده است و این نظر قاموس الرجال است.
(قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۸۲ و ۱۸۳)

غفلت عجیب و تناقض در عقیده :

مضمون دلیل ۱۹ و ۲۶ و صدر دلیل ۱ اینست که امام حسین (ع) برای اینکه خورش در حرم خدا ریخته نشود از مکه حرکت کرده است. و از اینجا معلوم میشود آنحضرت احتمال میداده در مکه شهید گردد و این مخالف عقیده نویسنده کتاب « شهید آگاه » است، زیرا او عقیده دارد امام میدانسته در این سفر در کربلا شهید میشود و احتمال نمیداده در مکه شهید شود (شهید آگاه، ص ۷۱، سطر ۱۲ و ۱۳) و این غفلت عجیبی است که نویسنده ای بخواند مطلبی را ثابت کند و سه دلیل بیاورد که بر ضد مقصودش دلالت دارد!

اونه تنها این سه دلیل را بر ضد عقیده خود آورده بلکه درص ۳۲۷،
سطر ۱۷ مضمون این سه دلیل را بعنوان احتمال قوی اظهار کرده و
مینویسد: «ما قویاً احتمال میدهیم که امام بواسطه آنکه خویش در
حرم ریخته نشود پیش از وصول نامه مسلم عازم عراق شد».
و نیز درص ۳۱۹ مینویسد: «امام برای اینکه در مدینه دستگیر
و کشته نشود بمکه... هجرت فرمود».

و نیز درص ۳۲۸ در مورد فرض ورود امام حسین (ع) به کوفه
مینویسد: «در کوفه آنحضرت را شهید میگرداند».
معلوم میشود این نویسنده هم عقیده دارد امام میدانست در کربلا شهید
میشود و هم عقیده دارد که نمیدانست در کربلا شهید میشود بلکه احتمال
میداد در مدینه یا در مکه یا در کوفه شهید شود و اینست تناقض در عقیده!!!

زیاد کردن عدد :

ضمناً در فصل «امام ۳۲ هجری بود» دلیل ۱۰ تکرار دلیل ۲ و دلیل ۲۱
تکرار دلیل ۲۰ و دلیل ۲۵ و ۳۰ تکرار دلیل ۲۴ و دلیل ۲۶ تکرار دلیل
۱۹ میباشد و معظّم له فقط برای زیاد کردن عدد دلایل این مکررات را
نوشته است. و نیز دلیل ۱۵ و ۱۷ متن تاریخ نیست بلکه بافته خیال يك
سُنّي خیال پرداز است که ایشان برای زیاد کردن عدد دلایل بعنوان
دو دلیل مستقل آورده است!

نتیجه بحث:

نتیجه بحث این شد که فصل «امام ۳۲ هجری بود» پایه و اساس کتاب

«شهید آگاه» را تشکیل میدهد و نویسنده در این فصل میخواست ثابت کند که امام میدانسته در این سفر در کربلا کشته میشود. ولی معلوم شد که از دلیلهای فصل نامبرده این مطلب ثابت نمیشود بلکه بعضی از دلیلهایش برعکس مقصود نویسنده دلالت دارد و از اینجا روشن میشود که اساس کتاب «شهید آگاه» باطل است.

بدیهی است پس از آنکه روشن شد اساس کتاب «شهید آگاه» باطل است چندان لزومی ندارد به بحث ادامه دهیم ولی برای اینکه معلوم شود نویسنده چگونه تحت تأثیر احساسات بی‌مهار، حاضر شده برای تحمیل طرح بی‌دلیل خود به شخصیت‌های علمی شیعه، تهمت بزند و حتی از تهمت زدن به پیغمبر خدا و امام حسین و مسلم بن عقیل هم خودداری نکرده، از این جهت چند مورد از این تهمتها را توضیح میدهیم.

تهمت‌های عجیب:

۱- تهمت به رسول خدا(ص):

نویسنده کتاب «شهید آگاه» که معتقد است امام حسین علیه السلام هیچگونه امیدی به پیروزی نداشته، چون دیده ممکن است مردم فهمیده بگویند: پیغمبر خدا(ص) در جنگ أُحُد و علی(ع) در جنگ صفین، امید به پیروزی داشتند ولی پیروز نشدند. چه مانعی دارد که بگوئیم: امام حسین(ع) هم مثل جد و پدرش، امید به پیروزی داشته؟ از این جهت، معظم له، امید رسول خدا را به پیروزی در جنگ أُحُد و نیز امید حضرت امیر را به پیروزی در جنگ صفین، انکار کرده است.

این نویسنده در ص ۱۵۵ میگوید: «طبق اخبار متعدده که در تفسیر طبری آمده، رسول خدا(ص) شکست لشکر اسلام و شهادت عمویش حمزه را پیش بینی میکرد». و در ص ۱۶۷ میگوید: «سیره ابن هشام را ملاحظه فرمائید پیغمبر اکرم(ص) شهادت حمزه و گروهی از مسلمانان را در این

غزوه، پیش بینی می‌کرد.»

ما هر چه تفحص کردیم در تفسیر طبری در آیاتی که مربوط به جنگ احد است، حتی يك خبر هم نیافتیم که دلالت کند بر اینکه رسول خدا (ص) امیدی به پیروزی نداشته یا دلالت کند که آنحضرت شهادت جناب حمزه را پیش بینی کرده. چرا این نویسنده محترم اقلای یکی از آن اخبار متعددی را که ادعا کرده، ذکر فرموده تا دیگران نیز ملاحظه کنند؟!

و نیز به سیره ابن هشام رجوع کردیم و دیدیم آنچه معظم له ادعا کرده که رسول خدا (ص) شهادت حضرت حمزه را پیش بینی فرموده برخلاف حقیقت است. و اینک عبارت سیره ابن هشام:

«قَالَ: فَلَمَّا سَمِعَ بِهِمْ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَالْمُسْلِمُونَ قَدْ نَزَلُوا حَيْثُ نَزَلُوا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِلْمُسْلِمِينَ: إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ وَاللَّهِ خَيْرًا: رَأَيْتُ بَقْرًا وَرَأَيْتُ فِي ذُبَابٍ سَيْفِي نَلْمًا وَرَأَيْتُ أُنْبِيَّ أَدْخَلْتُ يَدِي فِي دِرْعِ حَصْبَةِ فَأَوْلَتْهَا الْمَدِينَةَ.»
«قَالَ ابْنُ هِشَامٍ: وَحَدَّثَنِي بَعْضُ أَهْلِ الْعِلْمِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: رَأَيْتُ بَقْرًا يُدْبِحُ قَالَ: فَأَمَّا الْبَقْرُ فَهِيَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِي يُقْتَلُونَ وَ أَمَّا الذَّبَابُ السَّيْفِيُّ رَأَيْتُ فِي ذُبَابٍ سَيْفِي فَهُوَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُقْتَلُ.»

(سیره ابن هشام. ج ۲، ص ۶۳ و ۶۲)

ترجمه: «ابن اسحاق گفته است: وقتی که رسول خدا (ص) از آمدن کفار و وضع آنان آگاه شد در حالیکه مسلمانان در جای خود فرود آمده بودند آنحضرت به مسلمانان فرمود: بخدا قسم من خوابی دیدم که خوراست. در عالم خواب يك عینه گاو دیدم و دیدم در دم شمشیر من شکافی پیدا شده و دیدم دست خودم را در زیره محکمی داخل کردم و آن زیره را بمدینه تعبیر نمودم.»

داین هشام میگوید: بعضی از اهل علم برای من نقل کردند که رسول خدا (ص) فرمود: من در خواب دیدم يك عیبه گاو دارم که ذبح میشوند و فرمود: آن گاوها گروهی از یاران من هستند که کشته میشوند و آن شکافی که در دم شمشیر خود دیدم تعبیرش اینست که مردی از اهل بیت من، کشته میشود.

چنانکه ملاحظه میفرمائید، خواب رسول خدا (ص) به دو گونه نقل شده، در نقل اول که از ابن اسحاق است، نه رسول خدا خبر از شکست مسلمانان در جنگ احد داده و نه شهادت حضرت حمزه را پیش بینی فرموده بلکه از اینکه فرموده: خوابی دیدم که خیر است و نیز از اینکه فرموده: دستم را در يك زره محکمی داخل کردم، معلوم میشود خواب آنحضرت امیدبخش بوده و آنرا به خوبی و مصونیت از شکست تعبیر کرده است. و در نقل دوم که از ابن هشام است رسول خدا (ص) پیش بینی شهادت عده ای از اصحاب و یکی از اهل بیت خود را فرموده و معلوم است که شهادت عده ای از اصحاب و یکی از اهل بیت دلیل بر شکست نیست، زیرا در جنگهایی هم که مسلمانان پیروز میشدند، مثل جنگ بدر، يك عده، کشته میدادند. بنابراین، اگر نگوئیم، از این دو نقل روی هم رفته، پیش بینی پیروزی مسلمانان در جنگ احد، استفاده میشود (که با همان پیروزی در اول کار منطبق میگردد) هرگز پیش بینی شکست، استفاده نمیشود. و نیز اینکه رسول خدا (ص) شکاف شمشیر خود را به شهادت یکی از اهل بیت خود تعبیر فرموده، قبل از جنگ معلوم نبود آن يك نفر که از اهل بیت کشته میشود چه کسی خواهد بود ولی آنگاه که جناب حمزه کشته شد، با وی منطبق گشت.

از آنچه گذشت روشن شد که بر خلاف گفته کتاب «شهید آگاه» نه از مدارك تاريخی معلوم میشود رسول خدا (ص) شکست مسلمانان را در جنگ اُحُد، پیش‌بینی فرموده و نه معلوم میشود از شهادت حضرت حمزه خبر داده و این تهمتی است که نویسنده کتاب «شهید آگاه» آگاهانه به رسول اکرم زده تا بدینوسیله نظر خود را ثابت کند!

۲- تهمت به علی علیه السلام ؟

کتاب «شهید آگاه» در ص ۱۶۳ و ۱۶۷ میگوید: «علی علیه السلام میدانست و خبر میداد که معاویه پس از آنحضرت بر اوضاع مسلط خواهد شد».

معنای این سخن اینست که امیر المؤمنین (ع) در جنگ صفین، امید نداشت بر معاویه غالب گردد. ولی برخلاف تصور این نویسنده، از سخنان خود امیر المؤمنین (ع) استفاده میشود که آنحضرت امیدوار بوده بر معاویه غالب شود و اینک سخنان آنحضرت:

الف- علی- علیه السلام- درباره معاویه میفرماید: «سَأَجْهَدُ فِي أَنْ أُطَهَّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ وَالْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ».

(نهج البلاغه، نامه ۴۵)

یعنی: «من کوشش میکنم که زمین را از وجود این عنصر ناپاک - معاویه بن ابی سفیان- پاک گردانم».

اگر امیر المؤمنین (ع) امیدوار نبود، معاویه را نابود کند، نمیفرمود: من کوشش میکنم که زمین را از وجود معاویه پاک گردانم. بد- علی- علیه السلام- هنگامیکه در صفین با معاویه و فسونوی

رو برو شد، در دعای خود بدرگاه خدا عرضه داشت: «إِنْ أَظْهَرْنَا عَلَيَّ
عَدُوَّنَا فَجَنِينَا الْبَغْيَ وَسَيِّدَنَا لِلْحَقِّ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۰)

یعنی: «خدایا اگر ما را بردشمنان خود پیروز کردی ما را از
تجاوز مصون بدار».

اگر امام امیدوار نبود بر معاویه غالب شود، چنین سخنی نمیفرمود.
ج- امیر المؤمنین (ع) پس از آنکه مصر بدست معاویه افتاد، ضمن
اظهار تأسف شدید، میفرماید:

«سُبْحَانَ اللَّهِ بَيْنَانَحْنُ تَرْجُوَانُ نَغْلِبَ الْقَوْمَ عَلَيَّ مَا فِي آيَدِيهِمْ إِذْ غَلَبُونَا
عَلَيَّ مَا فِي آيَدِينَا» (کشف المحجبه، ص ۱۷۴)

یعنی: «عجبا در زمانی که ما امیدوار بودیم بر معاویه غالب شویم
و شام را از وی بگیریم، او و عمال او، مصر را از دست ما گرفتند».
از این سخن امام استفاده میشود آنحضرت امیدوار بوده بر معاویه
غالب گردد.

د- امیر المؤمنین (ع) در صفتین، پیش از شروع جنگ، به سپاه
خود مطالبی را تعلیم کرد و از جمله فرمود: «فَإِذَا كَانَتِ الْهَرِيمَةُ بِأَذْنِ اللَّهِ
فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا وَلَا تُصِيبُوا مُعُورًا وَلَا تُجْهِزُوا عَلَيَّ جَرِيحًا».

(نهج البلاغه، نامه ۱۴)

یعنی: «آنگاه که به اذن خدا، دشمن را شکست داده و به فرار
واداشتید، فراریان را نکشید و به تسلیم شدگان بی دفاع صدمه نزنید و
مجروحان را به قتل نرسانید».

اگر امام امیدوار نبود بر معاویه غالب شود، معنی نداشت، به
سربازانش دستوراتی راجع به بعد از شکست دادن لشکر معاویه، بدهد.

با اینکه از این سخنان علی - علیه السلام - که نقل کردیم ، امیدواری آنحضرت به پیروزی بر معاویه معلوم میشود ، چگونه نویسنده کتاب «شہید آگاہ» بطور قطع و یقین میگوید : علی - علیه السلام - امیدوار نبود بر معاویه غالب شود و میدانست معاویه بر امت اسلام مسلط خواهد شد ؟ آیا ایشان برای گفته خود دلیلی داشته و نیارده یا دلیلی نداشته ؟ اگر دلیلی داشته باید دلیل خود را با معارضاتش ذکر کند و بین آنها مقایسه نماید و یک طرف را ترجیح دهد یا توقف کند و اگر دلیلی نداشته و این نسبت را به امیر المؤمنین (ع) داده که آنحضرت امیدوار نبود بر معاویه غالب گردد ، در اینصورت این نهمتی است که آگاهانه به امیر المؤمنین (ع) زده تا نظر خود را ثابت کند!!!

۳- تهمت به امام حسین علیه السلام :

نویسنده کتاب «شہید آگاہ» در ص ۵۰ میگوید : «امام حسین (ع) غالباً نظر کسانی را که میگفتند : پیروزی نظامی برای امام میسر نیست و آنحضرت کشته خواهد شد تأیید میکرد» .

ماهر چه تفحص کردیم ، در مذاکرات امام با ابن عباس و عبدالله جعفر و عبدالله عمر و عبدالله مطیع و دیگران عبارتی نیافتیم که آنحضرت نظر آنرا تأیید کند و بفرماید : من میدانم بردشمن غالب نخواهم شد . پس چگونه نویسنده میگوید : امام غالباً نظر کسانی را که میگفتند پیروزی نظامی برای آنحضرت ممکن نیست ، تأیید میکرد ؟! معنای کلمه غالباً اینست که اگر بیست نفر ، به امام گفته اند : پیروزی بردشمن برای شما میسر نیست ، حداقل سخن پاتزده نفر از

آنان را تأیید فرموده است . چرا این نویسنده محترم آن عباراتی را که از آنها تأیید ، استفاده میشود ، ذکر نکرده است ؟! آیا غیر از اینست که چون ایشان عقیده دارد امام آگاهانه برای کشته شدن رفته ، تصمیم گرفته همه چیز را با عقیده خود تطبیق کند و از این جهت ، این تهمت را به امام حسین (ع) زده است ؟!

۴- تهمت به مسلم بن عقیل :

کتاب «شهد آگاه» ، ص ۱۴۲ میگوید: «گزارشی که مسلم بن عقیل به امام داد فقط حاوی ابراز احساسات مردم کوفه و آن بیعت کذائی بود و احتمال بی وفائی مردم کوفه آنقدر روشن بود که محتاج به تذکر نبود» . مقصود نویسنده اینست که مسلم بن عقیل هیچگونه اعتمادی به مردم کوفه نداشت و به پیروزی امام نیز امیدی نداشت و فقط ظاهر حال مردم کوفه و احساسات تو خالی آنانرا به آنحضرت گزارش داد . ولی برخلاف گفته این نویسنده ، مامی بینیم امام حسین (ع) درباره گزارش مسلم بن عقیل به مردم کوفه مینویسد : « نامه مسلم بن عقیل از رأی پسندیده شما حکایت میکند و گزارش میدهد که جماعت بزرگان شما متفق شده اند که مارا در گرفتن حق خویش و برگرداندن خلافت به مرکز خود ، یاری کنند» . (ارشاد مفید، ص ۲۰۰)

امام حسین (ع) میفرماید : نامه مسلم حاکی از اجتماع و اتفاق بزرگان کوفه برای یاری کردن امام و کوشش برای پیروزی آنحضرت است ، ولی این نویسنده میگوید : گزارش مسلم فقط حاوی اظهار احساسات تو خالی مردم کوفه است و هیچگونه امید و اطمینانی به مردم

کوفه از آن استفاده نمیشود. آیا این نویسنده، بیش از امام حسین (ع) از مضمون نامه مسلم بن عقیل آگاه بوده است؟!

آیا غیر از اینست که چون او معتقد است: امام هیچگونه امیدی به پیروزی نداشته، میخواهد بگوید: مسلم بن عقیل نیز چنین امیدی نداشته و نامه وی نیز چنین امیدی به امام نمیداده است و این تهمت را به مسلم زده تا عقیده مسلم را با عقیده خودش، یکسان جلوه دهد و از این راه، نظر خود را ثابت کند؟!

اگر مسلم بن عقیل به مردم کوفه اعتماد نداشت، چرا به امام نوشت: جمع اهل کوفه باشما هستند زود حرکت کنید؟ (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷). آیا مسلم میخواست امام را فریب بدهد؟!

۵- تهمت به شیخ مفید:

بنا بر فرقه شیعه از مر حوم شیخ مفید پرسیده: ما گروه شیعه اجماع داریم که امام همه حوادث آینده را میداند، پس چرا علی-علیه السلام- با اینکه میدانست کشته میشود به مسجد رفت؟ و چرا امام حسین -علیه السلام- با اینکه میدانست در این سفر کشته میشود، به سوی کوفه حرکت کرد؟ شیخ مفید جواب داده: ما گروه شیعه اجماع نداریم که امام همه حوادث آینده را بدون استثناء میداند و دلیلی نداریم که علی -علیه السلام- میدانست در آن شب مخصوص در مسجد ضربت میخورد. و نیز دلیلی نداریم که امام حسین -علیه السلام- میدانسته در این سفر کشته میشود. (بحار، طبع جدید، ج ۴۲، ص ۲۵۷ و ۲۵۸)

نویسنده کتاب «شهید آگاه»، در ص ۲۳۰ میگوید: شیخ مفید، این

سخن را در برابر عامه گفته و میخواستند آنرا با این جواب اقماعی ساکت کند و آنچه گفته ، موافق عقیده اهل سنت و مخالف عقیده شیعه است.

ما در جواب کتاب «شهید آگاه» میگوئیم:

اولاً کسی که این سؤالات را از شیخ مفید کرده يك فرد شیعه خالص بلکه افراطی بوده، زیرا او در سؤال خود گفته: ما اجماع داریم که امام همه حوادث آینده را میداند و يك فرد سنی هرگز چنین سخنی نمیگوید. پس شیخ مفید در اینجا در مقابل اهل سنت نبوده تا روی عقیده آنان جواب بدهد.

و ثانیاً شیخ مفید در جواب سؤال کننده فرموده: *إِجْمَاعُنَا أَنَّ الْأَمْرَ عَلَى خِلَافِ مَا قَالُوا*. اجماع ما گروه شیعه مخالف گفتار سؤال کننده است. باینکه شیخ مفید صریحاً فرموده: اجماع ما گروه شیعه، چنین است آیا میتوان گفت: او به مذاق اهل سنت سخن گفته؟ آیا اجماع ما گروه شیعه یعنی اجماع اهل سنت؟! آیا شیخ مفید میخواهد بفرماید: من گفتم: اجماع ما گروه شیعه، چنین است ولی مطلب اینطور نیست بلکه آنچه گفتم مطابق عقیده اهل سنت و مخالف عقیده شیعه است؟! آیا شیخ مفید دروغ میگوید؟!

آری چون نویسنده کتاب «شهید آگاه» دیده آنچه شیخ مفید فرموده، مخالف عقیده او است و در برابر شخصیت با عظمت شیخ نمیتواند چیزی بگوید، از این جهت ناچار شده سخن او را توجیه کند و بگوید: او موافق عقیده اهل سنت سخن گفته در حالیکه این تهمت بزرگی است که به رئیس مذهب شیعه زده و توجه نداشته یا داشته است.

۶- تهمت دیگر به شیخ مفید:

کتاب «شہید آگاہ» در ص ۲۳۵ گفته: «وچنانچه مفید رضوان اللہ علیہ تصدیق فرموده خدا امام را به شہادت و اسیری اہل بیت مُتَعَبِدِ فرموده» .

ظاهر این عبارت اینست کہ شیخ مفید نیز مثل نویسنده کتاب «شہید آگاہ» تصدیق کرده کہ خدا بہ امام دستور داده بمنظور کشتہ شدن خود و اسیر شدن اہل بیت حرکت کند. در حالیکہ شیخ مفید ہرگز چنین تصدیقی نکرده بلکہ پس از آنکہ فرموده: دلیلی نداریم کہ امیر المؤمنین (ع) میدانستہ در آن شب مخصوص کشتہ میشود این جملہ را اضافہ کردہ کہ:

وَلَوْ جَاءَ بِأَثَرٍ لَمْ يَلْزَمَ فِيهِ مَا يَظُنُّهُ الْمُعْتَرِضُونَ إِذْ كَانَ لَا يَمْتَنِعُ أَنْ يَتَّبِعَهُ
اللَّهُ تَعَالَى بِالصَّبْرِ عَلَى الشَّهَادَةِ وَالْإِسْتِغْلَامِ لِلْقَتْلِ .

(بحار، طبع جدید، ج ۴۲، ص ۲۵۸)

یعنی: «واگر بہ فرض محال خبری وارد شدہ باشد کہ آنحضرت میدانستہ در آن وقت معین کشتہ میشود، عقلاً مانعی ندارد کہ خدا او را بہ صبر بر شہادت و پذیرفتن قتل مأمور کردہ باشد».

و دربارہ امام حسین (ع) نیز پس از آنکہ جواب دادہ: هیچ دلیلی نداریم کہ آنحضرت میدانستہ در این سفر کشتہ میشود، فرمودہ:
وَلَوْ كَانَ عَالِمًا بِذَلِكَ لَكَانَ الْجَوَابُ عَنْهُ مَا قَدَّمْنَا فِي الْجَوَابِ عَنْ عِلْمِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) بِوَقْتِ قَتْلِهِ» .

یعنی: «واگر بہ فرض محال آنحضرت از کشتہ شدن خود در این سفر آگاہ بودہ باشد، جوابش همانست کہ در مورد علم امیر المؤمنین (ع)

۱- محال بودن این فرض از کلمہ «لو» استفادہ میشود .

به وقت شهادت خود گفتیم.

مقصود مرحوم شیخ اینست که از نظر عقل مانعی ندارد خداوند او را مُتَعَبَّد به پذیرفتن قتل کرده باشد. پس شیخ مفید خواسته است بفرماید: در مقام ثبوت مانعی ندارد امام مأمور به پذیرفتن قتل شود ولی در مقام اثبات هیچ دلیلی بر این مطلب نداریم و در حقیقت، «شیخ مفید» این مطلب را که خداوند امام را مأمور به پذیرفتن قتل کرده باشد در مقام اثبات تصدیق نکرده بلکه تکذیب کرده است.

اگر نویسنده کتاب «شهید آگاه» فرق میان مقام ثبوت و اثبات نگذاشته و ندانسته این تهمت را به شیخ مفید زده که «او تصدیق کرده که خدا امام را به شهادت و اسیری اهل بیت مُتَعَبَّد فرموده» که و اسفا! و اگر فرق بین مقام ثبوت و اثبات را میدانسته و دانسته این تهمت را به رئیس مذهب شیعه زده تا او را موافق با عقیده خودش جلوه دهد که صدبار و اسفا!!! و بنظر ما او دانسته این تهمت را بشیخ مفید زده است!

۷- تهمت به سید مرتضی :

نویسنده کتاب «شهید آگاه» در ص ۸۷ و ۱۷۲ میگوید: «سید مرتضی میخواسته در مورد قیام امام حسین (ع) به اهل سنت پاسخی بدهد که در نظر خود آنان پذیرفته باشد و میخواسته اهل سنت را به منطق خودشان قانع سازد».

باید دانست که مرحوم سید مرتضی ضمن سخنان خود که در تنزیه الانبیاء، ص ۱۷۹ تا ۱۸۲ آمده، فرموده:

« إِنَّمَا أَرَدْنَا بِذِكْرِ هَذِهِ الْجُمْلَةِ أَنَّ سَبَابَ الظَّغْرِ بِالْعَدُوِّ كَانَتْ لِأَلْحَةِ .

یعنی: «ما میخواستیم با این بیان روشن کنیم که شرائط پیروزی امام حسین - علیه السلام - بردشمن فراهم بود» .

و نیز فرموده :

« وَلَمْ يَكُنْ فِي حِسَابِهِ أَنَّ الْقَوْمَ يَقْدِرُ بَعْضُهُمْ وَيَضَعُ أَهْلُ الْحَقِّ عَن نُّصْرَتِهِ » ،

یعنی: «امام حسین (ع) تصور نمیکرد بعضی از اهل کوفه بی وفائی میکنند و اهل حق نیز از یاری امام ناتوان میگردند» .

نویسنده کتاب «شهید آگاه» چون دیده آنچه مرحوم سید مرتضی فرموده با عقیده او موافق نیست و نتوانسته مخالفت چنین شخصیت بزرگی را تحمل کند ، از این رو ، سخن او را بدینگونه توجیه کرده که مرحوم سید مرتضی به مذاق اهل سنت ، سخن گفته است . ولی مرحوم شیخ طوسی که عقاید استادش سید مرتضی را بهتر از نویسنده کتاب «شهید آگاه» میدانسته در تلخیص الشافی ، جزء ۴ ، ص ۱۹۰ میگوید : «سید مرتضی ابن نظر را اختیار کرده که عقلاً و نقلاً حرام است امام دانسته برای کشته شدن حرکت کند وَ هَذَا الْمَذْهَبُ هُوَ الَّذِي اخْتَارَهُ الْمُرْتَضَى فِي هَذِهِ الْمَسْئَلَةِ» .

از اینجا معلوم میشود آنجا که سید مرتضی فرموده : « در آغاز کار اسباب پیروزی امام حسین (ع) بردشمن فراهم بود و آنحضرت تصور نمیکرد بعضی از اهل کوفه بی وفائی میکنند و اهل حق از یاری امام ناتوان میگردند» این عقیده خود مرحوم سید مرتضی بوده که اظهار کرده نه عقیده اهل سنت .

اگر نویسنده کتاب «شهید آگاه» از این نظر سید مرتضی که شیخ طوسی نقل کرده ، آگاه نبوده و سخن سید را موافق اهل سنت و

مخالف عقیده شیعه و مخالف عقیده خود سید ، محسوب داشته این مایه تأسف است که چرا نویسنده‌ای بدون اطلاع از افکار مرحوم سید ، درباره سخنان او ، اظهار نظر کرده و اگر آگاه بوده و دانسته به این عالم بزرگ نهمت زده که او به مذاق اهل سنت سخن گفته ، این بیشتر مایه تعجب و تأسف خواهد بود !!!

۸- تهمت به سید مرتضی و شیخ طوسی :

نویسنده کتاب «شهید آگاه» در ص ۱۰۶ کتاب، سخنانی بدین مضمون میگوید : «چون در زمان خلافت بنی عباس که دوران اختناق فکری بود، آزادیخواهی، حریت، قیام، انقلاب، مبارزه با فردپرستی و استبداد جرم محسوب میشد و عمال حکومت راضی نبودند قیام امام حسین (ع) طوری در اذهان مجسم شود که آنان را مثل یزید و ابن زیاد مورد تنفر قرار دهد ، از این جهت حتی علمای شیعه (مقصودش سید مرتضی و شیخ طوسی است) برای اینکه بر خلاف رضای دستگاه حکومت کاری نکنند، ناچار بودند قیام امام را آنطوری که در تنزیه الانبیاء و تلخیص الشافی نوشته شده، تشریح کنند و نظر کتاب «شهید جاوید» نیز که همان نظر سید مرتضی و شیخ طوسی است ، مناسب همان دورانهای اختناق فکری و اعصار تاریک است و باید آنرا بعنوان يك نظر کهنه و کنار رفته تلقی کرد» .

در اینجا مقصود اصلی کتاب «شهید آگاه» اینست که طرح کتاب «شهید جاوید» را در نظر آزادیخواهان اصلاح طلب، آلوده جلوه دهد ولی در حقیقت مرحوم سید مرتضی و شیخ طوسی را به پیروی از حکومت

عدالت‌کش بنی‌عباس و جلب خوشنودی دستگاه استبدادی آنان ، متهم کرده‌است !

نظر این دو عالم بزرگ‌ای نیست : «هر امامی وقتی مظنه قوی پیدا کند که میتواند با حکومت ظلم بمبارزه مسلحانه برخیزد ، واجب است جنبش کند و نیرو تهیه نماید و در شرایط مساعد حکومت ظلم را ساقط سازد و خلافت را قبضه کند. امام حسین (ع) نیز آنگاه که شرایط پیروزی فراهم شد ، بمنظور تسخیر کوفه و گرفتن خلافت حرکت کرد ولی آنگاه که اوضاع تغییر نمود و شرایط ، نامساعد گشت در ترك خصومت و جلوگیری از برخورد نظامی کوشید تا نیروهای موجود ، بهبود یافته نشود ولی پیشنهاد ترك خصومت از آن حضرت پذیرفته نشد و عمال حکومت یزیدی ، بهوی تهاجم کردند و امام به دفاع پرداخت و در راه دفاع اضطراری ، شهید شد». (تنزیه الانبیاء، ص ۱۷۹ تا ۱۸۲ و تلخیص الشافی، جزء ۴ ، ص ۱۸۲ تا ۱۸۸).

آیا این نظر سید مرتضی و شیخ طوسی ، مخالف آزادیخواهی و موافق رضای خلفای بنی‌عباس است؟ آیا بنی‌عباس راضی بودند ، امام موسی بن جعفر (ع) اگر شرایط را مساعد دید ، برضد آنان قیام مسلحانه کند؟

ما هر چه فکر میکنیم نمی‌فهمیم کجای نظر این دو عالم بزرگ شیعه ، مخالف آزادیخواهی و مبارزه با ظلم و استبداد و موافق رضای خلفای بنی‌عباس است؟

آری چون نویسنده کتاب « شهید آگاه » میخواست طریح کتاب « شهید جاوید » را محکوم کند و آنرا مخالف با افکار آزادیخواهان

عدالت‌طلب جلوه دهد و میدانسته که نظر کتاب «شهید جاوید» همان نظر این دو عالم بزرگ شیعه است، ناچار شده این دو شخصیت بزرگ علمی شیعه را به پیروی از روش استبدادی بنی عباس و جلب خوشنودی دستگاه عدالت کش بنی عباس، متهم کند!

آیا در شرع عدالت و انصاف رواست که نویسندگانی چون نظر کتاب «شهید جاوید» را نمی‌پسندد و می‌خواهد آنرا محکوم کند، برای رسیدن به این هدف، به سید مرتضی و شیخ طوسی چنین نهمت بزرگی را بزنند؟!؟

آیا اینکه اجتهاد این دو عالم بزرگ با اجتهاد نویسندگانی «شهید جاوید» یکی است، گناه غیر قابل بخشایشی محسوب میشود و این دو دانشمند کم نظیر جهان تشیع را مستحق چنین نهمت بزرگی میکنند؟!؟

یک سؤال :

این نویسنده گفته است: باکشته شدن امام حسین (ع) نظام حکومتی اسلام از استبداد نجات یافت. (شهید آگاه، ص ۴۸۴، سطر آخر). بدیهی است معنای نجات یافتن نظام حکومتی اسلام اینست که باکشته شدن امام حسین (ع) اختناق و استبداد، برداشته شد. حالا از این نویسنده، سؤال میشود که اگر باکشته شدن امام، نظام حکومتی اسلام از استبداد سیاسی نجات یافت، پس این اختناق و استبداد سیاسی در زمان بنی عباس کجا بود که به قول کتاب «شهید آگاه»، سید مرتضی و شیخ طوسی تحت تأثیر آن، قیام امام را بررسی کرده و ناچار شده‌اند، موافق رضای دستگاه حکومت استبدادی بنی عباس درباره قیام آنحضرت،

تبعیض چرا؟

کتاب «شهید آگاه» دربارهٔ مقابلهٔ نظامی امام حسن مجتبی - علیه السلام - با معاویه و روش آنحضرت در مراحل اخیر مبارزه میگوید: «اکثریت مردم امتحان خوبی ندادند و حضرت مجتبی (ع) دانست با آن مردم و آن شرائط، تشکیل حکومت اسلامی^۱ و کوناه کردن دست بنی امیه بازورس نیزه و قدرت نظامی میسر نیست. (شهید آگاه، ص ۱۳۷) از این عبارت معلوم میشود این نویسندهٔ محترم میخواهد بگوید: امام حسن مجتبی - علیه السلام - هنگامیکه نیروهای خود را برای جنگ با معاویه حرکت داد، امید پیروزی داشته ولی بعداً که اصحاب او امتحان خوبی ندادند و اختلاف و نفاق در آنها ظاهر شد، دانست که پیروزی نظامی میسر نیست.

معلوم نیست چرا کتاب «شهید آگاه» دربارهٔ حضرت امام حسن (ع) راضی شده است بگوید: آنحضرت اول به امید پیروزی حرکت کرده و پس از درگون شدن اوضاع، دانسته است که پیروزی نظامی میسر نیست. ولی دربارهٔ رسول خدا و علی و امام حسین - صلوات الله علیهم - راضی نشده است بگوید: آن ذوات مقدس به امید پیروزی به سوی صحنهٔ اُحُد

۱ - تعبیر تشکیل حکومت دربارهٔ حضرت امام حسن (ع) اشتباهی است که از کتاب شهید آگاه سرزده، زیرا حکومت به دست علی (ع) تشکیل شده بود و امام حسن (ع) وارث همان حکومت موجود بود و نمیخواست تشکیل حکومت جدیدی بدهد.

وصیفین و کوفه حرکت کردند؟ این تبعیض برای چیست؟

معلوم نیست این نویسنده محترم چرا وقتی که سید مرتضی و شیخ طوسی میگویند: امام حسین (ع) به امید پیروزی به سوی کوفه حرکت کرد، سخنان این دو عالم بزرگ شیعه را توجیه میکند و آن دورا به پیروی از اهل سنت متهم میسازد، در حالیکه خود او درباره حضرت امام حسن (ع) همان مطلب را میگوید؟

آیا این نویسنده راضی میشود دیگران سخنان او را درباره امام حسن مجتبی (ع) توجیه کنند و بگویند: او به مذاق اهل سنت سخن گفته است؟ اگر راضی نیست، پس چرا سخنان علمای بزرگ شیعه را بدون هیچ قرینهای برخلاف مقصودشان حمل میکند؟ آیا سزای این علمای بزرگ که يك عمر از حریم شیعه، دفاع کرده و با کمال شهامت در کتاب شافی و تلخیص الشافی و کتابهای دیگر مطاعن خلفاء و حقایق ائمه شیعه را ثابت کرده اند، اینست که به پیروی اهل سنت متهم شوند؟

خلط مبحث سهوی یا عمدی:

کتاب «شهید جاوید»، در بخش دوم، قیام مسلحانه را دو قسم کرده: ابتدائی و دفاعی و قیام مسلحانه ابتدائی را که بمنظور تشکیل حکومت جدید انجام میشود در صورتی جایز شمرده که احتمال پیروزی بیش از احتمال شکست باشد. و قیام دفاعی را در هر صورت جایز شمرده است.

ولی نویسنده کتاب «شهید آگاه» کلمه مسلحانه را ندیده، یادیده و عمداً نادیده گرفته و از اینرو، خیال کرده یا چنین وانمود ساخته که کتاب «شهید جاوید» قیامهای علماء را که به صورت بیان حقایق دین یا اعلان اشتباهات حکومتها یا فتوای سیاسی، مثل فتوای میرزای شیرازی در مورد تنباکو، انجام میشود، محکوم کرده است. در حالی که حقیقت برخلاف گفته کتاب «شهید آگاه» است، زیرا کتاب «شهید جاوید» فقط درباره قیام مسلحانه بحث کرده و مسئله مبارزات و مقاومتها و فتوای سیاسی علماء و قیامهای ارشادی و بیدارکننده پیشوایان دینی، اصلاً مورد

بحث کتاب «شهید جاوید» نبوده است. ولی نویسنده کتاب «شهید آگاه» موضوع بحث را اشتباه کرده یا عمداً خلط مبحث نموده و بر اساس همین اشتباه یا تعمد، بزرگترین تهمت را به نویسنده کتاب «شهید جاوید» زده و بی ادبانه ترین عبارات و زنده ترین کلمات را در این مورد بکار برده است. و اینک بعضی از عبارات ظالمانه ایشان:

۱- کتاب «شهید آگاه» درص ۹۴ میگوید: «کتاب شهید جاوید با توجه یا با عدم توجه به کمک استثمار و سیاستهای استعماری ضد اسلامی شتافته و تلویحاً نهضت‌های علماء را که بدون نیروی نظامی و مالی انجام گرفته، در بخش دوم، ص ۱۶۶ بیعد محکوم و غیر عقلانی معرفی میکند».

۲- درص ۹۵، سطر ۸ بیعد، میگوید: «این کتاب به عموم رجال ملی دنیا که در برابر حکومتها اعتراض مینمایند و مقاومتی نشان میدهند اعلام خطر میکند و همه را به جرم اینکه قیام علیه ظلم و قانون شکنی با تسلط ظالم بر اوضاع، نابهنگام و غلط و اخلاص لگری و جرم است محکوم میکند و مقاومت در برابر حکومتهای مستبدانه را همانطور که قاضیان عصر بنی امیه و بنی عباس فتوی میدادند، خروج علیه امنیت و مصلحت و بهم زدن نظم معرفی میکند».

۳- درص ۹۵، سطر ۲۱ و ۲۲، میگوید: «گوئی با این طرحی که در این کتاب ریخته میخواد برای همیشه فکر مخالفت و مقاومت در برابر ستم و زور را از خیال مردم بیرون سازد».

۴- درص ۹۷، سطر ۱۳ بیعد، میگوید: «در نهضت تحریم تنباکو و قیام علیه مداخله بیگانه در امور کشور اسلام مرحوم آیه الله شیرازی قدس سیره اسلحه و مهماتی در اختیار نداشت ولی با اتکاء به نفوذ روحانی

واحساسات وافكار عمومى آن نهضت عظيم را برپا كرد و تنباكورا تحريم نمود و با اين مبارزه منفي دست بيگانه را از حريم ملت ايران کوتاه و از گسترش نفوذ آنان جلوگيري فرمود، اين قيام نيازي به نيروي نظامي ندارد.

بايد از اين نويسنده محترم پرسيد: كتاب «شهيد جاويد» كي و كجا نهضت هاي علماء را كه بدون نيروي نظامي و مالي انجام ميشود، محكوم و غير عقلائي معرفي كرده است؟!

وكي و كجا به رجال ملي دنيا كه در برابر حكومتها اعتراض و مقاومت ميكنند، اعلام خطر كرده و همه را محكوم نموده است؟!

وكي و كجا مثل قاضيان عصر بنى اميه و بنى عباس مقاومت در برابر حكومت هاي استبدادي را خروج عليه امنيت معرفي كرده است؟!

وكي و كجا خواسته است براي هميشه فكر مخالفت و مقاومت در برابرستم و زور را از خيال مردم بيرون سازد؟!

وكي و كجا از نهضت هاي علماء و مبارزات منفي و فتواهاي سياسي آنان بحث كرده است؟!

قيام ابتدائي مسلحانه بمنظور تأسيس حكومت جديد كجا و اعتراض زباني و قلمي و مقاومت رجال ملي در برابر حكومت هاي استبدادي كجا؟!

نهضت مسلحانه ابتدائي بمنظور ساقط كردن حكومت موجود كجا و نهضت هاي ارشادي و بيداركننده علماء و فتواهاي سياسي آنان، بمنظور کوتاه كردن دست اجانب كجا؟!

آيا نويسنده كتاب «شهيد آگاه» كلمه «مسلحانه» را در كتاب

«شهید جاوید» ندیده و فرق بین قیام ابتدائی مسلحانه که مورد بحث کتاب
«شهید جاوید» است و بین قیام علمی و ارشادی و فتوای سیاسی را نفهمیده
و یا عمداً خلط مبحث کرده و چنین تهمت‌های بزرگی را بی باکانه به نویسنده
کتاب «شهید جاوید» زده و از جمله او را گک سیاست‌های استعماری ضد اسلامی شمرده؟
اگر کلمه مسلحانه را در کتاب «شهید جاوید» دیده ولی ندیده
گرفته و عمداً خلط مبحث کرده و اینهمه عبارات ظالمانه و بی ادبانه و
تهمت آمیز را درباره نویسنده کتاب «شهید جاوید» بکار برده باید گفت:
او واقعا قهرمان جرأت بر گناه است آنهم گناهی مثل تهمت که موجب
عذاب ابدی است!

چند سؤال از نویسنده کتاب شهید آگاه :

سؤال ۱ - شما مکرر از اخبار متواتره و قطعیه‌ای که دلالت دارد امام حسین - علیه السلام - از شهادت خود، آگاه بوده، سخن گفته‌اید. (شهید آگاه، ص ۴۵ و ۵۱ و ۸۱ و ۱۲۲ و ۱۴۸ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۴ و ۱۸۶ و ۲۳۰) اگر مقصود شما اینست که از این اخبار معلوم میشود امام بطور سر بسته، میدانسته شهید میشود که این مطلب را کتاب «شهید جاوید» در ص ۶ نوشته است و اگر مقصود اینست که از این اخبار معلوم میشود، امام از زمان و مکان شهادت خود، بطور دقیق با همه خصوصیات آن، آگاه بوده، چرا از آن همه اخبار، یکی را برای نمونه ذکر نکرده‌اید تا دیگران هم ملاحظه کنند؟ آری شما میدانسته‌اید حتی يك خبر هم وجود ندارد که زمان و مکان شهادت امام را بطور دقیق، پینسگوئی کرده باشد. آنچه لازم بود این بود که دلیلی بیاورید و ثابت کنید امام حسین (ع) زمان و مکان شهادت خود را با همه خصوصیات آن میدانسته که این کار

را نکرده‌اید و نمیتوانید بکنید.

سؤال ۲ : شما علم‌غیب امام‌را محدود میدانید یا نامحدود؟ اگر نامحدود میدانید که این مطلب را هیچ‌مسلمانی نمیگوید، زیرا علم نامحدود، مختص به خداست. و اگر محدود میدانید چه مانعی دارد که یکی از موارد محدودیت علم امام این باشد که زمان و مکان شهادتش بطور دقیق برای آنحضرت معلوم نباشد؟

سؤال ۳ : آیا در طول قریب هزار سال که از نوشته‌های شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی میگذرد، يك نفر از علمای شیعه، پیدا شده که بگوید: آنچه این سه عالم بزرگ درباره قیام امام حسین -علیه السلام- گفته‌اند به مذاق اهل سنت گفته‌اند یا شما اول کسی هستید که سخنان این بزرگان تشیع را بدون هیچ دلیلی، بدینگونه توجیه کرده‌اید؟ آنان به مذاق اهل سنت سخن گفته‌اند؟ (شهید آگاه، ص ۸۷ و ۱۷۲ و ۲۳۰).

و نیز اگر چنین توجیهی در سخنان علمای نامبرده رواست، چرا این توجیه را درباره کتاب «شهید جاوید» نکرده و نگفته‌اید: کتاب نامبرده همان مطالب مفید و مرتضی و طوسی را به همان منظوری که آنان نوشته‌اند، نوشته و پاسخ اهل سنت را داده‌است تا دیگر احتیاج به نوشتن يك کتاب نداشته باشید و بیهوده زحمت نکشیده؟!

سؤال ۴ : میدانیم که مرحوم مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی هیچگاه گرفتار تقیه نبوده‌اند بلکه همیشه با کمال شهامت در مقابل اهل سنت ایستاده و از اعتقادات شیعه دفاع کرده‌اند و در کتابهایی از قبیل شافی و تلخیص الشافی، خلافت خلفای ثلاثه را باطل کرده و نقاط ضعف آنان را بیان نموده‌اند و اگر گرفتار تقیه بودند، هرگز نمیتوانستند نقاط

ضعف خلفاء را ذکر کنند و خلافت آنرا باطل سازند. با توجه به اینکه این علمای بزرگ، گرفتار تقیه نبوده‌اند، چه معنی دارد آنطور که شما نسبت داده‌اید، طبق عقیده اهل سنت سخن بگویند و عقیده شیعه را در مسئله علم امام پامال سازند؟!

از این گذشته، اگر قرار بود این علمای بزرگ شیعه، طبق مذاق اهل سنت، منکر علم امام حسین (ع) شوند تا عصمت و عدم اشتباه او را در این قیام برای آنان ثابت کنند، می‌توانستند از همان اول، طبق مذاق اهل سنت، منکر عصمت امام شوند و خود را راحت کنند چون انکار علم امام و عصمت او در عرض هم است، دیگر چه ضرورتی داشت که علم امام را انکار کنند تا عصمت و عدم اشتباه آنحضرت را اثبات نمایند؟!

سؤال ۵ : شما در ص ۷۴ سخنی بدین مضمون گفته‌اید: منظور من از بررسی کتاب «شهد جاوید» اینست که طبق تقاضای فضلاء به حدیث «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي...» عمل کنم و بدعت این کتاب را آشکار سازم و جواب دهم. و از طرفی در ص ۱۴۹، سطر آخر گفته‌اید: تمام کتاب «شهد جاوید» به همین کلام سید مرتضی در تنزیه الانبیاء دور میزند.

به اقرار خود شما آنچه کتاب «شهد جاوید» نوشته همانست که مرحوم سید مرتضی نوشته و میدانیم که شیخ طوسی نیز همان نظر سید مرتضی را درباره قیام امام حسین (ع) در تلخیص الشافی پذیرفته است. حالا از شما می‌پرسیم: آیا آنچه سید مرتضی و شیخ طوسی نوشته‌اند بدعت است؟! چرا در طول هزار سال يك نفر از علمای شیعه نگفته است: نوشته‌های سید مرتضی و شیخ طوسی درباره قیام امام حسین (ع) بدعت است؟ و چرا شما قبلاً جواب بدعت این دو عالم بزرگ شیعه را که فریب هزار سال است

در سراسر جهان اسلام منتشر است، نداده‌اید؟!؛

سؤال ۶: شما مکرر گفته‌اید: امام حسین (ع) امیدی به پیروزی نظامی نداشت و اینکه مسلم را به کوفه فرستاد که از مردم بیعت بگیرد و پس از رسیدن نامه مسلم به سوی کوفه، حرکت کرد، برای اتمام حجت بود. یعنی کاری بود، صوری و ظاهری نه جدی و واقعی.

ما میگوئیم: پس از وفات حضرت امام حسن (ع) مردم کوفه، امام حسین (ع) را دعوت به قیام بر ضد معاویه کردند (ارشاد مفید، ص ۱۷۹) و از طرفی معاویه با مسموم کردن امام حسن (ع) پیمان صلح را شکسته بود و آن پیمان دیگر احترامی نداشت. حالا از شما میپرسیم: چرا امام حسین (ع) پس از وفات امام حسن (ع) دعوت مردم کوفه را برای اتمام حجت، نپذیرفت و با اینکه امیدی به پیروزی نداشت، بر ضد معاویه قیام نکرد تا بدست عمال حکومت شهید شود و ده سال زودتر، این اتمام حجت عملی گردد تا مردمی که در این ده سال مردند، حق اعتراض نداشته باشند که چرا آنحضرت بر ما اتمام حجت نکرد؟!؛

سؤال ۷: شما در مقدمه کتاب «شهید آگاه» ص ۶ گفته‌اید: «ما اسلام را از قرآن و سنت و مکتب امیر المؤمنین و مکتب سید الشهداء و مکتب سایر ائمه علیهم السلام می‌شناسیم امام آئینه اسلام و نشان دهنده تعالیم و بر نامه‌های اسلام است.»

معنای این سخنان اینست که عمل امام، جزء متن اسلام است و آنچه انجام میدهد، عین قانون اسلام محسوب میشود و از طرفی میدانیم که احکام اسلام عمومی و جهانی و مربوط به همه مردم است و امام و غیر امام در آن یکسان هستند و از این جهت، خود امام حسین (ع) میفرماید:

عمل من، سرمشق شماست. (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰) پس چرا شما درص ۲۶ گفته‌اید: «تکلیف این بزرگواران علی‌التحقیق غیر از روش و تکلیف مردم است؟» اگر تکلیف ائمه (ع) غیر از تکلیف مردم است، پس مردم چگونه میتوانند از عمل ائمه (ع) پیروی کنند؟ و چگونه امام میتواند آئینه اسلام و نشان‌دهنده تعالیم و برنامه‌های اسلام باشد؟

سوال ۸: مرحوم سیدمرتضی و شیخ طوسی فرموده‌اند: امام حسین - علیه السلام - آنوقت که در محاصره نظامی واقع شد و دیگر امیدی به پیروزی آنحضرت نبود، از روی اضطرار آماده شد که باسازش ظاهری، مثل حضرت امام حسن (ع) صلحی برقرار کند و از خون ریزی بپرهود جلوگیری نماید ولی عمال حکومت یزیدی، صلح را نپذیرفتند و فاجعه کرد بالا را بر خلاف میل امام، بوجود آوردند.

(تنزیه الانبیاء و تلخیص الشافی بنقل شهید جاوید، ص ۴۴۵ بعد)

بدیهی است، این سازش ظاهری که مرحوم سیدمرتضی و شیخ طوسی فرموده‌اند، معنای آن پذیرفتن خلافت یزید و تصویب حکومت سر معاویه نیست، چنانکه سازش ظاهری و بیعت علی - علیه السلام - با خلفای ثلاثه و همچنین بیعت ظاهری امام حسن (ع) با معاویه، معنایش پذیرفتن خلافت خلفا و معاویه نبود و مردم را گمراه نمیکرد، چون همه میدانستند از روی اضطرار، انجام شده است. ولی شما در مواردی که خواسته‌اید این گفته سید و شیخ را محکوم کنید، همه جا این سازش ظاهری و اضطراری را به معنای تصویب و امضاء و به رسمیت شناختن خلافت یزید، گرفته‌اید! و اینک بعضی از عبارات شما:

۱- درص ۳۰ نوشته‌اید: «مفسده بیعت و سازش با یزید و امضای

حکومت او بیش از مفسد محروم شدن جامعه از برکات وجود امام است». ۲- درس ۳۱ نوشته‌اید: «در اینجا باید مفسد بیعت و تسلیم و تصویب حکومت بزیدی را از طرف امام با مصلحت وجود امام در حال تسلیم و تمکین و اطاعت از یزید و به رسمیت شناختن حکومت او که کم‌افناء و اعدام اسلام را بمیان بسته بود در نظر بگیریم».

۳- درس ۸۱ نوشته‌اید: «حسین فضیلت و شجاعت و حمیت و مردانگی هرگز این صلحی را که حقیقتش تسلیم و تقاضای عفو و قبول ذلت بود پیشنهاد نمی‌کرد. هرگز امام حاضر نمیشد به نزد یزید برود و از فرد کثیف و آلوده‌ای چون او تملق بگوید و او را امیر المؤمنین خطاب کند و امت جدش را در اشتباه بیندازد تا برود به مدینه و به اصطلاح دعا گو باشد». آیا شما توجه ندارید که آنچه مرحوم سید مرتضی و شیخ طوسی فرموده‌اند، آمادگی امام حسین (ع) برای سازش ظاهری و اضطراری برای جلوگیری از خون‌ریزی بیهوده است و چنین سازش و بیعت ظاهری، نه تصویب و امضای خلافت یزید است، نه تقاضای عفو کردن و تملق گفتن و دعاگوی یزید بودن و نه مردم را گمراه می‌کند، چنانکه بیعت ظاهری علی (ع) با خلفای ثلاثه و بیعت امام حسن (ع) با معاویه، حاوی هیچیک از این معانی نبود. آیا شما فرق بین اضطرار و عدم اضطرار را میدانید یا میدانید و عمداً خلط مبحث، میکنید؟ آیا شما میدانید حدیث رفع که می‌گوید: «رَفَعَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ، هرگونه مسئولیتی را در این سازش ظاهری و بیعت صوری از امام بر میدارد؟!

سؤال ۹: شما درس ۱۵۰ و ۲۶۰ این جمله را از قول امام حسین (ع) نقل کرده‌اید که فرموده است: «مَنْ خَادَعَنَا فِي اللَّهِ، إِنَّا نَخَدَعُنَاهُ» - هر کس

در راه خدا ما را فریب دهد، فریب او را میخوریم.

اگر شما میگوئید: مقصود امام اینست که اهل کوفه ما را دعوت کردند در راه خدا قیام کنیم و آنان به ما کمک کنند و ما میدانستیم آنان دروغ میگویند ولی با اینوصف دعوت آنانرا قبول کردیم و عمداً فریب آنان را خوردیم، این مطلب، مخالف عقل است و یک فرد عادی هم اگر بداند کسی میخواهد او را فریب بدهد، فریب او را نمیخورد، چه رسد به امام که عاقلترین انسان روی زمین است.

و اگر میگوئید: مقصود امام اینست که ما گمان کردیم مردم کوفه، راست میگویند و در راه خدا قیام کردیم و به امید پیروزی حرکت نمودیم ولی مردم دروغ گفتند و ما در دام فریب آنان واقع شدیم، این مطلب با مبنای شما مخالف است. شما کدامیک از این دو فرض را میپذیرید؟ فرض اول را که با عقل مخالف است یا فرض دوم را که با مبنای شما مخالف است؟
سؤال ۱۰: شما در ص ۳۲۴ نوشته اید: «بیعت گرفتن از مردم برای امام و فعالیت برای برانداختن حکومت یزیدی همه معنایش اعلان بطلان خلافت یزیدی بود».

با توجه به مبنای شما که میگوئید: امام امیدی به پیروزی نداشت، مقصود شما اینست که بیعت گرفتن از مردم کوفه بمنظور برگرداندن خلافت بمرکز خود نبوده بلکه منظور از همه این فعالیتها این بوده که معلوم شود امام حسین (ع) خلافت یزید را به رسمیت نمیشناسد. در اینجا از شما میپرسیم: اگر مطلب چنین است، پس دیگر چه احتیاجی به جمع آوری اعانه و تهیه اسلحه بود؟ اصلاً برای اعلان بطلان خلافت یزید، چه ضرورتی داشت که مسلم به کوفه اعزام شود؟ اگر منظوری

امام، فقط اعلان مخالفت با حکومت یزید بود، نه برگرداندن خلافت، باید خود امام یا نماینده اش در همان مکه، در اجتماع مردم در مسجد الحرام و منی و عرفات، سخنرانی کند و به مردم بفهماند که حکومت یزید را به رسمیت نمی‌شناسد تا این ندای امام بوسیله حجاج به سایر اقطار اسلامی برسد و اگر هم فرضاً میخواست اعلان بطلان خلافت یزید زودتر به کوفه برسد، به مسلم دستور میداد به کوفه برود و در اجتماعات مردم این مطلب را به گوش همه برساند. دیگر چرا بوی دستور داد در يك خانه مخفی شود و به جمع آوری اعانه و اسلحه پیردازد؟ و چرا باید این کارها را مخفیانه انجام دهد؟ مگر اعلان بطلان خلافت یزید، باید مخفی انجام شود که هیچکس نفهمد؟!

سؤال ۱۱: شما درص ۱۵۵ گفته‌اید: رسول خدا (ص) شکست در جنگ اُحد را پیش‌بینی می‌فرمود. و درص ۱۶۳ گفته‌اید: علی (ع) میدانست که در مبارزه با معاویه پیروز نمی‌شود. و درص ۷۱ گفته‌اید: امام حسین (ع) میدانست در این قیام شکست می‌خورد و در کربلا شهید می‌شود.

آیا شما می‌خواهید بگوئید: رسول خدا (ص) در جنگ اُحد و علی (ع) در صفین و امام حسین (ع) در قیام خود، بدون اینکه امید پیروزی داشته باشند، از روی علم و عمد، اصحاب خود را به خاک و خون کشیدند و سهمی از مسئولیت خون کشتگان را بهمه گرفتند؟!

آیا اگر شما بگوئید: رسول خدا (ص) و علی (ع) و امام حسین (ع) به امید پیروزی بر دشمن، مبارزه کردند و به مدلول حدیث رَفَعَ کَیْفَکَ مِیْکَونَ: «رَفَعَ مَا لَا یَعْلَمُونَ»، هیچگونه مسئولیتی در مورد خون کشتگان ندارند، بهتر از این نیست که بگوئید: آن ذوات مقدس بدون امید پیروزی، اصحاب

خود را عمداً به کشتن دادند و چنین مسئولیت بزرگی را بعهده گرفتند؟! بدیهی است، چنین کار نامعقول و نامشروعی هرگز قابل پیروی نیست و مردم دیگر حق ندارند چنین کارهایی را بکنند. در حالی که عمل پیغمبر و امام، سرمشق مردم است. آری آنچه شما گفته‌اید نتیجه‌اش اینست که عمل پیغمبر و امام، قابل پیروی نباشد!!!

سؤال ۱۲: شما قبول دارید که محمد حنفیه و ابن عباس به امام حسین (ع) گفتند: به مردم کوفه اعتماد نکن. و نیز قبول دارید که مسلم بن عقیل پس از گرفتاری به کوفه آمد و گفت: از قول من به حسین بن علی (ع) بنویس برگردد و به مردم کوفه اعتماد نکند. معلوم میشود محمد حنفیه و ابن عباس در مسلم بن عقیل هر سه عقیده داشته‌اند امام حسین (ع) به اعتماد مردم کوفه، حرکت کرده و میخواست با پشتیبانی آنان در این قیام، پیروز گردد. ولی شما همه جا گفته‌اید: امام حسین به امید پیروزی حرکت نکرد و هرگز قصد نداشت به کمک مردم تشکیل حکومت بدهد، بلکه از همان اول برای کشته شدن در حرکت کرد. آیا شما در این مسئله از محمد حنفیه و ابن عباس و مسلم بن عقیل، عالم‌ترید و با اینکه بیش از سیزده قرن از آن حادثه دور شده‌اید از متفکرانی که در متن آن حادثه بوده و از شهود عینی آن هستند، بهتر مسائل مربوط به آن حادثه را درک میکنید؟!

سؤال ۱۳: میدانیم که گروه توأبیین به رهبری سلیمان بن صرد، قیام کردند و بعنوان توبه به جبران اینکه امام حسین (ع) را یاری نکردند، با عمال حکومت جنگیدند و جمع زیادی از آنان کشته شدند. آیا توبه این گروه از چه چیز بوده؟ بدیهی است آنان از اینکه امام را در این قیام

یاری نکردند، توبه کردند.

و باید دانست آن کاری که در نظر توأیین، توبه محسوب می‌شود، انجام دادن هدف امام حسین (ع) بود و هدف امام در نظر آنان عبارت بود از ساقط کردن حکومت بنی‌امیه و برگرداندن خلافت به اهل بیت پیغمبر (ص) و از این رو، «سُلیمان بن صُرَد» - رهبر توأیین - به یارانش می‌گفت: ما باید قبلانیر و به حد کافی تهیه کنیم تا بهنگام پیکار، مغلوب دشمن نشویم و به مغلوب کردن دشمن امیدوار باشیم. و هم او می‌گفت: ما یا به شهادت میرسیم یا به پیروزی و اگر به پیروزی رسیدیم خلافت را به اهلش برمیگردانیم. (ابومیخنف به نقل طبری، ج ۴، ص ۴۵۹) و نیز عبیدالله بن عبدالله مری - سخنگوی توانای توأیین - ضمن سخنرانی خود می‌گفت: اگر ما پیروز شدیم، خلافت را به خاندان پیغمبر (ص) برمیگردانیم (تاریخ لوط بن یحیی بنقل طبری، ج ۴، ص ۴۳۳) و نیز وقتیکه توأیین در میدان جنگ، بالشکر شام رو برو شدند گفتند: ما به این شرط از جنگ صرف نظر می‌کنیم که عبیدالله زیاد را به ما تسلیم کنید تا او را بکشیم و عبدالملک مروان از خلافت خلع شود و حکومت را به اهل بیت پیغمبر واگذار کنیم (مقتل لوط بن یحیی بنقل طبری، ج ۴، ص ۴۶۴) و هرگز نباید تصور شود که توأیین میخواستند خود را بکشتن بدهند.

بنابراین، از سخنان توأیین و حرکت آنان که میخواستند هدف امام حسین (ع) را انجام دهند، معلوم می‌شود: امام حسین (ع) برای ساقط کردن حکومت بنی‌امیه و تشکیل حکومت عادلانه اسلامی قیام کرده، نه برای کشته شدن، زیرا اگر برای کشته شدن حرکت کرده بود، هدفش

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۳۲.

انجام شده بود و دیگر معنی نداشت توأبیین برای انجام هدف آنحضرت، قیام کنند و این کار را توبه خود محسوب دارند.

و نیز اگر امام نمیخواسته تشکیل حکومت بدهد و حکومت بنی‌امیه را ساقط کند، احتیاج به کمک نداشته و در اینصورت واقعاً از توأبیین کمک نخواسته و چون کمک نخواسته، آنان در کمک نکردن به آنحضرت گناه نکرده‌اند و دیگر معنی نداشت بعنوان توبه، قیام کنند. از آنچه گذشت روشن شد که توأبیین عقیده داشته‌اند امام حسین (ع) میخواسته خلافت را به مرکز خود برگرداند. حالا آیا شما که میگوئید: امام به قصد کشته شدن حرکت کرده، از «سُلیمان بن صُرد» - رهبر توأبیین - و پیروانش بیشتر به مقصود امام پی برده‌اید و هدف آنحضرت را بهتر از آن سیاستمداران جهان دیده میدانید؟!

سؤال ۱۴: شما میدانید که امام حسین (ع) پس از رسیدن خبر قتل مُسلم بن عقیل، در راه کوفه فرمود: «قَدْ خَدَّتْنَا شِيعَةً». یعنی: شیعیان ما در یاری ما کوتاهی کردند. معنای سخن امام اینست که ما از شیعیان کوفه انتظار داشتیم برای تسخیر کوفه به ما کمک کنند ولی آنان از کمک ما خودداری کردند.

بدیهی است اگر امام به قصد کشته شدن حرکت کرده بود، هرگز انتظار نداشت مردم کوفه به آنحضرت کمک کنند و در اینصورت معنی نداشت بفرماید: شیعیان ما از کمک به ما خودداری کردند. این نظر امام حسین (ع) است ولی شما برخلاف نظر امام میگوئید: آنحضرت قصد تسخیر کوفه را نداشته، بلکه برای کشته شدن حرکت کرده‌است. حالا آیا شما قضایای مربوط به قیام امام حسین (ع) را از خود امام

بهرتر میدانید و بیشتر از خود آنحضرت به مقصود وی پی برده‌اید؟!

سؤال ۱۵: تردیدی نیست که قتل امام يك جنایت بود، ضربتی بود که به دست عمال حکومت یزید، بر اسلام وارد شد و در آن زمان بر هر فرد مسلمانی واجب بود به اندازه توانائی خود، نهی از منکر کند و از این جنایت بزرگ جلوگیری نماید. آیا امام که وظیفه‌اش از مردم عادی سنگین‌تر بود، برای جلوگیری از این جنایت کوششی کرد یا نه؟ کسانی که نظر مرحوم سید مرتضی را در مسئله قیام امام پذیرفته‌اند میگویند: آنحضرت پس از برخورد با حُر بن یزید، کوشش فراوان کرد که از برخورد نظامی و خونریزی جلوگیری کند و از اینرو، ضمن سخنان خود خطاب به حُر بن یزید و اردوی او، درد و نوبت فرمود: اگر شما آماده نیستید مرا در قیام خود یاری کنید، آزادم بگذارید برگردم، و نیز در مذاکراتی که با عمر بن سعد در چند نوبت انجام داد روی ترك خصومت، پافشاری کرد، نهایت اینکه دستگاه حکومت این پیشنهاد خردمندانه امام را در مورد ترك خصومت، نپذیرفتند. پس طبق نظر مرحوم سید مرتضی و کتاب «شهید جاوید» امام وظیفه نهی از منکر را انجام داد و برای جلوگیری از قتل خود، کوشش فراوان کرد.

ولی شما میگوئید: امام برای کشته شدن و تعبد به شهادت حرکت کرد. و طبیعی است که در این صورت، امام نمیتواند و نباید از قتل خود جلوگیری کند چون جلوگیری از قتل خود برخلاف منظور آنحضرت است، بلکه باید تلاش کند که عمال حکومت یزید، خودش را بریزند تا هدف امام که علی‌الغرض کشته شدن و تعبد به شهادت است، انجام شود. آیا شما میگوئید: امام برای جلوگیری از قتل خود این جنایت

بزرگ تاریخ - کوشش نکرد و این وظیفه بزرگ اسلامی را انجام نداد؟
 و بعبارت دیگر: آیا امام از این مُنکر بزرگ، نهی نکرد و وظیفه نهی از
 مُنکر را ترك نمود چون میخواست کشته شود و تعبّد به شهادت انجام
 گردد؟! آیا میدانید شما یا این منطقی که در پیش گرفته‌اید، ندانسته
 امام را يك فرد گناهکار و تارك نهی از مُنکر معرفی کرده‌اید؟!!!!

نظر نهائی درباره کتاب «شهید آگاه»:

نظر نهائی مادر باره کتاب «شهید آگاه» اینست که قیام امام حسین (ع)
 را به طریقی نامعقول و غیر منطقی و غیر قابل پیروی تفسیر و توجیه کرده
 و این کتاب عقل بیدار خواننده را قانع نمیکند و از طرفی چون اساس
 کتاب نامبرده، باطل است، به ترویج باطل کمک کرده است. و از طرف
 دیگر چون مشتمل بر تهمت به رسول خدا (ص) و امام حسین (ع) و مُسَلِّم
 بن عقیل و شیخ مفید و سیّد مرتضی و شیخ طوسی است، کتابی مُضَرّ و خارج
 از حدود ادب و امانت نویسنده، محسوب میشود. و لازم است نویسنده
 محترم آن پس از مطالعه ملاحظاتی که درباره کتابش نوشتیم، هر چه زودتر
 از آستان قدس رسول خدا (ص) و امام حسین (ع) و مُسَلِّم بن عقیل و شیخ مفید
 و سیّد مرتضی و شیخ طوسی پوزش بطلبد و عذر تهمت‌هایی را که به آن
 ذوات مقدّس زده است، بخواهد که عذر خطا خواستن هزار بار بهتر از
 اصرار بر خطاست. خداوند همه ما را از خطر احساسات افراطی و بی‌مهاری،
 محفوظ بدارد بمحمّد و آل‌الطاهرین. آمین.

استفتائیه‌های طلاب و روحانیون از مراجع تقلید

در باره

کتاب شهید جاوید

عبارت بالا داخل کادر روی جلد یک دفترچه ۸ برگه نوشته شده که حاوی نظرهای بعضی از روحانیون علیهم السلام و شهید جاوید است و سه سند آینده مربوط به این دفترچه و محتوای آنست. این دفترچه را ساواک در سال ۱۳۵۰ چاپ کرده و چنانکه در سند ۳ خواهد آمد برای هر منطقه ای بیست هزار جلد فرستاده تا بگفته سند ۲ در بین روحانیون دشمنی ایجاد کند و کل روحانیت را تضعیف نماید.

تذکره: عبارت «طلاب و روحانیون» روی جلد دفترچه برای فریب مردم بوده زیرا داخل دفترچه فقط پنج استفتائی است که سه تا به امضاء است و دو تای دیگر به امضای حسن مرادی است که از طلاب و روحانیون نبوده بلکه از منابع ساواک بوده و بعد از پیروزی انقلاب محاکمه و محکوم و زندانی شده است. ضمناً یک از استفتائیه هاتفتیق نامه ای است که ساواک برضد آیه الله منتظری جعل کرده است. و نیز بزرگ دوم دفترچه مقدمه ای است که بشهادت سند شماره ۲ ص ۲ آنرا ساواک نوشته است.

تذکره دیگر: ما برای مصلحت اسلام نام کسانی را که برضد «شهید جاوید» فتوی داده و کتاب را نخونده تحریم کردند نمیریم ولی درباره اینکه چگونه روحانی‌ها و ساواک مطالبی را در ذهن بعضی از روحانیون القاء کرده و با جو سازی کاذب فکر آنان را آماده ساختند خواهیم نوشت و روشن خواهیم کرد که چگونه ساواک امور خود حسن مرادی را وادار کرد از روحانیون که قبلاً ذهنشان آماده شده بود درباره «شهید جاوید» سؤال کند و جواب بگیرد و ساواک آن سؤال و جوابها را برای کوبیدن کل روحانیت بتعداد چند صد هزار چاپ و منتشر کند. امید آنکه ما دیگر فریب نیرنگهای شیاطین را نخوریم و خطاهای گذشته را جبران کنیم.

در اینجا چند نمونه از اسناد محرمانه، سوء استفاده ساواک از فتوای روحانیون علیه شهید جاوید را می آوریم تا بدانیم چگونه آن فتواها را وسیله ایجاد دشمنی بین علماء و تضعیف آنان کرده و هشیار شویم و دیگر در این دامها نیفتیم ولی قبلاً سخنی را که امام خمینی در این باره فرموده و از بی توجهی افرادی که ندانسته آلت فعل ساواک شده اند گله کرده نقل می کنیم تا بیشتر ما را بیدار کند.

امام خمینی درباره اینکه ساواک در مورد شهید جاوید ما را بازیچه قرار داده بود به دانشجویان دانشکده حقوق فرمودند: «قبل از ماه رمضان می گفتند: «شهید جاوید» و تقریباً تمام ماه رمضان را دستهای فحش می دادند و دستهای دیگر رفع اشکال می کردند یک دسته به آن طرف فحش می دادند و یک دسته به این طرف آنها هم (عمال شاه معدوم) کناری نشسته بودند و به ریش مامی خندیدند که چنین ما را بازیچه قرار داده بودند» (روزنامه کیهان اول خرداد ۱۳۵۸ ص ۳).

دلیل برصحت سخن امام خمینی اسناد محرمانه‌ای است که بعد از پیروزی بدست آمده و دلالت دارد که ساواک فتوای بعضی از روحانیون را علیه شهید جاوید چاپ کرده و کوشش نموده است دو گروه از روحانیون را علیه یکدیگر تحریک کند تا نیروهای خود را صرف کوبیدن خودشان کنند و وضعی گردند و نتوانند مقابل شاه بایستند. اینک ما قبل از درج اسناد توضیح کوتاهی درباره آنها می دهیم:

۱- در سند شماره یک بتاریخ ۲۷/۱۲/۴۹ سرتیب مقدم معدوم به ساواک اصفهان وقم دستور می دهد از اعلامیه‌هایی که بر ضد «شهید جاوید» منتشر شده علیه‌آیة اللہ منتظری (که برای کتاب مزبور تفریظ نوشته) بهره برداری و اقدام کنند.

۲- در سند شماره ۲ که دو صفحه است بتاریخ ۱۲/۷/۱۳۵۰ به ساواک مرکزی پیشنهاد شده نوشته‌هایی که روحانیون بر ضد «شهید جاوید» داده‌اند و بطور پراکنده منتشر شده از طرف ساواک بصورت دفترچه چاپ شود که این

کار موجب تضعیف روحانیون از دو طرف خواهد شد .

ضمناً در سند ۱ و ۲ برای فتنه‌انگیزی ، این دروغ نیز القاء شده که «شهید جاوید» برخلاف عقائد شیعه علم غیب‌ائمه را منکر شده و همین دروغ را روحانی‌نماهای ساواکی برای تحریک مردم تکرار می‌کردند .

۳ - سند شماره ۳ بتاریخ ۱۳۵۰/۹/۳۰ دلالت دارد آنچه در سند ۲ خواسته شده که فتواهای روحانیون علیه «شهید جاوید» را ساواک بصورت دفترچه چاپ کند انجام شده و آن فتواها بصورت دفترچه چاپ شده و سرتیپ مقدم معدوم آخرین رئیس کله ساواک برای هریک از رؤسای ساواکها بیست هزار نسخه فرستاده تا بطور غیرمستقیم بین روحانیون افراطی و متعصبین مذهبی پخش کنند .

یک نکته: ساواک خیلی کوشید از امام خمینی در باره «شهید جاوید» نوشته بگیرد که اگر معظم له چیزی می‌نوشت چه له و چه علیه بنفع ساواک بود زیرا اگر امام کتاب مزبور را تأیید می‌کرد در برابر جناحی از روحانیت قرار می‌گرفت و درگیری شدیدتری شد و اگر کتاب را رد می‌کرد ضربه‌ای بود به آیه‌الله منتظری و آیه‌الله مشکینی و همفکرانشان و از اینرو امام با تیزبینی مخصوص خودشان به هیچیک از سئوالهائی که در باره «شهید جاوید» شد جواب ندادند و ما نامه‌ای دیدیم که یک روحانی دولتی در ضمن چندسئوال فقهی از «شهید جاوید» پرسیده بود ولی امام روی سئوال مربوط به «شهید جاوید» خط بطلان کشیده و فقط به سئوالهای فقهی جواب داده بودند بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟!

نکته دیگر: ساواک تا حدودی به هدف خود رسید زیرا با استناد به نوشته‌هایی که عمالش از بعضی روحانیون گرفتند روضه‌خوانهای ساواکی را (مثل سید مصطفی ابطحی که محاکمه و خلع لباس شد) وادار می‌کرد برضد نویسنده «شهید جاوید» و آیه‌الله منتظری و آیه‌الله مشکینی که کتاب نامبرده را تأیید کرده بودند تبلیغ کنند و آنرا سنی و وهابی و منکر علم امام و دشمن امام حسین (ع) بخوانند! آیه‌الله منتظری می‌فرموده: «آقای حاج میرزا علی محدث زاده در منزل یکی از علمای قم روی منبر پس از حملات شدیدی که به نویسنده»

«شهید جاوید» و تفریظ نویسانش کرده بود خطاب به صاحب منزل گفته بود :
 حضرت آیة‌الله پس تکفیر را برای کی گذاشته‌اید؟ یعنی چرا نویسنده «شهید جاوید»
 و تفریظ نویسانش را تکفیر نمی‌کنید؟ «اثر این تبلیغات در روح مردم
 ناآگاه و حتی اهل علم ناآگاه خیلی زیاد بود. آیة‌الله منتظری می‌گفتند :
 «در آن ایام تلفن منزل ما زنگ زد گوشی را برداشتم تلفن‌کننده گفت : اینجا
 منزل دشمن امام حسین است؟!»، و نیز معظّم له می‌فرمود : «در ایامی که در
 زندان اوین بودم و ساواک قتل حُجّه‌الاسلام شمس‌آبادی را بکتاب «شهید جاوید»
 مربوط کرده و تبلیغات وسیعی را بوسیلهٔ رادیو و تلویزیون و روزنامه بر ضد
 من و نویسنده «شهید جاوید» براه انداخته و ما را ضدّ امام حسین (ع)
 معرفی می‌کرد یکی از نگهبانان زندان اوین بنام افتخاری که آدم خوبی هم بود
 گفته بود : اگر من اسلحه داشتم منتظری را می‌کشتم چون او مخالف امام حسین
 است !!!». از آنچه گفتیم می‌توانید به میزان موفقیت ساواک در هدفش پی ببرید .
 ساواک طبق سند شماره ۲ و ۳ به عمّالش دستور داده بود دفترچهٔ
 حاوی فتوای ضد «شهید جاوید» را بین روحانیون افراطی و متعصبین مذهبی
 پخش کنند . ساواک می‌دانست چه کند چون این دو گروه اگر کوک شوند بطور
 خودجوش و بقصد قربت یکی می‌خواهد آیة‌الله منتظری را بکشد و دیگری تقاضای
 تکفیر ایشان و همفکرانشان را می‌کند! و این کار خود را خدمت به دین و فداکاری
 در راه خدای دانند! در حالیکه ندانسته و بدون مزد به ساواک خدمت می‌کنند!
 بدیهی است مقصود اصلی ساواک از این کارها کوبیدن یاران امام خمینی و
 کور کردن خطّ امام و سرانجام نابود کردن انقلاب امام بود .

و باید دانست که نویسنده «شهید آگاه» در ایجاد این جوّ دشمنی
 سهیم بوده زیرا ایشان مضمون «شهید جاوید» را که می‌گوید «امام حسین (ع)
 می‌خواسته تشکیل حکومت اسلامی بدهد» بدست می‌داند و مبارزه با آنرا واجب!
 (شهید آگاه ص ۷۴) ، بنظر حُجّه‌الاسلام صابی نویسنده «شهید جاوید» و آیة‌الله
 منتظری و آیة‌الله مشکینی که کتاب نامبرده را تأیید کرده‌اند هر سه اهل بدعت
 هستند! و معلوم است که القاء این فکر مردم ناآگاه را بر میانگیزد تا با این بدعت
 و آورنده و تأییدکنندگان مبارزه کنند و اگر بتوانند آنرا نابود سازند!

خبرنامه

سازمان اطلاعات اینت کتر
مردود

از اداره کل سوم

در باره شیخ حسینعلی منتظری

مطف به ۲۵۷۲۹/۵ - ۴۹/۱۲/۲۰

اخیراً شخصی بنام شیخ نعمت اله نجف آباری کتاس تحت عنوان شهید جاوید چاپ و منتشر ساخته که در آن مطالبی برخلاف عقاید شیعه و رد علم غیب ائمه درج نموده و شیخ حسینعلی منتظری مقدمه ای بر آن کتاب نوشته و این امر موجب ناراحتی طلاب و روحانیون قم را فراهم آورده است بنحوی که اعلامیه هاشمی علیه آنان چاپ و توزیع کرده اند . خواهشمند است دستور فرمائید با استفاده از جریان فوق و اشاعه آن نسبت به بهره برداری از این موضوع علیه منتظری اقدام و نتیجه را اعلام نمایند .

مدیرکل اداره سوم - مقدم

۱۳۱۳

گرفته:

ریاست ساواک قم بهود ۵۱۴۳/۳۱۳-۴-۱۲/۴۹ جهت اطلاع و اقدام لازم

و اعلام نتیجه بایگانی شود

۳۱۹۵۴-۲
۱۳۱۳

خبرنامه
۱۳۱۳
۱۳۱۳

سند شماره یک

در باره حسینعلی منتظری
در باره حسینعلی منتظری
در باره حسینعلی منتظری

۷۷۹۸
۱۳-۱۱۶



سخت‌فیزی
سازمان اطلاعات امنیت کشور
س.د.د.ا.ک

شماره

۱۲ / ۷ / ۵۰

تاریخ

پیوست

۲۱۲

گزارش

در باره استفتائیه های طلاب و روحانیون از مراجع تقلید در مورد کتاب

شهید جاوید .

محترماً با متحفاً می‌رسد :

همان‌طور که قبلاً به عرض رسید، انتشار کتاب شهید جاوید توسط صالح نجف آبادی در بین طبا و روحانیون در شهرستانهای مذهبی سرودانی ایجاد و اکثر روحانیون از انتشار کتاب مزبور که در آن اطلاع امامان از عالم غیب نفی گردیده و ناراحت و آنرا مخالف با عقوالت مذهبی دانسته اند .

اینکه ساواک اصفهان گزارش نموده است که عده ای از طلاب و روحانیون نامه هایی استفتائیه ای به مرضی ، گلباگانی ، محمد تقی نجفی ، بروجر دی و حاجری نوشته و از مشارالیهم خواسته اند که نظریات خود را در مورد طبع و انتشار مطالب کتاب شهید جاوید در ذیل استفتائیه بیان نمایند که طهای فوق الذکر ، نویسنده کتاب و تقریظ نویس آن - (حسینعلی منتظری) را منحرف خوانده و خواسته اند که از مطالعه اینگونه نوشته ها خودداری نمایند .

ساواک مزبور افزوده استفتائیه های فوق الذکر بصورت فتوایی در اصفهان و نجف آباد بصورت پراکنده پخش گردیده و محلت هزینه ای که جهت تهیه کننده داشته کفتر در سترس همگان قرار گرفته است و افزوده چنانچه اقدامی بعمل آید که کلیه روحانیون و متمسکین مذهبی از نظریات نویسنده کتاب و طما آگاه گردند و این نوشتجات بصورت دفترچه ای

سند شماره ۱۰۰



سخت‌وزیری
سازمان اطلاعات امنیت کشور
س.د.د.ا.ک

شماره

تاریخ

پیوست

ب

از

در باره ...

-۲-

چاپ گردد بهره برداری قابل توجهی برای تضعیف طرفین خواهد گردید .

نظرها :

باتوجه به مراتب بالا چنانچه اقدام بجای استفتائیه های مذکور بصورت دفترچهای
گردد موقعیت حسینعلی منتظری و گلبایگانی و دیگر طرفداران خمینی بیش از پیش در -
اصفهان ، نجف آباد ، قم و سایر شهرستانهای مذکور تضعیف خواهد شد . مستعدی
است در صورت تصویب از طریق اداره کل پنجم نسبت بجای استفتائیه ها که مقدمه ای
بمخرج پیوست بآن ضمیمه گردیده اقدام وجهت توزیع بساواکها ارسال گردد .

سید علی حسینی

احتمالاً این امضاء از ثابتهی معروف است

اقدام کننده - وثوق
بخش ۳۱۲ - کس
۵/۱۲

معاون اداره یکم عملیات و بررسی - مبینی
رئیس اداره یکم عملیات و بررسی - جوان

۵/۱۹

خیلی محرمانه

عبارت دستنویس: کلیه ساواکها است
و این دلیل است که این نامه همراه با ۲۰ جلد از
جزوه مذکور در متن برای رؤسای ششم
ساواکها فرستاده شده است.

مهر و امضا

به ریاست ساواک
از اداره کل سوم (۳۱۲)

شماره
تاریخ
پهوست

درباره: استفتائیه های روحانیون از مراجع تقلید در مورد کتاب
شهبید جاوید

با بنویسید جلد ۲ جزوه فوق الذکر پهوست ارسال خواشمنند است
د ستور فرمائید با استفاده از منابع مورد اعتماد و سایر امکانات موجود بطور
غیر مستقیم و بنحویکه در خالت ساواک در توزیع آن به هیچوجه اشاعه نیابد
نسبت به بخش جزوه مذکور در بین افراد و گروههای متعصب مذهبی و
روحانیون افراطی منطقه اقدام و نتایج حاصله را ضمن اعلام چگونگی
عکس العمل خوانندگان جزوه مزبور باین اداره کل منعکس نمایند.

سند شماره ۳۱۲

مدیرکل اداره سوم - مقدم

۳۱۲/۱۰۹۴
۰-۹-۳

۳۸۳۵۶
۴۷۸۹۸
سنگ

يك تحقيق جالب :

سؤال : در نهج البلاغه آمده که حضرت علی (ع) فرمود: « أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنْهُ بِطُرُقِ الْأَرْضِ (۱) یعنی ای مردم پیش از آنکه من بمیرم آنچه نمی دانید از من بپرسید که من راههای آسمان را بهتر از راههای زمین میدانم » آیا مقصود از این سخن امام که میگوید : راههای آسمان را بهتر از راههای زمین میدانم چیست ؟

جواب : کلمه « سَمَاء » در بسیاری از استعمالات بمعنای عالم معنی و جهان ماوراء طبیعت استعمال شده چنانکه کلمه « أَرْض » نیز بمعنای جهان ماده و زندگی دنیا آمده است و ما برای نمونه به چند مورد اشاره میکنیم :

۱ - حضرت علی (ع) در باره وفات رسول خدا (ص) خطاب به آنحضرت میگوید : « لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ النَّبُوءَةِ وَالْأَنْبَاءِ وَآخِبَارِ السَّمَاءِ (۲) یعنی با مرگ تو ای رسول خدا چیزی قطع شد که با مرگ

(۱) نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۱۸۹ (۲) نهج البلاغه خطبه ۲۳۵

غیر توقّع نمیشود و آن چیز ، نُبُوت و پیغمبری و اخبار آسمان بود .
معلوم است که مقصود امام از اخبار آسمان اخبار منظومه شمسی
و کهکشانها نیست بلکه مقصود ، و حیثائی است که از جهان ماوراء ماده به
پیغمبر خدا (ص) میرسد .

۲ - حضرت علی (ع) درباره تسلط حکام بنی امیه و گسترش ظلم آنان
میفرماید: « در آینده ظلم بنی امیه ساکنان شهرها و بیابانها را فرا خواهد گرفت
فَيَوْمَئِذٍ لَا يَبْقَى لَهُمْ فِي السَّمَاءِ عَاذِرٌ وَلَا فِي الْأَرْضِ نَاصِرٌ (۱)
یعنی در آن هنگام برای مردم نه در آسمان عذرپذیری باقی میماند و نه در زمین
یار و مددکاری . مقصود امام اینست که هنگام گسترش ظلم بنی امیه نه خدا
عذر مردم رامی پذیرد (چون خودشان سبب تسلط بنی امیه شدند) و نه کسی
در زمین آنانرا یاری میکند . چنانکه روشن است مقصود از « سَمَاء » عالم
الهی و جهان ماوراء ماده است .

۳ - حضرت علی (ع) در آخر خطبه بیستم از نهج البلاغه پس از اندرز
تکان دهنده ای میفرماید : « وَ مَا يُبَلِّغُ عَنِ اللَّهِ بَعْدَ رُسُلِ السَّمَاءِ إِلَّا الْبَشَرُ
یعنی پس از فرستادگان آسمان کسی جز بشر از جانب خدا تبلیغ رسالت
نمیکند . بدیهی است که مقصود آنحضرت از رُسُلِ سَمَاءِ فرشتگان
وحی است ، پس کلمه سَمَاءِ بمعنای عالم وحی و جهان ماوراء ماده استعمال
شده است ، و به همین اعتبار میگوئیم : قرآن کتاب آسمانی است یعنی کتابی
است از عالمِ الهی و ربوبی .

۴ - در قرآن کریم درباره مرد عالمی که دنیا پرستی وی از پرواز در
جهان معنی محروم شدن میفرماید : « وَقَوْا شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ

(۱) نهج البلاغه خطبه ۱۵۸

إِلَى الْأَرْضِ فَمَنْلَهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ (سوره اعراف آیه ۱۷۵) یعنی اگر ما میخواستیم بوسیله آیاتی که بهوی داده بودیم او را بهسوی جهان معنی و نورانیت بالامیبردیم ولی او بهسوی جهان ماده و دنیا سخت رغبت پیدا کرد پس وصف او وصف سگ است . بعضی گفته اند : این عالم بَلَعَمَ باعُوراء بوده است . در آیه شریفه رَفَعَ به معنای بالا بردن بهسوی جهان معنی و عالم ربوبی است و کلمه اَرْضُ به معنای جهان ماده و عالم دنیا استعمال شده است . شاعر عارف میگوید :

جان گشوده سوی بالا بالها تن زده اندر زمین چنگالها

بالا یعنی جهان معنی و ماوراء ماده و زمین یعنی جهان طبیعت و عالم دنیا .
 ۵- از امام صادق پرسیدند آیا ممکن است خدا اطاعت بنده ای را بر مردم واجب کند که خبر سماء را از وی پنهان کرده است ؟ امام جواب داد :
 « اللَّهُ أَكْرَمُ وَ أَرْأَفُ بِعِبَادِهِ مِنْ أَنْ يَقْرُضَ عَلَيْهِمْ طَاعَةَ عَبْدٍ يَخْجُبُ عَنْهُ خَبَرَ السَّمَاءِ (۱) یعنی خدا بر بندگان مهربان تر است از اینکه اطاعت بنده ای را بر انسان واجب کند که خبر آسمان را از وی پوشانده باشد . مقصود امام اینست که خدا هرگز اطاعت بنده ای را که از قوانین الهی آگاه نیست بر مردم واجب نمیکند ، پس خبر آسمان به معنای قوانین الهی و احکام آسمانی است .

۶- امام محمد باقر (ع) درباره لزوم پیروی از امام به ابی حمزه میفرماید :
 يَا أَبَا حَمَزَةَ يَخْرُجُ أَحَدُكُمْ فَرَأَيْتَ مَا فِي السَّمَاءِ فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا وَأَنْتَ بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطُرُقِ الْأَرْضِ فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا (۲) یعنی ای ابو حمزه یکی از شما که میخواهد به يك سفر چند فرسخی برود برای خود راهنمایی انتخاب میکند و بی تردید آگاهی تراز راههای آسمان کمتر از راههای زمین است

(۱) بحار طبع جدید ج ۲۶ ص ۱۰۹ (۲) اصول کافی ج ۱ ص ۱۸۴ و ۱۸۵

پس در مورد راههای آسمان برای خود را هنمائی انتخاب کن . مقصود امام اینست که توراههای زمین را بهتر از احکام الهی و دستورات آسمانی میدانی با اینوصف برای مسافرت خود راهنمائی پیدا میکنی در اینصورت برای فراگرفتن احکام الهی و قوانین دینی بطریق اولی باید امام و پیشوائی داشته باشی . پس طُرُقِ سَمَاءِ در این حدیث به معنای قوانین دینی و دستورات آسمانی است مرحوم مجلسی در جلد دوم مرء آت العقول چاپ جدید ص ۳۲۰ در شرح این حدیث میگوید : « وَالْمُرَادُ بِطُرُقِ السَّمَاءِ الطَّرُقُ الْمَعْلُومَةُ بِالْوَحْيِ النَّازِلِ مِنَ السَّمَاءِ یعنی مقصود از طُرُقِ سَمَاءِ راههایی است که بوسیله وحی آسمانی معلوم می شود . » مرحوم مجلسی این معنی را اولین معنی و احتمال را جمع در معنای این حدیث دانسته است .

نتیجه :

از آنچه گذشت روشن شد اینکه حضرت علی (ع) در نهج البلاغه در سخن مورد سؤال میفرماید : من راههای آسمان را بهتر از راههای زمین میدانم مقصود آنحضرت اینست که من احکام الهی و دستورات آسمانی را بهتر از امور مادی و کارهای دنیائی میدانم و هرگز نباید تصور شود که مقصود امام از طُرُقِ سَمَاءِ در سخن یادشده طُرُقِ کهکشانیها و منظومه های شمسی و راههای ثوابت و سیارات است و حضرت امیر (ع) میخواهد بفرماید : من راههای موجودات فلکی و کُرَاتِ آسمانی را بهتر از راههای حجاز و عراق و شام میدانم !

بدیهی است علت اینکه حضرت علی (ع) احکام الهی را بهتر از امور مادی میداند اینست که احکام الهی و آسمانی را بدون واسطه از پیغمبر خدا (ص) آموخته و از این رو بطور کامل و بدون کمترین ابهام از آنها آگاه است .

۵۰۰ کزمان

موسسه خدمات فرهنگی رسا

مرکز بهشت کتاب

تلفن ۸۴۰۹۵۰

تهران - استاد مطهری تقاطع مبارزان ساختمان شماره ۲۳۴
فروشگاه: ناصر خسرو - کوچه حاج نایب، پاساژ مجیدی طبقه دوم